



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ

قَالَتْ

الْأَئِمَّةُ الْحُجَّةُ الْمَجَابِدَةُ السَّيِّدَةُ سَيِّدَةُ مَحَبِّينَ الْكَبِيرِ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِجَالِنَا الْبُرُوقُورِي

تَبَعِي

التَّوْبَةُ وَالْحُجَّةُ الْكَبِيرَةُ الْكَبِيرَةُ

الجزء الثامن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار في امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمہ اصفہان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	عبيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار جلد ۸
۱۱	مشخصات كتاب
۱۱	اشاره
۱۳	ادامه حديث غدیر (قسمت دلالت)
۱۳	«تقض ورد مصنف بر هفوات دهلوی»
۱۵	«دهلوی حديث غدیر را فقط به بریده نسبت داده»
۱۷	«دهلوی معنای اولویت را از مولی انکار کرده»
۱۸	«استعمال مولی در معنای اولی در قرآن و حديث و اشعار عرب»
۱۸	اشاره
۲۱	۱- «تفسیر محمد بن سائب کلبی»
۲۱	اشاره
۲۱	ترجمه محمد بن سائب کلبی از «وافی بالوفیات» صفدی
۲۵	ترجمه ابن القطان مادح کلبی بگفتار سمعانی در «انساب»
۲۷	ترجمه ابن القطان بگفتار یاقوت حموی در «معجم البلدان»
۲۹	ترجمه ابن القطان بگفتار ذهبی در «تذکره الحفاظ»
۳۲	ترجمه ابن القطان بقول ذهبی در «عبر» و «دول الاسلام»
۳۳	ترجمه ابن القطان بگفتار اسنوی در «طبقات شافعیه»
۳۴	ترجمه ابن القطان بگفتار سیوطی در «طبقات الحفاظ»
۳۴	ترجمه ابن القطان بگفتار مناوی در «فیض القدير»
۳۷	تفسیر کلبی بگفتار ابن القطان اطول و اشبع تفاسیر است
۳۸	ترجمه حماد بن سلمه که از رواه و محدثین از کلبی است در «تهذیب التهذیب»
۵۰	ترجمه محمد بن سائب کلبی بگفتار ابن قتیبه در «معارف»
۵۸	۲- «تفسیر فراء نحوی»

- اشاره ۵۸
- ترجمه فراء بگفتار ابن خلکان در «وفیات الأعیان» ۵۹
- ملاقات فراء با مامون به نقل خطیب در «تاریخ بغداد» ۶۰
- ترجمه فراء بگفتار یافعی در «مرآة الجنان» ۶۶
- ترجمه فراء بگفته ذهبی و ابن الوردی ۷۱
- ۳- أبو زید سعید بن اوس الانصاری ۷۱
- ابو زید سعید بن الاوس نیز «مولی» را به اولی تفسیر کرده ۷۱
- ۴- أبو عبیده معمر بن المثنی البصری ۷۲
- اشاره ۷۲
- ترجمه اُبی عبیده ۷۳
- معمر بن المثنی اول کسی است که «غریب الحدیث» نوشته ۷۶
- ۵- الاخفش الاوسط ۸۲
- اشاره ۸۲
- ترجمه اخفش اوسط در «وفیات الأعیان» ۸۲
- ترجمه اخفش اوسط بقول یافعی در «مرآة الجنان» ۸۴
- ترجمه اخفش اوسط بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاه» ۸۵
- ۶- أبو العباس ثعلب ۸۶
- اشاره ۸۶
- ترجمه ثعلب بگفتار ذهبی در «تذکره الحافظ» ۸۷
- ۷- أبو العباس محمد بن یزید المبرد ۸۸
- ابو العباس مبرد نیز لفظ «مولی» را به اولی تفسیر کرده ۸۸
- ترجمه مبرد بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاه» و «المزهر» ۸۹
- سید مرتضی که ناقل قول مبرد است مورد تعظیم علماء تاریخ و رجال است ۹۱
- فضائل سید مرتضی بگفتار ابو اسحاق شیرازی ۹۵
- مناقب سید مرتضی بگفتار ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» ۱۰۰
- فضائل سید مرتضی در قصیده ابو العلاء معری ۱۰۷

- ۸- ابو اسحاق الزجاج ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- ترجمه ابو اسحاق زجاج در «تهذيب الاسماء» نووی ۱۱۱
- ترجمه زجاج در «وفیات الأعیان» و «مرآه الجنان» ۱۱۲
- ۹- ابن الانباری ۱۱۲
- ابن الانباری نیز کلمه «مولی» را به اولی تفسیر کرده ۱۱۲
- ترجمه ابن الانباری بگفتار سمعانی در «انساب» ۱۱۳
- ترجمه ابن الانباری بقول ابن خلکان در «وفیات الأعیان» ۱۱۵
- ترجمه ابن الانباری بگفتار ذهبی در «تذکره الحفاظ» ۱۱۶
- ترجمه ابن الانباری به قول ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» ۱۱۸
- ترجمه ابن الانباری در «وافی بالوفیات» صفدی و «مرآه الجنان» یافعی ۱۱۹
- ترجمه ابن الانباری در «طبقات القراء» جزری ۱۲۰
- ترجمه ابن الانباری در «بغیه الوعاه» و «طبقات الحفاظ» سیوطی ۱۲۱
- ۱۰- محمد بن عزیز السجستانی ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- ترجمه محمد بن عزیز سجستانی در «بغیه الوعاه» سیوطی ۱۲۴
- ترجمه عزیزی سجستانی در «انساب» سمعانی ۱۲۶
- ۱۱- علی بن عیسی الرمانی ۱۲۶
- اشاره ۱۲۶
- ترجمه رمانی در «انساب» سمعانی و «وفیات الأعیان» ابن خلکان ۱۲۷
- ترجمه رمانی در «عبر» ذهبی و «بغیه الوعاه» سیوطی ۱۲۸
- ۱۲- أبو نصر الجوهری ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- ترجمه جوهری در «یتیمه الدهر» ثعالبی ۱۳۰
- ترجمه جوهری بگفتار ذهبی، و ابن الوردی، و یافعی، سیوطی ۱۳۰
- ۱۳- ابو اسحاق الثعلبی ۱۳۴

- ١٣٤- أبو الحسن علي بن أحمد الواحدى
- ١٣٥- تفسير أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمرى
- ١٣٨- تفسير حسين بن أحمد زوزنى
- ١٤٠- الخطيب التبريزى
- ١٤٤- تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوى
- ١٤٦- أبو القاسم الزمخشرى
- ١٤٩- ابن الجوزى
- ١٥٤- أبو نصر الدرواجكى
- ١٥٩- نظام الدين النيسابورى
- ١٦٠- ابن طلحه شافعى
- ١٦١- سبط ابن الجوزى
- ١٦١- ناصر الدين البيضاوى
- ١٦٤- أحمد بن سمين
- ١٦٨- محمد بن أبى بكر الرازى
- ١٧٠- جلال الدين أحمد الخجندى
- ١٧١- حافظ الدين عبد الله بن أحمد النسفى
- ١٧٣- عمر بن عبد الرحمن الفارسى القزوينى
- ١٧٥- ابن الصباغ
- ١٧٥- جلال الدين محمد بن أحمد المحلى الشافعى
- ١٨٥- حسين بن على الواعظ الكاشفى
- ١٨٩- أبو السعود بن محمد عمادى
- ١٩١- سعيد چلبى مفتى روم
- ١٩٢- شهاب الدين الخفاجى
- ٢٠١- شيخ سليمان جمل
- ٢٠٣- جار الله الإله آبادى
- ٢٠٤- محب الدين افندى

- ۴۰- محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی ۲۰۶
- ۴۱- تفسیر عبد الرحیم بن عبد الکریم ۲۰۷
- ۴۲- تفسیر رشید النبی ۲۰۸
- ۴۳- سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی ۲۰۹
- تفتازانی نیز معنی اولی را برای لفظ «مولی» در «شرح مقاصد» ذکر نموده ۲۱۲
- علاء الدین قوشجی نیز اولی بالتصرف را از معانی «مولی» دانسته ۲۱۲
- «ترجمه تفتازانی بگفتار سیوطی» ۲۱۹
- فضائل تفتازانی بگفتار ابو مهدی در «اسانید» ۲۲۰
- فضائل تفتازانی بگفتار ازنیقی در «مدینه العلوم» ۲۲۶
- قوشجی نیز از اکابر محققین و اجله مدققین اهل سنت است ۲۲۷
- «مولی در حدیث غدیر نزد شیخین نیز بمعنای اولی است» ۲۳۰
- «حدیث غدیر بلفظهای دیگر» ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- لفظ «مولی» در کتب اهل سنت بمعنای متصرف در امر نیز مکرر ذکر شده ۲۴۲
- معانی کلمه «مولی» در کتب اهل سنت ۲۵۴
- «حدیث غدیر بلفظ ۲۸۴
- حدیث غدیر بلفظ: «من کنت ولیه فعلی ولیه» در مسند ابن حنبل ۲۸۴
- حدیث غدیر بلفظ «من کنت ولیه فهذا ولیه» در خصائص نسائی ۲۸۶
- «روایت طبری» ۲۹۰
- «روایه الحاکم النیسابوری» ۲۹۲
- «روایت اخطب خوارزمی» ۲۹۳
- «روایه ابن المغازلی» ۲۹۴
- «روایت حموی» ۲۹۶
- «روایه ابن کثیر دمشقی» ۲۹۷
- حدیث غدیر بلفظ «من کنت مولاه فهذا ولیه» در «تاریخ ابن کثیر» ۲۹۷
- «روایت ولی الله دهلوی» ۲۹۹

- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ «مولى بمعنى سيد»
- ۳۰۴ «رد قول بعدم مجيء مفعل بمعنای افعال»
- ۳۰۷ «رد اکاذيب دهلوی»
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۱۰ «اصل این شبهه واهیه از فخر رازی است»
- ۳۱۳ «لغات و الفاظی که بی نظیرند»
- ۳۳۵ «حصر مجوز مولى بمعنى أولى در أبو زيد غلط است»
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۴۳ فضائل ابو زيد انصاری در «تهذيب الاسماء و اللغات»
- ۳۴۴ ترجمه ابو زيد بگفتار يافعی در «مرآة الجنان»
- ۳۴۵ ترجمه ابو زيد بگفتار جزری در «طبقات القراء»
- ۳۴۶ ترجمه ابو زيد بگفتار سيوطی در «بغية الوعاه»
- ۳۶۳ «دلیل أبو زيد قول أبو عبیده نیست»
- ۳۷۰ «رد گفتار دهلوی در لوازمی که ادعاء کرده»
- ۳۷۱ «شبهه واهیه فخر رازی در معنای کلمه مولى»
- ۳۷۳ «جواب شبهة واهیه رازی»
- ۳۹۶ درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۸ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

اشاره

عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار جلد ۸

تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی

تحقیق و ترجمہ: غلام رضا مولانا البروجردی

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

و هر گاه بحمد الله و حسن توفیقه، عبارات ائمه سنیّه متضمن طرق حدیث غدیر شنیدی، و بر اسماء جمعی از ناقلین و مخرجین آن مطلع شدی، پس حالا متوکلا علی اللطاف الالهیه، و معتمدا علی التوفیقات الربانیه الغیر المتناهیه شروع می نمائیم در نقض ورد فقرات عبارت مخاطب تحریر که در جزء اول آن را بالتمام وارد کرده ایم.

قوله: اول: حدیث غدیر که بطمطراق بسیار در کتب ایشان مذکور می شود و آن را نص قطعی در این مدعی می انگارند» (۱).

اقول: مخاطب حمید الاخلاق زکی الاعراق، بسبب کمال مجانبت از عناد و شقاق، و نهایت انهماک در ارعاد و ابراق، و ازعاج و اقلایق، بایراد لفظ طمطراق مبالغه و اغراق در استهزاء و ستم ظریفی، و چشمک زنی بر تمسک اهل حق و وفاق فرموده، و معتقدین و جان نثاران بلاغت و فصاحت خود را بطرب و رقص در آورده، جامه انسانیت از ایشان برکنده، و لکن اگر اندک تأمل و تدبر می کردند، می دانستند که این اهانت و توهین

ص: ۳

و استهزاء سراسر مجازفت و خطا است، چه اهتمام اهل حق در اثبات تواتر حدیث غدیر، و ذکر کثرت طرق آن، و بیان وجه دلالت آن بر امامت باثبات مجیء «مولی» بمعنی اولی از تصریحات ائمه عربیت، و ذکر شواهد و براهین داله بر اراده امامت است، پس شناعت استهزاء و سخریه، و لمز و رمز، و غمز و همز بر ذکر کثرت طرق و اثبات تواتر این حدیث شریف خود ظاهر است که اهتمام اهل حق و وفاق در این باب برای شق قلوب اهل شقاق است، که منکرین تواتر این حدیث شریف اند بلکه نعوذ باللّٰه وقاحت (۱) و صفاقت و خلاعت را بغایت قصوی رسانیده، قدح در صحت آن آغاز می نهند.

و فطاعت استهزاء و تشنیع بر اثبات مجیء «مولی» بمعنی اولی نیز نهایت واضح است، که چون متعصبین جاحدین که شاهصاحب هم تقلیدشان نگذاشته اند، خود را از انکار سراسر خسار باز نداشته اند، این اهتمام اهل حق برای قلع و قمع، و استیصال و ابطال انکار و جحود ناقضین عهود است، و قبح استهزاء و تمسخر بر ذکر دلایل و شواهد و قرائن دلالت حدیث شریف بر امامت نیز بکمال مرتبه لائح، زیرا که این مطلب اقصی، و مرام اهم و اسنی است.

و لله الحمد و المنه که حقیر باقتفای آثار اعلام کرام، ادله قاهره، و شواهد باهره، و دلایل زاهره، و حجج ظاهره، و قرائن رزینة لائحه، و امارات متینة واضحه بر دلالت این حدیث شریف بر امامت ذکر می نمایم، و امر حق را روشن تر از صبح مسفر می گردانم، و ألسنة جاحدین و منکرین را لال، و شبهات و تشکیکات مشککین را، بابلغ وجوه استیصال

ص: ۴

و از طرائف الطاف جلیه الهیه آنست که دلالت این حدیث شریف بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، حسب تصریح حسان بن ثابت، ثابت و قطعیت صحت آن بتقریر حضرت بشیر و نذیر و جناب امیر صلوات اللّٰه و سلامه علیهما و آلهما، ما نفع المسک و العبیر ظاهر و مستتیر.

پس این استهزاء و سخریه، العیاذ باللّٰه متوجه بر این انشاد و تقریر است نه بر تقریر اهل حق، که مقتفیان آثار سرور مختار و آل اطهار و صحابه کبارند، و لّٰه الحجه البالغه.

«دهلوی حدیث غدیر را فقط به بریده نسبت داده»

قوله: [حاصلش آنکه بریده (۱) بن الحصیب الاسلامی روایت کند که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و سلم در غدیر خم که هنگام مراجعت از حجه الوداع میان مکه و مدینه بآن موضع رسید، جماعه مسلمین را که در رکاب آن جناب بودند حاضر فرموده، خطاب کرد که:

«یا معشر المسلمین، أ لست أولى بکم من أنفسکم؟»، قالوا: بلی، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» [۲].

ص: ۵

-
- ۱- بریده بن الحصیب (بضم الباء و الحاء) بن عبد اللّٰه بن الحارث الاسلامی : صحابی أسلم قبل بدر ، و لم يشهدا ، و شهد خيبر و فتح مکه ، و استعمله النبي (ص) على صدقات قومه ، و سكن المدينة ، و انتقل الى البصره ، ثم الى مرو فمات بها ، له فى كتب القوم (۱۶۷) حديثا ، منها حديث الغدير توفى سنه (۶۳) . - الاعلام ج ۲ ص ۲۲ - تهذيب التهذيب ج ۱ ص ۴۳۲
 - ۲- تحفه اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور .

أقول: از عبارات سابقه در این جزء و جزء اول، بحمد الله و حسن توفیقه، یقین حاصل می شود بآنکه بریده تنها راوی این حدیث شریف نیست بلکه بسیاری از صحابه، روایت آن نموده اند، تا آنکه عدد صحابه که روایت این حدیث شریف اند از صد کس هم متجاوز شده (۱).

پس چنین حدیث کثیر الطرق متنوع الاسانید را، که اساطین محققین و اعلام مدققین، حکم بتواتر آن نموده اند، صرف ببریده منسوب ساختن، و باز بذکر لفظ (طمطراق تمام)، داد استهزاء و ستم ظریفی دادن، ماجرائی بس عجیب و غریب است.

و نیز پر ظاهر است که عبارت حدیث غدیر که مخاطب نحیر در تقریر آورده، نهایت مختصر و وجیز است، و از عبارات سابقه حدیث، که جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام نقل کرده اند، ظاهر است که حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله در تمهید و تقریر حدیث غدیر، بسیاری از مطالب ذکر فرموده که در روایت منقوله مخاطب، مذکور نیست، پس بملاحظه این عبارات، اولیای مخاطب آیا لفظ (طمطراق تمام) بمزید ایقان و وفاق در حق ارشادات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هم بر زبان خواهند آورد؟، یاسر بدامن شرمساری افکنده، فطاعت این تمسخر و استهزاء خواهند دریافت.

قوله: [گویند که «مولی» بمعنی اولی بتصرف است، و اولی بتصرف

ص: ۶

۱- قال العلامة المجاهد الامینی قدس سره بعد ذکر مائه و عشر من رواه الغدير من الصحابه : هؤلاء مائه و عشر من أعظم الصحابه الذين وجدنا روايتهم لحدیث الغدير ، و لعل فيما ذهب علينا اكثر من ذلك بكثير ، و طبع الحال يستدعی ان تكون رواه الحدیث اضعاف المذكورين ، لان السامعين الوعاة له كانوا مائه ألف أو يزيدون . . .

بودن عین امامت است] (۱).

اقول: جناب شاهصاحب بمزید بلاغت، داد ایجاز و اختصار داده، تقریر شیعه را در وجه دلالت این حدیث شریف بر امامت، در کمتر از یک سطر نقل فرموده اند، و قبل از این بذکر لفظ (طمطراق تمام) استهزاء و سخریه و بر تقریرات اهل حق نموده، پس کاش برای اثبات مزعوم خود، تقریری از تقریرات مبسوطه اهل حق، و لا- اقل بعض تقریر متوسطه اهل حق در شروع کلام نقل کرده، رد آن می نمودند.

«دهلوی معنای اولویت را از مولی انکار کرده»

قوله: [اول غلط در این استدلال آنست که اهل عربیت قاطبه انکار کرده اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد] - الخ (۲).

اقول: اول اختلال در این مقال آنست که شاهصاحب بمزید ورع و دیانت، و نهایت صدق و امانت، ادعا فرموده اند: که اهل عربیت قاطبه انکار کرده اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، حال آنکه اهل عربیت، هرگز انکار نکرده اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، و ادعای انکار ایشان، کذب و بهت بحت است، و انکار احدی از اهل عربیت هم ثابت نیست، چه جا انکار جمیع اهل عربیت، و این کذبی است فاحش و بس شنیع، که بسماع آن مو بر تن می خیزد! .

و کلام شاهصاحب مانا (۳) است بآنکه کسی بگوید که «قول» بمعنی گفتن،

ص: ۷

۱- تحفهء اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور .

۲- تحفهء اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور .

۳- مانا است : شبیه است .

هرگز در استعمال عرب نیامده، و اهل عربیت قاطبه انکار کرده اند که «قول» بمعنی گفتن آمده باشد!

«استعمال مولى در معنای اولی در قرآن و حدیث و اشعار عرب»

اشاره

الحاصل استعمال «مولى» بمعنی اولی، در کتاب و سنت و اشعار عرب، شائع و ذائع است، و از ائمه فن عربیت و لغت و تفسیر، تصریحات بر اینکه «مولى» بمعنی اولی است واقع.

اسماء جمعی از علماء، که اثبات مجيء «مولى» بمعنی اولی کرده اند، در اینجا ذکر می کنم، تا تخجیل منکرین بآبلغ وجوه متحقق گردد.

پس باید دانست که از جمله، اینهااند:

- ۱- محمد بن سائب کلبی بن بشر بن عمرو بن الحارث الکوفی المتوفی سنه (۱۴۶) ۲- أبو زید سعید بن أوس بن ثابت الانصاری اللغوی البصری المتوفی سنه (۲۱۵) ۳- أبو عبيده معمر بن المثنی البصری النحوی المتوفی سنه (۲۰۹) ۴- أبو الحسن سعید بن مسعده الاخفش الاوسط المجاشعی البلخی المتوفی سنه (۲۱۵) ۵- أحمد بن يحيى بن زید بن سیار أبو العباس المعروف بثعلب الکوفی المتوفی (۲۹۱) ۶- أبو العباس محمد بن يزيد الازدی البصری المعروف بالمبرد المتوفی (۲۸۶) ۷- أبو اسحاق ابراهيم بن محمد السرى الزجاج النحوی اللغوی المتوفی

ص: ۸

بيغداد سنه (٣١١) ٨- أبو بكر محمد بن القاسم المعروف بابن الانباري المتوفى بيغداد سنه (٣٢٨) ٩- محمد بن عزيز السجستاني
العزيزي المقيم بيغداد المتوفى سنه (٣٣٠) ١٠- أبو الحسن علي بن عيسى بن علي بن عبد الله الرماني المتوفى بيغداد سنه (٣٨٤)
١١- أبو النصر اسماعيل بن حماد الفارابي الجوهري المتوفى بنيسابور سنه (٣٩٣) ١٢- أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم
الثعلبي النيسابوري المتوفى (٤٢٧) ١٣- أبو الحسن علي بن أحمد الواحدي المفسر المتوفى بنيسابور سنه (٤٦٨) ١٤- أبو الحجاج
يوسف بن سليمان بن عيسى الشمترى المتوفى سنه (٤٧٦) ١٥- قاضي أبو عبد الله الحسين بن أحمد الزوزني المتوفى سنه (٤٨٦)
١٦- أبو زكريا يحيى بن علي بن محمد الشيباني التبريزي المتوفى (٥٠٢) ١٧- حسين بن مسعود الفراء البغوي المتوفى سنه (٥١٠)
١٨- جار الله محمود بن عمر الزمخشري الاديب المفسر المتوفى سنه (٥٣٨) ١٩- أبو الفرج عبد الرحمن بن علي المعروف بابن
الجوزي البغدادي المتوفى (٥٩٧) ٢٠- أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد الدرواجهكي ٢١- نظام الدين حسن بن محمد القمي
النيسابوري المتوفى سنه (٧٢٨)

٢٢- أبو سالم محمد بن طلحه القرشى النصيبى المتوفى (٦٥٢) ٢٣- شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزاغلى سبط ابن الجوزى المتوفى (٦٥٤) ٢٤- قاضى ناصر الدين عبد الله بن عمر البيضاوى المتوفى سنه (٦٨٥) ٢٥- أحمد بن يوسف بن عبد الدائم الحلبي المعروف بالسمن المتوفى (٧٥٦) ٢٦- محمد بن أبى بكر بن عبد القادر الرازى المتوفى بعد (٦٦٨) ٢٧- تاج الدين أحمد الخجندى بن محمود الصرفى النحوى المتوفى سنه (٧٠٠) ٢٨- عبد الله بن أحمد النسفى أبو البركات المتوفى بإيدح اصبهان سنه (٧١٠) ٢٩- عمر بن عبد الرحمن القزوينى الفارسى سراج الدين المتوفى سنه (٧٤٥) ٣٠- شيخ نور الدين على بن محمد المعروف بابن الصباغ المالكى المتوفى (٨٥٥) ٣١- جلال الدين محمد بن أحمد المحلى الشافعى المتوفى بالقاهره سنه (٨٦٤) ٣٢- حسين بن على الواعظ الكاشفى البيهقى السبزوارى المتوفى (٩١٠) ٣٣- أبو السعود محمد بن محمد العمادى الحنفى المفسر المتوفى بالقسطنطينيه سنه (٩٨٢) ٣٤- سعدى چلبى سعد الله بن عيسى مفتى الديار الروميه المتوفى سنه (٩٤٥) ٣٥- شيخ شهاب الدين أحمد بن محمد بن عمر الخفاجى المصرى المتوفى

(۱۰۶۹) ۳۶- شیخ سلیمان الجمل بن عمر بن منصور العجلی المصری الشافعی المتوفی (۱۲۰۴) ۳۷- ملا جار الله إله آبادی ۳۸-
محب الدین افندی محمد بن أبی بکر بن داود بن عبد الرحمن الحموی دمشقی الحنفی المتوفی (۱۰۱۶) ۳۹- محمد بن
اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی المتوفی سنه (۱۱۸۲) ۴۰- عبد الرحیم بن عبد الکریم ۴۱- رشید النبی بن حیب النبی ۴۲- سید
مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی المصری المتوفی بعد (۱۳۰۸)

۱- «تفسیر محمد بن سائب کلبی»

اشاره

اما تفسیر محمد بن سائب کلبی مولی را بأولی، پس محمد بن یوسف أبو حیان که از اکابر ائمه عالی شأن و اجله مهرة
اعیانست، و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی(۱) در «وافی بالوفیات» بمدح او گفته:

ترجمه محمد بن سائب کلبی از «وافی بالوفیات» صفدی

[محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الشیخ الامام الحافظ، العلامه فرید العصر، و شیخ الزمان، و امام النجاه، اثیر الدین
أبو حیان الغرناطی.

ص: ۱۱

۱- الصفدی : خلیل بن ایبک بن عبد الله صلاح الدین الادیب المتوفی سنه (۷۶۴) ولد فی صدف (بفلسطین) سنه (۶۹۶) .

قرأ القرآن بالروايات، وسمع الحديث بجزيره الاندلس، وبلاد الافريقيه، و ثغر الاسكندريه، و ديار مصر، و الحجاز، و حصل الاجازات من الشام و العراق و غير ذلك، و اجتهد، و طلب، و حصل، و كتب، و قيد، و لم أر فى أشياخى أكثر اشتغالا منه، لانى لم أره الا يسمع، أو يشغل، أو يكتب، و لم أره على غير ذلك، و له اقبال على الطلبة الاذكياء، و عنده تعظيم لهم.

نظم و نثر، و له الموشحات البديعه، و هو ثبت فيما ينقله، محرر لما يقوله، عارف باللغه، ضابط لالفاظها، و اما النحو و التصريف فهو امام الدنيا فيهما، لم يذكر معه فى اقطار الارض غيره فى العربيه، و له اليد الطولى فى التفسير، و الحديث، و الشروط، و الفروع، و تراجم الناس و طبقاتهم، و تواريخهم و حوادثهم، خصوصا المغاربه، و تقييد اسمائهم على ما يتلفظون به من اماله، و ترخيم، و ترفيق، و تفخيم، لانهم مجاورو بلاد الفرنج، و اسمائهم قريه، و القابهم كذلك، كل ذلك قد جوده، و قيده، و حرره.

و الشيخ شمس الدين الذهبي (١) له سؤالات، سأله عنها فيما يتعلق بالمغاربه و أجابه عنها.

و له التصانيف التى سارت و طارت و انتشرت و ما انتشرت و قرئت و درست و نسخت و ما نسخت أخملت كتب الاقدمين، و الهت المقيمين بمصره و القادمين، و قرأ الناس عليه و صاروا ائمه و أشياخا فى حياته، و هو الذى حث الناس على مصنفات الشيخ جمال الدين ابن (٢) مالك رحمه الله و رغبتهم فى قراءتها و شرح لهم غامضها و خاض بهم لججها و فتح لهم مقفلها (٣) الخ.

ص: ١٢

١- شمس الدين الذهبي : محمد بن أحمد الدمشقى الشافعى المتوفى سنه (٧٤٨) .

٢- ابن مالك جمال الدين : محمد بن عبد الله بن مالك الطائى الجيانى النحوى المتوفى بدمشق (٦٧٢) .

٣- الوافى بالوفيات ج ٥ ص ٢٦٧

و نیز در آن گفته:

[و کتبت له استدعی اجازته بما صورته: المسئول من احسان سيدنا الشيخ الامام العامل العلامة، لسان العرب، ترجمان الادب، جامع الفضائل، عمدته وسائل السائل، حجه المقلدين، زين المقلدين، قطب المؤلفين، افضل الآخريين وارث علوم الاولين، صاحب اليد الطولى فى كل مقام ضيق، و التصانيف التى تأخذ بمجامع القلوب، فكل ذى لب إليها شيق، و المباحث التى أنارت الادله الراجحه من مكامن اماكنها، و قنصت أوابدها الجامحه من بواطن مواطنها، كشاف معضلات الاوائل، سباق غايات قصر عن شأوها(١) سبحان وائل(٢)، فارع(٣) هضبات(٤) البلاغه فى اجتلاء اجتلابها و هى فى مرقى مرقدها، و سالب تيجان الفصاحه فى اقتضاء اقتضا بها من فرق فرقدها، حتى ابرز كلامه جنان فضل جنان، و من بعده عن الدخول إليها جان، و أتى ببراهين وجوه حورها، لم يطمئنهن انس قبلهم و لا- جان، و ابداع خمائل(٥) نظم و نثر لا- تصل الى افنان فنونها يد جان، اثير الدين أبى حيان محمد.

لا زال بيت العلم يحييه و لا عجب لذلك من أبى حيان

حتى تنال بنو العلوم مرامهم و تحلهم دار المنى بأمان

إجازه كاتب هذه الحروف ما رواه، فسح الله فى مدته، من المسانيد،

ص: ١٣

١- الشأو (بفتح الشين و سكون الهمزه) : السبق - الامد - الغايه .

٢- سبحان وائل : بن زفر بن اياس خطيب يضرب به المثل فى الفصاحه توفى سنه (٥٤) .

٣- الفارع : الذى يصعد الجبل .

٤- الهضبات : جمع الهضبه (بفتح الهاء و سكون الضاد) و هى الجبل المنبسط على وجه الارض .

٥- الخمائل : جمع الخميله و هى الشجر الكثير الملتف .

و المصنفات، و السنن، و المجاميع الحديثيه، و التصانيف الادبيه نظما و نثرا [١]- الخ.

در «بحر محيط» در تفسير آيه قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ [٢] گفته:

[هو مولانا، اى ناصرنا و حافظنا، قاله الجمهور.

و قال الكلبي: اولى بنا من انفسنا فى الموت و الحيوه، و قيل: مالکنا و سيدنا، فلهدا يتصرف كيف شاء، فيجب الرضا بما يصدر من جهته، و قال ذلك بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ، فهو مولانا الذى يتولانا و نتولاه [٣].

و قمولى [٤] هم از كلبي نقل کرده كه او مولى را بأولى تفسير کرده، كما سيجىء فيما بعد انشاء الله تعالى.

و مخفى نماند كه ائمه بارعين، و حفاظ ماهرين، و جهابذه اعلام، و علمای فخام، و معتمدين ثقات، و منقدين اثبات سنيه، بمدح و ثنا، و وصف و اطراء محمد بن سائب كلبي، رطب اللسان و عذب البيان اند، و از اجل مادحين او أبو أحمد عبد الله بن محمد المعروف بابن عدى است كه از مهرة حفاظ و اثبات ايقاظ است.

ص: ١٤

١- الوافى بالوفيات ج ٥ / ٢٧٦ - ٢٧٧ .

٢- التوبه : ٥١ .

٣- البحر المحيط ج ٥ ص ٥٢ ط بيروت .

٤- القمولى : أحمد بن محمد بن أبى الحزم القرشى المخزومى الشافعى المصرى المتوفى بالقاهره سنه (٧٢٧) .

حافظ أبو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی(۱) در «انساب» در نسبت جرجانی گفته:

[أبو أحمد عبد الله بن عدي بن عبد الله بن محمد الجرجاني المعروف بابن القطان الحافظ، من أهل جرجان، كان حافظ عصره، رحل ما بين الاسكندريه الى سمرقند و دخل البلاد، و أدرك الشيوخ.

سمع أبا عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي(۲)، و علي بن سعيد الرازي(۳) و القاسم بن عبد الله الاخيمي(۴)، و القاسم بن زكريا المطرز(۵)، و خلقا يطول ذكرهم.

روى عنه الحاكم أبو عبد الله الحافظ(۶)، و أبو القاسم حمزه بن يوسف السهمي(۷)، و أبو بكر أحمد بن الحسن الحيري(۸)، و غيرهم.

و أول ما كتب الحديث بجرجان في سنة تسعين و مائتين، عن أحمد بن(۹) حفص و غيره.

ص: ۱۵

- ۱- السمعاني : عبد الکریم بن محمد بن منصور المروزي أبو سعد الحافظ المتوفى (۵۶۲) .
- ۲- النسائي : أحمد بن علي بن شعيب بن علي الحافظ المتوفى برمله فلسطين سنة (۳۰۳) .
- ۳- علي بن سعيد بن بشير بن مهران الحافظ الرازي نزيل مصر المتوفى (۲۹۷) .
- ۴- القاسم بن عبد الله بن مهدي الاخيمي الحافظ المتوفى سنة (۳۰۴) .
- ۵- القاسم بن زكريا المطرز : بن يحيى أبو بكر البغدادي المتوفى سنة (۳۰۵) .
- ۶- الحاكم أبو عبد الله الحافظ : محمد بن عبد الله بن حمدويه النيسابوري المتوفى (۴۰۵) .
- ۷- حمزه بن يوسف بن ابراهيم السهمي الحافظ الجرجاني المتوفى سنة (۴۲۷) .
- ۸- أبو بكر أحمد بن الحسن الحيري بن أحمد الشافعي النيسابوري المتوفى (۴۲۱) .
- ۹- أحمد بن حفص : بن يزيد أبو بكر المعافري المتوفى سنة (۳۱۱) .

و رحل الى العراق، و الشام، و مصر فى سنه سبع و تسعين.

و صنف فى معرفه ضعفاء المحدثين كتابا مقدار ستين جزءا سماه «الكامل» و كان جمع أحاديث مالك بن أنس(١)، و الاوزاعى(٢)، و سفيان الثورى(٣)، و شعبه(٤)، و اسماعيل بن أبى خالد(٥)، و جماعه من المقلين.

و صنف على كتاب المزنى(٦) كتابا و سماه «الانتصار» .

و كان حافظا متقنا، لم يكن فى زمانه مثله، تفرد بالاحاديث، و قد كان وهب أحاديث له يتفرد بها لبنيه: عدى(٧)، و أبى زرعه، و منصور، تفردوا بروايتها، عن أبيهم.

و ابنه عدى، سكن سجستان الى أن مات بها و حدث بها.

قال حمزه بن يوسف السهمى: سألت الدارقطنى(٨) ان يصنف كتابا فى ضعفاء المحدثين، فقال: أليس عندك كتاب ابن عدى؟ قلت: نعم، قال: فيه كفايه لا يزداد عليه.

و كانت ولادته يوم السبت غره ذى القعدة سنه سبع و سبعين و مائتين، و هى السنه التى مات فيها أبو حاتم(٩) الرازى.

ص: ١٦

- ١- مالك بن انس : بن مالك الاصبهى امام المالكيه المدنى المتوفى سنه (١٧٩) .
- ٢- الاوزاعى : عبد الرحمن بن عمرو بن يحمى الشامى المتوفى ببيروت سنه (١٥٧) .
- ٣- سفيان الثورى : بن سعيد بن مسروق الكوفى المتوفى بالبصره سنه (١٦١) .
- ٤- شعبه بن الحجاج بن الورد الواسطى المتوفى بالبصره سنه (١٦٠) .
- ٥- اسماعيل بن أبى خالد : الكوفى الحافظ المتوفى (١٤٥) / ١٤٦ .
- ٦- المزنى : اسماعيل بن يحيى بن اسماعيل المصرى الشافعى المتوفى (٢٦٤) .
- ٧- عدى : بن عبد الله بن عدى أبو محمد الجرجانى المتوفى بسجستان سنه .
- ٨- الدارقطنى : على بن عمر بن أحمد الشافعى المتوفى ببغداد سنه (٣٨٥) .
- ٩- أبو حاتم الرازى : محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الحنظلى الحافظ المتوفى (٢٧٧) .

و توفى غره جمادى الآخرة سنة خمس و ستين و ثلاثمائة بجرجان، و صلى عليه أبو بكر الإسماعيلي(١)، و دفن بجنب مسجد كرز بن وبره، عن يمين القبلة، و زرت قبره(٢).

ترجمه ابن القطان بگفتار ياقوت حموى در «معجم البلدان»

و شيخ تحرير أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموى الرومى البغدادى(٣) در «معجم البلدان» در ذكر جرجان گفته:

[و منها أبو أحمد عبد الله بن عدى بن عبد الله بن محمد بن المبارك الجرجانى الحافظ المعروف بابن القطان، أحد ائمه أصحاب الحديث، و المكثرين منه، و الجامعين له، و الرحال فيه.

رحل الى دمشق و مصر الرحلتين: اوليهما فى سنة سبع و تسعين و مائتين، و الثانية فى سنة خمس و ثلاثمائة.

سمع الحديث بدمشق من محمد بن خريم(٤)، و عبد الصمد بن عبد الله بن أبى زيد، و ابراهيم بن دحيم، و أحمد بن عمير بن جوص(٥) و غيرهم.

و سمع بحمص حنبل(٦) بن محمد، و أحمد بن أبى الاخيل، و يزيد(٧) بن

ص: ١٧

-
- ١- أبو بكر الاسماعيلي : أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الحافظ الجرجانى المتوفى (٣٧١) .
 - ٢- انساب السمعاني ج ٣ ص ٢٣٨ ط حيدرآباد الدكن .
 - ٣- ياقوت بن عبد الله الحموى الرومى البغدادى المتوفى (٦٢٦) .
 - ٤- محمد بن خريم (بالخاء المعجمه و الراء المهمله) أبو بكر العقيلي محدث دمشق المتوفى (٣١٦) .
 - ٥- أحمد بن عمير بن يوسف بن موسى بن جوصا أبو الحسن الحافظ محدث الشام المتوفى سنة (٣٢٠) .
 - ٦- فى المصدر المطبوع ببيروت : هبيل بن محمد ، و على أى حال ما وجدت له و لتاليه ترجمه فى كتب التراجم .
 - ٧- فى المصدر : زيد بن عبد الله المهرانى .

عبد الله البهراني.

و بمصر أبا يعقوب اسحاق المنجنيقي (١).

و بصيدا محمد المعافى بن أبي كريمه.

و بصور أحمد بن بشير بن حبيب الصوري.

و بالكوفة أبا العباس بن عقده (٢)، و محمد بن الحصين بن حفص.

و بالبصره أبا خليفه الجمحي (٣)، و بالعسكر عبدان الاهوازي (٤).

و ببغداد أبا القاسم البغوي (٥)، و أبا محمد بن صاعد (٦).

و ببعلبك أبا جعفر أحمد بن هاشم، و خلقا من هذه الطبقة كثيرا.

و روى عنه أبو العباس بن عقده و هو من شيوخه، و حمزه بن يوسف السهمي و أبو سعد الماليني (٧) و خلق في طبقتهم.

و كان مصنفا حافظا ثقه، على لحن كان فيه.

ص: ١٨

- ١- أبو يعقوب اسحاق المنجنيقي : بن ابراهيم الحافظ البغدادي نزيل مصر المتوفى (٣٠٤) .
- ٢- أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده الحافظ الكوفي المتوفى سنه (٣٣٢) / ٣٣٣ .
- ٣- أبو خليفه الجمحي : الفضل بن حباب البصري المحدث مسند عصره المتوفى سنه (٣٠٥) .
- ٤- عبدان الاهوازي : أبو محمد عبدان بن أحمد بن موسى الجواليقي الحافظ المتوفى سنه (٣٠٦) .
- ٥- أبو القاسم البغوي : عبد الله بن محمد بن عبد العزيز الحافظ المتوفى ببغداد سنه (٣١١) .
- ٦- أبو محمد ابن الصاعد : يحيى بن محمد بن صاعد البغدادي المتوفى سنه (٣١٨) .
- ٧- أبو سعد الماليني : أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله الهروي الحافظ المتوفى (٤١٢) .

و قال حمزه: كتب أبو أحمد بن عدى الحديث بجرجان في سنة تسعين و مائتين عن أحمد بن حفص السعدى و غيره، ثم رحل الى الشام و مصر، و صنف في معرفه ضعفاء المحدثين كتابا في مقدار ستين (١) جزءا سماه «الكامل» .

قال: و سألت الدار قطنى أبا الحسن ان يصنف كتابا في ضعفاء المحدثين، فقال: أ ليس عندكم كتاب ابن عدى؟ ، قلت: بلى، قال: فيه كفايه لا يزداد عليه.

و كان ابن عدى جمع أحاديث مالك بن أنس، و الاوزاعى، و سفيان الثورى و شعبه، و اسماعيل بن أبى خالد، و جماعه من المقلين (٢).

و صنف على كتاب المزنى كتابا سماه «الانتصار» (٣).

و كان أبو أحمد حافظا متقنا لم يكن في زمانه مثله، تفرد بأحاديث، كان قد وهب أحاديث له يتفرد بها لبنيه عدى، و أبى زرعه، و أبى منصور، تفردوا بروايتها عن أبيهم، و ابنه عدى، سكن سجستان و حدث بها.

قال ابن عدى: سمع منى أبو العباس بن عقده كتاب «الجعفرية» ، عن أبى الاشعث، و حدث به عنى، فقال: حدثنى عبد الله بن عبد الله.

و كان مولده في ذى القعدة سنة سبع و سبعين و مائتين، و مات غره جمادى الآخرة سنة خمس و ستين و ثلاثمائة ليله السبت، فصلى عليه أبو بكر الإسماعيلى، و دفن بجنب مسجد كرز بن (٤) و بره عن يمين القبلة مما يلى صحن المسجد بجرجان (٥).

ترجمه ابن القطان بگفتار ذهبى در «تذکره الحفاظ»

و محمد بن أحمد ذهبى در «تذکره الحفاظ» گفته:

ص: ١٩

١- فى المصدر المطبوع : فى مقدار مائتى جزء .

٢- فى المصدر : و جماعه من المتقدمين .

٣- فى المصدر : سماه «الابصار» .

٤- فى المصدر المطبوع ببيروت : مسجد كوزين و قبره عن يمين القبلة .

٥- معجم البلدان ج ٢ - ص ١٢١ .

[ابن عدى الامام الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدى بن عبد الله بن محمد بن مبارك الجرجاني، و يعرف أيضا بابن القطان، صاحب كتاب «الكامل» فى الجرح و التعديل، كان أحد الاعلام.

ولد سنه سبع و سبعين و مائتين، و سمع سنه تسعين، و ارتحل اولاً سنه سبع و تسعين، و سمع بهلول بن اسحاق الانبارى(١)، و محمد بن عثمان بن أبى سويد(٢) و محمد بن يحيى المروزى(٣)، و عبد الرحمن بن القاسم بن الرواس الدمشقى(٤)، و أنس بن السلم(٥)، و أباً خليفه الجمحى، و الحسن بن سفيان(٦)، و أباً عبد الرحمن النسائى، و عمران بن مجاشع(٧)، و عبدان الاهوازى، و أباً يعلى الموصلى(٨)، و الحسن بن محمد المدنى، صاحب يحيى بن بكير(٩)، و الحسن بن الفرغ الغزى(١٠)، و خلائق.

ص: ٢٠

- ١- بهلول بن اسحاق بن بهلول بن حسان التنوخى أبو محمد قاضى الانبار المتوفى سنه (٢٩٨) .
- ٢- محمد بن عثمان بن أبى سويد : الذراع البصرى المعمر ، له ترجمه فى الميزان و لسان الميزان و لم يؤرخا وفاته .
- ٣- محمد بن يحيى بن سليمان أبو بكر المروزى المتوفى ببغداد سنه (٢٩٨) .
- ٤- عبد الرحمن بن القاسم بن الرواس الهاشمى مسند دمشق المتوفى سنه (٢٩٧) .
- ٥- انس بن السلم الدمشقى المتوفى (٢٨٩) .
- ٦- الحسن بن سفيان : أبو العباس الشيبانى النسوى صاحب « المسند » المتوفى سنه (٣٠٣) .
- ٧- عمران بن موسى بن مجاشع الجرجانى السختيانى الحافظ المتوفى سنه (٣٠٥) .
- ٨- أبو يعلى الموصلى : أحمد بن على بن المثنى بن يحيى الحافظ صاحب « المسند » المتوفى سنه (٣٠٧) .
- ٩- يحيى بن عبد الله بن بكير الحافظ أبو زكريا المصرى المتوفى (٢٣١) .
- ١٠- الحسن بن الفرغ الغزى أبو على صاحب يحيى بن بكير توفى بعد سنه (٣٠٠) .

و عنه أبو العباس بن عقده شيخه، و أبو سعد الماليني، و الحسن بن رامين (١) و محمد بن عبد الله بن عبيد الله باكويه (٢)، و حمزه بن يوسف السهمي، و أبو الحسين أحمد بن العالى، و آخرون.

و هو المصنف فى الكلام على الرجال عارفا بالعلل.

قال أبو القاسم بن (٣) عساكر: كان ثقة على لحن فيه.

قال حمزه السهمي: سألت الدارقطني ان يصنف كتابا فى الضعفاء، فقال:

أليس عندك كتاب ابن عدى؟، فقلت: بلى، قال: فيه كفايه لا يزداد عليه.

قلت و قد صنف ابن عدى على أبواب مختصر المزنى كتابا سماه «الانتصار» قال حمزه السهمي: كان حافظا متقنا لم يكن فى زمانه أحد مثله، تفرد بروايه أحاديث وهب منها لابنيه: عدى و أبى زرعه و تفردا بها عنه.

قال الخليلي (٤): كان عديم النظير حفظا و جلاله، سألت عبد الله (٥) بن محمد الحافظ: أيهما أحفظ؟ ابن عدى أو ابن قانع، فقال: رز قميص ابن عدى أحفظ من عبد الباقي بن قانع (٦).

ص: ٢١

- ١- الحسن بن الحسين بن رامين القاضى أبو محمد الأسترآبادى المتوفى (٤١٢) ببغداد .
- ٢- ابن باكويه : محمد بن عبد الله بن عبيد الله الشيرازى الصوفى المتوفى سنه (٤٢٨) .
- ٣- ابن عساكر : أبو القاسم على بن الحسن بن هبه الله الدمشقى المتوفى سنه (٥٧١) .
- ٤- الخليلي : الحافظ أبو يعلى الخليل بن عبد الله بن أحمد القزوينى المتوفى (٤٤٦) .
- ٥- عبد الله بن محمد الحافظ : بن يوسف بن نصر القرطبى المتوفى (٤٠٣) .
- ٦- عبد الباقي بن قانع : بن مرزوق بن واثق الحافظ أبو الحسين البغدادى المتوفى (٣٥١) .

قال الخليلي: و سمعت أحمد بن مسلم (١) الحافظ يقول: لم أر أحدا مثل أبي أحمد بن عدى و كيف فوّه في الحفظ، و كان أحمد قد لفي الطبراني (٢) و أبا أحمد الحاكم (٣)، و قد قال لي: كان حفظ هؤلاء تكلفا، و حفظ ابن عدى طبعاً، زاد معجمه على ألف شيخ (٤).

ترجمه ابن القطان بقول ذهبى در «عبر» و «دول الاسلام»

و نیز ذهبى در «عبر فى خبر من غير» در وقائع سنه خمس و ستين و ثلاثمائه گفته:

ابن عدى الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدى بن عبد الله بن محمد و يعرف بابن القطان الجرجاني، مصنف «الكامل» فى الجرح، و له ثمان و ثمانون سنه، كتب الكثير سنه تسعين و مائتين، و رحل فى سنه سبع و تسعين.

و سمع أبا خليفه، و عبد الرحمن بن أبو الرواس، و بهلول بن اسحاق، و طبقتهم.

قال ابن عساكر: كان ثقه على لحن فيه.

و قال حمزه السهمي (٥): كان حافظا متقنا، لم يكن فى زمانه مثله، توفى فى جمادى الآخرة (٦).

و نیز ذهبى در «دول الاسلام» در وقائع سنه خمس و ستين و ثلاثمائه گفته:

و فيها مات حافظ العصر أبو أحمد عبد الله بن عدى الجرجاني و له ثمان

ص: ٢٢

١- فى المصدر: أحمد بن أبى مسلم الحافظ، و على أى حال ما وجدت ترجمته .

٢- الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب الحافظ المتوفى باصفهان سنه (٣٦٠) .

٣- أبو أحمد الحاكم: الحافظ محمد بن محمد بن أحمد النيسابورى المتوفى (٣٧٨) .

٤- تذكره الحفاظ للذهبي ج ٣ ص ٩٤٠ .

٥- تاريخ جرجان للسهمي ص ٢٢٥ .

٦- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ٣٤٣ .

و ثمانون سنه.

و شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الاسنوى(١) در «طبقات شافعيه» گفته: الحافظ أبو أحمد بن عدى بن محمد الجرجانى الامام المشهور، صاحب «الكامل» فى الضعفاء.

ولد سنه سبع و سبعين و مائتين، و صنف على مختصر المزنى كتابا سماه «الانتصار» .

و توفى فى جمادى الآخره سنه ستين و ثلاثمائه. ذكره الذهبى فى «العبر»(٢).

ترجمه ابن القطان بگفتار اسنوى در «طبقات شافعيه»

و قاضى تقى الدين أبو بكر بن أحمد بن محمد الدمشقى الاسدى(٣) در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

عبد الله بن عدى بن محمد بن مبارك أبو أحمد الجرجانى الحافظ الكبير يعرف بابن القطان.

أحد الاثمه الاعلام و أركان الاسلام، طوف البلاد فى طلب العلم، و سمع الكبار، له كتاب «الانتصار» على «مختصر المزنى» و كتاب «الكامل» فى معرفه الضعفاء و المتروكين، و هو كامل فى بابيه كما سمى.

قال ابن عساكر: كان ثقه على لحن فيه.

و قال الذهبى: كان لا يعرف العربيه مع عجمه فيه، و أما فى العلل و الرجال فحافظ لا يجارى.

ولد سنه سبع و سبعين و مائتين، مات فى جمادى الآخره سنه خمس و ستين و ثلاثمائه(٤).

ص: ٢٣

١- الاسنوى : عبد الرحيم بن الحسن بن على الشافعى المتوفى بالقاهره سنه (٧٧٢) .

٢- طبقات الشافعيه للأسنوى ج ٢ ص ٢٠٦ .

٣- تقى الدين أبو بكر بن أحمد بن محمد الاسدى : ابن عمر بن محمد المعروف بابن قاضى شبيهه الدمشقى المتوفى (٨٥١) .

٤- طبقات الشافعيه لابن قاضى شبيهه ج ١ / ١٤٠ .

ترجمه ابن القطان بگفتار سیوطی در «طبقات الحفاظ»

و جلال الدین عبد الرحمان بن أبی بکر سیوطی(۱) در «طبقات الحفاظ» گفته:

ابن عدی الامام الحافظ الکبیر أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن مبارک الجرجانی، و يعرف أيضا بابن القطان، صاحب «الکامل فی الجرح و التعديل»، أحد الاعلام، ولد سنة ۲۷۷، و سمع منه ۲۹۰.

روی عن محمد بن عثمان بن أبی شبیه(۲)، و النسائی، و أبی یعلی، و منه ابن عقده، و هو شیخه، و المالینی، و حمزه السهمی، و هو عارف بالعلل، مصنف فی الکلام علی الرجال، لم یکن فی زمانه مثله.

قال الخلیلی: کان عدیم النظیر حفظا و جلاله، مات فی جمادی الآخرة سنة (۳۶۰)(۳).

و عبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علی بن زین الدین الحدادی ثم

ترجمه ابن القطان بگفتار مناوی در «فیض القدير»

المناوی القاهری الشافعی(۴)، در «فیض القدير شرح جامع صغیر» گفته:

(عد لابن عدی) هو أبو أحمد عبد الله الجرجانی أحد الحفاظ الأعیان و أحد الجهابذه الذين طافوا البلاد، و هجروا الوساد، و واصلوا السهاد، و قطعوا المعتاد طالبین للعلم لا یعتری همهم قصور، و لا یشنی عزمهم عظام الامور، روی عنه

ص: ۲۴

۱- السیوطی عبد الرحمن بن أبی بکر جلال الدین الشافعی المتوفی (۹۱۱) .

۲- محمد بن عثمان بن أبی شبیه : أبو جعفر الکوفی المتوفی سنة (۲۹۷) .

۳- طبقات الحفاظ للسیوطی ص ۳۸۰ .

۴- عبد الرؤوف بن علی المناوی القاهری الشافعی المتوفی (۱۰۳۱) .

الجمحي، وغيره، و عنه أبو حامد الاسفرائيني(١)، و أبو سعد الماليني.

قال البيهقي(٢): حافظ متقن، لم يكن في زمنه مثله.

و قال ابن عساكر: ثقه على لحن فيه.

مات سنه خمس و ستين و ثلاثمائه عن ثمان و ثمانين سنه، في كتاب «الكامل» الذي ألفه في معرفه الضعفاء، و هو أصل من الاصول المعول عليها و المرجوع إليها، طابق اسمه معناه، و وافق لفظه فحواه، من عينه انتجع المنتجعون، و بشهادته حكم الحاكمون، و الى ما قاله رجح المتقدمون و المتأخرون(٣).

و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني(٤) در «كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون» كفته:

«الكامل» في معرفه الضعفاء و المتروكين من الرواه، لابي أحمد عبد الله بن محمد المعروف بابن عدى الجرجاني المتوفى سنه خمس و ستين و ثلاثمائه، في «ستين جزء»، و هو أكمل كتب الجرح و التعديل و عليه اعتماد الائمة.

قال السبكي(٥): طابق اسمه معناه، و وافق لفظه فحواه، بصحته حكم الحاكمون و بما يقول رضى المتقدمون و المتأخرون.

و قال حمزه السهمي: سألت الدار قطنى ان يصنف كتابا في الضعفاء فقال:

أ ليس عندك كتاب ابن عدى؟ قلت: نعم، قال: فيه كفايه لا يزداد عليه.

و قال الحافظ ابن عساكر: ابن عدى ثقه على لحن فيه.

ص: ٢٥

- ١- أبو حامد الاسفرائيني: أحمد بن محمد بن أحمد الشافعي المتوفى (٤٠٦).
- ٢- البيهقي: أحمد بن الحسين بن علي المحدث المتوفى بنيسابور سنه (٤٥٨).
- ٣- فيض القدير ج ١ ص ٢٨.
- ٤- مصطفى بن عبد الله الجلبى القسطنطيني المتوفى (١٠٦٧).
- ٥- السبكي: عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي المتوفى بدمشق سنه (٧٧١).

و قال الذهبي: كان لا يعرف العربيه مع عجمه فيه، و اما فى العلل و الرجال فحافظ لا يجارى (١).

هر گاه نبذی از محاسن فاخره، و محامد زاهره، و مناقب باهره ابن عدی بر زبان اکابر حذاق ماهرین، و أجله نقاد معتمدین شنیدی.

پس باید دانست که همین ابن عدی در مدح و تبجیل کلبی نبیل کوشیده.

علامه شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی در «تذهیب التهذیب» بترجمه محمد بن سائب کلبی گفته:

و قال ابن عدی: هو معروف بالتفسیر، و لیس لاحد تفسیر اطول و لا أشبع منه و بعده مقاتل (٢)، الا ان الکلبی یفضل علی مقاتل، لما قیل فی مقاتل من المذاهب الردیه، و حدث عن الکلبی شعبه، و الثوری، و هشیم (٣) و الثقات، و رضوه فی التفسیر- الخ (٤).

در حاشیه کاشف ذهبی مسطور است:

قال أبو أحمد بن عدی: و للکلبی غیر ما ذكرت أحادیث صالحه خاصه عن أبی صالح (٥)، و هو معروف بالتفسیر، و لیس لاحد تفسیر أطول منه و لا- أشبع، و بعده مقاتل بن سلیمان، الا ان الکلبی یفضل علی مقاتل بن سلیمان، لما قیل فی مقاتل من المذاهب الردیه (٦).

ص: ٢٦

-
- ١- کشف الظنون ج ٢ ص ١٣٨٢ .
 - ٢- مقاتل : بن سلیمان بن بشیر البلخی المفسر المتوفى بالبصره سنه (١٥٠) .
 - ٣- هشیم : بن بشیر بن أبی خازم قاسم بن دینار أبو معاویه الواسطی المتوفى (١٨٣) .
 - ٤- تذهیب التهذیب ج ٨ / ١٩ .
 - ٥- أبو صالح : باذام التابعی الراوی عن مولاته أم هانئ بنت أبی طالب .
 - ٦- ضعف العامه و الخاصه مقاتل بن سلیمان و قالوا : كان دجالا جسورا وضاعا کذابا يأخذ عن اليهود و النصارى علم القرآن الذى یوافق کتبهم .

و حدث عن الكلبي الثوري، و شعبه، و ان كانا حدثا عنه بالشيء اليسير غير المسند.

تفسير كلبي بگفتار ابن القطان اطول و اشبع تفاسير است

و حدث عنه ابن عيينه (١)، و حماد بن سلمه (٢)، و هشيم، و غيرهم من ثقات الناس و رضوه في التفسير-الخ.

از اين عبارت ظاهر است که حسب افاده ابن عدی، محمد بن سائب معروف است بتفسیر، و هیچ کس تفسیری أطول و اشبع از تفسیر او ندارد، و مقاتل بعد کلبی است، و کلبی بر مقاتل مقدم و فاضل است، زیرا که در مقاتل مذاهب ردیه گفته شده.

و از این افاده، صراحه ظاهر می شود که محمد بن سائب، از عیب عائب مبری است، و از لوث نسبت مذاهب ردیه معری.

و نیز از آن واضح است که تحدیث کرده اند از کلبی ابن عیینه، و حماد بن سلمه، و هشیم، و غیر ایشان از ثقات ناس، و پسندیده اند او را در تفسیر و هر گاه تحدیث این حضرات ثلاثه و دیگر ثقات از کلبی، و پسندیدنشان او را در تفسیر ثابت شد، و ثوق و اعتماد و جلالت و عظمت کلبی بغایت قصوی و مرتبه اسنی رسید، زیرا که این حضرات ثلاثه از اکابر ائمه حذاق و اعظم اساطین سباق اند.

اما سفیان بن عیینه، پس بعض عیون فاخره فضائل، و فنون باهره مناقب او، در ما بعد انشاء الله تعالی بتصریحات ثقات محققین سنیه، خواهی دریافت.

اما مناقب عظیمه و محامد فحیمه حماد بن سلمه، پس مسلم و مقبول فحول

ص: ٢٧

١- ابن عیینه : سفیان بن عیینه الکوفی المتوفی بمکه سنه (١٩٨) .

٢- حماد بن سلمه : بن دینار أبو سلمه الحافظ البصری المتوفی سنه (١٦٧) .

ترجمه حماد بن سلمه که از رواه و محدثین از کلبی است در «تهذیب التهذیب»

ابن حجر (۱) عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته:

حماد بن سلمه بن دینار البصری، أبو سلمه مولی تمیم، و يقال: مولی قریش و قیل: غیر ذلك.

روی عن ثابت البنانی (۲)، و قتاده (۳)، و خاله حمید الطویل (۴)، و اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه (۵)، و أنس بن سیرین (۶)، و ثمامه بن عبد الله بن أنس (۷) و محمد بن زیاد القرشی (۸)، و أبی الزبیر المکی (۹)، و عبد الملک بن عمیر (۱۰)، و عبد العزیز بن صهیب (۱۱)، و أبی عمران الجونی (۱۲)، و عمرو بن دینار (۱۳)، و هشام بن زید بن

ص: ۲۸

- ۱- ابن حجر العسقلانی: أحمد بن علی شهاب الدین المتوفی سنه (۸۵۲).
- ۲- ثابت البنانی: بن أسلم أبو محمد البصری المتوفی سنه (۱۲۳) - و قیل: سنه (۱۲۷).
- ۳- قتاده: بن دعامة بن قتاده بن عزیر المفسر البصری الضریر الاکمه المتوفی (۱۱۸).
- ۴- حمید الطویل: بن أبی حمید تیرویه التابعی البصری المتوفی (۱۴۳).
- ۵- اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه زید بن سهل الانصاری المدنی المتوفی سنه (۱۳۲).
- ۶- انس بن سیرین أبو موسی الانصاری التابعی المتوفی سنه (۱۱۸).
- ۷- ثمامه بن عبد الله بن أنس بن مالک الانصاری المتوفی بعد سنه (۱۱۰).
- ۸- محمد بن زیاد: أبو الحارث القرشی الجمحی البصری سمع أبا هريره، و كان مولی عثمان بن مظعون.
- ۹- أبو الزبیر المکی: محمد بن مسلم بن تدرس الحافظ المکی المتوفی سنه (۱۲۸).
- ۱۰- عبد الملک بن عمیر: المعروف بعبد الملک القبطی المتوفی سنه (۱۳۶).
- ۱۱- عبد العزیز بن صهیب: البنانی البصری سمع انس بن مالک.
- ۱۲- أبو عمران الجونی: عبد الملک بن حبيب الکندی البصری المتوفی (۱۳۸).
- ۱۳- عمرو بن دینار: أبو محمد الاثرم المکی المتوفی سنه (۱۲۵) / ۱۲۶ / ۱۲۹.

أنس(١)، و هشام بن عروه(٢)، و يحيى بن سعيد الانصارى(٣)، و أيوب السخيتاني(٤) و خالد الحذاء(٥)، و داود بن أبي هند(٦)، و سليمان التيمي(٧)، و سماك بن حرب(٨) و خلق كثير من التابعين فمن بعدهم.

و عنه ابن جريح(٩) و الثوري و شعبه و هم أكبر منه و ابن المبارك(١٠) و ابن مهدي(١١) و القطان(١٢)، و أبو داود(١٣)، و أبو الوليد(١٤) الطيالسيان، و أبو سلمه التبوذكي(١٥)

ص: ٢٩

- ١- هشام بن زيد بن أنس : بن مالك الانصارى سمع جده انسا .
- ٢- هشام بن عروه : بن الزبير بن العوام المدني المتوفى سنه (١٤٦) / ١٤٧ .
- ٣- يحيى بن سعيد الانصارى : بن قيس المدني المتوفى (١٤٣) / ١٤٤ / ١٤٦ .
- ٤- أيوب السخيتاني : بن أبي تميمه كيسان البصرى المتوفى سنه (١٣١) .
- ٥- خالد الحذاء : بن مهران الحافظ البصرى المتوفى سنه (١٤١) / ١٤٢ .
- ٦- داود بن أبي هند : أبو محمد البصرى المتوفى سنه (١٤٠) .
- ٧- سليمان التيمي : بن طرخان أبو المعتمر المتوفى سنه (١٤٣) .
- ٨- سماك بن حرب : بن اوس بن خالد الذهلى الكوفى المتوفى سنه (١٢٣) .
- ٩- ابن جريح : عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح الرومى المكي المتوفى (١٥٠) .
- ١٠- ابن المبارك : عبد الله أبو عبد الرحمن بن المبارك الحنظلى الحافظ المروزي المتوفى (١٨١) .
- ١١- ابن مهدي : عبد الرحمن بن مهدي أبو سعيد الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨) .
- ١٢- القطان : يحيى بن سعيد بن فروخ أبو سعيد الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨) .
- ١٣- أبو داود الطيالسى : سليمان بن داود الحافظ البصرى المتوفى (٢٠٤) .
- ١٤- أبو الوليد الطيالسى : هشام بن عبد الملك الحافظ البصرى المتوفى (٢٢٧) .
- ١٥- أبو سلمه التبوذكى : موسى بن اسماعيل المنقرى الحافظ البصرى المتوفى (٢٢٣) .

و آدم بن أبي اياس (١)، و الاشيب (٢)، و أسود بن عامر شاذان (٣)، و بشر بن السرى (٤) و بهز بن أسد (٥)، و سليمان بن حرب (٦)، و أبو نصر التمار (٧)، و هديه بن خالد (٨) و شيان بن فروخ (٩)، و عبيد الله العيشى (١٠)، و آخرون.

قال أحمد: حماد بن سلمه أثبت في ثابت (١١) من معمر (١٢)، و قال أيضا في الحمادين (١٣): ما منهما إلا ثقه.

و قال حنبل (١٤) عن أحمد (١٥): اسند حماد بن سلمه، عن أيوب أحاديث لا يسندها الناس عنه.

ص: ٣٠

- ١- آدم بن أبي اياس : أبو الحسن الخراسانى المروزى المحدث المتوفى (٢٢٠) .
- ٢- الاشيب : الحسن بن موسى أبو على الحافظ البغدادى المتوفى (٢٠٩) .
- ٣- الاسود شاذان : بن عامر أبو عبد الرحمن المتوفى ببغداد (٢٠٨) .
- ٤- بشر بن السرى : الافوه نزيل مكه المتوفى (١٩٥) .
- ٥- بهز بن أسد : أبو الاسود الحافظ البصرى المتوفى (١٩٧) .
- ٦- سليمان بن حرب : أبو أيوب الواشحي الحافظ البصرى المتوفى (٢٢٤) .
- ٧- أبو نصر التمار : عبد الملك بن عبد العزيز المتوفى ببغداد (٢٢٨) .
- ٨- هديه بن خالد : أبو خالد القيسى الحافظ البصرى المتوفى (٢٣٦) .
- ٩- شيان بن فروخ : بن أبي شيبه الابلى المتوفى (٢٣٥) .
- ١٠- عبيد الله العيشى : بن محمد البصرى الاخبارى المتوفى (٢٢٨) .
- ١١- ثابت البنائى : بن أسلم أبو محمد البصرى المتوفى (١٢٧) - و قيل : ١٢٣ .
- ١٢- معمر : بن راشد : أبو عروه الحافظ البصرى المتوفى (١٥٣) .
- ١٣- الحمادان : أحدهما ابن سلمه ، و الآخر : ابن زيد بن درهم البصرى المتوفى (١٧٩) .
- ١٤- حنبل : بن اسحاق بن حنبل المتوفى بواسط سنه (٢٧٣) .
- ١٥- أحمد : بن محمد بن حنبل امام الحنابلة المتوفى سنه (٢٤١) .

و قال أبو طالب(١): حماد بن سلمه اعلم الناس بحديث حميد، و أصح حديثا.

و قال فى موضع آخر: هو أثبت الناس فى حميد الطويل، سمع منه قديما يخالف الناس فى حديثه.

و قال اسحاق بن منصور(٢)، عن ابن معين(٣): ثقه.

و قال الدورى(٤) عن ابن معين: من خالف حماد بن سلمه فى ثابت، فالقول قول حماد.

و قال جعفر الطيالسى(٥) عنه: من سمع حماد بن سلمه الاصناف ففيها اختلاف و من سمع منه نسخا فهو صحيح.

و قال ابن المدينى(٦): لم يكن فى أصحاب ثابت، أثبت من حماد بن سلمه.

و قال الاصمعى(٧) عن عبد الرحمن بن مهدي(٨): حماد بن سلمه صحيح السماع حسن اللقاء، أدرك الناس، لم يتهم بلون من

الاولان، و لم يلتبس بشيء، أحسن ملكه نفسه و لسانه، و لم يطلقه على أحد فسلم حتى مات.

و قال ابن المبارك: دخلت البصره، فما رأيت أحدا أشبه بمسالك الاول من

ص: ٣١

١- أبو طالب زيد بن اخزم الطائى النهانى الحافظ البصرى المقتول سنه (٢٥٧) .

٢- اسحاق بن منصور : بن بهرام الكوسج المروزى المتوفى (٢٥١) .

٣- ابن معين : يحيى بن معين بن عون البغدادى المتوفى (٢٠٣) .

٤- الدورى : عباس بن محمد بن حاتم الدورى الحافظ البغدادى المتوفى سنه (٢٧١) .

٥- جعفر الطيالسى : بن محمد بن أبى عثمان الحافظ البغدادى المتوفى (٢٨٢) .

٦- ابن المدينى : على بن عبد الله بن جعفر الحافظ البصرى المتوفى (٢٣٤) .

٧- الاصمعى : عبد الملك بن قريب بن على الباهلى البصرى المتوفى (٢١٦) .

٨- عبد الرحمن بن مهدي الحافظ البصرى المتوفى سنه (١٩٨) .

حماد بن سلمه.

و قال أبو عمرو الجرمي(١): ما رأيت فقيها أفصح من عبد الوارث(٢)، و كان حماد بن سلمه أفصح منه.

و قال شهاب بن معمر(٣) البلخي: كان حماد بن سلمه يعد من الابدال و علامه الابدال، ان لا يولد لهم، تزوج سبعين امراه، فلم يولد له.

و قال عفان(٤): قد رأيت من هو أعبد من حماد بن سلمه، و لكن ما رأيت أشد مواظبه على الخير و قراءه القرآن و العمل لله من حماد بن سلمه.

و قال ابن مهدي: لو قيل لحماد بن سلمه: انك تموت غدا، ما قدر أن يزيد في العمل شيئا.

و قال ابن حبان(٥): كان من العباد المجابين الدعوه في الاوقات، و لم ينصف من جانب حديثه و احتج في كتابه بأبي بكر بن عياش(٦)، فان كان تركه اياه لما كان يخطئ فغيره من أقرانه مثل الثوري، و شعبه، كانوا يخطئون، فان زعم ان خطاه قد كثر حتى تغير، فقد كان ذلك في أبي بكر بن عياش موجودا، و لم يكن من أقران حماد بن سلمه بالبصره مثله في الفضل و الدين و النسك و العلم و الكتبه و الجمع و الصلابه في السنه و القمع لاهل البدع.

ص: ٣٢

١- أبو عمرو الجرمي : صالح بن اسحاق النحوي المتوفى سنه (٢٢٥) .

٢- عبد الوارث : بن سعيد أبو عبيد التنوري الحافظ البصرى المتوفى (١٨٠) .

٣- شهاب بن المعمر بن يزيد بن بلال العوفي أبو الازهر البلخي ، روى عنه البخارى فى الادب .

٤- عفان : بن مسلم أبو عثمان الصفار البصرى المتوفى سنه (٢٢٠) .

٥- ابن حبان : أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان الحافظ البستى المتوفى (٣٥٤) .

٦- أبو بكر بن عياش : المقبرى الكوفى و اختلف فى اسمه ، توفى سنه (١٩٣) .

قال سليمان بن حرب وغيره: مات سنة ١٦٧.

زاد ابن حبان في ذى الحججه.

استشهد به البخارى (١)، وقيل: أنه روى له حديثا واحدا عن أبى الوليد، عن ثابت.

قلت: الحديث المذكور فى «مسند» أبى (٢) بن كعب من روايه ثابت، عن انس (٣)، عنه وقد ذكره المزى (٤) فى «الاطراف» و لفظه: قال لنا أبو الوليد، فذكره، وقد عرض ابن حبان بالبخارى لمجانبته حديث حماد بن سلمه حيث يقول: لم ينصف من عدل عن الاحتجاج به الى الاحتجاج بفليح (٥)، و عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار (٦).

و اعتذر أبو الفضل بن طاهر (٧) عن ذلك لما ذكر ان مسلما (٨) أخرج أحاديث أقوام ترك البخارى حديثهم، قال: وكذلك حماد بن سلمه امام كبير، مدحه الأئمه، و اطنبوا، و لما تكلم بعض منتحلى المعرفه ان بعض الكذبه أدخل فى حديثه ما ليس منه لم يخرج عنه البخارى معتمدا عليه، بل استشهد به فى مواضع ليبين

ص: ٣٣

-
- ١- البخارى: محمد بن اسماعيل بن المغيره الحافظ صاحب «الجامع الصحيح» توفى (٢٥٦)
 - ٢- أبى بن كعب: بن قيس الصحابى الخزرجى المتوفى بالمدينه (٢١).
 - ٣- انس بن مالك: بن النضر الخزرجى خادم النبى (ص) المتوفى بالبصره سنة (٩٣).
 - ٤- المزى: يوسف بن عبد الرحمن أبو الحجاج الدمشقى المتوفى (٧٤٢).
 - ٥- فليح: بن سليمان المدنى المتوفى سنة (١٦٨)
 - ٦- عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار: مولى عبد الله بن عمر المدنى.
 - ٧- أبو الفضل بن طاهر: محمد بن طاهر بن على المقدسى المعروف يا بن القيسرانى المتوفى (٧٠٥).
 - ٨- مسلم: بن الحجاج بن مسلم القشيرى الحافظ النيسابورى المتوفى (٢٦١).

أنه ثقته، و اخرج أحاديثه التي يرويها من حديث أقرانه كشعبه، و حماد بن زيد، و أبي عوانه(١)، و غيرهم، و مسلم اعتمد عليه، لانه رأى جماعه من أصحابه القدماء و المتأخرين لم يختلفوا فيه، و شاهد مسلم منهم جماعه، و أخذ عنهم، ثم عداله الرجل فى نفسه و اجماع أهل النقل على ثقته و امانته انتهى.

و قال الحاكم: لم يخرج مسلم لحماد بن سلمه فى الاصول الا من حديثه عن ثابت، و قد خرج له فى الشواهد عن طائفه.

و قال البيهقى: هو أحد الاثمه المسلمين الا أنه لما كبر ساء حفظه، فلذا تركه البخارى، و اما مسلم فاجتهد، و أخرج من حديثه عن ثابت ما سمع منه قبل تغيره، و ما سوى حديثه عن ثابت لا يبلغ اثنى عشر حديثا اخرجها فى الشواهد.

و قال عفان: اختلف أصحابنا فى سعيد بن أبى عروبه(٢)، و حماد بن سلمه، فصرنا الى خالد بن الحارث(٣) فسألناه، فقال: حماد أحسنهما حديثا و اثبتهما لزوما للسنه، فرجعنا الى يحيى القطان، فقال: أ قال لكم: و احفظهما؟ قلنا: لا.

و قال القطان: حماد عن زياد(٤) الاعلم، و قيس(٥) بن سعد ليس بذاك.

و قال عبد الله(٦) عن أبيه، أو يحيى القطان: ان كان ما يروى حماد عن قيس بن سعد فهو كذا.

قال عبد الله: قلت لابي: لاي شىء؟، قال: لانه روى عنه أحاديث رفعها.

و قال أحمد بن حنبل: اثبتهم فى ثابت حماد بن سلمه.

ص: ٣٤

١- أبو عوانه : وضاح مولى أبى خالد الواسطى المتوفى (١٧٦) - ١٧٧ .

٢- سعيد بن أبى عروبه : مهران أبو النضر البصرى المتوفى (١٥٦) .

٣- خالد بن الحارث : أبو عثمان الحجيمى البصرى المتوفى سنه (١٨٦) / ١٨٧ .

٤- زياد الاعلم : زياد بن حسان بن قره الباهلى البصرى الراوى عن انس بن مالك .

٥- قيس بن سعد : مفتى أهل مكه بعد عطاء ، توفى سنه (١١٩) .

٦- عبد الله : بن أحمد بن محمد بن حنبل البغدادى المتوفى (٢٩٠) .

و قال الدولابي (١): ثنا محمد بن (٢) شجاع ابن الثلجي، حدثني ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي (٣)، قال: كان حماد بن سلمه لا يعرف بهذه الاحاديث التي في الصفات، حتى خرج مره الى عبادان، فجاء و هو يرويها، فسمعت عباد بن صهيب (٤) يقول: ان حمادا كان لا يحفظ و كانوا يقولون: انها دست في كتبه، و قد قيل: ان ابن أبي العوجاء (٥) كان ريبه، فكان يدس في كتبه.

قرأت بخط الذهبي: ابن الثلجي، ليس بمصدق على حماد و امثاله و قد اتهم.

قلت: و عباد أيضا ليس بشيء، و قد قال أبو داود: لم يكن لحماد بن سلمه كتاب غير كتاب قيس بن سعد، يعني كان يحفظ علمه.

و قال عبد الله بن أحمد، عن أبيه: ضاع كتاب حماد عن قيس بن سعد، و كان يحدثهم من حفظه.

و اورد له ابن عدى في «الكامل» عدة أحاديث مما يتفرد به متنا أو اسنادا، قال: و حماد من اجله المسلمين و هو مفتى البصره، و قد حدث عنه من هو أكبر منه سنا، و له أحاديث كثيره و اصناف كثيره و مشايخ، و هو كما قال ابن المديني: من تكلم في حماد بن سلمه فاتهموه في الدين.

ص: ٣٥

-
- ١- الدولابي : محمد بن أحمد بن حماد الرازي الحافظ المورخ المتوفى (٣١٠) .
 - ٢- محمد بن شجاع ابن الثلجي البغدادي المتوفى (٢٦٦) .
 - ٣- ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي : البصري المحدث في القرن الثالث .
 - ٤- عباد بن صهيب : البصري يروي عن الاعمش توفي حدود سنه (٢١٢) .
 - ٥- ابن أبي العوجاء : عبد الكريم كان من الزنادقه قتله المهدي العباسي بعد سنه (١٦٠)

و قال الساجي (١): كان حافظا ثقة مأمونا.

و قال ابن سعد (٢): كان ثقة كثير الحديث و ربما حدث بالحديث المنكر.

و قال العجلي (٣): ثقة رجل صالح، حسن الحديث، قال: ان عنده ألف حديث حسن، ليس عند غيره.

و حكى أبو الوليد الباجي (٤) في «رجال البخاري»: ان النسائي سئل عنه، فقال: ثقة.

قال الحاكم بن مسعده: فكلّمته فيه، فقال: و من يجترئ يتكلم فيه، لم يكن عند القطان هناك، ثم جعل النسائي يذكر الاحاديث التي انفرد بها في الصفات، كانه خاف ان يقول الناس: تكلم في حماد من طريقها.

و قال ابن المديني: أثبت أصحاب ثابت حماد، ثم سليمان (٥)، ثم حماد بن زيد، و هي صحاح (٦).

اما هشيم بن بشير، پس محدث نحير، و ثقة كبير، و حافظ شهير، و صاحب فضل كثير است.

شمس الدين محمد بن أحمد ذهبي در تذهيب التهذيب گفته:

هشيم بن بشير بن القاسم بن دينار أبو معاوية ابن أبي حازم السلمى الواسطى نزيل بغداد، أحد الحفاظ الاعلام، الى أن قال:

ص: ٣٦

١- الساجي : أبو يحيى زكريا بن يحيى محدث البصره المتوفى (٣٠٧) .

٢- ابن سعد : محمد بن سعد بن منيع البصرى الحافظ المورخ المتوفى (٢٣٠) .

٣- العجلي : أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح الكوفى المتوفى سنه (٢٦١) .

٤- أبو الوليد الباجي : سليمان بن خلف بن سعيد القرطبي الذهبي المتوفى (٤٧٤) .

٥- سليمان : بن المغيره أبو سعيد البصرى المتوفى سنه (١٥٦) .

٦- تهذيب التهذيب ج ٣ / ١١ - الى ١٦ .

قال يعقوب الدورقي (١): كان عند هشيم عشرون ألف حديث.

و قال أحمد: كتب هشيم، عن الزهري (٢) بمكة.

و قال عمرو بن (٣) عون: سمعت هشيم يقول: سمعت من الزهري نحو من مائه حديث فلم اكتبها، و سمعت من أبي الزبير ثمانية.

و قال ابراهيم الهروي (٤): كتب هشيم عن الزهري نحو من ثلاثمائه حديث، فكتب في صحيفه، و انما سمع منه بمكة، فكان يظن ان الصحيفه فى المحمل، فجاءت الريح، فرمت الصحيفه، فلم يجدها، و سمع هشيم منها تسعه أحاديث.

و قال أحمد (٥) بن منيع: روى عن هشيم من القدماء شعبه، و سفيان، و مالك.

و عن هشيم قال: كان جدى القاسم و والد شعبه شريكين فى بناء قصر الحجاج (٦) يعنى بواسط.

و قال حماد بن زيد: ما رأيت فى المحدثين بانبل من هشيم.

و قال محمد بن عيسى بن الطباع (٧): قال عبد الرحمن بن مهدى: كان هشيم احفظ للحديث من سفيان الثوري، كان يقوى من الحديث على شىء لم يكن يقوى

ص: ٣٧

- ١- يعقوب الدورقي : بن ابراهيم بن كثير أبو يوسف محدث العراق المتوفى (٢٥٢) .
- ٢- الزهري : أبو بكر محمد بن مسلم المدنى الحافظ المتوفى سنه (١٢٤)
- ٣- عمرو بن عون : أبو عثمان الحافظ الواسطى البزاز المتوفى سنه (٢٢٥)
- ٤- ابراهيم الهروي : أبو اسحاق بن عبد الله الحافظ نزيل بغداد المتوفى (١٤٤)
- ٥- أحمد بن منيع : أبو جعفر البغوى البغدادي الحافظ صاحب « المسند » توفى (٢٤٤)
- ٦- الحجاج : بن يوسف بن الحكم الثقفى السفاك الهالك سنه (٩٥)
- ٧- محمد بن عيسى بن الطباع الحافظ أبو جعفر البغدادي المتوفى سنه (٢٢٤)

عليه سفيان، و سمعت و كيعا(١) يقول نحوا عنى هشيمًا، و هاتوا من شئتم، يعنى فى المذاكره.

و قال ابن مهدي: هشيم فى حصين(٢) أثبت من سفيان، و شعبه.

و قال على بن حجر(٣): هشيم بن بشير مثل ابن عينه فى الزهرى.

و قال عينه بن سعيد عن ابن المبارك: قال: من غير الدهر حفظه، فلم يغير حفظ هشيم.

و قال العجلي: هشيم ثقة يدلّس، و سئل أبو حاتم، عن هشيم، و يزيد بن هارون(٤)، فقال: هشيم أحفظ منه، و من أبى عوانه- الخ(٥).

و أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبى(٦)، كه كمال جلاله و فضل، و ثقته و اعتماد او، در ما بعد انشاء الله تعالى واضح خواهد شد، كلبى راهپيمايه مجاهد(٧) و سدى(٨) گرفته و از مشايخ سلف ماضين و علمای سابقين دانسته، و از أهل حق قرار داده، غرض او را محمود، و سعى او را مشكور گفته، چنانچه در دياچه تفسير خود گفته:

و فرقه جردوا التفسير دون الاحكام و بيان الحلال و الحرام، و الحل عن العويصات المشكلات، و الرد على أهل الزيغ و الشبهات، كمشايخ السلف الماضين،

ص: ٣٨

١- و كيع : بن الجراح بن مليح الحافظ محدث العراق المتوفى (١٩٧) .

٢- حصين : بن عبد الرحمن السلمى أبو الهذيل الكوفى المتوفى (١٣٦)

٣- على بن حجر : بن اياس الحافظ المروزى المتوفى (٢٤٤)

٤- يزيد بن هارون : بن زاذى أبو خالد الحافظ الواسطى المتوفى سنه (٢٠٦)

٥- تذهيب التهذيب .

٦- أحمد بن محمد بن ابراهيم أبو اسحاق الثعلبى النيسابورى المتوفى (٤٢٧) .

٧- مجاهد : بن جبر أبو الحجاج المكى التابعى المفسر المتوفى (١٠٤) .

٨- السدى : اسماعيل بن عبد الرحمن التابعى الكوفى المتوفى (١٢٨) .

و العلماء السابقين من التابعين و اتباعهم، مثل مجاهد، و مقاتل، و الكلبي، و السدي، رضی الله عنهم أجمعين، و لكل من أهل الحق منهم فيه غرض محمود و سعی مشكور.

و يحيى بن عيسى بن علي بن جزله (١) در «مختصر تاريخ بغداد» گفته:

قال الحسن بن عثمان القاضي (٢): وجدت العلم بالعراق و الحجاز ثلثة: علم أبي حنيفة (٣) و تفسير الكلبي، و مغازی محمد بن اسحاق (٤).

از این عبارت واضح است که حسن بن عثمان قاضی علم را در عراق و حجاز در سه چیز منحصر ساخته: علم أبي حنيفة، و تفسير كلبي، و مغازی محمد بن اسحاق.

پس ظاهر شد که كلبي از مماثلين و مساهمين امام اعظم حضرت أبو حنيفة می باشد، و ناهيك به تعظيما عظيما، و تبجيلا جليلا.

و قاضی أبو عبد الله محمد بن علي العامري در كتاب «ناسخ و منسوخ» می فرماید:

قد خرجت هذا من التفاسير التي سمعتها من الائمة رحمهم الله، منها ما سمعت من الاستاذ أبي اسحاق ابراهيم بن محمد الاسفراييني (٥) رحمه الله مثل تفسير مقاتل ابن سليمان، و الحلبي و الكلبي و غيرهما. . . الي أن قال: و لم أعتد الا بما صح

ص: ٣٩

١- يحيى بن عيسى جزله : أبو علي البغدادي كان نصرانيا فأسلم سنة (٤٦٦) و توفي سنة (٤٩٣) .

٢- الحسن بن عثمان القاضي : أبو حسان الزياتي المتوفى ببغداد سنة (٢٤٢) .

٣- أبو حنيفة : النعمان بن ثابت الكوفي امام الحنفيين المتوفى سنة (١٥٠) .

٤- محمد بن اسحاق بن يسار المتوفى سنة (١٥١) / ١٥٢

٥- أبو اسحاق ابراهيم بن محمد : بن ابراهيم الاسفراييني المتوفى سنة (٤١٨)

عندی بتواتر و استفاضه أو روى فى الصحاح بغير طعن الطاعن، و الله الموفق لذلك.

از این عبارت ظاهر است که قاضی مذکور در امر ناسخ و منسوخ که مدار احکام اسلام و مناط استنباط مسائل حلال و حرام است، بر تفسیر کلبی اعتماد نموده و احادیث آن را از احد القسمین دانسته، یا مروی بتواتر و استفاضه، یا مروی فی الصحاح بغير طعن طاعن.

ترجمه محمد بن سائب کلبی بگفتار ابن قتیبه در «معارف»

و أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة (١) الکاتب الدینوری در کتاب «المعارف» گفته:

الکلبی صاحب التفسیر و هو محمد بن السائب بن بشر الکلبی، و یکنی أبا النصر، و کان جده بشر بن عمر، و بنوه: السائب، و عبید، و عبد الرحمن، شهدوا الجمل و صفین مع علی بن أبی طالب رضوان الله علیه، و قتل السائب مع مصعب بن الزبیر (٢)، و شهد محمد بن السائب الکلبی الجماجم مع ابن الأشعث (٣)، و کان نساباً، عالماً بالتفسیر، و توفی بالكوفه سنه ست و أربعین و مائه و ابن الکلبی هشام بن محمد بن السائب کان أعلم الناس بالانساب (٤).

و حسین بن مسعود بغوی (٥) در «معالم التنزیل» گفته:

و ما ثقلت فیہ من التفسیر عن عبد الله بن عباس (٦) رضی الله عنهما حبر

ص: ٤٠

- ١- أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدینوری البغدادی الکوفی المتوفی (٢٧٤) .
- ٢- مصعب بن الزبیر بن العوام بن خویلد الاسدی القرشی المقتول سنه (٧١) .
- ٣- ابن الأشعث : عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث بن قیس الکندی المقتول سنه (٨٥) .
- ٤- المعارف / ٥٣٥ - ٥٣٦ .
- ٥- بغوی : الحسین بن مسعود بن محمد الفراء المفسر الفقیه الشافعی المتوفی (٥١٠) .
- ٦- عبد الله بن عباس : بن عبد المطلب الصحابی المتوفی سنه (٦٨) .

هذه الامه، و من بعده من التابعين، ائمه السلف مثل: مجاهد، و عكرمه (١)، و عطاء بن أبي رباح (٢)، و الحسن البصرى (٣) رضى الله عنه، و قتاده، و أبى العالىه (٤)، و محمد بن كعب القرظى (٥)، و زيد بن أسلم (٦)، و الكلبي، و الضحاك (٧)، و مقاتل بن حيان (٨)، و مقاتل بن سليمان، و السدى، و غيرهم، فكثره مما أخبرنى الشيخ أبو سعيد أحمد بن محمد الشريحي الخوارزمى - الخ (٩).

از اين عبارت ظاهر است كه كلبي مثل ديگر ائمه، و اساطين سنيه، و اركان و اعيان ذوى المراتب العليه، از تابعين صحابه، و ائمه سلف است، و بغوى بر تفسير او مثل تفسيرات ديگر اعظم، اعتبار و اعتماد نموده، و او را قرين و نظير مجاهد، و عكرمه، و عطاء، و حسن بصرى، و قتاده، و أبو العالىه، و محمد بن كعب قرظى، و زيد بن أسلم گردانیده، و در ذكر تقديم بر ضحاك و مقاتل ابن حيان، و مقاتل بن سليمان، و سدى، بخشیده.

و نیز در «معالم التنزيل» گفته:

و أما تفسير الكلبي فقد قرأت بمرور على الشيخ أبى عبد الله بن الحسن المروزى،

ص: ٤١

- ١- عكرمه : بن عبد الله البربرى المدنى المفسر المتوفى سنه (١٠٥) .
- ٢- عطاء بن أبى رباح أسلم بن صفوان التابعى الفقيه المتوفى (١١٤) .
- ٣- الحسن البصرى : بن يسار أبو سعيد التابعى المتوفى (١١٠) .
- ٤- أبو العالىه : رفيع بن مهران الرياحى البصرى المتوفى (٩٣) .
- ٥- محمد بن كعب : بن سليم بن عمرو القرظى التابعى المفسر المتوفى سنه (١٠٨) .
- ٦- زيد بن أسلم : أبو أسامه المدنى المتوفى سنه (١٣٦) .
- ٧- الضحاك : ابن مزاحم الخراسانى التابعى المتوفى سنه (١٠٥) .
- ٨- مقاتل بن حيان : أبو بسطام البلخى المتوفى قبل سنه (١٥٠) .
- ٩- معالم التنزيل ج ١ ص ٣ هامش تفسير الخازن

فى شهر سنه خمسين و أربعمائه، قال: انا أبو اسحاق بن ابراهيم بن أحمد بن معروف الهرموزى، ثنا محمد بن على الانصارى المفسر، ثنا على بن اسحاق، و صالح ابن محمد السمرقندى قالاً: ثنا محمد بن مروان(١)، عن محمد بن السائب الكلبي أبى نصر، عن أبى صالح باذام(٢) مولى أم هانى بنت أبى طالب عن ابن عباس(٣).

و مولوى صديق حسن(٤) معاصر در «فتح البيان فى مقاصد القرآن» گفته:

و جمعته جمعاً حسناً بعبارة سهله و ألفاظ يسيره، مع تعرض للترجيح بين التفاسير المتعارضة فى مواضع كثيره، و بيان المعنى العربى و الاعرابى و اللغوى مع حرص على ايراد صفوه ما ثبت من التفسير النبوى، و عن عظماء الصحابه، و علماء التابعين، و من دونهم من سلف الامه و أئمتها المعتبرين، كابن عباس حبر هذه الأمه، و من بعده من الائمة، مثل مجاهد، و عكرمه، و عطاء، و الحسن، و قتاده، و أبى العالى، و القرظى، و الكلبي، و الضحاک، و مقاتل، و السدى، و غيرهم من علماء اللغة و النحو كالقراء(٥)، و الزجاج(٦)، و سيويه(٧)، و المبرد(٨)،

ص: ٤٢

-
- ١- محمد بن مروان : بن عبد الله بن اسماعيل السدى الصغير المتوفى (١٨٦) .
 - ٢- أبو صالح باذام التابعى الراوى عن مولاته أم هانى و أخيها أمير المؤمنين عليه السلام .
 - ٣- معالم التنزيل ج ١ / ٢٩ .
 - ٤- صديق حسن خان : بن حسن بن على بن لطف الله الحسينى البخارى القنوجى المتوفى (١٣٠٧) .
 - ٥- القراء : يحيى بن زياد بن عبد الله الكوفى النحوى المتوفى (٢٠٧) .
 - ٦- الزجاج : ابراهيم بن السرى بن سهل أبو اسحاق البغدادى النحوى اللغوى المتوفى (٣١١) .
 - ٧- سيويه : عمرو بن عثمان بن قنبر النحوى الشيرازى المتوفى (١٨٠) .
 - ٨- المبرد : محمد بن يزيد بن عبد الاكبر البغدادى النحوى المتوفى (٢٨٦) .

و الخلیل (۱)، و النحاس (۲)، - الخ (۳).

از این عبارت ظاهر است که کلبی مثل، مجاهد، و عکرمه، و عطاء، و حسن، و قتاده، و أبو العالیه، و قرظی، و ضحاک، و مقاتل، و سدی، از سلف امت و ائمه معتبرین است.

و علی بن محمد البزدوی (۴) در کتاب «اصول فقه» گفته:

لیس من اتهم بوجه ما یسقط به کل حدیثه مثل الکلبی و أمثاله و مثل سفیان الثوری، و أصحابه مع جلاله قدره، و تقدمه فی العلم و الورع (۵).

و علاء الدین عبد العزیز بن أحمد البخاری (۶) در «کشف الاسرار» شرح اصول بزدوی، در حمایت کلبی بمرتبه قصوی کوشیده، او را همپایه عبد الله بن لهیعه (۷) و حسن بن عماره (۸) و سفیان ثوری گرفته.

و افاده کرده: که او و امثالش اگر چه در هر یکی از ایشان طعن بوجهی کرده اند، لیکن علو درجه ایشان در دین، و تقدم رتبه شان در علم و ورع، مانع است از قبول این طعن ورد حدیث ایشان.

و بصراحت تمام باز، گفته: که اگر حدیث کلبی و امثال او مردود شود

ص: ۴۳

-
- ۱- الخلیل: بن أحمد بن عمرو الفراهیدی اللغوی العروسی المتوفی (۱۷۰) .
 - ۲- النحاس: أحمد بن محمد بن اسماعیل المصری المفسر الادیب المتوفی (۳۳۸) .
 - ۳- فتح البیان فی مقاصد القرآن ج ۱ / ۱۷ .
 - ۴- علی بن محمد البزدوی: بن الحسین أبو الحسن فخر الاسلام المتوفی (۴۸۲) .
 - ۵- أصول الفقه ج ۳ / ۷۲ بشرح عبد العزیز البخاری .
 - ۶- عبد العزیز بن أحمد البخاری: بن محمد علاء الدین الفقیه الحنفی الاصولی المتوفی (۷۳۰) .
 - ۷- عبد الله بن لهیعه: بن فرعان الحضرمی المصری القاضی المتوفی (۱۷۴) .
 - ۸- الحسن بن عماره: أبو محمد الفقیه الکوفی قاضی بغداد المتوفی سنه (۱۵۳) .

انقطاع روایت و اندراس اخبار لازم آید، زیرا که بعد انبیاء علیهم السّلام، کسی یافت نشده مگر اینکه ادنی چیزیکه موجب جرح باشد در او یافته شود الا من شاء الله.

و هذه عبارته: قوله: مثل الكلبي، هو أبو سعيد محمد بن السائب الكلبي صاحب التفسير، و يقال له: أبو النضر أيضا، طعنوا فيه بانه يروى تفسير كل آيه عن النبي صلى الله عليه و آله، و يسمى زوائد الكلبي، و بانه روى حديثا عند الحجاج، فسأل عمن يرويه؟ ، فقال: عن الحسن بن علي رضي الله عنهما(١)، فلما خرج قيل له: هل سمعت ذلك من الحسن؟ ، فقال: لا، و لكنى رويت عن الحسن غيظا له.

و ذكر في «لانساب» ان الثوري، و محمد بن اسحاق(٢) يرويان عنه و يقولان:

حدثنا أبو النضر حتى لا يعرف.

قال: و كان الكلبي سبائيا من اصحاب عبد الله بن سبا(٣) من اولئك الذين يقولون: ان عليا لم يمّت، و انه راجع الى الدنيا قبل قيام الساعة، و يملؤها عدلا كما ملئت جورا و إذا رأوا سحابه قالوا: أمير المؤمنين فيها، و الرعد صوته، و البرق سوطه، حتى تبرأ واحد منهم و قال:

و من قوم إذا ذكروا عليا يصلون الصلاة على السحاب مات الكلبي سنة ست و اربعين و مائه.

ص: ٤٤

١- الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما سلام الله المولود سنة (٣) بالمدينة و الشهيد في سنة (٥٠)

٢- محمد بن اسحاق : بن يسار المدني المورخ صاحب « السيره النبويه » توفي ببغداد سنة (١٥١) .

٣- عبد الله بن سبا : رأس الطائفة السبائية و أصله كان من اليمن ، كان يهوديا فآظهر الاسلام ثم ضل فأضل و اظهر الغلو فنفاه أمير المؤمنين عليه السلام الى سباط المداين ، و لكنه ما ترك الضلال حتى أحرق بالنار على ما قيل في حدود سنة (٤٠) .

و امثاله مثل عطاء بن السائب (١)، و الربيعه (٢)، و عبد الرحمن (٣)، و سعيد بن أبي عروبه (٤) غيرهم، اختلطت عقولهم فلم يقبل رواياتهم التي بعد الاختلاط، و قبلت الروايات التي قبله.

فان قيل: ما نقل عن الكلبي، يوجب الطعن عاما، فينبغي ان لا يقبل رواياته جميعا.

قلنا: انما يوجب ذلك إذا ثبت ما نقلوا عنه بطريق القطع، فاما إذا اتهم به فلا يثبت حكمه في غير موضع التهمه، و يبغي أن لا يثبت في موضع التهمه أيضا، الا أن ذلك يورث شبهه في الثبوت و بالشبهه ترد الحججه، و ينتفى ترجح الصدق في الخبر، فلذلك لم يثبت، و معناه ليس كل من اتهم بوجه ساقط الحديث مثل الكلبي، و عبد الله بن لهيعة، و الحسن بن عماره، و سفيان الثوري و غيرهم، فانه قد طعن في كل واحد منهم بوجه، و لكن علو درجاتهم في الدين و تقدم رتبهم في العلم و الورع منع من قبول ذلك الطعن في حقهم، و من رد حديثهم به؟ إذ لو رد حديث أمثال هؤلاء بطعن كل واحد انقطع الروايه و اندرس الاخبار، إذا لم يوجد بعد الانبياء عليهم السلام من لا يوجد فيه ادنى شيء مما يجرح الا من شاء الله تعالى، فلذلك لم يلتفت الى مثل هذا الطعن، فيحمل على احسن الوجوه و هو قصد الصيانه (٥).

و عبد العزيز بخارى از افاحم ائمه كبار، و در فقه و اصول آن بحر زخار

ص: ٤٥

١- عطاء بن السائب : أبو زيد الثقفي الكوفي المتوفى سنه (١٣٦) .

٢- ربيع بن أبي عبد الرحمن فروخ المدني الفقيه المعروف بريعه الراي توفى سنه (١٣٦) .

٣- عبد الرحمن : بن ثابت بن ثوبان الدمشقي الزاهد المتوفى سنه (١٦٥) و له (٩٠) سنه .

٤- سعيد بن أبي عروبه مهران امام أهل البصره في زمانه ، توفى سنه (١٥٦) .

٥- كشف الاسرار في شرح اصول الفقه ج ٣ / ٧٢

و صاحب تصانیف مقبوله مشتهره بين الاساطين الاحبار است.

عبد القادر(۱) بن محمد در «جواهر مضيئه في طبقات الخفيه» گفته:

عبد العزيز بن أحمد بن محمد البخاري الامام البحر في الفقه، و الاصل، تفقه على عمه الامام محمد المايمرغى، من تصانيفه «شرح أصول الفقه» للبزدوى، و شرح «أصول» الاخسيكتي(۲)، وضع كتابا على الهداياه لسؤال قوام الدين الكاكي(۳)، له حين اجتمع به بترمد، و تفقه عليه على ما يأتي في ترجمه قوام الدين، و وصل فيه الى النكاح و اخترمته المنيه(۴).

و محمود بن سليمان كفوى(۵) در «كتائب اعلام الاخيار» گفته:

الشيخ الامام العلامة في الفروع و الاصول عبد العزيز بن أحمد البخاري، تفقه على عمه العلامة محمد المايمرغى تلميذ شمس الائمة الكردي(۶)، و أخذ عن الشيخ الامام حافظ الدين الكبير، عن شمس الائمة الكردي، عن صاحب «الهداياه»، عن نجم الدين عمر النسفي(۷)، عن صدر الاسلام أبي اليسر البزدوى(۸)

ص: ۴۶

- ۱- عبد القادر بن محمد : بن نصر الله القرشي أبو محمد محيي الدين الحنفي المتوفى بالقاهرة (۷۷۵) .
- ۲- الاخسيكتي : محمد بن محمد بن عمر حسام الدين الفقيه الحنفي المتوفى (۶۴۴) .
- ۳- قوام الدين الكاكي : محمد بن محمد بن أحمد السنجاري الفقيه الحنفي المتوفى سنه (۷۴۹)
- ۴- الجواهر المضيئه في طبقات الحنفيه ج ۱ ص ۳۱۷
- ۵- الكفوى : محمود بن سليمان القسطنطيني الرومي الحنفي القاضي المتوفى (۹۹۰) .
- ۶- الكردي : محمد بن محمد بن عبد الستار شمس الائمة الفقيه الحنفي المتوفى (۶۴۲) .
- ۷- النسفي : نجم الدين عمر بن محمد بن أحمد السمرقندي المتوفى (۵۳۷) .
- ۸- أبو اليسر البزدوى : محمد بن محمد الحنفي الملقب بالقاضي الصدر المتوفى ببخارى سنه (۴۹۳) .

عن اسماعيل بن عبد الصادق، عن عبد الكريم البزدوى، عن أبي منصور الماتريدى (١) عن أبي بكر الجوزجاني، عن أبي سليمان الجوزجاني (٢)، عن محمد، عن أبي حنيفة رحمهم الله تعالى.

و لصاحب «الهداية» شيوخ كثيره و عنعنات متعدده تقدم ذكرها في ذكره، و تفقه عليه الامام جلال الدين أبو محمد عمر بن محمد الخبازي (٣) شارح «الهداية» و الشيخ الامام محمد السنجاري المعروف بقوام الدين الكاكي، استاذ الشيخ أكمل الدين (٤)، و له تصانيف مقبوله منها: «شرح أصول البزدوى» المسمى «كشف الاسرار» في مجلدين ضخيمين و «شرح أصول الاخسيكني».

و در كشف الظنون در ذکر شرح اصول بزودی گفته:

و الشيخ الامام علاء الدين عبد العزيز بن أحمد البخاري الحنفي، المتوفى سنة ثلثين و سبعمائه، و شرحه أعظم الشروح و أكثرها افاده و بيانا و سماه «كشف الاسرار» (٥).

و جمال الدين عطاء الله بن غياث الدين فضل الله بن عبد الرحمن، محدث (٦) كلبى را از أكابر مفسران می داند، چنانچه در «روضه الاحباب» در حال حضرت اسماعيل می فرماید: که نوبتى وعده کرد با مردى که در موضعى معين باشند تا آن مرد بنزد وى آید، سه روز در آن موضع توقف

ص: ٤٧

-
- ١- أبو منصور الماتريدى : محمد بن محمد بن محمود السمرقندى المتوفى (٣٣٣) .
 - ٢- أبو سليمان الجوزجاني : موسى بن سليمان البغدادي الحنفي المتوفى (٢٠٠) .
 - ٣- الخبازى : عمر بن محمد بن عمر الخجندى الحنفي المتوفى (٦٩١) .
 - ٤- اكمل الدين محمد بن محمود الحنفي البابرتى من شرح اصول البزدوى توفى سنة (٧٨٦) .
 - ٥- كشف الظنون ج ١ ص ١١٢ .
 - ٦- جمال الدين عطاء الله الشافعى المتوفى سنة (٩٢٦)

کرد تا از به نزد وی آمد، و در تفسیر «معالم التنزیل» از کلبی که از اکابر مفسران است نقل کرده: که یکسال در آن موضع توقف نمود.

و ابو الولید محمد بن عبد الله بن أحمد الازرقی (۱) در «تاریخ مکه» گفته:

قال عثمان (۲): و أخبرنا محمد بن السائب الكلبی قال: كانت بنو نصر، و جشم و سعد بن بكر، و هم عجز هوازن، يعبدون العزى. قال الكلبی: و كانت اللات و العزى و مناه فى كل واحد منهن شيطانه تكلمهم و ترا أى للسدنه (و هم الحجه) و ذلك من صنع ابليس و أمره (۳).

۲- «تفسیر فراء نحوی»

اشاره

اما تفسیر یحیی بن زیاد الفراء، مولی را به اولی، پس در تفسیر «مفاتیح الغیب» که مشهور بتفسیر کبیر مذکور است:

مَاوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۴)، و فى لفظ المولى ههنا أقوال:

ص: ۴۸

-
- ۱- الازرقی: محمد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن الولید بن عقبه بن الازرق المکی المتوفى حدود (۲۵۰).
 - ۲- عثمان: بن ساج، أو عثمان بن عمرو بن ساج من المحدثين فى القرن الثانى يحدث عن محمد بن اسحاق و عن الكلبی، و سهیل بن أبی صالح، ذكره الذهبی فى میزان الاعتدال ج ۳ ص ۴۹ و قال: قال أبو حاتم: لا يحتج به، روى عنه اهل الجزيره، و له ترجمه فى «تهذيب الكمال».
 - ۳- تاریخ مکه للازرقی ج ۱ ص ۱۲۷
 - ۴- سوره الحديد: ۱۵.

أحدها: قال ابن عباس: مولا-كم أى مصيركم، و تحقيقه ان المولى موضع الولى و هو القرب، فالمعنى: ان النار هى موضعكم الذى تقربون منه و تصلون إليه.

و الثانى: قال الكلبي: يعنى أولى بكم، و هو قول الزجاج، و الفراء، و أبى عبيده(١)،(٢) الى آخر ما سيجىء فيما بعد مع رده و نقضه انشاء الله تعالى.

و فرا از اكابر بارعين كملا، و اعظم ماهرين نبلاء، و افاحم حذاق أجلاء و امائل سباق فضلاء است.

ترجمه فراء بگفتار ابن خلکان در «وفيات الأعيان»

قاضى شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان(٣) البرمكى الاربلى الشافعى در «وفيات الأعيان فى أبناء أبناء الزمان» گفته:

أبو زكريا يحيى بن زياد بن عبد الله بن منظور الاسلمى المعروف بالفراء الديلمى الكوفى مولى بنى أسد، و قيل مولى بنى منقر، كان أبرع الكوفيين و اعلمهم بالنحو و اللغة و فنون الادب.

حكى عن أبى العباس ثعلب(٤) أنه قال: لو لا الفراء لما كانت العربية، لانه خلصها و ضبطها، و لو لا الفراء لسقطت العربية، لانها كانت تتنازع و يدعيها كل من أراد و يتكلم الناس فيها على مقادير عقولهم و قرائحهم، فتذهب.

و أخذ النحو عن أبى الحسن الكسائى(٥)، و هو و الاحمر(٦) (المقدم ذكره)

ص: ٤٩

١- أبو عبيده : معمر بن المثنى النحوى البصرى اللغوى المتوفى سنة (٢٠٩) .

٢- مفاتيح الغيب ج ٢٩ / ٢٢٧ .

٣- ابن خلکان : أحمد بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر البرمكى الاربلى المورخ المتوفى سنة (٦٨١)

٤- ثعلب : أحمد بن يحيى بن زيد بن سيار الشيبانى أبو العباس الكوفى النحوى اللغوى المتوفى (٢٩١)

٥- الكسائى : على بن حمزه بن عبد الله الاسدى الكوفى النحوى اللغوى المتوفى (١٨٩) .

٦- الاحمر : على بن الحسن (او المبارك) مؤدب المأمون العباسى توفى سنة (١٩٤) .

من أشهر أصحابه و أخصهم به.

و لما عزم الفراء على الاتصال بالمأمون كان يتردد الى الباب فيبينما هو ذات يوم على الباب إذ جاء أبو بشر ثمامه بن الاشرس النميري المعتزلي(١)، و كان خصيصا بالمأمون، قال ثمامه: فرأيت ابهه أديب، فجلست إليه، ففاتشته عن اللغه فوجدته بحرا، ففاتشته عن النحو فوجدته نسيج وحده، و عن الفقه فوجدته رجلا فقيها عارفا باختلاف القوم، و بالنجوم ماهرا، و بالطب خبيرا، و بايام العرب و أشعارها حاذقا.

فقلت: من تكون و ما اظنك الا- الفراء؟ ، قال: انا هو، فدخلت فاعلمت أمير المؤمنين المأمون(٢)، فأمر باحضاره لوقته و كان سبب اتصاله به.

و قال قطرب(٣): دخل الفراء على الرشيد(٤)، فتكلم بكلام لحن فيه مرات.

فقال جعفر بن يحيى البرمكي(٥): أنه قد لحن يا أمير المؤمنين، فقال الرشيد للفراء:

أ تلحن؟ فقال الفراء: يا أمير المؤمنين أن طباع أهل البدو الا-عراب و طباع أهل الحضر اللحن، فاذا تحفظت لم الحن، و إذا رجعت الى الطبع لحت، فاستحسن الرشيد قوله.

ملاقات فراء با مامون به نقل خطيب در «تاريخ بغداد»

و قال الخطيب(٦) في «تاريخ بغداد»: ان الفراء لما اتصل بالمأمون أمره أن

ص: ٥٠

- ١- ثمامه بن اشرس النميري المعتزلي كان من البلغاء توفي سنة (٢١٣) .
- ٢- المأمون العباسي : عبد الله بن هارون بن محمد المهدي سابع الخلفاء العباسيين مات سنة (٢١٨) .
- ٣- قطرب : محمد بن المستنير بن أحمد أبو علي النحوي البصري المتوفى سنة (٢٠٦) .
- ٤- الرشيد : هارون بن محمد سادس العباسيين مات سنة (١٩٣) .
- ٥- جعفر بن يحيى البرمكي : بن خالد أبو الفضل وزير الرشيد و المقتول بأمره سنة (١٨٧) .
- ٦- الخطيب : أحمد بن علي بن ثابت البغدادي الحافظ المورخ المتوفى (٤٦٣) .

يؤلف ما يجمع به أصول النحو و ما سسمع من العرييه، و أمر أن يفرد في حجره من حجر الدار، و وكل به جواري و خدما يقمن بما يحتاج إليه، حتى لا يتعلق قلبه و لا تشوق نفسه الى شىء، حتى أنهم كانوا يؤذنونه بأوقات الصلاه و صير له الوراقين، و ألزمه الامناء و المنفقين، فكان يملى و الوراقون يكتبون حتى صنف «الحدود» فى سنتين، و أمر المأمون بكتبه فى الخزائن و بعد أن فرغ من ذلك، خرج الى الناس و ابتداء فى كتاب «المعاني» .

و قال الراوى: و أردنا أن نعد الناس الذين اجتمعوا لاملاء كتاب «المعاني» فلم نضبظهم، فعددنا القضاء، فكانوا ثمانين قاضيا، فلم يزل يمليه حتى اتمه، و لما فرغ من كتاب «المعاني» ، خزنه الوراقون عن الناس ليكسبوا به و قالوا:

لا- نخرجه الى أحد الا لمن أراد أن ننسخه له على خمس أوراق بدرهم، فشكا الناس الى الفراء، فدعا الوراقين و قال لهم فى ذلك، فقالوا له: انما نحن صحنناك لنتتفع بك، و كل ما صنفته فليس بالناس إليه من الحاجه ما بهم الى هذا الكتاب، فدعنا نعيش به، فقال: فقاربوهم تنتفعوا و ينتفعوا، فأبوا عليه، فقال: سأريكم، و قال للناس: انى أريد أن أملى كتاب «معان» أتم شرحا و أبسط قولاً من الذى أملت، فجلس يملى فأملى «الحمد» فى مائه ورقه، فجاء الوراقون إليه و قالوا:

نحن نبلغ الناس ما يحبون، فنسخوا كل عشره أوراق بدرهم.

و كان سبب املائه كتاب «المعاني» أن أحد أصحابه و هو عمر بن بكير كان يصحب الحسن بن سهل(1) (المقدم ذكره) ، فكتب الى الفراء أن الامير الحسن لا يزال يسألنى عن أشياء من القرآن لا يحضرنى عنها جواب، فان رأيت أن تجمع لى اصولا و تجعل فى ذلك كتابا يرجع إليه فعلت، فلما قرأ الكتاب، قال لاصحابه:

ص: ٥١

١- الحسن بن سهل : بن عبد الله السرخسى أبو محمد وزير المأمون العباسى المتوفى (٢٣٦) .

اجتمعوا حتى أملى عليكم فى القرآن، و جعل لهم يوما، فلما حضروا خرج إليهم و كان فى المسجد رجل يؤذن فيه و كان من القراء، فقال له: اقرأ، فقرأ «فاتحه الكتاب» ففسرها حتى مر فى القرآن كله على ذلك، يقرأ الرجل و الفراء يفسره.

و كتابه هذا نحو ألف ورقه، و هو كتاب لم يعمل مثله، و لا يمكن لاحد أن يزيد عليه.

و كان المأمون قد وكل الفراء يلقن ابنه النحو، فلما كان يوما أراد الفراء أن ينهض الى بعض حوائجه، فابتدرا الى نعل الفراء يقدمانه له فتنازعا أيهما يقدمه له، فاصطلحا على أن يقدم كل واحد منهما فردا فقدهما، و كان المأمون له على كل شىء صاحب خبر، فرفع ذلك الخبر إليه، فوجه الى الفراء، فاستدعاه، فلما دخل عليه قال: من أعز الناس؟ ، قال: ما أعرف اعز من أمير المؤمنين؟ ، قال:

بلى من إذا نهض يقاتل على تقديم نعليه وليا عهد المسلمين حتى رضى كل واحد منهما أن يقدم له فردا.

قال: يا أمير المؤمنين لقد أردت منعهما عن ذلك، و لكن خشيت أن ادفعهما عن مكرمه سبقا إليها و أكسر نفوسهما عن شريعته حرصا عليها، و قد روى عن ابن عباس أنه أمسك للحسن و الحسين ركابيهما حين خرجا من عنده، فقال له بعض من حضر: أ تمسك لهذين الحدثين ركابيهما و أنت اسن منهما؟ فقال له: اسكت يا جاهل لا يعرف الفضل لاهل الفضل الا ذوو الفضل.

فقال له المأمون: لو منعتهما عن ذلك لا وجعتك لوما و عتبا و الزمناك ذنبا، و ما وضع ما فعلاه من شرفهما، بل رفع من قدرهما و بين عن جوهرهما، و لقد ظهرت لى مخيله الفراسه بفعالهما، فليس يكسر الرجل و ان كان كبيرا عن ثلث:

عن تواضعه لسultanه، و والده، و معلمه العلم، و قد عوضتهما عما فعلاه عشرين ألف دينار، و لك عشرة آلاف درهم على حسن أدبك لهما.

و قال الخطيب أيضا: كان الفقيه محمد بن الحسن (١) بن خاله الفراء، و كان الفراء يوما جالسا عنده، فقال له الفراء: قل رجل أنعم النظر في باب من العلم فأراد غيره الاسهل عليه، فقال له محمد: يا أبا زكريا قد أنعمت النظر في العربية فأسألك عن باب من أبواب الفقه؟ فقال: هات على بركة الله تعالى، قال: ما تقول في رجل صلى فسهي، فسجد سجدة للسهو فسهي فيهما، ففكر الفراء فيهما ساعه، ثم قال: لا شيء عليه، فقال له محمد: و لم؟ قال: لان التصغير عندنا لا تصغير له و انما السجدة ان تمام الصلاة و ليس للتمام تمام، فقال محمد: ما ظننت آدميا يلد مثلك.

و قد سبقت هذه الحكايه في ترجمه الكسائي و نبهت عليها، ثم ذكرته ههنا.

و كان الفراء لا يميل الى الاعتزال. و حكى سلمه بن عاصم (٢) عن الفراء، قال:

كنت أنا و بشر (٣) المريسي يعنى «المقدم ذكره» في بيت واحد عشرين سنه ما تعلم منى شيئا و لا تعلمت منه شيئا.

و قال الجاحظ (٤): دخلت بغداد حين قدمها المؤمنون في سنه أربع و مائتين و كان الفراء يجيئني و انا اشتهي أن يتعلم شيئا من علم الكلام، فلم يكن له فيه طبع.

و قال أبو العباس ثعلب: كان الفراء يجلس للناس في مسجد الى جانب منزله و كان يتفلسف في تصانيفه حتى يسلك في ألفاظه كلام الفلاسفه.

و قال سلمه بن عاصم: انى لاعجب من الفراء كيف كان يعظم الكسائي و هو أعلم بالنحو منه.

ص: ٥٣

١- محمد بن الحسن : بن فرقد الشيباني الواسطي الكوفي الفقيه المتوفى (١٨٩) .

٢- سلمه بن عاصم : أبو محمد النحوى الكوفى المتوفى سنه (٣١٠) .

٣- بشر المريسي : بن غياث بن أبى كريمه عبد الرحمن الفقيه المعتزلى المتوفى (٢١٨) .

٤- الجاحظ : عمرو بن بحر بن محبوب الليشى أبو عثمان المتوفى (٢٥٥) .

وقال الفراء: أموت و فى نفسى شىء من «حتى» لأنها ترفع، و تنصب، و تخفض.

و لم ينقل من شعره غير هذه الابيات، و قد رواها أبو حنيفة الدينورى (1) عن أبى بكر الطوال و هى:

يا أميرا على جريب من الارض له تسعه من الحجاب

جالسا فى الخراب يحجب فيه ما سمعنا بحاجب فى خراب

لن ترانى لك العيون بباب ليس مثلى يطيق رد الحجاب

ثم وجدت هذه الابيات لابن موسى المكفوف و الله أعلم.

و مولد الفراء بالكوفة، و انتقل الى بغداد، و جعل أكثر مقامه بها، و كان شديد طلب المعاش لا يستريح فى بيته، و كان يجمع طول السنه، فاذا كان فى آخرها خرج الى الكوفه، فاقام بها أربعين يوما فى أهله يفرق عليهم ما جمعه و يبرهم.

و له من التصانيف الكتابان المقدم ذكرهما، و هما: «الحدود» و «المعاني» و كتابان فى «المشكل» أحدهما أكبر من الآخر، و كتاب «البهى» و هو صغير الحجم و قفت عليه بعد أن كتبت هذه الترجمة، و رأيت فيه أكثر الالفاظ التى استعملها أبو العباس ثعلب فى كتاب «الفصيح» و هو فى حجم «الفصيح» غير انه غيره و رتبته على صورته اخرى، و على الحقيقه ليس لثعلب فى «الفصيح» سوى الترتيب و زياده يسيره، و فى كتاب «البهى» أيضا ألفاظ ليست فى «الفصيح»، لكنها قليله، و ليس فى الكتابين اختلاف الا فى شىء قليل لا غير، و له كتاب «اللغات» و كتاب «المصادر فى القرآن» و كتاب «الجمع و الثنيه فى القرآن» و كتاب «الوقف و الابتداء» و كتاب «الفاخر» و كتاب «آله الكتاب» و كتاب «النوادر» و كتاب «الواو» و غير ذلك من الكتب.

ص: ٥٤

١- أبو حنيفة الدينورى : أحمد بن داود المهندس المورخ المتوفى (٢٨٢) .

و قال سلمه بن عاصم: املى الفراء كتبه كلها حفظا، لم يأخذ بيده نسخه الا فى كتابين: كتاب «ملازم» و كتاب «يافع و يفعه» .

قال أبو بكر الانبارى(١) : و مقدار الكتابين خمسون ورقه، و مقدار كتب الفراء ثلثه آلاف ورقه.

و قد مدحه محمد بن الجهم(٢) بقصيده على روى الواو الموصوله بالهاء المكسوره، أ ضربت عن ذكرها خوف الاطاله.

و توفى الفراء سنه سبع و مائتين فى طريق مكه، و عمره ثلثه و ستون سنه - رحمه الله تعالى. و الفراء بفتح الفاء و تشديد الراء و بعدها ألف ممدوده، و انما قيل له الفراء و لم يكن يعمل الفراء و لا يبيعها، لانه كان يفرى الكلام، ذكر ذلك الحافظ السمعانى فى كتاب «الانساب» و عزاه الى كتاب «اللقاب» .

و ذكر أبو عبيد الله المرزبانى(٣) فى كتابه ان زيادا والد الفراء كان أقطع، لانه حضر وقعه الحسين بن على رضى الله عنهما، فقطعت يده فى تلك الحرب.

و هذا عندى فيه نظر، لان الفراء عاش ثلثا و ستين سنه، فتكون ولادته سنه اربع و أربعين و مائه، و حرب الحسين كانت سنه احدى و ستين للهجره، فبين حرب الحسين و ولادته أربع و ثمانون سنه، فكم قد عاش أبوه؟ فان كان الاقطع جده، فيمكن و الله أعلم.

و منظور بفتح الميم و سكون النون و ضم الظاء المعجمه و سكون الواو و بعدها راء.

ص: ٥٥

١- أبو بكر الانبارى : محمد بن القاسم بن محمد بن بشار الاديب اللغوى المتوفى (٣٢٨) .

٢- محمد بن الجهم : بن هارون أبو عبد الله السمرى الكاتب المتوفى سنه (٢٧٧) .

٣- أبو عبيد الله المرزبانى : محمد بن عمران بن موسى الاديب المورخ البغدادى المتوفى (٣٨٤) .

و قد تقدم الكلام على الديلمي و بنى أسد.

و اما بنو منقر فهو بكسر الميم و سكون النون و فتح القاف و بعدها راء، و هو منقر بن عبيد بن مقاعس، و اسمه الحارث بن عمرو بن كعب بن سعد بن زيد مناہ ابن تميم بن مره، و هى قبيله كبيره ينسب إليها خلق كثير من الصحابه رضوان الله عليهم و غيرهم، و منها خالد بن صفوان(١)، و شبيب بن شيبه(٢)، و صفوان و عيينه ابنا عبد الله بن عمرو بن الاهتم المنقرى، و هما اعنى خالدًا و شيبيا المشهور ان بالفصاحه و البلاغه و الخطابه، و لخالد مجالس مشهوره مع أمير المؤمنين السفاح(٣) و لشبيب مع المنصور(٤) و المهدي(٥) و غيرهما، و قد تقدم ذكر خالد و شبيب فى ترجمه البحترى(٦) فى حرف الواو(٧).

ترجمه فراء بگفتار يافعى در «مرآه الجنان»

و أبو محمد عبد الله بن اسعد يافعى(٨) يمنى در «مرآه الجنان» در وقائع

ص: ٥٦

- ١- خالد بن صفوان : بن عبد الله بن عمرو بن الاهتم من فصحاء العرب و كان بصريا توفى نحو سنه (١٣٣)
- ٢- شبيب بن شيبه : بن عبد الله التميمى المنقرى أبو معمر البصرى اديب الملوک المتوفى نحو (١٧٠)
- ٣- السفاح : أبو العباس عبد الله بن محمد بن على بن عبد الله بن العباس اول الخلفاء العباسى المتوفى بالانبار (١٣٦) .
- ٤- المنصور العباسى : عبد الله بن محمد بن على ثانى خلفاء بنى العباس مات سنه (١٥٨)
- ٥- المهدي العباسى : محمد بن عبد الله المنصور ثالث خلفاء بنى العباس مات بماسبذان سنه (١٦٩) .
- ٦- البحترى : الوليد بن عبيد بن يحيى الطائى الشاعر الكبير المتوفى بالشام سنه (٢٨٤) .
- ٧- وفيات الأعيان ج ٦ ط القاهره ص ١٧٦ - ص ١٨٢
- ٨- اليافعى : عبد الله بن اسعد بن على الشافعى المورخ المتوفى (٧٦٨) .

سنه سبع و مائتين گفته:

و فيها توفى الامام البارع النحوى، يحيى بن زياد الفراء الكوفى، أجل أصحاب الكسائى، كان رأسا فى النحو، و اللغه، أبرع الكوفيين و اعلمهم بفنون الادب على ما ذكر بعض المورخين.

و حكى عن أبى العباس ثعلب انه قال: لو لا الفراء لما كانت العرييه، لانه خلصها و ضبطها، و لولاه لسقطت العرييه، لانها كانت تتنازع و يدعيها كل واحد.

أخذ الفراء النحو عن أبى الحسن الكسائى، و هو و الاحمر من أشهر أصحابه و أخصهم به.

و حكى عن ثمامه بن الاشرس النميرى المعتزلى و كان خصيصا بالمأمون:

أنه صادف الفراء على باب المأمون يروم الدخول عليه، قال: فرأيت ابهه اديب، فجلست إليه ففاتشته عن اللغه، فوجدته بحرا، و فاتشته عن النحو فشاهدته نسيج وحده، و عن الفقه فوجدته رجلا فقيها عارفا باختلاف القوم، و بالنجوم ماهرا، و بالطب خبيرا، و بايام العرب و أشعارها حاذقا، فقلت: من تكون و ما أظنك الا الفراء؟ ، قال:

انا، فدخلت فاعلمت أمير المؤمنين المأمون، فأمر باحضاره لوقته و كان ذلك سبب اتصاله به.

و قال قطرب: دخل الفراء على الرشيد، فتكلم بكلام لحن فيه مرات، فقال جعفر بن يحيى البرمكى: انه قد لحن يا أمير المؤمنين، فقال الرشيد: أ تلحن، فقال الفراء: يا أمير المؤمنين ان طباع أهل البدو الاعراب، و طباع أهل الحضرة اللحن، فاذا تحفظت لم ألحن، و إذا رجعت الى الطبع الحنت، فاستحسن الرشيد قوله.

قلت: و أيضا فان عاده المنتهين فى النحو لا يتشذقون(1) بالمحافظه على اعراب

ص: ٥٧

١- تشدق : لوى شذقه للتفصح ، و الشدق (بكسر الشين أو فتحها) هى زاويه الفم من باطن الخدين .

كل كلمه عند كل أحد، بل قد يتكلمون بالكلام المملحون تعمدًا على جارى عادته الناس، و انما يببالغ فى التحرز و التحفظ عن اللحن فى سائر الاحوال المبتدون اظهارا لمعرفتهم بالنحو، و كذلك يكثرون البحث و التكلم بما هم مترسمون به من بعض فنون العلم، و يضرب لهم فى ذلك مثل، فيقال: الاناء إذا كان ملآن كان عند حمله ساكنا، و إذا كان ناقصا اضطرب و تخضخض (1) بما فيه.

و حكى الخطيب ان المأمون أمر الفراء ان يؤلف ما يجمع أصول النحو و ما سمع من العربيه، و أمر أن يفرد فى حجره من حجر الدار، و ان يوصل إليه كل ما يحتاج إليه، فاخذ فى جمع ذلك و الوراقون يكتبون، حتى فرغ من ذلك فى سنتين و سماه كتاب «الحدود» و أمر المأمون بكتبه فى الخزائن، و بعد الفراغ من ذلك خرج الى الناس و ابتداء بكتاب «المعاني» .

قال الراوى: فأردنا ان نعد الناس الذين اجتمعوا لاملاء كتاب «المعاني» ، فلم يضبطهم عدد، فعددنا القضاء، فكانوا ثمانين قاضيا، و لم يزل يمليه الى أن اتمه، و لما فرغ من كتاب «المعاني» خزنته الوراقون عن الناس ليكتسبوا، و قالوا: لا نخرجه الا لمن أراد ان ينسخه على خمسه أوراق بدرهم، فشكا الناس الى الفراء، فدعا الوراقين، فقال لهم فى ذلك، فقالوا: انا صحنناك لنتفجع بك، و كل ما صنفته فليس بالناس إليه من الحاجه ما بهم الى هذا الكتاب، فدعنا نعيش به، قال: فقاربوهم ينتفعوا و تنتفعوا، فأبوا عليه فاراد أن ينشئ للناس كتابا أحسن من ذلك، فجاء الوراقون إليه و رضوا بان يكتبوا للناس كل عشره أوراق بدرهم.

و قال لاصحابه: اجتمعوا حتى أملى عليكم كتابا فى القرآن، فلما حضروا أمر قاريا أن يقرأ فاتحه الكتاب، فقرأها ففسرها، حتى مر فى القرآن كله على ذلك، و كتابه المذكور نحو ألف ورقه، و هو كتاب لم يعمل مثله.

ص: ٥٨

١- تخضخض : تحرك .

و كان المأمون قد وكله بتلقي ابنه النحو، فلما كان يوما أراد النهوض لبعض حوائجه، فابتدرا الى نعليه، أيهما يسبق بتقديم النعلين إليه، فتنازعا، ثم اصطلحا على أن يقدم كل واحد منهما نعل احدى رجليه، و كان للمأمون على كل شىء صاحب خبر يرفع الخبر إليه، فاعلم بذلك فاستدعى بالفراء و قال له:

من اعز الناس؟ قال: ما أعز من أمير المؤمنين؟ قال: بلى، من إذا نهض يقاتل على تقديم نعليه وليا عهد المسلمين، قال: يا أمير المؤمنين لقد أردت منعهما من ذلك، و لكن خشيت ان أضعهما عن مكرمه سبقا إليها و أكسر نفوسهما عن شريعته حرصا عليها، و قد روى عن ابن عباس انه أمسك للحسن و الحسين رضى الله عنهم ركابيهما حين خرجا من عنده، فقيل له فى ذلك، فقال: لا يعرف الفضل الا أهل الفضل.

فقال المأمون: لو منعتهما عن ذلك لاجعتك لوما و عتبا، و ألزمتك ذنبا، و ما وضع ما فعلاه من شرفهما، بل رفع من قدرهما و بين عن جوهرهما، فليس يكسر الرجل و ان كان كبيرا عن ثلث: عن تواضعه لسلطانه، و والده، و معلمه، و قد عوضتهما عما فعلاه عشرين ألف دينار، و لك عشره آلاف درهم على حسن تأديبك لهما.

و قال الخطيب: و كان محمد بن الحسن الفقيه ابن خاله الفراء، فقال الفراء يوما له: قل رجل أمعن النظر فى باب من العلم، فأراد غيره الا سهل عليه، فقال له محمد: يا أبا زكريا قد أمعنت النظر فى العريه، فنسألك فى باب من الفقه؟ فقال: هات على بركه الله، قال: ما تقول فى رجل سها فى السجود السهو؟ ، لفكر الفراء ساعه، ثم قال: لا شىء عليه، فقال له: و لم؟ فقال: لان المصغر لا يصغر ثانيا، و انما السجدتان تمام الصلوه، فليس للتمام تمام، فقال محمد: ما ظننت آدميا يلد مثلك.

قلت: وهذه الحكاياه المذكوره فى ترجمه الكسائى، وانه هو صاحب هذا الجواب و الله تعالى أعلم.

وقال سلمه بن عاصم: انى لا عجب من الفراء، كيف كان يعظم الكسائى و هو أعلم بالنحو منه.

وقال الفراء: أموت و فى نفسى شىء من «حتى» لانها تخفض و ترفع و تنصب.

وله من التصانيف كتاب «الحدود» و كتاب «المعاني» و كتابان فى «المشكل» و كتاب «اللغات» و كتاب «المصادر فى القرآن» و كتاب «الوقف و الابتداء» و كتاب «النوادر» و كتب أخرى.

وقال سلمه بن عاصم: املا الفراء كتبه كلها حفظا لم يأخذ بيده نسخه الا فى كتابين: كتاب «ملازم» و كتاب يافع.

وانما قيل له: الفراء و لم يكن يعمل الفراء و لا يبيعها، لانه كان يفري الكلام، ذكر ذلك الحافظ السمعانى فى كتاب «الانساب» و ذكر أبو عبيد الله المرزبانى ان والد الفراء كان أقطع لانه حضر وقعه حسين بن على رضى الله عنهما، فقطعت يده فى تلك الحرب(١).

و ذهبى در «تذكره الحفاظ» كفته:

الفراء اخبارى علامه نحوى، كان رأسا فى قوه الحفاظ: أملى تصانيفه كلها حفظا.

مات بطريق مكه سنه سبع و مائتين عن ثلث و ستين سنه. اسمه يحيى بن زياد(٢).

ص: ٦٠

١- مرآه الجنان ج ٢ ص ٣٨ - ٤١ .

٢- تذكره الحفاظ للذهبى ج ١ ص ٣٧٢ ط حيدرآباد الدكن .

ترجمه فراء بگفته ذهبی و ابن الوردی

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و مائتین گفته:

الفراء یحیی بن زیاد الکوفی النحوی، نزل بغداد و حدث فی مصنفاته عن قیس بن الربیع (۱)، و أبی الاحوص (۲)، و هو أجل أصحاب الکسائی، و كان رأسا فی النحو و اللغه (۳).

و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی (۴) در «تتمه المختصر فی احوال البشر» در وقائع سنه سبع و مائتین گفته:

و فیها مات أبو زکریا یحیی بن زیاد بن عبد الله الدیلمی المعروف بالفراء الکوفی، أبرع الکوفیین نحوا و لغه و أدبا، و له کتاب «الحدود» و کتاب «المعانی» و کتابان فی «المشکل» و کتاب النهی، و غیر ذلك.

توفی بطریق مکه، و عمره نحو ثلاث و ستین، كان یفری الکلام، فلقب بذلك (۵).

۳- أبو زید سعید بن اوس الانصاری

ابو زید سعید بن الاوس نیز «مولى» را به اولی تفسیر کرده

اما اینکه أبو زید سعید بن اوس الانصاری قائل است بمجیء مولى

ص: ۶۱

۱- قیس بن الربیع : أبو محمد الاسد الکوفی الحافظ المتوفی سنه (۱۶۸) .

۲- أبو الاحوص : سلام بن سلیم الحافظ الکوفی المتوفی سنه (۱۷۹) .

۳- العبر فی خبر من غیر ج ۱ ص ۳۵۴ ط الکویت .

۴- ابن الوردی : عمر بن مظفر بن عمر بن محمد أبو حفص المعری المورخ المتوفی (۷۴۹) .

۵- تتمه المختصر فی حوادث (۲۰۷) .

بمعنی اولی، پس از ارشاد خود شاه‌صاحب (۱) واضح است.

و غلام محمد بن محیی‌الدین بن عمر الاسلامی (۲) در ترجمه «عبریه» که ترجمه «تحفه اثنا عشریه» است بجواب حدیث غدیر گفته:

ولا یخفی ان اول الغلط فی هذا الاستدلال هو انکار أهل العربیه قاطبه ثبوت ورود المولی بمعنی الاولی، بل قالوا: لم یجئ قط المفعول بمعنی افعال فی موضع و ماده أصلاً، فضلاً عن هذه الماده بالخصوص، الا ان أبا زید اللغوی جوز هذا متمسکاً فیہ بقول أبی عبیده فی تفسیر «هی مولاکم» ای اولی بکم-الخ.

و عنقریب می دانی که أبو زید (۳) از اکابر ائمه عربیت، و افاحم معتمدین و مشاهیر و اعظام محققین است.

۴- أبو عبیده معمر بن المثنی البصری

اشاره

اما تفسیر أبو عبیده معمر بن المثنی البصری مولی را بأولی، پس از عبارت فخر رازی در «نهایه العقول» که عنقریب مذکور می شود واضح است، و از عبارت «مفاتیح الغیب» که آنفا نقل شده، نیز ظاهر است،

ص: ۶۲

۱- شاه‌صاحب: عبد‌العزیز الدهلوی صاحب «التحفة الاثنا عشریه» توفی سنه (۱۲۳۹).

۲- غلام محمد الاسلامی من علماء القرن الثالث عشر فی الهند ترجم التحفه فی سنه (۱۲۲۷) بالمدارس.

۳- أبو زید: سعید بن اوس بن ثابت الانصاری البصری أحد أئمه اللغه و الادب توفی سنه (۲۱۵).

و علامه نحریر ابن جوزی (۱) هم تفسیر مولی بأولی از ابو عبیده در «زاد المسیر» نقل نموده، و خود شاهصاحب هم اعتراف کرده اند بآنکه ابو عبیده در تفسیر «هی مولاکم» گفته: ای اولی بکم، و کذا صرح به الاسلامی فی الترجمة العبقریه.

ترجمه ابي عبیده

و ابو عبیده از مهره حذاق، و مشاهیر آفاق، و حائز مناقب غزیره، و جامع مناقب شهیره، و مصنف تصنیفات کثیره است.

محمد بن أحمد ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته:

أبو عبیده معمر بن المثنی التیمی البصری اللغوی الحافظ، صاحب التصانیف.

روی عن هشام بن عروه (۲)، و ابي عمرو بن العلاء (۳). روی عنه علی ابن المدینی (۴)، و عمر بن شبه (۵)، و أبو عثمان المازنی (۶)، و أبو العیناء (۷)، و خلق.

ص: ۶۳

- ۱- ابن الجوزی: عبد الرحمن بن علی بن محمد البغدادی أبو الفرج المتوفی (۵۹۷).
- ۲- هشام بن عروه بن الزبیر بن العوام الحافظ المدنی المتوفی (۱۴۶) ببغداد .
- ۳- أبو عمرو بن العلاء: المازنی مقرئ البصره احد السبعة توفی سنه (۱۵۴) .
- ۴- علی بن المدینی: أبو الحسن علی بن عبد الله بن جعفر بن نجیح السعدی الحافظ البصری المتوفی (۲۳۴) .
- ۵- عمر بن شبه: بن عبیده النمیری الحافظ البصری نزیل بغداد المتوفی سنه (۲۶۲) .
- ۶- أبو عثمان المازنی: بکر بن محمد بن حبيب بن بقیه النحوی البصری المتوفی (۲۴۹) .
- ۷- أبو العیناء: محمد بن القاسم بن خلاد بن یاسر الهاشمی بالولاء الادیب الفصیح المتوفی بالبصره (۲۸۳) .

قال الجاحظ: لم يكن في الارض خارجي ولا جماعي أعلم بجميع العلوم من أبي عبيده.

و ذكره ابن المديني، فصحيح رواياته.

مات أبو عبيده سنة عشر و مائتين، و قيل: سنة تسع (١).

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنة عشر و مائتين گفته:

أبو عبيده معمر بن المثنى التيمى البصرى اللغوى العلامة الاخبارى، صاحب التصانيف، روى عن هشام بن عروه، و أبى عمر بن العلاء، و كان أحد أوعية العلم و قيل: توفى سنة احدى عشره (٢).

و جزرى (٣) در «نهايه» گفته:

أما بعد فلا خلاف بين أولى الالباب و العقول، و لا ارتياب عند ذوى المعارف و المحصول، أن علم الحديث و الاثار من أشرف العلوم الاسلاميه قدرا، و احسنها ذكرا، و أكملها نفعا، و أعظمها اجرا.

و أنه أحد أقطاب الاسلام التى يدور عليها، و معاقده التى أضيف إليها، و أنه فرض من فروض الكفايات يجب التزامه، و حق من حقوق الدين يتعين أحكامه و اعترامه. . . .

الى أن قال: و قد عرفت ايدك الله و ايانا بلطفه و توفيقه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم كان أفصح العرب لسانا و اوضحهم بيانا و اعذبهم نطقا، و اسدهم لفظا، و ابينهم لهجه، و أقومهم حجه، و أعرفهم بمعرفه الخطاب، و اهداهم الى طرق الصواب، تأييدا الهيا، و لطفنا سماويا و عنايه ربانيه، و رعايه روحانيه، حتى لقد قال له على بن

ص: ٦٤

١- تذكرة الحفاظ للذهبي ج ١ / ٣٧١

٢- العبر فى خبر من غير ج ١ / ٣٥٩ ط الكويت

٣- الجزرى : ابن الاثير المبارك بن محمد بن محمد المتوفى سنة (٦٠٦) .

سمعه يخاطب وفد بنى نهد: يا رسول الله نحن بنو أب واحد، ونحن نراك تكلم وفود العرب بما لانفسهم أكثره، فقال: «أدبنى ربي، فأحسن تأديبي و ربيت فى بنى سعد»، فكان صلى الله عليه وسلم يخاطب العرب على اختلاف شعوبهم و قبائلهم، و تباين بطونهم و افخاذهم و فصائلهم كلاً منهم بما يفهمون، و يحادثهم بما يعلمون، و لذلك قال صدق الله قوله: «أمرت أن أخطب الناس على قدر عقولهم» فكان الله عز و جل قد أعلمه ما لم يكن يعلمه غيره من بنى أبيه، و جمع فيه من المعارف ما تفرق و لم يوجد فى قاصى العرب و دانيه، و كان أصحابه رضى الله عنهم و من يفد عليه من العرب يعرفون أكثر ما يقوله، و ما جهلوه سألوه عنه فيوضحه لهم.

و استمر عصره صلى الله عليه وسلم الى حين وفاته على هذا السنن المستقيم، و جاء العصر الثانى، و هو عصر الصحابه، جارياً على هذا النمط، سالكا هذا المنهج، فكان اللسان العربى عندهم صحيحاً محروساً لا يتداخله الخلل، و لا يتطرق إليه الزلل، الى أن فتحت الامصار، و خالط العرب غير جنسهم، من الروم و الفرس و الحبش و النبط، و غيرهم من أنواع الامم الذين فتح الله على المسلمين بلادهم، و أفاء عليهم أموالهم و رقابهم، فاختلطت الفرق و امتزجت اللسان، و تداخلت اللغات و نشأ بينهم الاولاد، فتعلموا من اللسان العربى ما لا بد لهم فى الخطاب منه، و حفظوا من اللغة ما لا غنى لهم فى المحاوره عنه، و تركوا ما عداه لعدم الحاجه إليه، و أهملوه لقله الرغبه فى الباعث عليه، فصار بعد كونه من أهم المعارف مطرحاً مهجوراً، و بعد فرضيته اللازمه كأن لم يكن شيئاً مذكوراً، و تمادت الايام و الحاله هذه على ما فيها من التماسك و الثبات، و استمرت على سنن من الاستقامه و الصلاح الى أن انقرض عصر الصحابه و الشأن قريب، و القائم بواجب هذا الامر لقلته غريب، و جاء التابعون لهم باحسان، فسلكوا سبيلهم، لكنهم قلوا فى الانفان

عددا، و ان كانوا مدوا في البيان يدا، فما انقضى زمانهم على احسانهم الا و اللسان العربي قد استحال أعجميا أو كاد، فلا ترى المستقل به و المحافظ عليه الا الأحاد.

هذا و العصر ذلك العصر القديم، و العهد ذلك العهد الكريم، فجهل الناس من هذا المهم ما كان يلزمهم معرفته، و أخروا منه ما كان يجب عليه تقدمته، و اتخذوه وراءهم ظهريا، فصار نسيا منسيا، و المشتغل به عندهم بعيدا قصيا، فلما أعزل الداء و عز الدواء الهم الله عز و جل جماعه من اولى المعارف و النهى و ذوى البصائر و الحجى، ان صرفوا الى هذا الشأن طرفا من عنايتهم، و جانبا من رعايتهم، فشرعوا فيه للناس موارد، و مهدوا فيه لهم معاهد، حراسه لهذا العلم الشريف من الضياع، و حفظا لهذا المهم العزيز من الاختلال.

معمر بن المثنى اول كسى است كه «غريب الحديث» نوشته

ف قيل: ان أول من جمع فى هذا الفن شيئا، و الفه أبو عبيده معمر بن المثنى التميمى، فجمع من الفاظ غريب الحديث و الاثر كتابا صغيرا ذا أوراق معدودات و لم تكن قلته لجهله بغيره من غريب الحديث، و انما ذلك لامرين: أحدهما ان كل مبتدء بشىء لم يسبق إليه، و مبتدع أمرا لم يتقدم فيه عليه، فانه يكون قليلا ثم يكثر، و صغيرا. ثم يكبر، و الثانى ان الناس كان يومئذ فيهم بقيه و عندهم معرفه، فلم يكن الجهل قد عم، و لا الخطب قد طم(1).

از اين عبارت مى توان دريافت كه أبو عبيده، صدرنشين اين حضرات است كه حسب افاده جزرى، ارباب معارف و نهى، و اصحاب بصائر و حجابند كه بالهام ربانى، و تأييد فوقانى، صرف عنايت، و عطف رعايت خود بسوى اين مهم لازم المعرفه و امر عظيم واجب التقدمه، كه در بيان عظمت و جلالت آن، ابن اثير اهتمام تمام فرموده، نمودند،

ص: ٦٦

و برای مردم تشریح موارد و تمهید معاهد کردند، تا حراست این علم شریف از ضیاع، و حفظ این مهم عزیز، از اختلال نمایند، و ناهیک به تفخیم و تبجیل.

و جلال الدین سیوطی در کتاب «مزهرا» نقلا عن أبي الطيب (1) اللغوي بعد ذكر خليل گفته:

[و كان في هذا العصر ثلثه، هم أئمة الناس في اللغة و الشعر و علوم العرب لم ير قبلهم و لا بعدهم مثلهم، منهم أخذ جل ما في أيدي الناس من هذا العلم بل كله، و هم: أبو زيد، و أبو عبيده، و الاصمعي (2)، و كلهم أخذوا عن أبي عمرو (3) اللغة و النحو و الشعر، و رووا عنه القراءه، ثم أخذوا بعد أبي عمرو عن عيسى بن عمر (4)، و أبي الخطاب الاخفش (5)، و يونس بن حبيب (6) ، و عن جماعه من ثقات الاعراب و علمائهم، مثل أبي مهديه، و أبي طفيله، و أبي البيداء (7)، و أبي حيويه ابن لقيط، و أبي مالك عمرو (8) بن كركره، صاحب «النوادر» من بني نمير، و أبي الدقيس الاعرابي، و كان أفضح الناس و ليس الذين ذكرنا دونه، و قد أخذ

ص: ٦٧

-
- ١- أبو الطيب اللغوي : عبد الواحد بن علي الحلبي المقتول بحلب سنة (٣٥١) .
 - ٢- الاصمعي : عبد الملك بن قريب بن علي الباهلي البصري المتوفى سنة (٢١٦) .
 - ٣- أبو عمرو : هو ابن العلاء البصري السابق ذكره
 - ٤- عيسى بن عمر : أبو عمر الثقفي النحوي المقرئ البصري المتوفى سنة (١٤٩) .
 - ٥- أبو الخطاب : الاخفش الاكبر عبد الحميد بن عبد المجيد كان استاذا لجمع من الادباء منهم سيبويه توفى سنة (١٧٧)
 - ٦- يونس بن حبيب : أبو عبد الرحمن البصري النحوي المتوفى (١٨٣) .
 - ٧- أبو البيداء : أسعد بن عصمه الرياحي اعرابي شاعر نزل البصره و يعلم الصبيان بالاجره ، و كان زوج أم أبي مالك عمرو بن كركره .
 - ٨- عمرو بن كركره أبو مالك الاعرابي ، كان معلما بالباديه ، راويه أبي البيداء ، حافظا للغة العرب .

الخليل أيضا عن هؤلاء و اختلف إليهم.

و كان أبو زيد احفظ الناس للغه بعد أبي مالك و أوسعهم روايه و أكثرهم أخذًا عن البادية.

و قال ابن مناذر(١): كان الاصمعي يجيب في ثلث اللغه، و كان أبو عبيده يجيب في نصفها، و كان أبو زيد يجيب في ثلثها، و كان أبو مالك يجيب فيها كلها.

و انما عنى ابن مناذر توسعهم في الروايه و الفتيا، لادن الاصمعي كان يضيق و لا- يجوز الا- أصح اللغات و يلح في ذلك و يمحك(٢)، و كان مع ذلك لا يجيب في القرآن و لا في الحديث، فعلى هذا يزيد بعضهم على بعض، و أبو زيد من الانصار و هو من رواه الحديث، ثقه عندهم مأمون، و كذلك حاله في اللغه، و قد أخذ عنه اللغه أكابر الناس منهم سيويه(٣) و حسبك.

قال أبو حاتم عن أبي زيد: كان سيويه يأتي مجلسي، و له ذؤابتان، قال:

فاذا سمعته يقول: و حدثني من أثق بعربيته فانما يريدني، و كبر سن أبي زيد حتى اختل حفظه و لم يختل عقله.

و من جلاله أبي زيد في اللغه ما حدثنا به جعفر بن محمد، حدثنا محمد بن الحسن الازدي(٤) عن أبي حاتم، عن أبي زيد قال: كتب رجل من أهل رامهرمز الى الخليل يسأله كيف يقال: ما أوقفك ههنا و من أوقفك؟ فكتب إليه: هما واحد، قال أبو زيد:

ص: ٦٨

١- ابن مناذر: محمد أبو جعفر الاديب الشاعر البصرى المتوفى بمكه سنه (١٩٨).

٢- يمحك: (بكسر الحاء المهمله فى الماضى و فتحها فى المضارع) يناع فى الكلام و يتمادى فى اللجاج .

٣- سيويه : عمرو بن عثمان بن قنبر الشيرازى امام النحويين المتوفى بالاهواز سنه (١٨٠)

٤- محمد بن الحسن الازدى : بن دريد الاديب اللغوى البصرى المتوفى ببغداد سنه (٣٢١) .

ثم لقينى الخليل، فقال لى فى ذلك، فقلت له: انما يقال من وقفك و ما أوقفك، قال: فرجع الى قولى.

و أما أبو عبيده فانه كان أعلم الثلثه بأيام العرب و أخبارهم، و أجمعهم لعلومهم و كان اكمل القوم.

قال عمر بن شبه: كان أبو عبيده يقول: ما التقى فرسان فى جاهليه و لا اسلام الا عرفتهما و عرفت فارسهما، و هو اول من الف غريب الحديث.

حدثنا على بن ابراهيم البغدادى، سمعت عبد الله بن سليمان(١) يقول:

سمعت ابا حاتم السجستاني(٢) يقول: جاء رجل الى أبى عبيده يسأله كتابا وسيله الى بعض الملوك، فقال لى: يا ابا حاتم اكتب عنى و الحن فى الكتاب، فان النحو محدود أى محروم صاحبه(٣).

و نیز در «مزهر» نقلا عن أبى الطيب اللغوى مسطور است:

[اخبرنا جعفر بن محمد، اخبرنا على بن سهيل، اخبرنا ابو عثمان الاشناندانى(٤)، اخبرنا التوزى(٥)، قال: خرجت الى بغداد، فحضرت حلقة الفراء، فلما آنس بى، قال: ما فعل ابو زيد؟، قلت: ملازم ليته و مسجده و قد اسن، فقال: ذاك اعلم الناس باللغه و احفظهم لها، ما فعل ابو عبيده؟ قلت: ملازم ليته و مسجده على سوء خلقه، فقال: اما انه اكمل القوم و اعلمهم بأيام العرب و مذاهبها، ما فعل الاصمعى؟، قلت: ملازم ليته و مسجده، قال: ذاك اعلمهم

ص: ٦٩

-
- ١- عبد الله بن سليمان : بن الاشعث الازدى ابو بكر بن أبى داود السجستاني الحافظ المتوفى (٣١٦) .
 - ٢- ابو حاتم السجستاني : سهل بن محمد بن عثمان اللغوى البصرى المتوفى سنه (٢٤٨) .
 - ٣- المزهر : ج ٢ / ٤٠١ .
 - ٤- ابو عثمان الاشناندانى : سعيد بن هارون اللغوى البغدادى المتوفى سنه (٢٨٨) .
 - ٥- التوزى : عبد الله بن محمد بن هارون ابو محمد اللغوى المتوفى سنه (٢٣٣) .

بالشعر و أتقنهم للغه و احضرهم حفظا، ما فعل الاخفش(١) يعنى سعيد بن مسعده؟ ، قلت: معافى تركته عازما على الخروج الى الرى، قال: اما انه ان كان خرج فقد خرج معه النحو كله و العلم باصوله و فروع[٢].

و نیز در «مزهر» نقلا عن أبى الطيب مذکور است:

[اخبرنا جعفر بن محمد، اخبرنا ابراهيم بن حميد(٣) قال: قال ابو حاتم:

إذا فسرت حروف القرآن المختلف فيها، و حكيت عن العرب شيئا، فانما احكيه عن الثقات منهم، مثل أبى زيد، و الاصمعى، و أبى عبيده، و يونس، و ثقات من فصحاء الاعراب و حمله العلم، و لا التفت الى روايه الكسائى، و الاحمر، و الاموى، و الفراء، و نحوهم(٤).

و نیز در «مزهر» نقلا عن أبى الطيب اللغوى مسطور است:

[و اما ابو عبيد القاسم بن سلام(٥) ، فانه مصنف حسن التأليف، الا انه قليل الروايه، يقتطعه عن اللغه علوم افتن فيها، فاما كتابه «الغريب المصنف» ، فانه اعتمد فيه على كتاب عمله رجل من بنى هاشم، جمعه لنفسه، و اخذ كتب الاصمعى فبوب ما فيها، و اضاف إليها شيئا من علم أبى زيد، و روايات عن الكوفيين، و اما كتابه فى «غريب الحديث» فانه اعتمد فيه على كتاب أبى عبيده معمر بن المثنى فى «غريب الحديث» ، و كذلك كتابه فى «غريب القرآن» ، منتزع من كتاب أبى

ص: ٧٠

١- الاخفش سعيد بن مسعده : المعروف بالاخفش الاوسط البصرى المتوفى (٢١٠) / ٢١٥ / ٢٢١ .

٢- المزهر فى اللغه ج ٢ ص ٢٤٩ .

٣- ابراهيم بن حميد (محمد) : ابو اسحاق الكلابزى النحوى المتوفى (٣١٦) / ٣١٢ .

٤- المزهر : ج ٢ / ٤١٠ .

٥- ابو عبيد القاسم بن سلام : الهروى الخراسانى البغدادى المتوفى سنه (٢٢٤) .

عبیده، و كان مع هذا ثقہ ورعا، لا بأس به. و قد روى عن الاصمعى و ابى عبیده، و لا نعلمه سمع من أبى زيد شيئا[[\(١\)](#)].

و ابو الطيب اللغوى كه مدائح جليله، و فضائل سنیه ابو عبیده ذكر كرده از اكابر ائمه متوحدین، و اجله مبرزین متقنين است.

سيوطى در «بغية الوعاہ» گفته:

[عبد الواحد بن على ابو الطيب اللغوى الحلبي الامام الاوحد.

قال فى «البلغه»: له التصانيف الجليله، منها: «مراتب النحويين»، «لطيف الاتباع»، «الابدال»، «شجر الدرر» .

و قد ضاع اكثر مؤلفاته، و كان بينه و بين ابن خالويه([٢](#)) منافسه مات بعد الخمسين و ثلاثمائه.

و قال الصفدى: احد العلماء المبرزين المتقنين لعلمى اللغه و العربيه، اخذ عن أبى عمر الزاهد ([٣](#))، و محمد بن يحيى([٤](#))

الصولى، و اصله من عسكر مكرم([٥](#)) قدم حلب و اقام بها الى ان قتل فى دخوله دمشق سنه احدى و خمسين[[٦](#)].

ص: ٧١

١- المزهر: ج ٢ / ٤١١ .

٢- ابن خالويه: الحسين بن احمد بن خالويه الهمذانى النحوى اللغوى المتوفى سنه (٣٧٠) .

٣- ابو عمر الزاهد: محمد بن عبد الواحد بن أبى هاشم المطرز اللغوى المتوفى ببغداد سنه (٣٤٥) .

٤- محمد بن يحيى الصولى: ابو بكر الاديب البغدادى المتوفى سنه (٣٣٥) .

٥- عسكر مكرم (بضم الميم و سكون الكاف و فتح الراء) بلد من نواحي خوزستان منسوب الى مكرم بن معزء الحارث -

معجم البلدان ج ٤ ص ١٢٣ .

٦- بغية الوعاہ ص ٣١٧ ط بيروت

اشاره

اما حکم ابو الحسن سعید بن مسعده المجاشعی المعروف بالاخفش، بمجیء «مولى» بمعنی اولی، پس فخر الدین محمد بن عمر الرازی (۱) در «نهایه العقول فی الکلام فی درایه الاصول» گفته:

[ان ابا عبيده و ان قال في قوله تعالى: مَاؤَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۲)، معناه هي اولی بكم.

و ذکر هذا ايضا الاخفش، و الزجاج، و علی بن عيسى (۳)، و استشهدوا ببیت لبيد (۴) الى آخر ما سيجيء.]

از این عبارت ظاهر است که اخفش، بلکه زجاج، و علی بن عيسى هم در تفسیر (هي مولاكم) ذکر کرده اند که معنای آن (هي اولی بكم) است، و بر محض این تفسیر اکتفا و اقتصار ننموده اند، بلکه به بیت لبيد بر این تفسیر، استشهاد هم نموده اند.

و فضائل سنیه، و مفاخر و ضییه، و مآثر علیه، و محامد جلیه اخفش، مشهور و معروف است.

ترجمه اخفش اوسط در «وفیات الأعیان»

قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان

ص: ۷۲

۱- فخر الدین محمد بن عمر الرازی : المفسر و يقال له : ابن خطیب الری ، توفی سنه (۶۰۶)

۲- سوره الحديد : ۱۵ .

۳- علی بن عيسى : بن علی بن عبد الله ابو الحسن الرماني المتوفی (۳۸۴) .

۴- لبيد : بن ربيعه بن مالك ابو عقيل العامري الصحابي المتوفی (۴۱) .

[أبو الحسن سعيد بن مسعدة المجاشعي بالولاء، النحوى البلخى المعروف بالآخفش الأوسط، أحد نحاء البصره، و الآخفش الأكبر أبو الخطاب، و كان نحويا أيضا و هو من أهل هجر من مواليهم، و اسمه عبد الحميد بن عبد المجيد، و قد أخذ عنه أبو عبيده، و سيبويه و غيرهما.]

و كان الآخفش الأوسط المذكور من أئمة العربيه، و أخذ النحو عن سيبويه، و كان أكبر منه، و كان يقول ما وضع سيبويه فى كتابه شيئا الا و عرضه على، و كان يرى انه اعلم به منى، و انا اليوم اعلم به منه.

و حكى أبو العباس ثعلب، عن آل سعيد بن سالم، قالوا: دخل الفراء على سعيد المذكور، فقال لنا: قد جاء كم سيد أهل اللغه و سيد أهل العربيه، فقال الفراء: اما ما دام الآخفش يعيش فلا.

و هذا الآخفش هو الذى زاد فى العروض بحر الخيب، كما سبق فى حرف الخاء فى ترجمه الخليل (1).

و له من الكتب المصنفه كتاب «الأوسط» فى النحو، و كتاب «تفسير معانى القرآن» و كتاب «المقاييس» فى النحو، و كتاب «الاشتقاق» و كتاب «القوافى» و كتاب «معانى الشعر» و كتاب «الملوك» و كتاب «الاصوات» و كتاب «المسائل الكبير» و كتاب «المسائل الصغير»، و غير ذلك.

و كان اجلع، و الاجلع الذى لا ينضم شفتاه على اسنانه، و الآخفش: الصغير العينين مع سوء بصرهما.

ص: ٧٣

١- قال فى الوفيات ج ٢ ص ٢٤٤ فى حرف الخاء فى ضمن ترجمه الخليل: هو الذى استنبط علم العروض و اخرجه الى الوجود و حصر اقسامه فى خمس دوائر يستخرج منها خمس عشر بحرا، ثم زاد الآخفش بحرا آخر و سماه الخيب.

و كانت وفاته سنه خمس عشره و مائتين، و قيل سنه احدى و عشرين و مائتين رحمه الله تعالى. و كان يقال له الاخفش الاصغر، فلما ظهر على بن سليمان المعروف بالاخفش (١) ايضا صار هذا وسطا.

و مسعده «بفتح الميم» و «سكون السين» و «فتح العين و الدال المهملات» و بعدهم «هاء ساكنه»، و المجاشعي «بضم الميم» و «فتح الجيم» و بعد الالف «شين مثلثة مكسوره» و بعدها «عين مهمله»، هذه النسبه الى مجاشع بن دارم بطن من تميم (٢).

ترجمه اخفش اوسط بقول يافعى در «مرآه الجنان»

و عبد الله بن اسعد يافعى يمنى در «مرآه الجنان» در ذكر وقائع سنه خمس عشره و مائتين گفته:

[و فيها توفى الاخفش الاوسط، امام العربيه ابو الحسن سعيد بن مسعده النحوى البلخى المجاشعى احد نجاه البصره. . .].

الى ان قال: و الاوسط المذكور كان من ائمه العربيه، اخذ النحو عن سيبويه و كان يقول: ما وضع سيبويه فى كتابه شيئا الا و عرضه على و كان يرى انه اعلم به منى و انا اليوم اعلم به منه.

و هذا الاخفش المذكور هو الذى زاد فى العروض، واحدا من البحور على ما وضعه الخليل المشهور.

و حكى ابو العباس ثعلب، عن أبى سعيد بن سلمه (٣) قال: دخل الفراء على سعيد بن مسعده المذكور، فقال: جاءكم سيد اهل العربيه، فقال الفراء: اما ما دام

ص: ٧٤

١- على بن سليمان: بن الفضل ابو الحسن النحوى الاخفش الاصغر المتوفى ببغداد سنه (٣١٥).

٢- وفيات الأعيان ج ٢ ص ٣٨٠ / ٣٨١

٣- فى وفيات الأعيان ج ٢ ص ٣٨١: عن آل سعيد بن سالم قالوا: - الخ .

و للاخفش المذكور عدة تصانيف منها: كتاب «اللاوسط» فى النحو، و كتاب «تفسير معانى القرآن» و كتاب «الاشتقاق» و كتاب «المقاييس» و كتاب «العروض» و كتاب «القوافى» و كتاب «معانى الشعر» و كتاب «الملوك» و كتاب «الاصوات» و كتاب «المسائل الكبير» و كتاب «المسائل الصغير» و غير ذلك [الخ(1)].

ترجمه اخفش اوسط بگفتار سيوطى در «بغيه الوعاه»

و جلال الدين سيوطى در «بغيه الوعاه» گفته:

[سعيد بن مسعده ابو الحسن الاخفش الاوسط، و هو احد الاخافش الثلثه المشهورين، و رابع الاخافش المذكورين فى هذا الكتاب.

كان مولى بنى مجاشع بن دارم من اهل بلخ، سكن البصره.

و كان اجلع لا تنطبق شفثاه على اسنانه، قرأ النحو على سيويه، و كان اسن منه و لم يأخذ عن الخليل، و كان معتزليا، حدث عن الكلبي، و النخعي(2)، و هشام بن عروه.

و روى عنه ابو حاتم السجستاني، و دخل بغداد و اقام بها مده، و روى و صنف بها و قال: و لما ناظر سيويه الكسائي و رجع وجه الى، فعرفنى خبره و مضى الى الاهواز و ودعنى، فوردت بغداد، فرايت مسجد الكسائي، فصليت خلفه الغداه، فلما انفتل من صلاته و قعد، و بين يديه الفراء، و الاحمر، و ابن سعدان(3)، سلمت عليه و سألته عن مائه مسأله، فاجاب بجوابات خطأته فى جميعها، فاراد اصحابه الوثوب على، فمنعهم عنى، و لم يقطعنى ما رايتهم عليه مما كنت فيه، و لما فرغت، قال لى: بالله انت ابو الحسن سعيد بن مسعده، فقلت: نعم، فقام الى و عانقنى

ص: ٧٥

١- مرآه الجنان ج ٢ ص ٦١ ط حيدرآباد الدكن

٢- النخعي: شريك بن عبد الله القاضى الكوفى المتوفى سنه (١٧٧).

٣- ابن سعدان: الضير الكوفى النحوى المقرئ ابو جعفر المتوفى (٢٣١).

و اجلسنى الى جنبه، ثم قال: لى اولاد أحب أن يتأدبوا بك و يتخرجوا عليك، و تكون معى غير مفارق لى، فاجبته الى ذلك، فلما اتصلت الايام بالاجتماع، سألتنى ان أولف له كتابا فى «معانى القرآن»، فألفت كتابا فى المعانى فجعله أمامه و عمل عليه كتابا فى المعانى، و عمل الفراء فى ذلك كتابا عليهما، و قرأ عليه الكسائى كتاب سيبويه سرا، و وهب له سبعين ديناراً.

و قال المبرد: احفظ من أخذ عن سيبويه الاخفش، ثم الفاشى(١)، ثم قطرب.

قال: و كان الاخفش أعلم الناس بالكلام، و أحذقهم بالجدل، صنف «الواسط» فى النحو، «معانى القرآن»، «المقاييس» فى النحو، «الاشتقاق»، «المسائل الكبير» «الصغير»، «العروض»، «القوافى»، «الاصوات» و غير ذلك، و مات سنه عشر، و قيل: احدى و عشرين و مائتين[٢].

٦- أبو العباس ثعلب

اشاره

اما تفسير أبو العباس ثعلب احمد بن يحيى الشيبانى البغدادى، مولى را بأولى، پس حسين بن أحمد زوزنى(٣) در «شرح سبع معلقه» كفته:

فعدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

الفرج موضع المخافه، و الفرغ ما بين قوائم الدواب، فما بين اليدين فرج، و ما بين الرجلين فرج، و الجمع فروج.

و قال ثعلب: ان المولى فى هذا البيت بمعنى الاولى بالشىء كقوله تعالى:

ص: ٧٦

١- الفاشى : و فى المصدر ، و معجم الادباء : الناشى بالنون ، و على أى حال ما وجدت ترجمه له .

٢- بغيه الوعاه ص ٢٥٨ .

٣- الزوزنى : حسين بن أحمد بن حسين ، أبو عبد الله الاديب المتوفى سنه (٤٨٦) .

مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۱) أى هى الاولى بكم]-الخ(۲).

و فضائل شامخه و مناقب باذخه ثعلب، سابقا در جزء اول اين جلد، از زبان اعيان، مثل ابن خلکان در «وفيات الأعيان» (۳) و نووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» (۴) و يافعى در «مرآه الجنان» (۵) و ذهبى در «عبر» (۶) و ابن الوردى در «تتمه المختصر» (۷) شنيدى.

ترجمه ثعلب بگفتار ذهبى در «تذکره الحافظ»

و نیز ذهبى در «تذکره الحافظ» گفته:

[ثعلب العلامة المحدث شيخ اللغة و العربيه أبو العباس أحمد بن يحيى بن يزيد الشيبانى مولا هم البغدادى المقدم فى الكوفيين. سمع ابراهيم بن المنذر الحزامى (۸)، و محمد بن سلام الجمحى (۹)، و عبيد اللّٰه ابن عمر القواريرى (۱۰)، و محمد بن الاعرابى (۱۱)، و طائفه سواهم.

حدث عنه نبطويه (۱۲)، و محمد بن العباس اليزيدى (۱۳)، و على الاخفش، و أحمد

ص: ۷۷

۱- الحديد : ۱۵

۲- شرح المعلقات للزوزنى / : ۹۱

۳- وفيات الأعيان ج ۱ : ۳۶ .

۴- تهذيب الاسماء ج ۲ : ۲۷۵ .

۵- مرآه الجنان ج ۲ : ۲۱۸ .

۶- العبر فى خبر من عبر ج ۲ : ۹۴ .

۷- تتمه المختصر فى حوادث سنه (۲۹۱) .

۸- ابراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامى أبو اسحاق المدنى المتوفى (۲۳۶) .

۹- محمد بن سلام الجمحى : بن عبد الله البصرى المتوفى (۲۳۱) .

۱۰- القواريرى : عبيد الله بن عمر الحافظ البصرى المتوفى (۲۳۵) .

۱۱- ابن الاعرابى : أبو عبد الله محمد بن زياد اللغوى المتوفى بسامراء سنه (۲۳۱) .

۱۲- نبطويه : ابراهيم بن محمد بن عرفه الازدى النحوى الواسطى المتوفى (۳۲۳) .

۱۳- اليزيدى : محمد بن العباس بن محمد أبو عبد الله البغدادى المتوفى (۳۱۰) .

ابن کامل (۱)، و أبو عمر الزاهد، و محمد بن مقسم (۲)، و آخرون.

مولده سنه مائتين، و ابتدأ بالطلب سنه ست عشره، حتى برع في علم الادب و لو سمع اذ ذاك لسمع من عفان (۳)، و ذويه، و انما أخرجته في هذا الكتاب، لانه قال: سمعت من القواريري مائه ألف حديث.

و قال الخطيب (۴): كان ثعلب ثقة حجه، دينا صالحا، مشهورا بالحفظ. . .

الى أن قال: قال المبرد: اعلم الكوفيين ثعلب، فذكر له الفراء فقال: لا يعشره [الخ (۵)].

از این عبارت ظاهر است که، ثعلب، علامه، و محدث، و شیخ لغت، و عربیت، و مقدم در نحو کوفیین است، و چون که از قواریری صد هزار حدیث شنیده، ذهبی او را از حفاظ حدیث شمرده، و خطیب تصریح کرده بآنکه ثعلب ثقة و حجت، و دین و صالح، و مشهور بالحفظ بوده، و مبرد گفته که او را علم کوفیین است، و هر گاه کسی ذکر فراء بمقابله ثعلب کرد، مبرد افاده کرد که فراء بیک دهم مرتبه ثعلب نمی رسد.

۷- أبو العباس محمد بن يزيد المبرد

أبو العباس مبرد نیز لفظ «مولى» را به اولی تفسیر کرده

اما حکم أبو العباس محمد بن يزيد المبرد بمجیء مولى بمعنی اولی،

ص: ۷۸

۱- أحمد بن کامل : بن خلف بن شجره أبو بكر القاضي الكوفي المتوفى (۳۵۰)

۲- محمد بن مقسم : محمد بن الحسن بن يعقوب البغدادي المقرئ النحوي المتوفى (۳۵۴)

۳- عفان : بن مسلم الحافظ البصري المتوفى سنه (۲۲۰) .

۴- الخطيب : أحمد بن علي بن ثابت البغدادي المتوفى سنه (۴۶۳) .

۵- تذکره الحفاظ ج ۲ / ۶۶۶

پس جناب سید مرتضیٰ (۱) رضی اللہ تعالیٰ عنہ و أرضاه در «شافی» فرموده:

قال أبو العباس المبرد في كتابه المترجم بالعباره عن صفات الله تعالى:

تأويل (الولى): الذى هو أولى: أى أحق، و مثله (المولى) (۲).

از این عبارت ظاهر است که ولی بمعنی اولی و احق است، و مولى مثل ولى است، پس آن هم بمعنی اولی و احق باشد.

و مبرد از مشاهیر اساطین جلیل الشأن، و نحاریر مهرة اعیان است، و عوالی محامد، و جلائل محاسن او، سابقا در جزء اول این جلد، از تصریحات ائمه بارعین، و نقاد ماهرین، مثل ابن خلکان، و ذهبی، و صفدی، و یافعی، و سیوطی شنیدی (۳)، بعض عبارات سابقه در اینجا هم ذکر می شود.

ترجمه مبرد بگفتار سیوطی در «بغیه الوعاه» و «المزهر»

جلال الدین سیوطی در «بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه» گفته:

محمد بن یزید بن عبد الاکبر الازدی البصری أبو العباس المبرد، امام العربیه بیغداد فی زمانه، أخذ عن المازنی (۴)، و أبی حاتم السجستانی (۵).

و روی عنه اسماعیل الصفار (۶)، و نفظویه، و الصولی (۷)، و کان فصیحا بلیغا،

ص: ۷۹

- ۱- سید العلماء ذو المجدين الشریف المرتضی علم الهدی المتوفی بیغداد سنه (۴۳۶) .
- ۲- تلخیص الشافی تألیف الشیخ الطوسی ج ۲ / ۱۵ ط النجف الاشرف
- ۳- ترجمه المبرد توجد فی وفيات الأعیان ج ۴ / ۳۱۳ - و العبر فی خبر من غیر ج ۲ / ۸۰ .
- ۴- بکر بن محمد بن حیب بن بقیه أبو عثمان المازنی النحوی البصری المتوفی (۲۹۴) .
- ۵- أبو حاتم السجستانی : سهل بن محمد بن عثمان اللغوی ساکن البصره المتوفی حدود (۲۵۰) .
- ۶- اسماعیل الصفار : بن محمد بن اسماعیل أبو علی اللغوی النحوی المتوفی (۳۰۱) .
- ۷- الصولی : محمد بن یحیی بن عبد الله المتوفی سنه (۳۳۵) .

مفوها ثقه، اخباريا، علامه، صاحب «نوادير» و «ظرافه»، و كان جميلا لا سيما فى صباه.

قال السيرافى (١) فى «طبقات النحاه البصريين»: و هو من ثماله قبيله من الازد و فيه يقول عبد الصمد بن المعذل (٢):

سألنا عن ثماله كل حى فقال القائلون و من ثماله

فقلت محمد بن يزيد منهم فقالوا زدتنا بهم جهاله

قال: و كان الناس بالبصره يقولون: ما رأى المبرد مثل نفسه، و لما صنف المازنى كتاب «الالف و اللام» سأل المبرد عن دقيقه و عويصه، فاجابه باحسن جواب فقال له: فانت المبرد «بكسر الراء» .

قال نفظويه: ما رأيت احفظ للاخبار بغير أسانيد منه، و له من التصانيف:

«معانى القرآن»، «الكامل»، و «المقتضب»، «الروضه»، «المقصور و الممدود»، «الاشتقاق»، «القوافى»، «اعراب القرآن»، «نسب عدنان و قحطان»، «الرد على سيويه»، «شرح شواهد»، الكتاب «ضروره الشعر»، «العروض» «ما اتفق لفظه و اختلف معناه» «طبقات النحاه البصريين» و غير ذلك.

قال السيرافى: و كان بينه و بين ثعلب من المنافره مالا خفاء فيه، و اكثر اهل التحصيل يفضلونه [الخ (٣)].

و نیز سيوطى در «مزهري» نقلا عن أبى الطيب آورده:

و أخذ النحو عن المازنى و الجرمى جماعه، برع منهم أبو العباس المبرد، .

ص: ٨٠

١- السيرافى: الحسن بن عبد الله بن المرزبان أبو سعيد النحوى المتوفى (٣٦٨) .

٢- عبد الصمد بن المعذل: بن غيلان بن الحكم العبدى الشاعر البصرى الهجاء المتوفى نحو (٢٤٠)

٣- بغيه الوعاه / ١١٦ ط بيروت .

فلم یکن فی وقته و لا بعده مثله.

و عنه اخذ أبو اسحاق الزجاج، و أبو بكر بن السراج (۱)، و میرمان (۲)، و اکابر من لقینا من الشیوخ].

سید مرتضی که ناقل قول مبرد است مورد تعظیم علماء تاریخ و رجال است

و از آنجا که بواسطه جناب سید مرتضی طاب ثراه، عبارت مبرد نقل کرده شد، محتمل است که متعصبی بملاحظه آن، ماروار بر خود بیچد، و گردن کبر و غرور بر دارد، و حرف تشکیک و تمریض بر زبان آرد، پس برای تنکیس رأس، و ازاحه و سواس او، تذکیرش بدرر و غرر فضائل باهره، و جواهر زواهر مناقب فاخره آن جناب، که ائمه و اساطین و اعیان محققین سنیه، بالحاء حق ذکر کرده اند، و سابقا در جزء اول این جلد ذکر کردیم، کافی و وافی است، بیانش آنکه از عبارت ابن خلکان در «وفیات الأعیان» (۳) ظاهر است که جناب سید مرتضی، نقیب طالبین بوده، و امام بود در علم کلام و ادب و شعر، و کتاب «غرر و درر» آن جناب نهایت جلیل الشأن و عظیم المرتبه است، که در حق آن گفته: که آن کتابی است ممتع که دلالت می کند بر فضل کثیر و توسع در اطلاع بر علوم.

و نیز ابن خلکان تصریح نموده بکثرت فضائل و ملح آن جناب.

و نیز از آن ظاهر است که ابن بسام (۴)، جناب سید مرتضی را در کتاب «ذخیره» ذکر کرده، و بمدح و ثنای آن جناب، ذخیره شرف اندوخته، و گفته آنچه حاصلش این است: که این شریف، امام ائمه عراق است

ص: ۸۱

۱- أبو بكر بن السراج : محمد بن السری البغدادی النحوی المتوفی (۳۱۶) .

۲- میرمان : محمد بن علی بن اسماعیل أبو بكر العسکری النحوی المتوفی (۳۵۴) .

۳- وفیات الأعیان ج ۳ / ۳۱۳ .

۴- ابن بسام : أبو الحسن علی بن بسام الاندلسی المتوفی (۵۴۲) .

در اختلاف و اتفاق، و بسوی آن جناب پناه آورده اند علماء عراق، و نیز از آن جناب اخذ کرده اند علمای عراق، و آن جناب صاحب مدارس عراق است، و جامع شارده و آنس آن است، و اخبار آن جناب دائر و سائر، و اشعارش معروف و مشهور، و مآثر و آثار آن جناب در راه خدا محمود و تألیف آن جناب در دین، و تصانیفش در احکام مسلمین از آن قبیل است که شهادت می دهد بر آنکه آن جناب فرع این اصول، و از اهل این بیت جلیل است.

و عبد الله بن اسعد یافعی که فضائل سنی و مناقب علیه او از زبان اساطین قوم شنیدی، نیز مثل ابن خلکان در تعظیم و تبجیل، و مدح و ثناء سید مرتضی طاب ثراه کوشیده است، یعنی تصریح کرده بآنکه آن جناب نقیب طالبین و امام در علم کلام و ادب و شعر بوده، و در مدح کتاب «غرر و درر» آن جناب گفته: که آن مشتمل است بر فنون از معانی ادب، و تکلم کرده در آن بر نحو و لغت و غیر آن، و آن کتابی است که دلالت می کند بر فضل کبیر، و توسع در اطلاع بر علوم.

و بعد این وصف و ثناء، مدح عظیم، و تبجیل جلیل آن جناب از ابن بسام که ابن خلکان آورده، ذکر کرده، و در آخر تصریح نموده، به آنکه ملح شریف مرتضی و فضائل آن جناب بسیار است (۱).

و محتجب نماند که ابن بسام، مداح جناب سید مرتضی، از اکابر فضلالی اعلام، و اجله مهرة فخام است، و أبو عبد الله محمد بن أبی الخصال (۲)، که

ص: ۸۲

۱- مرآة الجنان ج ۳ / ۵۵ ط حیدرآباد الدکن

۲- ابن أبی الخصال : محمد بن مسعود بن طیب بن فرج بن ابی الخصال الاندلسی المقتول (۵۴۰) .

حائز انواع خصال فضل و کمال است، او را بنهایت مدح و ثنا ستوده، و قصب مسابقت در تعظیم و تبجیل او ربوده، چنانچه محیی الدین ابو محمد عبد الواحد بن علی التیمی المراکشی(۱) در کتاب «المعجب فی تلخیص اخبار المغرب» گفته:

لم یزل امیر المسلمین یعنی علی بن یوسف بن تاشفین(۲) من اول امارته یتدعی اعیان الکتاب من جزیره الاندلس، و صرف عنایتہ الی ذلك، حتی اجتمع له منهم ما لم یجتمع لملک، کابی القاسم بن الجد المعروف بالاجدب(۳)، أحد رجال البلاغه، و ابی بکر محمد بن محمد المعروف بابن القبطرنة، و ابی عبد الله محمد بن أبی الخصال، و أخیه أبی مروان(۴)، و أبی محمد عبد المجید بن عبدون(۵) المذكور آنفا فی جماعه یكثر ذکرهم.

و کان من انبهم عنده، و أكبرهم مکانه لديه، أبو عبد الله محمد بن أبی الخصال و حق له ذلك، إذ هو آخر الکتاب، واحد من انتهى إليه علم الآداب، و له مع ذلك فی علم القرآن و الحدیث و الاثر و ما یتعلق بهذه العلوم الباع(۶) الارحب، و الید الطولی، فمما اختار له رحمه الله فصول من رساله کتب بها مراجعا لبعض اخوانه عن رساله وردت علیه منه، یتدعی فیها منه شیئا من کلامه، و هذا الرجل صاحب الرساله هو أبو الحسن علی بن بسام صاحب کتاب «الذخیره» وصل من

ص: ۸۳

۱- المراکشی : عبد الواحد بن علی المورخ المتوفی سنه (۶۴۲) .

۲- علی بن یوسف بن تاشفین اللمتونی أبو الحسن من أمراء مراکش المتوفی سنه (۵۳۷) .

۳- ابن الجد : أبو القاسم محمد بن عبد الله الفهری الاندلسی المتوفی سنه (۵۱۵) .

۴- أبو مروان : عبد الملك بن مسعود أبی الخصال القرطبی المتوفی سنه (۵۳۹) .

۵- عبد المجید بن عبد الله بن عبدون الفهری الاندلسی المتوفی سنه (۵۲۷) .

۶- الباع الارحب : الباع : قدر مد الیدین و هی کنایه عن الاقتدار الوسیع .

السيد المسترق و المالك المستحق وصل الله انعامه لديه، كما قصر الفضل عليه، كتابه البليغ، و استدراجه المريغ (١)، فلو لا ان يصلد زند اقتداحه، و يرقد طرف افتتاحه، و تنقبض يد انبساطه، و تغبن صفقه اغتباطه، للزمت معه مركز قدرى، و صنت سريره صدرى، لكنه بنفثات سحره يسمع الصم، و يستنزل العصم (٢)، و يقتاد الصعب فيصحب، و يستدر الصخور فتحلب، و لما فجأني ابتداؤه، و قرع سمعى نداؤه، فزعت الى الفكر، و خفق القلب بين الامن و الحذر، فطاردت من الفقر أو ابد قفر، و شوارد عفر، تغبر فى وجه سائقها، و لا يتوجه اللحاق لوجيها و لاحقها، فعلمت انها الاهابه و المهابه و الاسترابه حتى أياستنى الخواطر، و اخلفتنى المواطر، الا- زبرجا يعقب جوادا، و بهرجا لا- يحتمل انتقادا، و انى لمثلى و القريحه مرجاه، و البضاعه مزجاه، بيراعه الخطاب و بزاعه الكتاب، و لو لا- دروس معالم البيان، و استيلاء العفاء على هذا الشأن، لما فاز لمثلى فيه قدح، و لا تحصل لى فى سوقه ربح، لكنه جو خال و مضمار جهال، و هى حكمه الله فى الخلق، و قسمته للرزق، و انا أعزك الله اربأ بقدر الذخيره عن هذه النتف الاخيره، و أرى انها قد بلغت مداها، و استوفت حلاها و انا أخشى القدح فى اختيارك، و الاخلال بمختارك، و على ذلك فو الله ما من عادتى أن اثبت ما أكتب فى رسم ينقل و لا فى وضع المراتب عندنا مخاطب، نحتفز له و نحتفل، و انما هو عفو فكر و يسير ذكر، و عذرا أعزك الله، فانى خططت ما خططته و النوم مغازل، و القر منازل، و الريح تلعب بالسراج و تصول عليه صوله الحجاج]-الخ (٣).

و ابن حجر عسقلانى كه جلاله شأن، و عظمت مرتبه، و كمال تحقيق

ص: ٨٤

١- المريغ : المرید و الطالب على وجه المکر .

٢- العصم (بضم العين و سکون الصاد أو ضمها أيضا) بقیه کل شیء .

٣- المعجب ص ١٢٣ .

و تنقید او، مستغنی از بیان، در «لسان المیزان» نهایت مدح و ثنای آن جناب ذکر کرده، یعنی از ابن ابی طی (۱) نقل نموده آنچه حاصلش این است:

که سید مرتضی اول کسی است که دار خود را دار علم گردانیده، و برای مناظره آن را مقرر ساخته، و فتوی داده قبل از آنکه بسن بیست سال رسد و حاصل بود برای آن جناب ریاست دنیا و علم با عمل کثیر در سر، و مواظبت تلاوت قرآن شریف، و قیام لیل، و افاده علم، و شوق و محبت علم بمرتبه داشت که بر علم چیزی را اختیار نمی ساخت، و علم بلاغت و فصاحت لهجه می افراشت.

فضائل سید مرتضی بگفتار ابو اسحاق شیرازی

و شیخ ابو اسحاق شیرازی، بکمال تجلیل و تعظیم و تفخیم، جناب سید مرتضی را ذکر کرده، یعنی گفته آنچه حاصلش این است که: شریف مرتضی ثابت الجأش بود، و کلام می کرد بزبان معرفت، و وارد می کرد کلمه مسدده را، پس می گذشت مثل گذشتن تیر در نشانه، و هر گاه شروع می کردند مردم کلام را، آن جناب در یک جانب می بود، و مردم دیگر در جانب دیگر، حاصل آنکه آن جناب تنها مقابل و مزاحم سائر علماء و فضلا می شد و دیگر اکابر و اجله بمرتبه او نمی رسیدند (۲).

و جلالت شأن و علو مکان ابو اسحاق شیرازی، هر چند سابقا دریافتی، لیکن در این جا از لسان عمده الأعیان سنیان، حضرت یحیی بن شرف نووی (۳)، بعض فضائل عالیه و مناقب حالیۀ او باید شنید، در «تهذیب

ص: ۸۵

-
- ۱- ابن ابی طی : یحیی بن حمیده بن ظافر بن علی بن عبد الله الغسانی المورخ الحلبي المتوفی سنه (۶۳۰) .
 - ۲- لسان المیزان ج ۴ / ۲۲۳ ط حیدرآباد الدکن .
 - ۳- النووی : یحیی بن مشرف بن مری بن حسن الحزامی الشافعی أبو زکریا المتوفی سنه (۶۷۶)

أبو اسحاق الشيرازى صاحب «المهذب» و «التنبيه» و «تكرّر فى الروضه» هو الامام أبو اسحاق ابراهيم بن على بن يوسف بن عبد الله الشيرازى الفيروزآبادى منسوب الى فيروزآباد (بفتح الفاء) و اصله بالفارسيه (الكسر) ، و هى بليده من بلاد فارس، و هو الامام المحقق المتقن و المدقق، ذو الفنون من العلوم المتكاثرات، و التصانيف النافعه المستجدات، الزاهد العابد الورع، المعرض عن الدنيا، المقبل بقلبه على الآخرة، الباذل نفسه فى نصر دين الله تعالى، المجانب للهوى، أحد العلماء الصالحين، و عباد الله العارفين، الجامعين بين العلم و العباده، و الورع و الزهاده المواظبين على وظائف الدين، المتبعين هدى سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم.

ولد سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائه، و تفقه بفارس على أبى الفرج ابن البيضاوى و بالبصره على الجزرى، ثم دخل بغداد سنه خمس عشره و أربعمائه، و تفقه على شيخه القاضى الامام الجليل أبى الطيب (١) الطبرى طاهر بن عبد الله، و جماعات من مشايخه المعروفين، و سمع الحديث من الامام الحافظ أبى بكر البرقانى (٢)، (بفتح الباء) البرقانى و (بكسرهما) و أبى على بن شاذان (٣)، و غيرهما من الائمة المشهورين.

رأى رسول الله صلى الله عليه و سلم فى المنام، فقال له: يا شيخ، فكان يفرح بذلك، و يقول سمانى رسول الله صلى الله عليه و سلم شيخا، و قال: كنت أعيد كل درس مائه مره، و إذا كانت فى المسئله بيت شعر يستشهد به، حفظت القصيده

-
- ١- أبو الطيب الطبرى : ظاهر بن عبد الله بن طاهر بن عمر المتوفى سنه (٤٥٠) .
 - ٢- أبو بكر البرقانى : أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الخوارزمى الشافعى البغدادى المتوفى (٤٢٥) .
 - ٣- أبو على بن شاذان : الحسن بن أبى بكر أحمد بن ابراهيم بن محمد بن شاذان البغدادى المتوفى سنه (٤٢٥)

كلها من أجله.

و كان عاملا بعلمه، صابرا على خشونه العيش، معظما للعلم، مراعيًا للعمل بدقائه و بالاحتياط.

كان يوما يمشى و معه بعض أصحابه فعرض فى الطريق كلب فجره صاحبه، فنهاه الشيخ، و قال: أ ما علمت ان الطريق بينى و بينه مشترك؟ .

و دخل يوما مسجدا لياكل فيه شيئا على عادته، فنسى فيه دينارا، فذكره فى الطريق، فرجع فوجده، فتركه و لم يمسه و قال: ربما وقع من غيرى و لا يكون دينارى.

قال الحافظ أبو سعد السمعاني: كان الشيخ أبو اسحاق امام الشافعيه و المدرسين ببغداد فى النظاميه، شيخ الدهر و امام العصر، رحل إليه الناس من الاقطار، و قصدوه من كل النواحي و الامصار، و كان يجرى مجرى. أبى العباس بن سريج(١).

قال: و كان زاهدا ورعا، متواضعا ظريفا، كريما سخيا جوادا، طلق الوجه، دائم البشر، حسن المجالسه، مليح المحاوره، و كان يحكى الحكايات الحسنه، و الاشعار المليحه، و كان يحفظ منها كثيرا، و كان يضرب به المثل فى الفصاحه.

و قال السمعاني أيضا فى موضع آخر: تفرد الامام أبو اسحاق الشيرازى بالعلم الوافر كالبحر الزاخر، مع السيره الجميله، و الطريقه المرضيه، جاءته الدنيا صاغره، فأبى لها و أطرحها و قلاها.

قال: و كان عامه المدرسين بالعراق و الجبال تلاميذه و أصحابه، صنف فى الاصول و الفروع، و الخلاف، و الجدل، كتبنا اضحت للدين أنجما و شهبًا.

قال: و كان يكثر مباسطه أصحابه، و يكرمهم، و يطعمهم، و يشتري طعاما كثيرا

ص: ٨٧

١- ابن سريج : أبو العباس أحمد بن عمر البغدادي الفقيه الشافعي المتوفى سنة (٣٠٦)

فيدخل بعض المساجد فيأكل منه مع أصحابه، و ما فضل تركوه لمن يرغب فيه، و كان طارحا للتكلف.

قال القاضي أبو بكر محمد بن عبد الباقي (١) الانصارى: حملت إليه فتوى، فرأيته في الطريق، فمضى الى دكان خباز، أو بقال، و أخذ قلبه و دواته، و كتب جوابه، و مسح القلم في ثوبه، و كان ذا نصيب وافر من مراقبه الله عز و جل، و الاخلاص و إرادته اظهار الحق و نصح الخلق.

قال أبو الوفا بن عقيل (٢): شاهدت شيخنا ابا اسحاق لا يخرج شيئا الى فقير الا احضر النيه، و لا يتكلم في مسئله الا قدم الاستعاذه بالله تعالى، و أخلص القصد في نصره الحق، و لا صنف شيئا الا بعد ما صلى ركعات، فلا جرم شاع اسمه، و انتشرت تصانيفه شرقا و غربا لبركه اخلاصه، قالوا: و كان مستجاب الدعاء.

قال القاضي محمد بن محمد الماهاني: امامان لم يتفق لهما الحج: الشيخ أبو اسحاق الشيرازي، و القاضي أبو عبد الله الدامغاني (٣).

انشد السمعاني، و غيره للرئيس أبي الخطاب علي بن عبد الرحمن بن هارون ابن الجراح (٤):

سقيا لمن صنف «التنبيه» مختصرا الفاظه الغر و استقصى معانيه

ص: ٨٨

- ١- محمد بن عبد الباقي بن محمد القاضي أبو بكر البغدادي الحنبلي البزاز المتوفى سنة (٥٣٥).
- ٢- أبو الوفاء: علي بن عقيل بن محمد بن عقيل البغدادي الحنبلي المتوفى سنة (٥١٣).
- ٣- أبو عبد الله الدامغاني: قاضي القضاة محمد بن علي بن محمد الحنفى المتوفى سنة (٤٧٨).
- ٤- أبو الخطاب بن الجراح: علي بن عبد الرحمن بن هارون البغدادي الشافعي المتوفى (٤٩٧).

ان الامام أبا اسحاق صنفه لله و الدين، لا للكبر و التيه

رأى علوما عن الافهام شارده فحازها ابن على كلها فيه

بقيت للشرع ابراهيم منتصرا تذود عنه اعاديه و تحميه

قوله مختصرا بكسر الصاد، و الفاظه منصوب به.

و لابی الخطاب أيضا:

اضحت بفضل أبى اسحاق ناطقه صحائف شهدت بالعلم و الورع

بها المعانى كسلك العقد كامنه و اللفظ كالدر سهل حد ممتنع

رأى العلوم و كانت قبل شارده فحازها الالمعى الندب فى اللمع

لا زال علمك ممدودا سراقده على الشريعه منصورا على البدع

و لابی الحسن القابسى (١):

ان شئت لشرع رسول الله مجتهدا يفتى و يعلم حقا كلما شرعا

فاقصد هديت أبا اسحاق مغتتما و ادرس تصانيفه ثم احفظ «اللمعا»

و نقل عنه انه قال: بدأت فى تصنيف «المهذب» سنة خمس و خمسين و أربع مائه، و فرغت منه يوم الاحد آخر رجب سنة تسع و ستين و أربع مائه.

توفى رحمه الله ببغداد يوم الاحد، و قيل: ليله الاحد الحادى و العشرين من جمادى الآخرة، و قيل: الاولى، سنة ثنتين و سبعين و اربعمائه، و دفن بباب البرز و صلى عليه من الخلائق من لا يعلمهم الا الله، و روى فى النوم، و عليه ثياب بيض، فقيل: ما هذا؟ فقال: عز العلم [٢].

ص: ٨٩

١- أبو الحسن القابسى : الحافظ على بن محمد بن خلف المعافرى القروى المتوفى (٤٠٣) و لا يخفى ان نسبه البيتين الى أبى الحسن القابسى المذكور غير صحيح الا أن يكون رجلا سميّه و لا نعرفه .

٢- تهذيب الاسماء و اللغات ج ١ / ١٧٢ - ١٧٤

و از افاده ابو الحسن علی بن الحسن الباخری (۱) در «دمیه القصر» ظاهر است که جناب سید مرتضی، ثمر دوحه سیادت، و فلک ریاست، و علم آن جناب مثل سیف منتضی است، و برای آن جناب محاسن اشعار و محامد آثار است (۲).

مناقب سید مرتضی بگفتار ذهبی در «عبر فی خبر من غیر»

و از عبارت ذهبی در «عبر (۳)» ظاهر است: که جناب سید مرتضی امام بود در کلام و شعر و بلاغت، و کثیر التصانیف و متبحر بود در فنون علم.

و از عبارت سیوطی در «بغیه الوعاه (۴)» واضح است: که یاقوت حموی مدح عظیم و ثناء جلیل جناب سید مرتضی نقل کرده که از آن ثابت است که آن جناب، متوحد بود در علوم کثیره مثل کلام و فقه و اصول فقه و ادب از نحو و شعر و معانی آن و لغت و غیر آن، و اجماع بر فضل آن جناب واقع شده.

و نیز سیوطی کتاب «غرر و درر» سید مرتضی را از مآخذ کتاب خود «اتقان فی علوم القرآن» گردانیده، مثل افادات و تحقیقات دیگر ائمه و اساطین عالی درجات خود تمسک بآن نموده، در صدر «اتقان» بعد ذکر انواع علوم قرآن گفته:

[و غالب هذه الانواع فیها تصانیف مفرده، وقفت علی کثیر منها، و من المصنفات فی مثل هذا النمط، و لیس فی الحقیقه مثله و لا قریباً منه، و انما هی طائفه یسیره و نبذه قصیره، : «فنون الافنان فی علوم القرآن» لابن الجوزی،

ص: ۹۰

۱- أبو الحسن الباخری : علی بن الحسن بن علی بن أبی الطیب الادیب النیسابوری المتوفی (۴۶۷)

۲- دمیة القصر ج ۱ / ۲۱۵ ط الکویت

۳- العبر فی خبر من غیر ج ۳ / ۱۸۶

۴- بغیة الوعاه : ۳۳۵ .

و «جمال القراء» للشيخ علم الدين السخاوى (١)، و «المرشد الوجيز فى علوم تتعلق بالقرآن العزيز» لابي شامه (٢)، و «البرهان فى مشكلات القرآن» لابي المعالى (٣) عزيزى بن عبد الملك المعروف بشيدله و كلها بالنسبه الى نوع من هذا الكتاب، كحبه رمل فى جنب رمل عالج، و نقطه قطر فى حيال بحر زاخر، فهذه اسماء الكتب التى نظرتها على هذا الكتاب و لخصته منها فمن الكتب المتعلقة بالتفسير:

«تفسير ابن جرير (٤)» و ابن أبى حاتم (٥).

الى أن قال: و من الكتب الجامعه «بدائع الفوائد» لابن القيم (٦)، «كنز الفوائد» للشيخ عز الدين ابن عبد السلام (٧)، «الغرر و الدرر» للشريف المرتضى، «تذكره» للبدر بن الصاحب، «جامع الفنون» لابن شبيب الحنبلى (٨)، «النفيس»

ص: ٩١

-
- ١- السخاوى : علم الدين على بن محمد بن عبد الصمد الهمداني المصرى الشافعى المتوفى (٦٤٣) .
 - ٢- أبو شامه : عبد الرحمن بن اسماعيل بن ابراهيم المقدسى الدمشقى المتوفى سنه (٦٦٥) .
 - ٣- أبو المعالى المعروف بشيدله : عزيزى بن عبد الملك بن منصور الجيلى الشافعى المتوفى (٤٩٤)
 - ٤- ابن جرير : محمد بن جرير بن يزيد الطبرى أبو جعفر المورخ المتوفى سنه (٣١٠) .
 - ٥- ابن أبى حاتم : عبد الرحمن بن محمد أبى حاتم بن ادريس الرازى الحافظ المتوفى (٣٢٧) .
 - ٦- ابن القيم : محمد بن أبى بكر بن ايوب الدمشقى أبو عبد الله المتوفى (٧٥١) .
 - ٧- ابن عبد السلام : أحمد بن محمد بن محمد المنوفى المصرى المتوفى سنه (٩٣١) .
 - ٨- ابن شبيب الحرانى : أحمد بن حمدان بن شبيب الحنبلى المتوفى سنه (٦٩٥) .

از این عبارت ظاهر است که سیوطی «غرر و درر» جناب سید مرتضی را از مآخذ کتاب خود که مصنفات جلیله دیگر ائمه کبار را بمقابله نوعی از آن مثل حبه رمل بمقابله رمل عالج، و نقطه قطر در خیال بحر زاخر می داند، گردانیده.

و نیز سیوطی در «اتقان» در ذکر انواع اقامه صیغه مقام آخری گفته:

[و منها تذکیر المؤمن علی تأویله بمدکر، نحو: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ (۳) أَى وَعِظٌ، وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيْتًا (۴) علی تأویل البلده بالمکان فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً، قَالَ هَذَا رَبِّي (۵)، أَى الشَّخْصَ أَوِ الطَّالِعَ إِنَّ رَحِمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۶).

قال الجوهري: ذكرت علی معنى الاحسان.

وقال الشريف المرتضى فى قوله: وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِتَذَكَّرَ خَلْقَهُمْ (۷): ان الاشارة للرحمه، و انما لم يقل: و لتلك، لان تأنيها غير حقيقى، و لانه يجوز أن يكون فى تأويل «أن يرحم» (۸).

ص: ۹۲

۱- ابو الیث نصر بن محمد السمرقندی المتوفى سنه (۳۵۵) .

۲- الاتقان ج ۱ / ۳۵

۳- البقره ۲۷۵

۴- ق ۱۱ .

۵- الانعام ۷۸ .

۶- الاعراف ۵۶ .

۷- هود ۱۱۸ - ۱۱۹

۸- الاتقان

و ابن الشجرى (١) كه از اكابر علمای مشهورین، و اعظم ائمه نحویین و لغویین است، چنانچه ابن خلكان در «وفیات الأعیان» گفته:

[الشريف أبو السعادات هبه الله بن علي بن محمد بن حمزه العلوي الحسيني المعروف بابن الشجرى البغدادي، كان اماما في النحو و اللغة و أشعار العرب و أيامها و أحوالها، كامل الفضائل، متضلعا من الآداب، صنف فيها عدة تصانيف فمن ذلك كتاب «الامالی» و هو أكبر تأليفه و أكثرها إفاده، أملاه في أربعة و ثمانین مجلسا، و هو يشتمل على فوائد جمه من فنون الادب، و ختمه بمجلس قصره على أبيات من شعر أبي الطيب المتنبي (٢) تكلم عليها، و ذكر ما قاله الشراح فيها، و زاد من عنده ما سنج له و هو من الكتب الممتعه الخ (٣).

در «أمالی» خود از جناب سید مرتضی نقل می نماید:

شهاب الدین أحمد خفاجی (٤) در «ریحانه الالباء و زهره الحیاه الدنیا» بترجمه عبد الحق (٥) شامی، بعد ذکر اشعار عدیده که از قصیده طویله نقل کرده، و از جمله آن این اشعار است:

كأن دموع المزن و هی سواكب دموع محب فارقته الجباب

فذاك الحیاء لا زال فی أربع الحمی مرثیا به منها الزلال الخضارب (٦)

فتصبح منه الارض مخضره الربی مجلله بالریط منها الاهاضب

ص: ٩٣

-
- ١- ابن الشجرى ابو السعادات هبه الله بن علي البغدادي المتوفى سنة (٥٤٢) .
 - ٢- ابو الطيب المتنبي : احمد بن الحسين بن الحسن الكوفي الشاعر المتوفى (٣٥٤) .
 - ٣- وفیات الأعیان ج ٦ / ٤٥ .
 - ٤- الشهاب الخفاجی : احمد بن محمد بن عمر المصرى قاضى القضاة المتوفى سنة (١٠٦٩)
 - ٥- عبد الحق : بن محمد زين الدين المتوفى بدمشق سنة (١٠٢٠) .
 - ٦- ماء خضارب : يموج بعضه فى بعض

و يصبح منشورا بها ريق الحياء كما نثرت من جيدها السمط كاعب

خمائل فيها للظباء مسارح و فيها لأذيال الرياح مساحب

و فيها لاطراف الغصون و نورها عيون علت من فوقهن حواجب

گفته:

[و قوله: «و فيها لاطراف الغصون» البيت كقول ابن نباته(١) السعدى من قصيده له مطلعها:

رضينا و لم ترض السيوف القواضب نجاذبها عن هامهم و تجاذب

و منها:

خلقنا باطراف القنا فى ظهورهم عيوننا لها وقع السيوف حواجب

و تابعه أبو اسحاق ابراهيم الغزى(٢) ، فقال:

خلقنا لهم فى كل عين و حاجب بسمر القنا و البيض عينا و حاجبا

و هنا لنا فائده نفيسه: و هى ان من أهل المعانى من أدعى ان بيت الغزى ابداع لما

ص: ٩٤

١- ابن نباته السعدى : عبد العزيز بن عمر بن محمد بن نباته ابو نصر الشاعر المتوفى ببغداد (٤٠٥) .

٢- الغزى : ابراهيم بن عثمان بن محمد الكلبي ابو اسحاق الشاعر المتوفى بخراسان سنه (٥٢٤)

فيه من الطباع (١) بين السمر و البيض، ورد العجز (٢) على الصدر، و اللف (٣) و النشر، و مراعاة النظير (٤).

و ادعى انه يجوز أن يراد بالعين فيه الرئيس، و بالحاجب من يتبعه و حجابيه، و المعنى أن رماحنا و سيوفنا نالت الحاجب و المحجوب، و الرئيس و المرءوس، مع اشتماله على التوريه، و الاستعاره، و هو جميعه مما خلا- عنه البيت الاول، مع ما فيه من الافتخار بقتال الاعداء الثابتين دون المنهزمين، فانه لا يفتخر بمثله.

و بهذا عيب البيت النباتى أيضا، و ان ذكر صاحب «ايضاح المعانى» انه ابلغ، لاشتماله على زياده معنى، و هو الاشاره الى انهزامهم (٥)، و اطلال (٦) فيه،

ص: ٩٥

١- الطباع : اصطلاح بديعى و هو ان يجمع بين معنيين متقابلين باى تقابل كان و لو كان فى الجمله

٢- رد العجز على الصدر : هو أيضا اصطلاح بديعى و هو فى النظم ان يتكرر لفظ فى البيت احدهما فى آخر البيت و الآخر فى المصراع الاول سواء كان فى صدره او حشوه او آخره .

٣- اللف و النشر فى البديع هو ان يلف شيان مثلا اولاً ثم يردفا بتفسيرهما او بما يناسبهما فى الجمله و هو على قسمين : مرتب و مشوش ، مثاله فى الفارسي قول الفردوسى : بروز نبرد آن يل ارجمند * بشمشير و خنجر بگرز و كمند دريد و بريد و شكست و به بست * يلان را سر و سینه و پاى و دست

٤- مراعاة النظير عباره عن جمع امر و ما يناسبه نحو قوله تعالى : الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ .

٥- ذكر الخطيب القزوينى هذا فى آخر كتابه « ايضاح المعانى » فى الباب الذى عقده للسرقات . انظر شروح التلخيص ج ٤ /

٤٨٦

٦- الضمير فى « اطلال » غير راجع الى الخطيب القزوينى ، و لعله راجع الى المترجم .

و أسهب، و بعد، و قرب.

و الحق ما ذهب إليه خطيب المعاني، فان الفضل للمتقدم، و بيت النباتى احلى لما فيه من التشبيه البديع، بجعل أثر الطعنه المستديره من الرمح عينا، و شطبه السيف فوقها حاجبا، و الاغراب بجعل الظهر محل العين و الحاجب.

و أما انهزامهم فلا يدل على عدم شجاعتهم حتى يخل بالفخر، فان الشجاع ينهزم ممن هو أشجع منه، و لهذا قالوا: الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين كما فر موسى حين هم به القبط(١)، و ما ذكره من معنى العين و الحاجب سخيف و تخيل ضعيف، مع أن جعل الضرب فى العين و الحاجب من العجائب(٢).

و قد مر لى ما نحوت فيه ابن نباته بعينه و حاجبه و هو:

و تنظره فى قلبى الصب أعين عليها لمحنى الضلوع حواجب

و ما ذكر من النقد عليه نقله ابن الشجرى فى «اماليه»(٣) عن الشريف المرتضى و قال: انه عاب عليه قوله: «بظهورهم» و قال: لو قال: «بصدورهم» لكان أمدح، لان الطعن و الضرب فى الصدور ادل على الاقدام و الشجاعه للطاعن و الضارب و المطعون و المضروب، لان الرجل إذا وصف قرنه بالاقدام مع ظهوره عليه، كان أمدح من وصفه بالانهزام كما قال أبو تمام(٤):

ص: ٩٤

١- يعنى قوم فرعون ، و قد ذكرهم النويرى باسم القبط فى نهايه الارب ج ١٣ / ١٨٣ .

٢- وردت العبارة فى خلاصه الاثر ج ٢ / ٣١٥ نقلا- عن الخفاجى هكذا: « على ان جعل العين و الحاجب بمعنى الرئيس و المرءوس فمن العجائب » .

٣- امالى ابن الشجرى ج ٢ / ١٨٧ .

٤- ابو تمام : حبيب بن اوس بن الحارث الشاعر الاديب المقدم على اقرائه المتوفى بالموصل سنه (٢٣١) .

(۱). (۲) از این عبارت ظاهر است که نقدی که بعضی اهل معانی بر بیت ابن نباته وارد کرده، موجد و مخترع آن جناب سید مرتضی است، و ابن شجری آن را در «امالی» خود از آن جناب نقل کرده.

پس از این جا نهایت جلالت مرتبه و عظمت شأن جناب سید مرتضی، و غایت مهارت و حدق و جودت نظر آن جناب ظاهر است، که بر بیت ابن نباته که از اکابر بلغا و اجله فصحا است، نقدی وارد فرموده که دیگران اقتفای اثر و تقلید آن جناب در ذکر آن اختیار کرده اند، و ابن الشجری، که از افاحم و اعظام مهره و حذاق است، آن را در «امالی» خود از آن جناب نقل کرده.

فضائل سید مرتضی در قصیده ابو العلاء معری

و نیز سابقا شنیدی که ابو العلاء معری (۳) که علو مرتبه او در علوم عربیه دریافتی، و شنیدی که در علم ادب کتابی تصنیف کرده که زیاده از یکصد جلد است، و قاضی ابو الطیب الطبری نظیر او را در جمیع مردم عزیز دانسته، و او را سابق الفضل و مکمل گفته، و ارشاد کرده: که قلب او کتب جمیع علوم است، و خاطر او در حدت نار مشعل است، و متساوی است برای او سر معانی و جهر آن، و معضل معانی ظاهر است نزد او و مفصل است.

و نیز از «ارشاد» او ظاهر است که ابو العلاء نظم در باسراع نموده،

ص: ۹۷

۱- دیوان اَبی تمام بشرح التبریزی ج ۲ / ۲۲۲

۲- ریحانه الالباء ج ۱ / ۲۶۴ - ۲۶۷

۳- ابو العلاء : احمد بن عبد الله بن سليمان المعری الشاعر الفيلسوف المتوفى سنة (۴۴۹) .

و بلندی مرتبه این در بمثابة است که کواکب هم پست تر است از آن(۱) الی غیر ذلک مما سمعت.

جناب سید مرتضی و سید رضی را بمالکی شرح القریض وصف نموده جلالت شأن و تقدم و تبریز ایشان در فن شعر ظاهر ساخته، و قصیده بدیعه خود را، که ابن خلکان نهایت مدح آن نموده(۲)، و صفدی هم بعض اشعار آن را بکمال مرتبه استحسان کرده(۳)، (کمترین بهاره از روی حسن که اهداء کرده شود بسوی احسن روضه مونقه که با وصف حسن رعی نکرده شود)(۴)، و انموده.

و نیز مدح این هر دو جناب را سبب تشرف خود دانسته(۵).

و نیز از مدح او با ملاحظه عبارت شرح ظاهر است که این هر دو جناب در رفعت مکان و شهرت فضائل، مثل دو کواکب اند که مخفی نمی شود ضوء آن، بلکه آن هر دو روشن اند در ظلمت لیل و بیاض صبح، و مرتقی نمی شود بسوی ایشان حوادث دهر، پس اخفایشان بکند(۶).

و نیز ظاهر است که ایشان متائق اند، و مرتع در ریاض مکارم، و متائق اند

ص: ۹۸

۱- راجع الی عبقات الانوار ج ۳ / ۲۲۷ ط قم بتحقیق الفقیر

۲- و فیات الأعیان ج ۴ / ۴۲۰ .

۳- الوافی بالوفیات ج ۲ / ۳۷۴ - ۳۷۹ .

۴- قال فی القصیده کما سبقت مع شرحها فی ج ۳ / ۳۱۴: و أنا الذی اهدی اقل بهاره * حسنا لاحسن روضه میناف

۵- قال: اوضعت فی طرق التشراف سامیا * بکما و لم اسلک طریق العافی

۶- قال: ابقیت فینا کوکبین سناهما * فی الصبح و الظلماء لیس بخاف

بسؤدد و عفاف، و مثل قمراند در ظلمات، و فصاحت کلام ایشان بمرتبه ایست که هر گاه گویا می شوند اهل نجد نزدشان، مثل نبطند در رکاکت و عی(۱).

و نیز از آن هویدا است که سید مرتضی و سید رضی هر دو متساوی اند در فضل، و قسمت کرده اند در میان خود مکارم را بتناصف و تصافی(۲).

و نیز از آن روشن است که سید مرتضی و سید رضی سبقت کرده اند در حلبه مکارم وجود، و اطهر خلف افخر جناب سید مرتضی تالی ایشان است، و تبریز این هر سه بزرگان در فضائل، بمثابه ایست که حکم کرده مردم را بآنکه قضاء عجب کنند از این احلاف ندی وجود، که معاهده آن کردند و وفا بمقتضای آن نمودند(۳).

و نیز ابو العلاء بخطاب اینها گفته: که شما صاحبان نسب قصیر هستید،

ص: ۹۹

۱- قال: متأنقین و فی المکارم ارتعا * متألّین بسؤدد و عفاف قدرین فی الورداء بل مطرین فی * الاجداء بل قمرین فی الاسداف رزقا العلاء فأهل نجد کلما * نطقا الفصاحه مثل أهل دیاف

۲- قال: ساوی الرضی المرتضی و تقاسما * خطط العلاء بتناصف و تصاف

۳- قال: حلفا ندی سبقا و صلی الاطهر * المرضی فیا لثلاثه احلافقال صدر الافاضل فی شرح هذا البیت کما سبق فی ج ۳ / ۳۰۸: الحلف بمعنی الحلیف ، ای انهما عاهدا الجود و عقدا معه الحلف و هو العهد أن لا یخالفا الندی و قد سبقا فی حلبه المکارم و الجود ، و صلی الاطهر و هو ابن للمرتضی ، ای صار بمنزله المصلی للسابق و هو الذی یجیء تالیا للسابق فی حلبه المسابقه ، ای ان الاطهر قال لاییه فی الفضل . . . الخ .

پس شرف شما ظاهر است بر کبراء و اشراف، و نیز کمال جلالت بیت رفیع ایشان بقول خود: ما زاغ-الخ،(۱) ظاهر ساخته.

و از قول او: «و الشمس دائمه البقاء» واضح است که شرف بیت ایشان مثل شرف شمس دائم و غیر زائل است(۲).

و از قول او: سطعت-الخ واضح است که نار قری که آن را رضیین کریمین و سید اطهر روشن کرده، عظیم و مرتفع است که زحل هم، اطفاء آن نمی تواند کرد و روشنی این نار روشنی نور حق است که همیشه زیادت در سطوع دارد و منطقی نمی شود(۳).

و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در رساله «تأویل حدیث صحیح مسلم» مثبت کذب و غدر و خیانت فلان و فلان خود را معتقد علم و فضل و بلاغت جناب سید مرتضی و نموده و آن جناب را بلبق علم الهدی یاد ساخته.

ص: ۱۰۰

-
- ۱- قال: انتم ذووا النسب القصیر فطولکم * باد علی الکبراء و الاشراف و الراح ان قیل ابنه العنب اکتفت * بأب عن الاسماء و الاوصاف ما زاغ بیتکم الرفیع و انما * بالوجد ادر که خفی زحاف
 - ۲- قال: و الشمس دائمه البقاء و ان تنل * بالشکو فهی سریعه الاخطاف
 - ۳- قال: سطعت فما یسطیع اطفاء لها * زحل و نور الحق لیس بطاف

اشاره

اما حکم ابراهيم بن محمد ابو اسحاق الزجاج، بمجىء مولى بمعنى أولى، پس از عبارت فخر الدين رازى در «نهایه العقول» که آنفا در ذکر حکم اخفش منقول شده، واضحست.

و مستتر نماند که زجاج نجم و هاج سماء فضل و براعت، بلکه بدر منير فلک اتقان صناعت است، و اجله و اعظم ارباب نقد و اتقان، و اساطين والا شأن بمدح او رطب اللسان اند.

حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» بنسبت زجاج گفته:

[و المشهور بهذه النسبه ابو اسحاق ابراهيم السرى بن سهل النحوى الزجاج صاحب كتاب «معانى القرآن»، كان من أهل الفضل و الدين، حسن الاعتقاد، حميد المذهب، و له مصنفات حسان فى الادب]-الخ(۱).

ترجمه ابو اسحاق زجاج در «تهذيب الاسماء» نووى

و يحيى بن شرف نووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:

[ابو اسحاق الزجاج الامام فى العرييه، مذکور فى «الروضه» فى الشرط فى الطلاق فيمن علق طلاقها بأول ولد، و هو ابو اسحاق ابراهيم بن السرى بن سهل البصرى النحوى صاحب كتاب «معانى القرآن» .

قال الخطيب فى تاريخ(۲) بغداد: كان ابو اسحاق الزجاج هذا من أهل الفضل و الدين، حسن الاعتقاد، حسن المذهب، له مصنفات حسان فى الادب. روى عنه

ص: ۱۰۱

۱- انساب السمعانى ج ۳ / ۱۴۱ .

۲- تاريخ بغداد ج ۶ / ۸۹ .

علی بن عبد الله بن المغیره و غیره] - الخ (۱).

ترجمه زجاج در «وفیات الأعیان» و «مرآة الجنان»

و قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[ابو اسحاق ابراهیم بن محمد السری بن سهل الزجاج النحوی، کان من أهل العلم بالادب و الدین] - الخ (۲).

و یافعی در «مرآة الجنان» در سنه عشر و ثلاثمائه گفته:

[و فیها و قیل: فی احدى عشره، و قیل: فی ست عشره و ثلاثمائه توفی ابو اسحاق الزجاج ابراهیم بن محمد النحوی.

کان من أهل العلم بالادب و الدین المتین، و له من التصانیف فی معانی القرآن و علوم الادب، و العربیه و النوادر و غیر ذلك بضع عشره مصنفًا.

أخذ الادب عن المبرد، و ثعلب، و کان یخرط الزجاج، ثم تركه، و اشتغل بالادب و نسب إليه، و عنه أخذ أبو علی الفارسی النحوی (۳)، و إليه ینسب أبو القاسم عبد الرحمن الزجاجی (۴) صاحب کتاب «الجمال» (۵).

۹- ابن انباری

ابن انباری نیز کلمه «مولی» را به اولی تفسیر کرده

اما تصریح محمد بن القاسم الانباری به اینکه اولی بمعنی مولی می آید

ص: ۱۰۲

۱- تهذیب الاسماء و اللغات ج ۲ / ۱۷۰ .

۲- وفیات الأعیان ج ۱ / ۴۹

۳- الفارسی: ابو علی الحسن بن أحمد بن عبد الغفار المتوفی ببغداد سنه (۳۷۷) .

۴- ابو القاسم الزجاجی: عبد الرحمن بن اسحاق المتوفی بطبریه سنه (۳۳۹) .

۵- مرآة الجنان ج ۲ / ۲۶۲

پس جناب سید مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و أرضاه، و جعل الجنة مثواه در «شافی» فرموده:

[وقال ابو بكر محمد بن القاسم الانباري في كتابه في القرآن المعروف «بالمشكل»: و المولى في اللغة ينقسم الى ثمانية أقسام: أولهن المولى المنعم المعتق، ثم المنعم عليه المعتق، و المولى الولي، و المولى الاولي بالشيء، و ذكر شاهدا عليه الآية التي قدمنا ذكرها، و بيت لبید(۱)، و المولى الجار، و المولى ابن العم، و المولى الصهر، و المولى الحليف، و استشهد على كل واحد من أقسام مولى بشيء من الشعر، لم نذكره لان غرضنا سواه](۲).

و مخفی نماند که ابن الانباری از حفاظ بارعین، و اجله مهرة کاملین، و اکابر مشاهیر، و افاحم نحاریر است.

ترجمه ابن الانباری بگفتار سمعانی در «انساب»

حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» گفته:

[ابو بكر محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن بن بيان بن سماعه ابن فروه بن قطن بن دعامة الانباري النحوي صاحب التصانيف.

كان من أعلم الناس بالنحو و الادب، و أكثرهم حفظا.

سمع اسماعيل بن اسحاق القاضي(۳)، و أحمد بن الهيثم بن خالد البزاز(۴)،

ص: ۱۰۳

۱- لبید: بن ربیعہ بن مالک ابو عقیل العامری الشاعر الصحابی المتوفی سنہ (۴۰) .

۲- الشافی فی الامامہ: ۱۳۴ .

۳- اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد البصری المالکی النحوی اللغوی المتوفی سنہ (۲۸۲)

۴- احمد بن الهیثم بن خالد: ابو جعفر البزاز العسکری من أهل سر من رأى المتوفی (۲۸۰) .

و محمد بن يونس الكديمي (١)، و أبا العباس أحمد بن يحيى ثعلب النحوي، و محمد ابن أحمد بن النضر (٢)، و أباه القاسم بن محمد بن بشار (٣) الانباري و غيرهم.

روى عنه أبو الحسن الدارقطني، و أبو عمر بن حيويه (٤) الخزاز، و أبو الحسين ابن البواب، و طبقتهم، و كان صدوقا، فاضلا، دينيا، براء، خيرا من أهل السنه، و صنف كتبا كثيره فى علم القرآن، و غريب الحديث و «المشكل» و «الوقف» و «الابتداء» و الرد على من خالف مصحف العامه.

و كان يملى و أبوه حى، يملى هو فى ناحيه من المسجد، و أبوه فى ناحيه أخرى، و كان يحفظ ثلاثمائه ألف بيت شاهد فى القرآن، و كان يملى من حفظه، و ما كتب عنه الاملاء قط الا من حفظه.

و كانت ولادته فى رجب سنه احدى و سبعين و مائتين، و توفى ليله النحر من ذى الحجه سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائه [٥].

و مبارك بن محمد ابى الكريم المعروف بابن الاثير در «خطبه نهايه» گفته:

ثم صنف الناس غير من ذكرنا فى هذا الفن تصانيف كثيره، منهم شمر بن

ص: ١٠٤

-
- ١- الكديمي : ابو العباس محمد بن يونس بن موسى القرشى البصرى الحافظ المتوفى سنه (٢٨٦) .
 - ٢- محمد بن احمد بن النضر : بن عبد الله بن مصعب الازدى الكوفى البغدادى المتوفى (٢٩١) .
 - ٣- القاسم بن محمد بن بشار ابو محمد الانبارى المتوفى سنه (٣٠٥) .
 - ٤- ابو عمر بن حيويه : محمد بن العباس بن محمد بن زكريا البغدادى الخزاز المتوفى سنه (٣٨٢) .
 - ٥- انساب السمعاني ج ١ / ٢١٢ .

حمدويه(١)، و أبو العباس أحمد بن يحيى اللغوى المعروف بثعلب، و أبو العباس محمد بن يزيد الثمالى المعروف بالمبرد، و أبو بكر محمد بن القاسم الانبارى، و أحمد بن الحسن الكندى(٢)، و أبو عمرو محمد بن عبد الواحد الزاهد(٣)، صاحب ثعلب، و غير هؤلاء من ائمه اللغه و النحو و الفقه و الحديث، و لم يخل زمان و عصر ممن جمع فى هذا الفن شيئا، و انفرد فيه بتأليف، و استبد فيه بتصنيف(٤).

ترجمه ابن الانبارى بقول ابن خلکان در «وفيات الأعيان»

و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:

[ابو بكر محمد بن ابى محمد القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن بن بيان ابن سماعه بن فروه بن قطن بن دعامة الانبارى النحوى صاحب التصانيف المشهوره فى النحو و الادب، كان علامه وقته فى الادب، و أكثر الناس حفظا لها، و كان صدوقا ثقه، دينا خيرا من أهل السنه، و صنف كتبا كثيره فى علوم القرآن و غريب الحديث و «المشكل» و «الوقف» و «الابتداء» و «الرد على من خالف مصحف العامه» و كتاب «الزاهر» ذكره الخطيب فى «تاريخ بغداد»(٥) و أثنى عليه و قال: بلغنى انه كتب عنه و ابوه حى، و كان يملى فى ناحيه من المسجد، و أبوه فى ناحيه أخرى.

و كان أبوه عالما بالادب، موثقا فى الروايه، صدوقا أميناً، سكن بغداد، و روى عنه جماعه من العلماء، و روى عنه ولده المذكور، و له تصانيف، فمن

ص: ١٠٥

١- شمر بن حمدويه الهروى ابو عمرو اللغوى الاديب المتوفى سنه (٢٥٥) .

٢- احمد بن الحسن الكندى : بن اسماعيل بن صبيح الكوفى كان حيا قبل سنه (٢٩١) .

٣- محمد بن عبد الواحد بن أبى هاشم ابو عمر المطرز الباوردى المعروف بـ غلام ثعلب توفى سنه (٣٤٥) .

٤- النهايه فى غريب الحديث و الاثر ج ١ / ٧ .

٥- تاريخ بغداد ج ٣ / ١٨١

ذلك كتاب «خلق الانسان» و كتاب «خلق الفرس» و كتاب «الامثال» و كتاب «المقصود و الممدود» و كتاب «المذكر و المؤنث» و كتاب «غريب الحديث» .

و قال ابو على القالى(١): كان ابو بكر الانبارى يحفظ فيما ذكر ثلاثمائة ألف بيت شاهد فى القرآن الكريم.

و قيل له: قد أكثر الناس فى محفوظاتك فكم تحفظ؟ فقال: احفظ ثلثه عشر صندوقا، و قيل: انه كان يحفظ مائه و عشرين تفسيراً للقرآن باسانيدها[الخ(٢)].

ترجمه ابن الانبارى بگفتار ذهبي در «تذکره الحفاظ»

و ذهبي در «تذکره الحفاظ» گفته:

[ابن الانبارى الحافظ العلامة شيخ الادب أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد ابن بشار النحوى.

سمع أبا العباس الكديمى، و اسماعيل القاضى، و أحمد بن الهيثم البزاز، و ثعلبا، و طبقتهم، صنف تصانيف كثيره، و يروى بأسانيده، و يملى من حفظه، و كان من أفراد الدهر فى سعه الحفظ مع الصدق و الدين.

قال الخطيب: كان صدوقا ديناً من أهل السنه، صنف فى القراءات و «الغريب» و «المشكل» و «الوقف» و «الابتداء» .

حدث عنه أبو عمر بن حيويه، و أحمد بن نصر الشذائى(٣)، و عبد الواحد بن

ص: ١٠٦

١- أبو على القالى : اسماعيل بن القاسم بن عيذون الاديب اللغوى المتوفى سنه (٣٥٦)

٢- وفيات الأعيان ج ٤ / ٣٤١

٣- الشذائى : أبو بكر أحمد بن نصر البصرى المقرئ المتوفى سنه (٣٧٣) ، و الشذائى (بفتح الشين و الذال المعجمه ، و بعد الالف ياء مثناه من تحتها) نسبه الى شذا ، و هى قريه بالبصره (اللباب) .

أبي هاشم (١)، والدارقطني، و محمد بن أخى ميمى (٢)، و أحمد بن الجراح (٣) و آخرون.

قال أبو على القالى: كان شيخنا أبو بكر يحفظ فيما قيل ثلاثمائة ألف بيت شاهدا فى القرآن.

و قال أبو على التنوخى (٤): كان ابن الانبارى يملى من حفظه، و ما أملى من دفتر قط.

و قال حمزه بن محمد بن طاهر (٥): كان ابن الانبارى زاهدا متواضعا، حكى الدارقطنى انه حضره فصحف فى اسم، قال: فاعظمت له أن يحمل عنه وهم، و هبته، فعرفت مستمليه، فلما حضرت الجمعة الاخرى، قال ابن الانبارى: انا صحفنا الاسم الفلانى و نبهنا عليه ذلك الشاب على الصواب.

قال محمد بن جعفر التميمى (٦): ما رأيت أحدا أحفظ من ابن الانبارى، و لا أغزر من علمه، و حدثونى عنه انه قال: احفظ ثلثه عشر صندوقا، و قيل: كان يأكل القليه و يقول: ابقى على حفظى، قيل: كان ممن يحفظ عشرين و مائه تفسير بأسانيدها.

ص: ١٠٧

-
- ١- عبد الواحد بن عمر بن محمد بن أبى هاشم أبو طاهر البغدادى المقرئ النحوى المتوفى (٣٤٩) .
 - ٢- محمد بن عبد الله بن أخى ميمى أبو الحسين الدقاق المتوفى ببغداد سنة (٣٩٠) .
 - ٣- احمد بن الجراح : هو الحافظ أبو العباس أحمد بن محمد عيسى بن الجراح ابن النحاس المصرى المتوفى (٣٧٦)
 - ٤- أبو على التنوخى : المحسن بن على بن محمد بن أبى الفهم داود البصرى الاديب المتوفى (٣٨٤) .
 - ٥- حمزه بن محمد بن طاهر : الحافظ أبو طاهر الدقاق المتوفى سنة (٤٢٤) .
 - ٦- محمد بن جعفر التميمى : أبو الحسن ابن النجار الكوفى النحوى المقرئ المتوفى (٤٠٢)

وقيل: انه كان يتردد الى اولاد الراضى (١) بالله يعلمهم، فسألته جاريه عن تعبير رؤياها؟، فقال: أنا حاقدن (٢)، ثم عاد من الغد و قد صار عابرا، درس كتاب الكرماني.

وقيل: انه أملى «غريب الحديث» فى خمسة و أربعين ألف ورقه، و له كتاب «الامداد» كبير جدا، و كتاب «شرح الكافى» فى ألف ورقه و كتاب «الجاهليات» فى سبعمائه ورقه، و كان رأسا فى نحو الكوفيين [الخ (٣)].

ترجمه ابن الأنبارى به قول ذهبى در «عبر فى خبر من غير»

و نیز ذهبى در «عبر فى خبر من غير» در وقائع سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائه گفته:

و فيها ابن الأنبارى أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد بن بشار النحوى اللغوى العلامه، صاحب المصنفات، و له سبع و خمسون سنه، سمع فى صغره من الكديمى و اسماعيل القاضى، و أخذ عن أبيه، و ثعلب، و طائفه.

قال أبو على القالى: كان شيخنا أبو بكر، يحفظ فيما قيل ثلاثمائه الف بيت شاهد فى القرآن.

و قال محمد بن جعفر التميمى: ما رأينا احفظ من ابن الأنبارى، و لا أغزر بحرا، حدثونى عنه، انه قال: احفظ ثلثه عشر صندوقا.

قال: و حدثت انه كان يحفظ مائه و عشرين تفسيراً [٤].

ص: ١٠٨

١- الراضى بالله: أبو اسحاق محمد بن المقتدر بالله جعفر الخليفه المتوفى سنه (٣٢٩).

٢- الحاقدن: الذى حبس بوله.

٣- تذكره الحفاظ للذهبى ج ٣ / ٨٤٢

٤- العبر فى خبر من غير ج ٢ / ٢٢٠ ط الكويت

ترجمه ابن الانباری در «وافی بالوفیات» صفدی و «مرآة الجنان» یافعی

و خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[محمد بن القاسم بن محمد بن بشار أبو بكر ابن الانباری النحوی اللغوی العلامه، ولد سنه احدى و سبعین.

قال أبو علی القالی تلمیذه: كان یحفظ فیما قیل ثلاثمائه الف بیت شعر شاهد فی القرآن، و كان یملی من حفظه، و ما أملی من دفتر، و كان زاهدا متواضعا. .

الی ان قال:

و روى عنه: انه قال: احفظ ثلثه عشر صندوقا.

قال التمیمی: و حدثت انه كان یحفظ عشرين و مائه تفسیر بأسانیدها.

كان یتردد الی اولاد الراضی بالله، فسألته جاریه عن تعبیر رؤیا، فقال: أنا حاقن، و مضی، فلما عاد من الغد عاد و قد صار عابرا، مضی من یومه، فدرس کتاب الکرمانی.

كان اماما فی نحو الکوفیین، و أملی کتاب «غریب الحدیث» فی خمسہ و أربعین ورقه [الخ(۱)].

و عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائه گفته:

و فیها توفی العلامه امام اللغه، صاحب المصنفات، أبو بكر محمد بن الانباری النحوی اللغوی، عمر سبعا و خمسين سنه، سمع فی صغره من الکریمی، (بضم الکاف) و اسماعیل القاضی، و أخذ عن أبیه، و ثعلب، و طائفه.

قال أبو علی القالی: كان شیخنا أبو بكر یحفظ فیما قیل ثلاثمائه الف بیت شاهد فی القرآن.

و قال محمد بن جعفر التمیمی: ما رأیت احفظ من ابن الانباری، و لا أغزر

ص: ۱۰۹

بحرا منه.

و روى عنه: انه قال: احفظ ثلثه عشر صندوقا.

قال: و حدثت انه كان يحفظ مائه و عشرين تفسيراً للقرآن العظيم بأسانيدھا.

و قيل: انه املا- «غريب الحديث» في خمسه و أربعين الف ورقه، و كان علامه وقته في الآداب، و أكثر الناس حفظا لها، و كان صدوقا ثقہ، دينا خيرا من أهل السنه، و صنف كتبا كثيره في علوم القرآن، و «غريب الحديث» و «المشکل»، و كان يملی في ناحیه من المسجد و أبوه في ناحیه أخرى [١].

ترجمه ابن الانباری در «طبقات القراء» جزری

و شیخ محمد بن محمد الجزری (٢) در «طبقات القراء» گفته:

[محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن أبو بكر بن الانباری البغدادی الامام الكبير و الاستاد الشهير... الى أن قال:

قال أبو علي القالی: كان ابن الانباری يحفظ ثلاثمائة الف بيت شاهدا في القرآن، و كان ثقہ صدوقا، و كان احفظ من تقدم من الكوفيين.

و قال حمزه بن محمد بن طاهر: كان زاهدا متواضعا.

و قال الدانی (٣) فيه: امام في صناعته مع براعه فهمه، و سعه علمه، و صدق لهجته.

و قال أبو علي التنوخي: كان ابن الانباری يملی من حفظه، ما أملی قط من دفتر... الى أن قال:

قال محمد بن جعفر التميمي: ما رأينا احفظ من ابن الانباری و لا أغزر من علمه حدثوني عنه انه قال: احفظ ثلثه عشر صندوقا.

ص: ١١٠

١- مرآة الجنان ج ٢ / ٢٩٤ ط حيدرآباد الدكن .

٢- الجزری : محمد بن محمد بن محمد أبو الخير شمس الدين الدمشقي المتوفى سنة ٨٣٣ .

٣- الدانی : أبو عمرو عثمان بن سعيد بن عثمان بن سعيد القرطبي المتوفى سنة (٤٤٤) .

قال التميمي: وهذا ما لا يحفظ لاحد قبله، و حدثت عنه: انه كان يحفظ مائه و عشرين تفسيراً بأسانيدها.

و قال لي أبو الحسن العروضي^(١): كان ابن الانباري يتردد الى أولاد الراضي بالله، فسألته جاريه عن تعبير رؤيا، فقال: أنا حاقن، و مضى، و جاء من الغد و قد صار عابراً مضى من يومه فدرس كتاب الكرمانى.

قلت: و كتابه في «الوقف و الابتداء» أول ما ألف فيه و احسن.

قال الداني: سمعت بعض أصحابنا يقول عن شيخ له: ان ابن الانباري لما صنف كتابه في «الوقف و الابتداء» جىء به الى ابن مجاهد^(٢) فنظر فيه، و قال:

لقد كان في نفسى ان أعمل في هذا المعنى كتاباً، و ما ترك هذا الشاب لمصنف ما يصنف.

و حكى جعفر بن معاذ انه كان عنده في الجامع، فسأله انسان عن معنى آيه، فقال: فيها عشره أوجه، فقال: هات ما حضر منها، فقال: كلها حاضره... الى أن قال:

توفى في يوم الاضحى سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائه ببغداد في داره، و قيل:

سنه سبع و عشرين و له ثمان و ستون سنه^(٣).

ترجمه ابن الانباري در «بغية الوعاه» و «طبقات الحفاظ» سيوطي

و جلال الدين سيوطي در «بغية الوعاه» گفته:

[محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسين بن بيان بن سماعه بن فروه ابن قطن بن دعامة الامام أبو بكر بن الانباري النحوى اللغوى.

ص: ١١١

١- أبو الحسن العروضي: احمد بن محمد بن احمد كان معلماً لاولاد الراضي بالله، توفى سنه (٢٤٢) .

٢- ابن مجاهد: احمد بن موسى بن العباس بن مجاهد التميمي الحافظ البغدادي المتوفى سنه (٣٢٤) .

٣- غايه النهايه ج ٢ / ٢٣٠

قال الزبيدي(١): كان من اعظم الناس علما بالنحو و الادب، و أكثرهم حفظا.

سمع من ثعلب و خلق، و كان صدوقا فاضلا، دينا خيرا من أهل السنه.

روى عنه الدارقطني، و جماعه، و كان يملى فى ناحيه و أبوه مقابله، و كان يحفظ ثلاثمائه الف بيت شاهدا فى القرآن، و كان يملى من حفظه لا من كتاب.

و مرض يوما، فعاده أصحابه، فرأوا من انزعاج والده عليه أمرا عظيما فطيبوا نفسه، فقال: كيف لا انزعج؟! و هو يحفظ جميع ما ترون، و أشار الى خزانه مملوه كتباً و كان مع حفظه زاهدا متواضعا]-الخ(٢).

و نیز سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن الانبارى الحافظ العلامه شيخ الادب أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد ابن بشار النحوى صاحب ثعلب.

صنف التصانيف الكثيره، و أملى من حفظه، و كان من أفراد الدهر فى سعه الحفظ مع الدين و الصدق من أهل السنه، و كان يحفظ ثلاثمائه الف بيت شاهد فى القرآن، و عنه: احفظ ثلثه عشر صندوقا، مات ليله النحر ببغداد سنه ٣٢٨][٣).

و نیز سیوطی در «اتقان» گفته:

[قال ابن الصلاح(٤): و حيث رأيت فى كتب التفسير: قال أهل المعانى،

ص: ١١٢

١- الزبيدي : محمد بن الحسن بن عبد الله بن مذجج النحوى الاشبيلى المتوفى (٣٧٩) .

٢- بغية الوعاة : ٩١ .

٣- طبقات الحفاظ : ٣٤٩ .

٤- ابن الصلاح : أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن بن موسى الشهرزورى المتوفى بدمشق سنه (٦٤٣) .

فالمراد به مصنفو الكتب في معاني القرآن، كالزجاج، والفراء، والـاخفش(١)، و ابن الانبارى[٢].

١٠- محمد بن عزيز السجستاني

اشاره

اما تصريح محمد بن عزيز السجستاني العزيزى بمجىء مولى بمعنى أولى، پس در تفسير خود مسمى به «نزهة القلوب» كه اول آن اين ست:

[الْحَمِيدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَوةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا، هَذَا تَفْسِيرٌ غَرِيبٌ الْقُرْآنِ الْفِ عَلَى حُرُوفِ الْمَعْجَمِ لِيَقْرَبَ تَنَاوُلُهُ وَ يَسْهَلَ حِفْظُهُ عَلَى مَنْ أَرَادَهُ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ الْعَوْنُ].

و قاضى محمد بن على شوکانى(٣) در «اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر» در ذكر روايت آن گفته:

[تفسير السجستاني المسمى «نزهة القلوب» ارويہ بالاسناد السابق الى الشماخى(٤) أيضا عن أحمد بن عباس السامري، عن محمد بن(٥) على المؤذن،

ص: ١١٣

١- الاخفش : سعيد بن مسعه البلخى البصرى المعروف بالاخفش الاوسط توفى سنه (٢١٥) .

٢- الاتقان فى علوم القرآن ج ٢ / ٣ .

٣- الشوكانى : محمد بن على بن محمد بن عبد الله اليمنى المتوفى سنه (١٢٥٠) .

٤- الشماخى : احمد بن سعيد بن عبد الواحد المورخ المغربى المتوفى سنه (٩٢٨) .

٥- محمد بن على المؤذن : بن احمد بن محاسن الدمشقى المتوفى (٧٧٦) .

عن عبد الله بن محمد بن دحمان، عن محمد بن أحمد المعروف بابن الخطاب (١) عن أبي الحسن عبد الباقي بن فارس المقرئ (٢)، عن عبد الله بن الحسين بن حسنون المقرئ (٣)، عن المؤلف (٤).

گفته: [مولانا آی: ولینا، و المولى على ثمانيه اوجه: المعتق، و المعتق و الولی، و الاولى بالشىء، و ابن العم، و الصهر، و الجار، و الحلیف].

و عزیزى ماهر عزیز القدر، و حاذق جلیل الفخر است.

ترجمه محمد بن عزیز سجستانی در «بغیه الوعاه» سیوطی

جلال الدین سیوطی در «بغیه الوعاه» گفته:

[محمد بن عزیز أبو بکر العزیزی السجستانی (بزائین معجمتین) كما ذكره الدارقطنی، و ابن ماکولا (٥)، و غیرهما، و قيل: الثانيه مهمله نسبه لبني عزره ورد بان القياس فيه العزری لا العزیری.

كان ادیباً فاضلاً، متواضعاً، اخذ عن أبي بکر الانباری، و صنف غریب القرآن المشهور، فجوده و يقال: انه صنفه فی خمس عشره سنه، و كان یقرأه على شیخه الانباری یصلح فيه مواضع. رواه عنه ابن حسنون، و غیره. مات سنه ثلث و ثلاثمائه.

ص: ١١٤

- ١- ابن الخطاب (بالحاء المهمله) : مسند مصر محمد بن احمد بن ابراهيم بن احمد المتوفى سنه (٥٢٥) .
- ٢- عبد الباقي بن فارس المقرئ : بن احمد أبو الحسن الحمصی المصری المتوفى حدود سنه (٤٥٠) .
- ٣- عبد الله بن الحسين بن حسنون : أبو أحمد السامری المقرئ المتوفى بمصر سنه (٣٨٦) .
- ٤- اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر : ٢٥ .
- ٥- ابن ماکولا : على بن هبه الله بن على بن جعفر أبو نصر المورخ المقتول بخوزستان سنه (٤٨٦)

وقال ابن النجار(١) في ترجمته: كان عبدا صالحا، روى عنه «غريب القرآن» أبو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان المعروف بابن بطة(٢) الكسبري و أبو عمرو عثمان بن أحمد بن سمعان الرزاز(٣)، و أبو أحمد عبد الله بن حسنون المقرئ وغيرهم.

قال: و الصحيح في اسم أبيه عزيز آخره راء هكذا رأيت بخط ابن ناصر(٤) الحافظ، و ذكر أنه شاهده بخط يده، و بخط غير واحد من الذين كتبوا كتابه عنه و كانوا متقين.

و ذكر لي شيخنا أبو محمد ابن الاخضر(٥) انه رأى نسخه بغريب القرآن بخط مصنفه و في آخرها كتبه محمد بن عزيز (بالراء المهملة)(٦).

و نیز جلال سیوطی در «اتقان فی علوم القرآن» گفته:

[النوع السادس و الثلاثون في معرفه غريبه، افرده بالتصنيف خلائق لا يحصون:

ص: ١١٥

-
- ١- ابن النجار : محمد بن محمود بن الحسن بن هبه الله الحافظ المورخ البغدادي المتوفى سنة (٦٤٣) .
 - ٢- ابن بطة : عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان الحنبلي العكبري المتوفى سنة (٣٨٧) .
 - ٣- أبو عمرو الرزاز : عثمان بن أحمد بن سمعان البغدادي المتوفى سنة (٣٦٧) .
 - ٤- ابن ناصر : محمد بن ناصر بن محمد بن علي الحافظ محدث العراق المتوفى سنة (٥٥٠) .
 - ٥- أبو محمد بن الاخضر : عبد العزيز بن محمود بن المبارك بن محمود البغدادي الحافظ المتوفى (٦١١) .
 - ٦- بغيه الوعاه : ٧٢ - ٧٣ .

منهم أبو عبيده، و أبو عمر الزاهد، و ابن دريد(۱)، و من أشهرها كتاب العزيري، فقد أقام في تأليفه خمس عشرة سنة، يحرره هو و شيخه أبو بكر بن الانباري[۲].

ترجمه عزیزی سجستانی در «انساب» سمعانی

و عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» گفته:

[و كتاب «غرائب القرآن» للعزيري، و هو محمد بن عزير السجستاني المعروف بالعزيري، لانه من بني عزره، هكذا ذكره القاضي أبو الفرج محمد بن عبيد الله ابن أبي البقاء القاضي(۳)، و روى الكتاب عن أبي موسى الاندلسي، عن أبي الفتح ابن أبي الفوارس الحافظ(۴)، عن أبي عمرو عثمان بن أحمد بن سمعان الرزاز، عن محمد بن عزير العزيري، و من قال بالزائين فقد اخطأ(۵)].

۱۱- علی بن عیسی الرمانی

اشاره

اما تفسير علی بن عیسی الرمانی، مولی را بأولی، پس از عبارت فخر الدین رازی که سابقا مذکور شد ظاهر است.

و ثقّت و جلالت، و نبالت و ریاست، و مهارت و براعت رمانی در نحو

ص: ۱۱۶

۱- ابن دريد : محمد بن الحسن بن دريد الازدي البصري اللغوي الاديب المتوفى سنة (۴۴۷) .

۲- الاتقان ج ۲ / ۳ .

۳- ابن أبي البقاء القاضي : محمد بن عبيد الله بن الحسن بن الحسين البصري أبو الفرج قاضي البصره المتوفى (۴۹۹) .

۴- أبو الفتح بن أبي الفوارس : محمد بن أحمد بن فارس بن سهل الحافظ البغدادي المتوفى (۴۱۲) .

۵- انساب السمعانی ج ۴ / ۱۸۸ .

و لغت و فقه و قرآن و کلام و دیگر علوم کثیره بملاحظه کتب رجالیه، ظاهر و باهر است.

ترجمه رمانی در «انساب» سمعانی و «وفیات الأعیان» ابن خلکان

عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» بنسبت رمانی گفته:

[أبو الحسن علی بن عیسی بن علی بن عبد الله الرمانی النحوی المتکلم، صاحب التصانیف.

یروی عن أبی بکر بن درید، و أبی بکر السراج، و غیرهما.

روی عنه أبو القاسم التنوخی (۱)، و أبو محمد الجوهری (۲).

و کان من أهل المعرفة، متقنا فی علوم کثیره من الفقه، و القرآن، و النحو، و اللغه و الکلام علی مذهب المعتزله.

و کانت ولادته فی سنه ست و تسعین و مائتین، و وفاته فی جمادی الاولی سنه أربع و ثمانین و ثلاثمائه [۳].

و ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[أبو الحسن علی بن عیسی بن علی بن عبد الله الرمانی النحوی المتکلم، احد الائمة المشاهیر، جمع بین علم الکلام و العربیه، و له تفسیر القرآن الکریم.

أخذ الادب عن أبی بکر بن درید، و أبی بکر بن السراج (۴)، و روی عنه أبو القاسم التنوخی و أبو محمد الجوهری و غیرهما.

و کانت ولادته ببغداد سنه ست و تسعین و مائتین، و توفی لیه الاحد حادی عشر

ص: ۱۱۷

۱- أبو القاسم التنوخی : علی بن المحسن بن علی القاضی المعتزلی المتوفی سنه (۴۴۷) .

۲- أبو محمد الجوهری : الحسن بن علی الشیرازی البغدادی المقنعی المتوفی سنه (۴۵۴)

۳- انساب السمعانی ج ۳ / ۸۹ .

۴- أبو بکر بن السراج : محمد بن السری النحوی البغدادی المتوفی سنه (۳۱۶) .

جمادى الاولى سنه أربع و ثمانين، وقيل: اثنتين و ثمانين و ثلاثمائة، رحمه الله تعالى و أصله من سر من رأى.

و الرمانى (بضم الراء) و (تشديد الميم) و بعد الالف (نون) ، هذه النسبه يجوز ان تكون الى الرمان و بيعه، و يمكن ان تكون الى قصر الرمان، و هو قصر بواسط معروف، و قد نسب الى هذا و هذا خلق كثير، و لم يذكر السمعانى ان نسبه أبى الحسن المذكور الى أيهما و الله أعلم^[١].

ترجمه رمانى در «عبر» ذهبى و «بغيه الوعاه» سيوطى

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنه أربع و ثمانين و ثلاثمائة گفته:

[و الرمانى شيخ العربيه، أبو الحسن على بن عيسى النحوى، ببغداد و له ثمان و ثمانون سنه، له قريب من مائه مصنف، أخذ عن ابن دريد و أبى بكر بن السراج و كان متقنا فى علوم كثيره من القرآن و الفقه و النحو و الكلام على مذهب المعتزله، و التفسير و اللغه]^[٢].

و جلال الدين سيوطى در «بغيه الوعاه» گفته:

[على بن عيسى بن على بن عبد الله أبو الحسن الرمانى كان يعرف أيضا بالخشيدى و بالوراق، و هو بالرمانى أشهر.

كان اماما فى العربيه، علامه فى الادب، فى طبقه الفارسى، و السيرافى، معتزليا.

ولد سنه ست و سبعين و مائتين، و أخذ من الزجاج، و ابن السراج، و ابن دريد.

قال أبو حيان التوحيدى^[٣]: لم ير مثله قط علما بالنحو، و غزاره بالكلام،

ص: ١١٨

١- وفيات الأعيان ج ٣ / ٢٩٩

٢- العبر فى خبر من غير ج ٣ / ٢٥ ط الكويت .

٣- أبو حيان التوحيدى : على بن محمد بن العباس الفيلسوف المتصوف المتوفى نحو سنه (٤٠٠)

و بصرا بالمقالات، و استخراجا للعويس، و ايضاحا للمشكل، مع تأله، و تنزه، و دين، و فصاحه، و عفافه، و نظافه [الخ(۱)].

۱۲- أبو نصر الجوهري

اشاره

اما تفسير أبو نصر اسماعيل بن حماد فارابي جوهري، مولى را بأولى، پس در كتاب «صحيح اللغه» كه در شروع آن تصريح کرده بآنكه در آن لغت صحيحه ذكر کرده، و تحصيل آن بعراق روايه و اتقان آن درايه نموده، و مشافهه کرده بآن عرب عاربه را در ديارشان بباديه، و قصور نکرده در آن از روى نصح، و ادخار نکرده وسع را، حيث قال:

[اما بعد فانى قد اودعت هذا الكتاب ما صح عندى من هذه اللغه التى شرف الله منزلتها، و جعل علم الدين و الدنيا منوطا بمعرفتها، على ترتيب لم اسبق إليه و تهذيب لم أغلب عليه، فى ثمانيه و عشرين بابا، و كل باب منها ثمانيه و عشرون فصلا، على عدد حروف المعجم، و ترتيبها، الا ان يهمل من الابواب جنس من الفصول، بعد تحصيلها بالعراق روايه و اتقانها درايه، و مشافهتى بها العرب العاربه فى ديارهم بالباديه و لم آل فى ذلك نصحا و لا ادخرت وسعا].

در لغت «ولى» مى فرمايد:

[و أما قول لبید(۲):

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

فيريد انه أولى موضع ان يكون فيه الخوف].

ص: ۱۱۹

۱- بغيه الوعاه : ۳۴۴ .

۲- لبید : بن ربيعه بن مالك أبو عقيل العامري الشاعر المتوفى سنة (۴۱) .

و نفائس عرائس محامد سنيه، و جواهر زواهر مدائح بهيه جوهري از افادات اكابر و اعظم سنيه ظاهر است، كه او را از افاضل و اجله اعلام و امثال فخام، و منقدين لغات، و محققين اثبات، و اعيان ائمه ادب و لغت، و فرسان كلام و اصول، و اساطين فحول، و در علم و ذكا و فطنت، از اعاجيب زمان مي دانند.

ترجمه جوهري در «يتيمه الدهر» ثعالبي

أبو منصور عبد الملك بن احمد بن اسماعيل الثعالبي اللغوي در «يتيمه الدهر في محاسن اهل العصر» على ما في «مزهر» السيوطي گفته:

[كان الجوهري من اعاجيب الزمان(1)، و هو امام في اللغة(2)، و له كتاب «الصحاح» و فيه يقول أبو محمد اسماعيل بن محمد بن عبدوس النيسابوري:

هذا كتاب الصحاح سيد ما صنف قبل الصحاح في الادب

يشمل انواعه و يجمع ما فرق في غيره من الكتب]

(3) و محمد بن احمد ذهبي در «عبر في خبر من غير» در وقائع سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائه گفته:

[و الجوهري، صاحب «الصحاح» أبو نصر اسماعيل بن حماد التركي اللغوي احد ائمه اللسان، و كان في جوده الخط في طبقه ابن مقله(4)، و مهلهل، اكثر الترحال، ثم سكن نيسابور]-الخ(5).

ترجمه جوهري بگفتار ذهبي، و ابن الوردي، و يافعي، سيوطي

و نیز ذهبي در «دول الاسلام» در وقائع سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائه

ص: ۱۲۰

۱- في المصدر : من اعاجيب الدنيا .

۲- في المصدر : و هو امام في لغة العرب

۳- يتيمه الدهر للثعالبي ج ۴ / ۴۰۶ .

۴- ابن مقله : محمد بن علي بن الحسين بن مقله الوزير الخطاط المتوفي بالسجن في بغداد سنه (۳۲۸)

۵- العبر في خبر من غير ج ۳ / ۵۵ .

گفته:

[فيها مات الامام في اللغة و صاحب الصحاح أبو نصر اسماعيل بن حماد الجوهري التركي]-الخ.

و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردی در «تممه المختصر في احوال البشر» در وقائع سنه ثمان و تسعين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها توفي أبو نصر اسماعيل بن حماد الجوهري صاحب الصحاح و هو من فاراب من مدن الترك، و تسمى اليوم اطرار، و له خط منسوب عال و قدم نيسابور فتوفي بها، و كتابه «الصحاح» يصف فضله].

و عبد الله بن اسعد يافعي در «مرآه الجنان» در وقائع سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها توفي الامام أبو نصر صاحب الصحاح الجوهري اسماعيل بن حماد التركي اللغوي، أحد أركان اللغة]-الخ(۱).

و جلال الدين سيوطی در «بغية الوعاه» گفته:

[اسماعيل بن حماد الجوهري صاحب «الصحاح» الامام أبو نصر الفارابي.

قال ياقوت: كان من أعاجيب الزمان ذكاء، و فطنه، و علما، و اصله من فاراب من بلاد الترك، و كان اماما في الادب و اللغة، و خطه يضرب به المثل، لا يكاد يفرق بينه و بين خط ابن مقله، و هو مع ذلك من فرسان الكلام و الاصول، و كان يؤثر السفر على الحضرة، و يطوف الآفاق، و دخل العراق، فقرأ العربية على ابي علي الفارسي، و السيرافي، و سافر الى الحجاز، و شافه باللغة العرب العاربة، و طاف بلاد ربيعه، و مضر، ثم عاد الى خراسان، و نزل الدامغان عند أبي الحسن بن علي أحد أعيان الكتاب و الفضلاء، ثم أقام بنيسابور ملازما للتدريس و التأليف، و تعلم

ص: ۱۲۱

الخط و كتابه المصاحف و الدفاتر، حتى مضى لسبيله عن آثار جميله، و صنف كتابا في العروض، و مقدمه في النحو، و «الصحاح» في اللغة، و هو كتاب الذى بأيدى الناس اليوم، و عليه اعتمادهم، احسن تصنيفه، وجود تأليفه، و فيه يقول اسماعيل بن عبدوس النيسابورى^(١):

هذا كتاب الصحاح سيد ما صنف قبل الصحاح فى الادب

يشمل ابوابه و يجمع ما فرق فى غيره من الكتب^(٢) و نيز سيوطى در «مزهر» گفته:

[اعظم كتاب ألف فى اللغة بعد عصر «الصحاح» كتاب «المحكم و المحيط الاعظم» لابي الحسن على بن سيده الاندلسى الضير^(٣)، ثم كتاب «العباب» للرضى الصغانى^(٤) و وصل فيه الى فصل بكم، حتى قال القائل:

ان الصغانى الذى حاز العلوم و الحكم

كان قصارى أمره أن انتهى الى بكم

ثم كتاب «القاموس» للامام مجد الدين محمد بن يعقوب^(٥) الفيروزآبادى شيخ شيوخوا، و لم يصل واحد من هذه الثلثه فى كثره التداول الى ما وصل إليه «الصحاح»، و لا نقصت رتبه «الصحاح» و لا شهرته بوجود هذه، و ذلك لالتزامه ما صح فهو فى كتب اللغة نظير «صحيح البخارى» فى كتب الحديث و ليس المدار فى الاعتماد على كثره الجمع، بل على شرط الصحه^(٦).

ص: ١٢٢

-
- ١- اسماعيل بن محمد بن عبدوس الدهان النيسابورى الاديب كان من تلامذه الجوهري .
 - ٢- بغيه الوعاء : ١٩٥ .
 - ٣- ابو الحسن على بن اسماعيل الاندلسى المعروف بابن سيده المتوفى سنه (٤٥٨) .
 - ٤- الرضى الصغانى : الحسن بن محمد المتوفى سنه (٦٥٠) .
 - ٥- الفيروزآبادى : محمد بن يعقوب اللغوى الشيرازى المتوفى سنه (٨١٧) .
 - ٦- المزهر فى اللغة ج ١ / ٦٢

و ملا علی قاری (۱) در رساله ای که بجواب رساله امام الحرمین ابو المعالی جوینی (۲) در ذم مذهب ابو حنیفه (۳) نوشته، می گوید:

[و قال الکردری (۴): لیس الشافعی (۵) بصاحب مذهب، بل هو متصرف فی مذهب غیره انتهى.

و هذا نظیر من صنف كتابه فی ثلاثین سنه، فجاء بعده شخص فهدبه و بوبه و أوجزه فی ثلاث سنین، و أراد أن یفتخر بأن صنفه فی زمان قلیل أحسن ممن قبله فقیل له: انما صنفت أنت فی ثلاث و ثلاثین، و من هذا القبیل «تفسیر البیضاوی» بالنسبه الی «کشاف الزمخشری» و کتاب «القاموس» بالاضافه الی کتاب الجوهری و نحو ذلك].

و نیز ملا علی قاری در این رساله گفته:

[من القواعد المقرره و الامور المسلمه ان الفضل للمتقدم، و انهم لولاهم لكان أصحاب الزمن الاخير فی مقام الجهل كالحمير، فاعترض صاحب «القاموس» بانه لغوی (۶)، مع انه لغوی فأخذ عن الجوهری، جواهر اللغه و وهمه فی مواضع تقلیدا لبعض الائمه، و أكثرها قابل أن یدفع، و عن محل الوهم یرفع]-الخ.

ص: ۱۲۳

-
- ۱- الملا علی القاری: بن محمد سلطان الهروی المتوفی سنه (۱۰۱۴).
 - ۲- الجوینی ابو المعالی: عبد الملك بن عبد الله امام الحرمین الشافعی المتوفی سنه (۴۷۸).
 - ۳- ابو حنیفه: النعمان بن ثابت الكوفی امام الحنفیه المتوفی سنه (۱۵۰).
 - ۴- الکردری: محمد بن محمد بن عبد الستار الحنفی البخاری المتوفی سنه (۶۴۲).
 - ۵- الشافعی: محمد بن ادريس القرشی المتوفی بمصر سنه (۲۰۴).
 - ۶- اللغوی (بفتح اللام و سکون الغین المعجمه) منسوب الی اللغو و هو ما لا یعتد من الکلام و غیره .

اما تفسیر ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی، مولی را بأولی پس در تفسیر خود مسمی به «الكشف و البیان» گفته:

[أنت مولانا، أي: ناصرنا و حافظنا و ولینا و أولى بنا][۱].

و نیز ثعلبی در تفسیر خود گفته:

[مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ][۲]، أي صاحبکم و أولى بکم و أحق بأن تكون ممكنا لكم، قال لبيد:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولی المخافه خلفها و امامها]

۱۴- ابو الحسن علی بن احمد الواحدی

اما تفسیر ابو الحسن علی بن احمد الواحدی[۳]، مولی را بأولی، پس در «تفسیر وسيط» که نسخه عتیقه آن بخط عرب نزد این حقیر بعنایت رب قدیر، حاضر است گفته:

[مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ]، هي أولى بكم لما أسلفتم من الذنوب،

ص: ۱۲۴

۱- الكشف و البیان للثعلبی مخطوط فی مكتبه المؤلف بلکهنو .

۲- سوره الحديد : ۱۵

۳- الواحدی : علی بن أحمد بن محمد بن علی بن متویه ابو الحسن المفسر الادیب النیسابوری نعتہ الذهبی به امام علماء التأویل ، توفی سنه (۴۶۸) .

و المعنى انها هي التي تلى عليكم لانها قد ملكت أمركم فهي أولى بكم من كل شيء [١].

١٥- تفسير أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمري

اما تفسير أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمري، مولى را بأولى پس در كتاب «تحصيل عين الذهب من معدن جوهر الادب في علم مجازات العرب»، که در آن شرح ابيات كتاب سيويه نموده، و املاي آن در سنه ست و خمسين و اربعمائه، برای معتضد بالله أبي عمرو عباد بن محمد بن عباد (٢)، نموده، و نسخه عتيقه آن که ابراهيم بن علي مغازلي برای خود نوشته، چنانچه در آخر آن مذکور است:

[و كان فراغ هذه النسخه في شهر صفر من سنه تسع عشره و خمسمائه، و كتب ابراهيم بن علي المغازلي (٣) لنفسه بيده بمدينه فاس، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] پيش حقيير حاضر گفته:

[فغدت كلا الفرجين تحسب أنه مولى المخافه خلفها و أمامها

الشاهد فيه رفع خلفها و أمامها، اتساعا و مجازا، و المستعمل فيهما الظرف و رفعهما على البدل من كلا، و التقدير: فغدت خلفها و أمامها تحسبهما مولى المخافه و كلا في موضع رفع بالابتداء، و تحسب مع ما بعدها في موضع الخبر، و الهاء

ص: ١٢٥

١- التفسير الوسيط للواحدى مخطوط في مكتبه الناصريه بلكنهو .

٢- المعتضد بالله أبو عمرو عباد بن القاضى محمد بن اسماعيل بن عباد اللخمى صاحب اشبيلية توفى سنه (٤٦٤) .

٣- ابراهيم بن علي المغازلي الفاسى كان حيا في سنه (٥١٩) .

من انه عائده على كالا، لانه اسم واحد فى معنى التثنيه فحمل ضميره على لفظه، و مولى المخافه خير، لان معناه موضع المخافه و مستقرها من قول الله عز و جل:

مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ(١) ، أى هى مستقركم الاولى بكم.

وصف بقره فقدت ولدها، او أحست بصائد، فهى خائفه حذره، تحسب كالا طريقها من خلفها و أمامها مكمنا له يغترها منه، و الفرج ههنا موضع المخافه و هم مثل الثغر، و ثناه لانه أراد ما تخاف منه خلفها و أمامها].

و أبو الحجاج يوسف از اكابر محققين ثقات، و اعاظم، منقدين اثبات است.

علامه ابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:

[أبو الحجاج يوسف بن سليمان بن عيسى النحوى، المعروف بالاعلم من أهل شتيميه الغرب، رحل الى قرطبه فى سنه ثلث و ثلثين و اربعمائه و أقام بها مده، و اخذ عن أبى القاسم ابراهيم بن محمد بن زكريا الا الأفليلي(٢) ، و أبى سهل الحرانى، و أبى بكر مسلم بن احمد الاديب(٣).

كان عالما بالعريه، و اللغه، و معانى الاشعار، حافظا لجميعها، كثير العنايه بها حسن الضبط لها، مشهورا بمعرفتها و اتقانها، اخذ الناس عنه كثيرا، و كانت الرحله فى وقته إليه، و قد اخذ عنه أبو على الحسين بن محمد بن احمد الغسانى

ص: ١٢٤

١- سوره الحديد : ١٥ .

٢- ابن الافليلي : ابراهيم بن محمد بن زكريا الزهرى اللغوى الوزير الاندلسى المتوفى سنه (٤٤١) .

٣- أبو بكر مسلم بن احمد الاديب بن افلح النحوى القرطبى ، ولد سنه (٣٧٦) و توفى لثمان خلون من شعبان سنه (٤٣٣) -
انباه الرواه ج ٣ / ٢٤١ .

الجيانى(١) المقدم ذكره، وغيره.

و كف بصره فى آخر عمره، و شرح كتاب «الجمال فى النحو» لآبى القاسم الزجاجى، و «شرح آبيات الجمال» فى كتاب «مفرد» و ساعد شيخه ابن الاڤليلى المذكور على شرح «ديوان المتنبى»، و غالب ظنى انه «شرح الحماسه»، فقد كان عندى «شرح الحماسه» للشتمرى فى خمس مجلدات و قد غاب عن ظنى الان من كان مصنفه و اظنه هو، و الله اعلم، و قد اجاد فيه، و توفى سنه ست و سبعين و اربعمائه بمدينه اشبيلية من جزيره الاندلس، و كانت ولادته فى سنه عشر و اربعمائه رحمه الله تعالى.

و رأيت بخط الرجل الصالح العالم محمد بن الخير المقرئ الاندلسى(٢) رحمه الله تعالى: ان ابا الزجاج المذكور انما قيل له «الاعلم» لانه كان مشقوق الشفه العلياء شقا فاحشا]-الخ(٣).

و يافعى در «مرآه الجنان» كفته:

[أبو الزجاج يوسف بن سليمان المعروف بالاعلم النحوى، رحل الى قرطبه و اقام بها مده، و اخذ الادب عن جماعه، و كان عالما بالعربيه و اللغه و معانى الاشعار حافظا لها، كثير العنايه بها، حسن الضبط لها، مشهورا بمعرفتها و اتقانها، اخذ الناس عنه كثيرا، و كانت الرحله فى وقته إليه، و قد اخذ عنه أبو على الحسين ابن محمد الغسانى الجيانى، و شرح كتاب «الجمال» للزجاجى، و شرح آبياته فى كتاب «مفرد»]-الخ(٤).

ص: ١٢٧

١- أبو على الجيانى : الحسين بن محمد بن احمد الغسانى الاندلسى المتوفى سنه (٤٩٨) .

٢- محمد بن الخير الاندلسى : بن عمر أبو بكر الحافظ المقرئ الاشبيلية المتوفى سنه (٥٧٥) .

٣- وفيات الأعيان ج ٧ / ٨١ - ٨٢ .

٤- مرآه الجنان ج ٣ / ١٥٩ و أرخ وفاته فى سنه (٤٩٦) خلافا لغيره .

و ابن قاضى شبهه در «طبقات النجاه» على ما نقل گفته:

[يوسف بن سليمان بن عيسى أبو الحجاج الاعلم الاندلسى الضرير الشتمرى (بفتح الشين المعجمه، ثم (نون ساكنه) ، ثم (مثناه من فوق مفتوحه) ، ثم (ميم) ، ثم (راء) ، النحوى اللغوى، شارح ابيات كتاب سيويه، ولد سنه عشر و اربعمائه، اخذ عن أبى القاسم ابراهيم بن الافليلى، و أبى سهل الحرانى، و مسلم بن احمد الاديب، و كانت الرحله فى وقته إليه، و كان واسع الحفظ، جيد الضبط، كثير العنايه بهذا الشأن، اخذ عنه أبو على الغسانى الحافظ و طائفه كثيره، و كف بصره و كان مشقوق الشفه العليا كثيرا، و شرح «جمل» الزجاجى و شرح ابياته فى كتاب «مفرد» و ساعد شيخه الافليلى على شرح «ديوان المتنبى» و «شرح الحماسه» شرحا مطولا، و رتبها على حروف المعجم، توفى باشبيليه سنه ست و سبعين بتقديم السين و اربعمائه].

[و جلال الدين سيوطى در «بغيه الوعاه» گفته:

[يوسف بن سليمان بن عيسى النحوى الشتمرى المعروف بالاعلم، كان عالما بالعربيه و اللغه و معانى الاشعار، و حافظا لجميعها، كثير العنايه بها، حسن الضبط، مشهورا باتقانها، رحل الى قرطبه، و اخذ عن ابراهيم الافليلى، و سارت إليه الرحله فى زمانه، ولد فى سنه عشر و اربعمائه، و مات سنه ست و سبعين و اربعمائه[^(١)].

١٦- تفسير حسين بن أحمد زوزنى

اما تفسير حسين بن احمد زوزنى، مولى را بأولى، پس در شرح

ص: ١٢٨

او بر «سبع معلقه» مذکور است:

[فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

الفرج موضع المخافه، و الفرغ ما بين قوائم الدواب، فما بين اليدين فرج، و ما بين الرجلين فرج، و الجمع فروج.

و قال ثعلب: ان المولى فى هذا البيت بمعنى الاولى بالشىء، كقوله تعالى:

مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (١)، أى هى الاولى بكم، يقول: فغدت البقره و هى تحسب ان كلا فرجيهها مولى المخافه أى موضعها و صاحبها، أو تحسب ان كل فرج من فرجيهها هو الاولى بالمخافه]-الخ(٢).

و زوزنى از أكابر مشهورين، و اعظم معروفين، و أفاخم ائمة نحو و عربيه، و أمائل محققين علوم ادبيه است.

جلال الدين سيوطى در «بغية الوعاه» گفته:

[الحسين بن احمد الزوزنى القاضى أبو عبد الله، قال عبد الغافر: امام عصره فى النحو و اللغه و العربيه، مات سنة ست و ثمانين و اربعمائه(٣)].

و در «كشف الظنون» در ذكر «معلقات سبع» گفته:

[و شرحها القاضى الامام المحقق أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن الحسين الزوزنى، المتوفى سنة ست و ثمانين و اربعمائه(٤)].

و فاضل رشيد(٥) در «ايضاح لطافه المقال» گفته:

قاضى امام سيد أبو عبد الله الحسين زوزنى در «شرح سبعة معلقه» در

ص: ١٢٩

١- سوره الحديد : ١٥ .

٢- شرح المعلقات / ٩١ .

٣- بغية الوعاه / ٢٣٢ .

٤- كشف الظنون ج ٢ / ١٧٤١ .

٥- الفاضل رشيد خان الدهلوى المتوفى سنة ١٢٤٣ .

شرح شعر مشعشه كان الحصص (١) فيها إذا ما الماء خالطها سخينا

می فرماید: شعشت الشراب إذا مزجته بالماء انتهى].

١٧- الخطيب التبریزی

أما تصريح يحيى بن على أبو زكريا بن الخطيب التبریزی، بمجىء مولى بمعنى أولى، پس در «شرح ديوان حماسه» (٢) در آخر شرح شعر:

ألهفى بقرى سحبل حين أجلبت علينا الولايا و العدو المباسل

گفته: و المولى على وجوه: هو العبد، و السيد، و ابن العم، و الصهر، و الجار، و الحليف، و الولي، و الاولى بالشىء].

و تبریزی از أجله ائمة مبرزین، و أمثال اساطین محققین، و صاحب تصانیف مفیده، و حائز مناقب حمیده است.

عبد الكريم سمعاني در «أنساب» گفته:

[أبو زكريا يحيى بن على بن محمد بن الحسن بن بسطام الشيباني التبریزی.

قاطن بغداد، أحد أئمة اللغة، و كانت له معرفة تامه بالادب و النحو.

قرأ على أبي العلاء أحمد بن عبد الله بن سليمان المعرى (٣)، و غيره من الشاميين

ص: ١٣٠

١- الحصص (بضم الحاء و تشديد الصاد) : اللؤلؤه - الزعفران .

٢- الحماسه لابی تمام حبيب بن اوس الطائي المتوفى سنه (٢٣١) .

٣- ابو العلاء المعرى : احمد بن عبد الله بن سليمان التنوخي الشاعر الاديب الفيلسوف المتوفى سنه (٤٤٩) .

و سماع بالشام أبا الفتح سليم بن أيوب الرازي (١)، و أبا القاسم عبيد الله بن علي الرقي (٢)، و أبا القاسم عبد الكريم بن محمد السيارى (٣).

و حدث عنه الامام أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب، و غيره.

روى لنا عنه أبو الفضل محمد بن ناصر السلامى (٤)، و أبو منصور موهوب ابن أحمد بن الجواليقى (٥)، و أبو الحسن سعد الخير بن محمد بن سهل الاندلسى (٦) ببغداد، و أبو طاهر محمد بن محمد بن عبد الله السنجى (٧) بمرو.

و مات فى جمادى الآخرة سنة اثنتين و خمسمائة ببغداد، و دفن بتبريز [٨].

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنة اثنتين و خمسمائة گفته:

[أبو زكريا التبريزى الخطيب صاحب اللغة يحيى بن علي بن محمد الشيبانى،

ص: ١٣١

-
- ١- أبو الفتح سليم بن أيوب الرازي الشافعى المفسر المتوفى سنة (٤٤٧) .
 - ٢- أبو القاسم عبيد الله بن علي الرقى : بن عبيد الله بن زنين البغدادى المتوفى سنة (٤٥٠) .
 - ٣- أبو القاسم عبد الكريم بن محمد : بن عبد الله بن يوسف الدلال السيارى البغدادى كتب عنه الخطيب البغدادى و سأل عن مولده فقال : فى رجب سنة (٤٤٩) - تاريخ بغداد ج ١١ / ٨١ .
 - ٤- أبو الفضل محمد بن ناصر السلامى (منسوب الى مدينة السلام بغداد) الحافظ المتوفى (٥٥٠) .
 - ٥- أبو منصور بن الجواليقى : موهوب بن أحمد بن محمد بن الخضر البغدادى النحوى اللغوى المتوفى (٥٤٠) .
 - ٦- سعد الخير بن محمد بن سهل الاندلسى : الانصارى البلنسى المحدث المتوفى سنة (٥٤١) .
 - ٧- أبو طاهر السنجى : محمد بن محمد بن عبد الله المروزى الحافظ المتوفى سنة (٥٤٨) .
 - ٨- أنساب السمعانى ج ١ / ٤٤٦

صاحب التصانيف، أخذ اللغه عن أبي العلاء المعرى، و سماع من سليم بن أيوب بصور(١)، و كان شيخ بغداد فى الادب، توفى فى جمادى الآخره عن احدى و ثمانين سنه [٢].

و نیز ذهبى در «دول الاسلام» در وقائع سنه اثنتين و خمسمائه گفته:

[و فيها مات امام اللغه ببغداد أبو زكريا يحيى بن على التبريزى الخطيب، صاحب التصانيف].

و يافعى در «مرآه الجنان» گفته:

[أبو زكريا التبريزى الخطيب صاحب اللغه يحيى بن على بن محمد الشيبانى صاحب التصانيف.

أخذ اللغه عن أبي العلاء المعرى، و سماع من سليمان بن أيوب(٣)، بصور و كان شيخ بغداد فى الادب، و سماع الحديث بمدينه صور من الفقيه أبى الفتح سليم بن أيوب الرازى، و جماعه.

و روى عنه الخطيب الحافظ أبو بكر، و غيره من أعيان الاثمه، و تخرج عنه خلق كثير و تلمذوا له، و صنف فى الادب كتبا مفيده منها: «شرح الحماسه» و «شرح ديوان المتنبى» و «شرح المعلقات السبع»، و له «تهذيب غريب الحديث» و «تهذيب اصلاح المنطق» و «مقدمات حسنه فى النحو» و كتاب «الكافى فى علم العروض» و «القوافى» و «شرح سقط الزند» للمعرى، و له «الملخص فى إعراب القرآن» فى أربع مجلدات، و درس الادب فى نظاميه بغداد، و دخل مصر فقرأ عليه ابن

ص: ١٣٢

١- صور: مدينه فى جنوب صيدا، بلبنان على البحر الابيض .

٢- العبر فى خبر من غبر ج ٤ / ٥ .

٣- سليمان بن أيوب: أظن أنه أبو الفتح سليم بن أيوب الذى تقدم و يأتى، ليس غير فالعباره مكرره، و الصواب سليم، لا سليمان .

بابشاذ(۱) شیئا من اللغه(۲).

و از نیقی تلمیذ محمود بن محمد بن قاضی زاده الرومی(۳) ابن بنت علی بن محمد القوشجی(۴) در «مدینه العلوم» گفته:

[و من الكتب النافعه «عروض» الخطيب التبریزی، يحيى بن علی بن محمد ابن الحسن بن محمد بن موسى بن بسطام الشيباني أبو زكريا بن الخطيب التبریزی.

قال ياقوت: و ربما يقال له: الخطيب، و هو وهم، و كان احد الاثمه فى النحو و اللغه و الادب، حجه، صدوقا، ثبتا، هاجر الى أبى العلاء المعرى، و اخذ عنه، و عن عبيد الله الرقى، و الحسن بن رجا بن الدهان(۵)، و ابن البرهان(۶)، و عبد القاهر الجرجانى(۷)، و غيرهم، و سمع الحديث و كتب الادب على خلق، منهم:

القاضى أبو الطيب الطبرى(۸)، و أبو القاسم التنوخى، و الخطيب البغدادى،

ص: ۱۳۳

۱- ابن بابشاذ: طاهر بن أحمد المصرى النحوى المتوفى سنه (۴۶۹) .

۲- مرآة الجنان ج ۳ / ۱۷۲

۳- محمود بن محمد بن قاضى زاده الرومى : الحنفى القاضى بعسكر آناطولى المتوفى سنه (۹۳۱)

۴- القوشجى : على بن محمد علاء الدين الحنفى السمرقندى المتوفى سنه (۸۷۹) .

۵- ابن الدهان : الحسن بن محمد بن على بن رجا بن محمد اللغوى المتوفى سنه (۴۴۷) .

۶- ابن البرهان : (بفتح الباء) عبد الواحد بن على أبو القاسم الاسدى المتوفى سنه (۴۵۶) .

۷- عبد القاهر الجرجانى : بن عبد الرحمن النحوى الشافعى المتوفى سنه (۴۷۴) .

۸- أبو الطيب الطبرى : طاهر بن عبد الله بن طاهر الشافعى القاضى المتوفى سنه (۴۵۰) .

و أخذ عنه العلم موهوب الجواليقى، و غيره. و روى عنه السلفى (١)، و أبو الفضل ابن ناصر، و ولى تدریس الادب بالنظامیه، و خزانه الكتب بها، و انتهت إليه الرياسه فى فنه، و شاع ذكره فى الاقطار، و كانوا يقرءون عليه تصانيفه، و صنف «شرح القصائد العشر» و «تفسير القرآن» و «الاعراب» و «شرح اللمع» و «الكافى فى العروض» و «القوافى» و «ثلثه شروح على الحماسه» و «شرح شعر المتنبى» و «شرح ابى تمام» و «شرح الدرديدیه» و «شرح سقط الزند» و «شرح المفضليات» و «تهذيب الاصلاح» لابن السكيت و غير ذلك.

ولد سنه احدى و عشرين و أربعمائه، و مات فى جمادى الاولى سنه اثنتين و خمسمائه.

١٨- تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوى

اما تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوى، مولى را بأولى، پس در تفسير «معالم التنزيل» گفته:

[مَاوَأَكْمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (٢) صاحبكم و أولى بكم، لما أسلفتم من الذنوب].

و بغوى از ثقات محدثين، و اثبات معتمدین، و أجله منقدين، و كملاى مفسرين است، و بعض مدائح و محامد، و فضائل و مفاخر او سابقا از

ص: ١٣٤

١- السلفى: أبو طاهر احمد بن محمد بن سلفه (بفتح اللام و كسر السين) الحافظ الاصفهانى المتوفى (٥٧٦) .

٢- سورة الحديد : ١٥

«طبقات الحفاظ» سيوطى منقول شد، بعض مناقب عظيمه او در اين جا هم بايد شنيد.

ابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:

[أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد المعروف بالفراء البغوى الفقيه الشافعى المحدث المفسر، كان بحرا فى العلوم، و أخذ الفقه عن القاضى حسين بن محمد(1)، كما تقدم فى ترجمته، و صنف فى تفسير كلام الله تعالى و اوضح المشكلات من قول النبى صلى الله عليه و سلم، و روى الحديث و درس، و كان لا يلقى الدرس الا على الطهاره، و صنف كتبا كثيره منها: كتاب «التهذيب» فى الفقه و كتاب «شرح السنه» فى الحديث و «معالم التنزيل» فى تفسير القرآن الكريم و كتاب «المصاييح» و «الجمع بين الصحيحين» و غير ذلك.

توفى فى شوال سنه عشر و خمسمائه بمروروذ، و دفن عند شيخه القاضى حسين بمقبره الطالقان، و قبره مشهور هنالك رحمه الله تعالى.

و رأيت فى كتاب «الفوائد السفرية» التى جمعها الشيخ الحافظ زكى الدين عبد العظيم المنذرى (2) انه توفى سنه ست عشر و خمسمائه، و من خطه نقلت هذا و الله أعلم.

و نقلت أيضا عنه: انه ماتت له زوجه فلم يأخذ من ميراثها شيئا، و انه كان يأكل الخبز البحت فعذل فى ذلك فصار يأكل الخبز مع الزبيب.

و الفراء نسبه الى عمل الفراء و بيعها.

و البغوى (بفتح الباء الموحده) و (الغين المعجمه) و بعدها (واو) هذه النسبه الى .

ص: ١٣٥

١- القاضى حسين بن محمد : ابن أحمد أبو على الشافعى المروروذى المتوفى سنه (٤٦٢) .

٢- الحافظ المنذرى : عبد العظيم بن عبد القوى المصرى المتوفى سنه (٦٥٦)

بلده بخراسان بین مرو و هراه يقال لها: بغ و بغشور (بفتح الباء الموحده) و (سكون الغين المعجمه) و (ضم الشين المعجمه) و بعدها (واو ساكنه) ثم (راء) .

و هذه النسبه شاذه على خلاف الاصل، هكذا قال السمعاني في كتاب «الانساب» [1].

۱۹- أبو القاسم الزمخشري

اما تصريح علامه أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري، بمجىء «مولى» بمعنى أولى، پس در «اساس اللغه» كه نسخه عتيقه آن بعنايت رب منعام، پيش اين اقل الانام حاضر، و در «كشف الظنون» در ذكر آن گفته:

[«أساس البلاغه» للعلامه جار الله ابى القاسم محمود بن عمر الزمخشري، المتوفى سنه ثمان و ثلاثين و خمسمائه، و هو كتاب كبير الحجم، عظيم الفحوى، من ارکان علم الادب بل هو أساسه، ذكر فيه المجازات اللغويه، و المزايا الادبيه، و تعبيرات البلاغ على ترتيب مؤداها «كالمغرب» (۲) أوله خير منطوق به امام كل كلام [3].

و محمد عابد سندی [4] در «حصر الشارد» در ذكر روايت آن گفته:

ص: ۱۳۶

۱- وفيات الأعيان ج ۴ / ۱۳۶

۲- المغرب فى شرح المغرب فى لغة الفقه للمطرزى ناصر بن عبد السيد الخوارزمى المتوفى سنه (۶۱۶) .

۳- كشف الظنون ج ۱ / ۷۴ .

۴- محمد عابد سندی : بن احمد بن على بن يعقوب الانصارى الحنفى المتوفى سنه (۱۲۵۷) .

[و أما «الاساس» للزمخشري، فأرويه أيضا بالسند المتقدم الى الحافظ ابن حجر(١)، عن محمد بن حيان بن محمد بن يوسف بن حيان(٢)، و ابى اسحاق التنوخى(٣)، عن أبى الحسن على بن أحمد بن عبد الواحد المعروف بابن الغازى عن أبى طاهر الخشوعى(٤)، عن أبى القاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمر الزمخشري مؤلفه، مى فرمايد:

[و مولاي: سيدى، و عبدى، و مولى بين الولايه، ناصر، و هو أولى به](٥).

و نیز زمخشري در «كشاف» گفته:

[هى مولاكم] قيل: هى أولى بكم، و أنشد بيت لبید:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

و حقيقه مولا-كم: محريكم و مقمنكم: أى مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما قيل: هو مئنه للكرم: أى مكان لقول القائل: انه لكريم، و يجوز أن يراد هى ناصركم: أى لا- ناصر لكم غيرها، و المراد نفى الناصر على البتات، و نحوه قولهم: قد اصيب فلان بكذا فاستنصر الجزع، و منه قوله تعالى: يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ(٦)، و قيل: تتوليكم كما توليتم فى الدنيا أعمال أهل النار](٧).

ص: ١٣٧

- ١- ابن حجر: أحمد بن على بن محمد العسقلانى المتوفى بالقاهره سنه (٨٥٢) .
- ٢- محمد بن حيان : حفيد أبى حيان محمد بن يوسف المتوفى سنه (٧٤٥) .
- ٣- ابو اسحاق التنوخى : ابراهيم بن أحمد بن عبد الواحد بن عبد المؤمن بن سعيد ابن كامل بن علوان الدمشقى نزىل القاهره ابن القاضى شهاب الدين الجريرى توفى سنه (٨٠٠) .
- ٤- ابو طاهر الخشوعى : بركات بن ابراهيم بن طاهر الدمشقى الانماطى المتوفى (٥٩٨) .
- ٥- اساس البلاغه : ٦٨٩ - حرف الواو بعدها اللام
- ٦- سوره الكهف : ٢٩ .
- ٧- الكشاف عن حقائق التنزيل ج ٤ ص ٦٤

و مدائح بازغۀ زمخشری، بتفصیل در ما بعد انشاء اللہ تعالیٰ خواہی شنید، و عبارت «جواهر مضيئه» سابقا شنیدی (۱)، بعض عبارات اینجا هم ذکر می شود.

محمود بن سلیمان کفوی در کتاب «اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار» گفته:

[الشيخ الامام الفهامة جار اللہ العلامة أبو القاسم محمود بن عمر بن مجد الدين الزمخشری، امام عصره بلا مدافعه.

كان نحويا ذكيا، خيرا بالمعاني و البيان، فقيها مناظرا، متكلمنا نظارا، أدبيا شاعرا، محدثا مفسرا، استاد زمانه في الادب، و مجتهد اوانه في المذهب، له في العلوم آثار ما ليس لغيره من أهل عصره، و كان من الفصاحة و البلاغه بالمحل الاعلى الذي تشهد به تصنيفاته، سيما «الكشاف» في التفسير بما فيه من اعجاز البيان، و بيان اعجاز القرآن، و حسن التأليف، و لطف الترصيف، و رشاقه التعبير و لطافه التحرير.

ان التفاسير في الدنيا بلا عدد و ليس فيها لعمري مثل كشاف

ان كنت تبغى الهدى فالزم قراءته فالجهل كالداء و الكشاف كالشافي]

و مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري در «جامع الاصول» گفته:

أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمي، الحنفی مذهباً، صاحب التصانيف العجيبه، و التأليفات الغريبه مثل: «الفائق في غريب الحديث» و «الكشاف في تفسير القرآن» و «الامثال» و «المفصل في النحو» .

ص: ۱۳۸

۱- قد مر نقل ترجمه الزمخشری من الجواهر المضيئه في المجلد السادس من العبقات في الغدير ص ۳۲۰ .

و له اليد الباسطه، و اللسان الفصيح فى علوم الادب: لغتها، و نحوها، و شعرها و رسائلها، و علم البيان، إليه انتهت هذه الفضائل و به ختمت، و أقام بمكة دهرا حتى صار يعرف بجار الله].

و يافعى در «مرآه الجنان» در وقائع سنه و ثمان و ثلثين و خمسمائه گفته:

[و فيها العلامه النحوى اللغوى المفسر المعتزلى، أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمى، صاحب «الكشاف» و «المفصل» .

عاش احدى و سبعين سنه، كان متقنا فى التفسير، و الحديث، و النحو، و اللغة و علم البيان، امام عصره فى فنونه.

و له التصانيف البديعه الكثيره الممدوحه الشهيره، عدد بعضهم منها نحو ثلثين مصنفا فى التفسير، و الحديث، و الرواه، و علم الفرائض، و النحو، و الفقه، و اللغة، و الامثال، و الاصول، و العروض، و الشعر]-الخ(1).

٢٠- ابن الجوزى

اما ذكر أبو الفرج عبد الرحمن بن على المعروف بابن الجوزى، تفسير مولى را بأولى، پس در تفسير «زاد المسير» كه در آخر آن گفته:

[فهذا آخر «زاد المسير» و الحمد لله على الانعام الغزير، و إذ قد بلغنا بحمد الله مرادنا مما املنا، فلا يعتقن من رأى اختصارنا انا أقللنا، فقد اشرنا بما ذكرنا الى ما تركنا و دللنا، فليكن الناظر فى كتابنا متيقظا لما أغفلنا، فانا ضمنا الاختصار

ص: ١٣٩

مع نيل المراد و قد فعلنا، و من أراد زياده بسط في التفسير، فعليه بكتابنا المسمى «بالمغنى في التفسير»، فان أراد مختصرا فعليه بكتابنا المسمى «بتذكرة الارب في تفسير الغريب» .

و الحمد اولاً و آخراً، و باطناً، و ظاهراً، و صلواته على سيدنا محمد النبي و آله اجمعين و سلامه].

در تفسير سورة حديد می فرماید:

[قوله تعالى: مَوْلَاكُمْ (١١)]، قال أبو عبيده: أى أولى بكم] (٢).

و ابن جوزى را أكابر اعيان، و أعظم مهرة، بمدائح عظيمه، و مناقب جميله ستوده اند.

ابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:

[أبو الفرج عبد الرحمن بن أبى الحسن على بن محمد بن على بن عبيد الله ابن عبد الله بن حمادى بن أحمد بن محمد بن جعفر الجوزى بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبى بكر الصديق رضى الله عنه، و بقيه النسب معروف، القرشى التيمى البغدادى الفقيه الحنبلى الواعظ الملقب جمال الدين الحافظ.

كان علامه عصره، و امام وقته فى الحديث، و صناعه الوعظ.

صنف فى فنون عديده منها: «زاد المسير فى علم التفسير» اربعة اجزاء أتى فيه بأشياء غريبه، و له فى الحديث تصانيف كثيره، و له «المنتظم فى التاريخ» و هو كبير، و له «الموضوعات» فى اربعة اجزاء، ذكر فيها كل حديث موضوع

ص: ١٤٠

١- سورة الحديد : ١٥

٢- زاد المسير فى التفسير ج ٨ / ١٦٧ .

و له «تلقیح فهوم الاثر» على وضع كتاب «المعارف» لابن قتيبه (١)، و بالجمله فكتبه اكثر من أن تعد، و كتب بخطه شيئا كثيرا، و الناس يغالون في ذلك حتى يقولوا:

انه جمعت الكراريس التي كتبها و حسبت مده عمره و قسمت الكراريس على المده فكان ما خص به كل يوم تسع كراريس، و هذا شيء عظيم لا يكاد يقبله العقل و يقال:

انه جمعت برايه (٢) اقلامه التي كتب بها حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم، فحصل منها شيء كثير، و أوصى أن يسخن بها الماء الذي يغسل به بعد موته، ففعل ذلك، فكفت و فضل منها، و له اشعار لطيفه انشدني له بعض الفضلاء يخاطب اهل بغداد:

عذيري من فتيه بالعراق* قلوبهم بالجفا قلب

يرون العجيب كلام الغريب* و قول القريب فلا يعجب

ميازيهم ان تندت بخير* الى غير جيرانهم تقلب

و عذرهم عند توبيخهم* مغنيه الحى ما تطرب

و له اشعار كثيره، و كانت له في مجالس الوعظ اجوبه نادره، فمن احسن ما يحكى عنه: انه وقع النزاع ببغداد بين اهل السنه و الشيعه في المفاضله بين ابي بكر و على رضى الله عنهما، فرضى الكل بما يجيب به الشيخ أبو الفرج، فقاموا شخصا سأله عن ذلك، و هو على الكرسي في مجلس وعظه، فقال: افضلهما من كانت ابنته تحته، و نزل في الحال حتى لا- يراجع في ذلك، فقالت السنه:

هو أبو بكر، لان ابنته عائشه رضى الله عنها تحته، و قالت الشيعه: هو على لان فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم تحته، و هذا من لطائف الاجوبه و لو حصل

ص: ١٤١

١- ابن قتيبه: عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينوري أبو محمد الاديب البغدادي الكوفي ولد ببغداد سنه (٢١٣) و توفي بها سنه (٢٧٦).

٢- البرايه (بضم الباء) نحاته القلم و ما ينحت منه.

بعد الفكر التام و امعان النظر، كان فى غاية الحسن، فضلا عن البديهة، و له محاسن كثيره يطول شرحها.

و كانت ولادته بطريق التقريب سنه ثمان، و قيل: عشر و خمسمائه، و توفى ليله الجمعه ثانى عشر شهر رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائه ببغداد و دفن بباب حرب [١].

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنه سبع و تسعين و خمسمائه گفته:

[و أبو الفرج ابن الجوزى عبد الرحمن بن على بن محمد بن على الحافظ الكبير جمال الدين التيمى البكرى البغدادى الحنبلى الواعظ المتفنن صاحب التصانيف الكثيره الشهيره فى انواع العلم: من التفسير، و الحديث، و الفقه، و الزهد، و الوعظ، و الاخبار، و التاريخ، و الطب، و غير ذلك.

ولد سنه عشر و خمسمائه أو قبلها، و سمع من على بن عبد الواحد الدينورى [٢] و ابن الحصين [٣]، و أبى عبد الله البارع [٤]، و تتمه سبعة و ثمانين نفسا.

و وعظ من صغره، و فاق فيه الاقران و نظم الشعر المليح، و كتب بخطه ما لا يوصف، و رأى من القبول و الاحترام ما لا مزيد عليه، و حكى غير مره ان مجلسه حزر بمائه ألف، و حضر مجلسه الخليفه مرات من وراء الستر، توفى فى ثالث عشر رمضان [٥].

ص: ١٤٢

١- وفيات الأعيان ج ٣ / ١٤٠ - ١٤٢ .

٢- على بن عبد الواحد الدينورى أبو الحسن المتوفى سنه (٥٢١) .

٣- ابن الحصين : أبو القاسم بن الحصين هبه الله بن محمد بن عبد الواحد الشيبانى البغدادى المتوفى (٥٢٥) .

٤- أبو عبد الله البارع : الحسين بن محمد بن عبد الوهاب البغدادى المقبرى الاديب المتوفى سنه (٥٢٤) .

٥- العبر فى خبر من غير : ج ٤ / ٢٩٧ .

[ابن الجوزى الامام العلامة الحافظ، عالم العراق، و واعظ الآفاق، جمال الدين، أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن عبد الرحمن بن على بن على بن عبد الله القرشى البكرى الصديقى البغدادى الحنبلى الواعظ، صاحب التصانيف السائره فى فنون، و عرف(1) بالجوزى لجوزه كانت فى دارهم لم يكن بواسط سواها.

ولد سنه ٥١٠هـ، أو قبلها، و سمع فى سنه ١٩ من ابن الحصين، و أبى غالب بن البناء(٢)، و خلق عدتهم سبعة و ثمانون نفسا، و كتب بخطه الكثير جدا، و وعظ من سنه عشرين الى أن مات.

حدث عنه بالاجازه القزغلى(٣)، و غيره، و له «زاد المسير فى التفسير» و «جامع المسانيد» و «المغنى فى علوم القرآن» و «تذكرة الأريب فى اللغة» و «الوجوه و النظائر» و «مشكل الصحاح» و «الموضوعات» و «الواهيات» و «الضعفاء» و «تلقيح فهو الاثر» و «المنتظم فى التاريخ» و أشياء يطول شرحها، و ما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف، و حصل له من الحظوه فى الوعظ ما لم يحصل لاحد قط، قيل: انه حضره فى بعض المجالس مائه ألف، و حضره ملوك و وزراء خلق،

ص: ١٤٣

-
- ١- فى تذكرة الحفاظ للذهبي ج ٤ / ١٣٤٢ : و عرف جد هم بالجوزى .
 - ٢- أبو غالب بن البناء : أحمد بن أبى على الحسن بن أحمد بن عبد الله البغدادى الحنبلى المتوفى سنه (٥٢٧) .
 - ٣- القزغلى - أو قزاوغلى (بكسر القاف و سكون الزاى ثم همزه مضمومه و غين ساكنه و لام مكسوره) لفظ تركى معناه ابن البنت ، و المراد به هنا سبط أبى الفرج ابن الجوزى و هو يوسف بن عبد الله أبو المظفر المورخ المتوفى سنه (٦٥٤) . و فى المصدر : حدث عنه بالاجازه الفخر على و المراد به هو ابن البخارى أبو لحسن على بن أحمد بن عبد الواحد بن أحمد بن عبد الرحمن السعدى المقدسى الحنبلى المتوفى سنه (٦٩٠) .

و قال: كتبت باصبعي ألف مجلد، و تاب على يدي مائه ألف، و أسلم على يدي عشرون ألفا.

مات يوم الجمعة ثالث عشر رمضان سنة ٥٩٧.

قلت: قال الذهبي في «التاريخ الكبير»: لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصنعه، بل باعتبار كثره اطلاعه و جمعه [١].

٢١- أبو نصر الدرواجكي

اما تفسير أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد الدرواجكي، مولى را بأولى، پس در تفسير خود كه مشهور است «بتفسير زاهدي» و در اول آن در نسخه حاضر مذکور است:

[الحمد لله الذي أنزل الفرقان نورا مضيئا، و جعل اتباعه دينا رضيا، و وعد المؤتمرين و العباد المعتدين لتكليف المحجوجين، و الصلوه على رسوله محمد و آله أجمعين.

قال الشيخ الامام الاجل العالم الزاهد المجاهد سيف المله و الدين، مقتدى الاسلام و المسلمين، ناصر السنه، قانع البدعه، فخر الائمه جمال الاسلام، تاج المفسرين، أبو نصر أحمد بن الحسن بن أحمد الدرواجكي في تفسير كلام الله، املاء ببخارى في اليوم التاسع من شوال سنه تسع و خمسمائه، سقاه الله صوب غفرانه و كساه ثوب رضوانه و انه تعالى على ما يشاء قدير، ابتدا كرديم بتفسير قرآن

ص: ١٤٤

١- طبقات الحفاظ : ٤٧٧ .

و شرح معانی وی، و بیان مجمل و مفسر وی، و ناسخ و منسوخ وی، و محکم و متشابه وی، و وعد و وعید و بیان امر و دلیل وی، و بیان نهی و نزول و قصص و نظم بر سبیل اختصار، و الله الموفق للصواب و السداد، و الهادی الی الرشاد].

می فرماید: قوله تعالى: **بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ (۱)** - الآیه - **أَيُّ اللَّهِ أَوْلَىٰ أَنْ يُطَاعَ**، خدا ناصر و معین شما است، و بهترین نصرت کنندگان است، هر کرا وی نصرت کرد، کس ویرا غلبه نکند].

و أحمد زاهد، از اکابر اساطین، و اعظام محققین، و افخم مهرة حذاق و امثال مشاهیر آفاق است.

شیخ محی الدین عبد القادر بن أبی الوفا محمد القرشی المصری الحنفی (۲) در «جواهر مضيئه فی طبقات الحنفیه» گفته:

[أحمد بن الحسن بن أحمد أبو نصر الدرواجکی الزاهد عرف بفخر الاسلام، استاد العقیلى، و لم یذكر السمعانی هذه النسبه] (۳).

از این عبارت، مثل سفیده صبح، هویدا و آشکار است که أحمد بن الحسن الزاهد، معروف است بفخر الاسلام، و استاد عقیلی است.

و عقیلی از اعیان اعلام، و نحاریر فخام، و ائمه کبار، و مشایخ عالی فخار، و اساطین فقهاء حنفین، و اجله معتمدین و محققین است.

شیخ عبد القادر در «جواهر مضيئه فی طبقات الحنفیه» گفته:

[عمر بن محمد بن عمر بن محمد بن أحمد شرف الدین أبو حفص العقیلى الانصارى، جد شمس الدین أحمد بن محمد، و قد تقدم.

ص: ۱۴۵

۱- سوره آل عمران : ۱۵۰ .

۲- عبد القادر القرشی : بن محمد بن نصر الله أبو محمد محیی الدین المصری الحنفی المتوفی سنه (۷۷۵) .

۳- الجواهر المضيئه ج ۱ / ۶۳ ط حیدرآباد الدکن .

قال الذهبي: العلامة شرف الدين كان من كبار حنفيه بخارا، و علمائها، قدم بغداد حاجا في سنة ثمان و ثمانين و خمسمائه، و حج، ثم رجع و حدث.

روى عن الصدر الشهيد حسام الدين أبى المفاخر برهان الائمة(١) عمر بن الصدر الماضى عبد العزيز بن عمر بن مازة و قد تقدما(٢).

قال الذهبي: روى عن الفراوى(٣)، روى عن سبطه أحمد بن محمد بن أحمد تقدم(٤)، و العلامة محمد بن عبد الستار الكردرى (٥)، توفى ببخارى وقت صلاة الفجر من يوم الثلاثاء الخامس من جمادى الاولى سنة ست و تسعين و خمسمائه، و دفن عند القضاء السبعة. و العقيلى (بفتح العين) كذا رأيتة بخط شيخنا عبد الكريم(٦)، قلت: نسبتة الى عقيل بن أبى طالب، و ذكره ابن النجار فى تاريخه(٧).

و محمود بن سليمان كفوى(٨) در كتاب «اعلام الاخيار» كفته:

[الشيخ الامام شرف الدين أبو حفص عمر بن محمد بن عمر بن محمد بن أحمد العقيلى الانصارى، كان من كبار الائمة الحنفيه، و اعيان فقهاء الملة

ص: ١٤٦

- ١- الصدر الشهيد عمر بن عبد العزيز بن عمر بن مازة أبو محمد حسام الدين المقتول (٥٣٦) .
- ٢- الجواهر المضيئه ج ١ / ٣٩١ .
- ٣- الفراوى : أبو البركات عبد الله بن محمد بن الفضل النيسابورى المتوفى (٥٤٩) .
- ٤- أحمد بن محمد بن أحمد العقيلى الانصارى البخارى المتوفى سنة (٦٥٧) .
- ٥- محمد بن عبد الستار بن محمد بن الهادى الكردرى البرانيقى المتوفى سنة (٦٤٢) .
- ٦- عبد الكريم بن المبارك بن محمد بن عبد الكريم البلدى أبو الفضل الفقيه الحنفى المتوفى سنة (٥٩٦) .
- ٧- الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفيه ج ١ / ٣٩٧ .
- ٨- محمود بن سليمان الكفوى القاضى الرومى الحنفى المتوفى سنة (٩٩٠) .

الحنفيه، و له اليد الباسطه فى المذهب و الخلاف، و كان على احسن طريقه سلكها الاشراف، و له تصانيف حسنه منها: «المنهاج»

.....

الى أن قال: قدم بغداد حاجا فى سنه ثمان و ثمانين و خمسمائه و حج، ثم رجع و حدث، و روى عن الصدر الشهيد، و مات سنه ست و تسعين و خمسمائه، و دفن عند القضاء السبعه، و العقيلى (بفتح العين) نسبه الى عقيل(١) بن أبى طالب، ذكره ابن النجار فى تاريخه].

و نیز باید دانست که «تفسیر زاهدی» از مآخذ کتاب «ترغیب الصلوه» می باشد، چنانچه در «کشف الظنون» گفته:

[«تفسیر الزاهدی» ذکره صاحب «ترغیب الصلوه»](٢).

و کتاب «ترغیب الصلوه» تصنیف محمد بن أحمد علاء زاهد است، چنانچه در «کشف الظنون» گفته:

[«ترغیب الصلوه» فارسی لمحمد بن أحمد الزاهد، جمعه من نحو مائه کتاب و رتبه على ثلثه اقسام: الاول: فى فرضیه الصلوه، و الثانى: فى الطهاره، و الثالث فى نواقض الوضوء](٣).

و علاء زاهد از اکابر فقهای حنفین، و مشاهیر نحاریر بارعین است.

عبد الکریم سمعانى در «انساب» در نسبت علائى گفته:

[و من المتأخرين الامام الزاهد محمد بن عبد الرحمن العلائى واعظ من أهل بخارا، و مفسرهم، و كان فصیحا حسن الاداء، مقبولا عند الخاص و العام،

ص: ١٤٧

١- عقيل بن أبى طالب : بن عبد المطلب الهاشمى العلامه النسابه اخو امير المؤمنين عليه السلام و جعفر لایبهما و كان اسن منهما ، توفى سنه (٦٠) .

٢- كشف الظنون ج ١ / ٤٤٨ .

٣- كشف الظنون ج ١ / ٣٩٩ .

حدث و سمع منه، و ما أدر كته حيا ببخارى].

و عبد القادر بن محمد در «جواهر مضيئه» گفته:

[محمد بن عبد الرحمن بن أحمد أبو عبد الله البخارى الملقب بالزاهد العلاء تفقه على أبى نصر أحمد بن عبد الرحمن الريحدمونى(١)، و حدث عنه و تقدم.

قال السمعانى: و كان فقيها، فاضلا، متقنا، مذاكرا، اصوليا، متكلميا.

قيل: انه صنّف فى التفسير كتابا أكثر من ألف جزء، و أملى فى آخر عمره كتب الى بالاجازة و لم ألحقه ببخارى، لانه توفى ليله الثانى عشر من جمادى الآخرة سنة ست و أربعين و خمسمائه.

و محمد بن عبد الرحمن هذا من مشايخ صاحب(٢) «الهدايه» و قد ذكره فى مشيخته و قال: اجاز لى جميع ما صح من مسموعاته و من مستجازاته و مصنفاته إجازة مطلقه مشافهه و كتب بخط يده(٣).

و محمود بن سليمان كفوى در «كتائب اعلام الاخيار» گفته:

[الامام الزاهد علاء الدين محمد بن عبد الرحمن البخارى المفسر المعروف بالعلاء الزاهد، له «تفسير كبير» مشتمل على مجلدات ضخام، تفقه عليه شرف الدين عمر بن محمد العقيلي.

ص: ١٤٨

١- أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الرحمن بن اسحاق أبو نصر جمال الدين الحنفى الريحدمونى .

٢- صاحب «الهدايه» هو برهان الدين على بن أبى بكر المرغينانى الحنفى المتوفى سنة (٥٩٣) و الهدايه فى فروع الفقه الحنفى شرح على متن لنفسه سماه «بدايه المبتدى»

٣- الجواهر المضيئه ج ٢ / ٧٦ .

و فى باب السلمه و الوكاله فىه من «القنيه(١)» عازيا الى برهان(٢) الدين صاحب «المحيط» ، عن علاء الدين الزاهد: الوكيل يقبض المسلم فيه قبضا رديا أو نصيبا معينا، لا يلزم الموكل الا أن يرضى به.

و فى فتاوى حافظ الدين ابن البزازى(٣) فى كتاب «الالفاظ تكون كفرا» فى النوع التاسع من الفصل الثالث، يحكى عن الصدر الشهيد لما قدم خراسان، و قد لقب برهان الدين، استقبله الخاص و العام و قرأ قارئ: يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ(٤)، قال الامام المعروف بزاهد علاء: هم كفروا برب العزه، و قال: يا ايها الناس هو ليس ذلك البرهان المذكور فى القرآن].

٢٢- نظام الدين النيسابورى

اما ذكر علامه نظام الدين حسن بن محمد القمى النيسابورى، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در تفسير خود مسمى «بغرائب القرآن و رغائب الفرقان» كفته:

ص: ١٤٩

-
- ١- القنيه : هى قنيه المنيه على مذهب أبى حنيفه تأليف أبى الرجاء مختار بن محمود الزاهدى الحنفى المتوفى سنه (٦٥٨) .
 - ٢- برهان الدين محمود بن تاج الدين أحمد بن الصدر الشهيد البخارى الحنفى المتوفى سنه ٦١٦ و كتابه فى الفقه الحنفى المسمى « بالمحيط البرهانى فى الفقه النعمانى » .
 - ٣- حافظ الدين بن محمد بن محمد الكردرى المشهور بابن البزازى المتوفى سنه (٨١٦) .
 - ٤- سوره النساء : ١٧٤

[هِيَ مَوْلَاكُمْ (١)] قيل: المراد انها تتولى اموركم كما توليتم فى الدنيا اعمال اهل النار، وقيل: أراد هي أولى بكم.

قال جار الله: حقيقته هي محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه:

هو أولى بكم، كما قيل: هو مثنه للكرم، أى مكان لقول القائل: انه لكريم الى آخر ما سيجيء فيما بعد [٢].

و نیز در «تفسير نيسابورى» مسطور است:

[وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ (٣)] متولى اموركم، وقيل: أولى بكم من انفسكم، و نصيحتة انفع لكم من نصائحكم لانفسكم [٤].

٢٣- ابن طلحه شافعى

اما ذكر أبو سالم محمد بن طلحه القرشى النصيبى، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در «مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول» گفته:

[و اشتمل (أى حديث الغدير) على لفظه «المولى» و هي لفظه مستعمله بازاء معان متعدده. قد ورد القرآن الكريم بها، فتاره تكون بمعنى أولى، قال الله تعالى فى حق المنافقين: مَا أَوَّكُنَّ النَّارَ هِيَ مَوْلَاكُمْ (٥) معناه هي أولى بكم]-الخ [٦].

ص: ١٥٠

١- سوره الحديد : ١٥ .

٢- غرائب القرآن و رغائب الفرقان بهامش تفسير الطبرى ج ٢٧ / ١٣١ .

٣- سوره التحريم : ٢ .

٤- غرائب القرآن بهامش تفسير الطبرى ج ٢٨ / ١٠١ .

٥- سوره الحديد : ١٥ .

٦- مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول : ١٦ .

و جلائل فضائل، و عوالی مناقب، و محاسن مفاخر بارعه، و مکارم مآثر صالحه ابن طلحه در ما بعد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد.

۲۴- سبط ابن الجوزی

اما ذکر شمس الدین أبو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در کتاب «تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه» در ذکر معانی مولى، نقلا عن علماء العربيه گفته:

[و العاشر: بمعنى الاولى قال الله تعالى: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»، أى أولى بكم] (۱) - الخ (۲).

و کمال فضل و اعتلا، و نهایت عظمت و سناء ابن الجوزی، انشاء الله تعالی در ما بعد مذکور می شود.

۲۵- ناصر الدین البيضاوى

اما تفسیر قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر البيضاوى، مولى را بأولى، پس در «انوار التنزيل» گفته:

[مولاكم هي أولى بكم، كقول لييد:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

ص: ۱۵۱

۱- سوره الحديد : ۱۵

۲- تذکره خواص الامه : ۱۹

و حقیقتہ محرک، اے مکانکم الذی یقال فیہ اولى بکم [۱].

و علامه بیضاوی از اجله مشاهیر مفسرین أمائل، و اکابر حائزین زواہر فضائل، و افاحم صدور، و غنائم دهور است و محاسن فاخره، و مدائح زاہره او بر زبان اعیان قوم، انشاء اللہ در ما بعد خواہی شنید، بعض عبارات در اینجا ہم مذکور می شود.

عبد اللہ بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنہ اثنتین و تسعین و ستمائہ گفته:

[و فیہا الامام، اعلم العلماء الاعلام، ذو التصانیف المفیدہ المحققہ، و المباحث الحمیدہ المدققہ، قاضی القضاہ ناصر الدین عبد اللہ بن الشیخ الامام قاضی القضاہ ناصر الدین عمر بن العلامہ قاضی القضاہ فخر الدین محمد بن الامام صدر الدین علی القدوہ الشافعی البیضاوی، تفقہ بایہ، و تفقہ والدہ بالعلامہ مجیر (۲) الدین محمود بن المبارک البغدادی الشافعی، و تفقہ مجیر الدین بالامام معین الدین ابی منصور بن الرزاز سعید (۳) بن محمد بن عمر البغدادی و تفقہ هو بالامام زین الدین حجہ الاسلام ابی حامد الغزالی (۴).

قلت: و نسبتہ الغزالی فی الفقہ الی الشافعی معروفہ، و كذلك نسبتہ و نسبه اخیه

ص: ۱۵۲

۱- انوار التنزیل : ۷۱۶

۲- المجیر ابو القاسم محمود بن المبارک الواسطی ثم البغدادی الشافعی المتوفی سنہ (۵۹۲)

۳- ابو منصور بن الرزاز سعید بن محمد بن عمر البغدادی شیخ الشافعیہ المتوفی سنہ (۵۳۹)

۴- ابو حامد الغزالی : محمد بن محمد بن احمد الطوسی الشافعی المتوفی سنہ (۵۰۵) .

الشيخ الامام احمد(١) الغزالي في التصوف معروفان، وقد ذكرت شيوخ الخرقة في كتاب «نشر الريحان في فضل المتحابين في الله الاخوان» .

و للقاضي ناصر الدين المذكور مصنفات عديده و مؤلفات مفيده منها: «الغايه القصوى في الفقه على مذهب الشافعي» و له «شرح المصاييح» و «تفسير القرآن» و «المنهاج في اصول الفقه» و «الطوالع في اصول الدين» و كذلك المصباح، و له «المطالع في المنطق» و غير ذلك مما شاع في البلدان، و سارت به الركبان، و تخرج به ائمه كبار رحمه الله تعالى رحمه الابرار[٢].

و ملا عبد الحكيم بن شمس الدين سيالكوتي(٣) در حاشية «تفسير بيضاوي» گفته:

[ان التفسير العتيق، و البحر العميق، المسمى «بانوار التنزيل» للامام الهمام قدوه علماء الاسلام، سلطان المحققين، و برهان المدققين، القاضي ناصر الدين عبد الله البيضاوي، قد استهتر(٤) العلماء بحل مشكلاته، و اسهر الاذكياء احداقهم بفتح مغلقاته، الا انه لوجازه العبارات و احتوائه على الاشارات جل عن ان يكون شريعه لكل وارد، و ان يطلع عليه الا واحد بعد واحد]-الخ.

ص: ١٥٣

١- الغزالي : احمد بن محمد بن محمد الطوسي ابو الفتوح الصوفي المتوفى سنه (٥٢٠) .

٢- مرآة الجنان ج ٤ / ٢٢٠

٣- السیالكوتی : عبد الحكيم بن شمس الدين محمد السیالكوتی البنجابی الهندی الحنفی المتوفى سنه (١٠٦٧)

٤- استهتر الرجل بكذا (مجهولا) أى صار مولعا به لا يتحدث بغيره و لا يفعل غيره .

اما تصریح أحمد بن یوسف بن عبد الدائم الحلبي المعروف بابن سمین بمجیء «مولی» بمعنی أولى، پس در تفسیر «در مصون فی علم الكتاب المکنون» گفته:

[قوله: هِيَ مَوْلَاكُمْ] (۱) يجوز أن يكون مصدرا، أي ولايتكم، أي ذات ولايتكم، و ان يكون مكانا، أي مكان ولايتكم، و أن يكون أولى بكم، كقولك:

هو مولاه]. انتهى نقلا عن نسخه بخط العرب.

و ابن سمین صاحب فضل متین، و نبل رزین، و از اکابر مفسرین، و اجله فقهاء بارعین، و اعظم ائمه میرزین، و افاخم شیوخ محققین است.

ابن حجر عسقلانی در «درر کامنه» گفته:

[أحمد بن یوسف بن عبد الدائم بن محمد الحلبي شهاب الدين المقرئ النحوي، نزيل القاهرة.

تعانى النحو فمهر فيه، و لازم أبا حيان (۲) الى ان فاق أقرانه، و أخذ القراءات عن التقى الصائغ (۳) و مهر فيها، و سمع الحديث من يونس الدبوسى (۴) و غيره

ص: ۱۵۴

۱- سوره الحديد : ۱۵

۲- أبو حيان : محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الاندلسی النحوی المقرئ المتوفی (۷۴۵)

۳- التقى الصائغ : محمد بن أحمد بن عبد الخالق بن علی بن سالم المصرى الشافعى المتوفى سنه (۷۲۵)

۴- یونس بن ابراهیم بن عبد القوی بن قاسم بن داود الکنانی الدبایسی العسقلانی المتوفى (۷۲۹)

و ولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون(١)، و أعاد بالشافعى، و ناب فى الحكم، و ولى نظر الاوقاف.

و له «تفسير القرآن» فى عشرين مجلده، رأيته بخطه، و الاعراب سماه «الدر المصون» فى ثلثه اسفار بخطه، صنفه فى حياه شيخه، و ناقشه فيه مناقشات كثيره غالبها جيده، و جمع كتابا فى احكام القرآن و «شرح التسهيل» و «الشاطبيه» .

قال الاسنوى(٢) فى «الطبقات»: كان فقيها بارعا فى النحو و القراءات، و يتكلم فى الاصول خيرا أديبا، مات فى جمادى الآخره و قيل: فى شعبان سنه ٧٥٦[٣].

و أبو بكر اسدى(٤) در «طبقات فقهای شافعيه» كفته:

[أحمد بن يوسف بن محمد و قيل: عبد الدائم، العلامه شهاب الدين أبو العباس الحلبي ثم المصرى النحوى المقرئ الفقيه المعروف بابن السمين، قرأ النحو على أبي حيان، و القراءات على ابن الصائغ، و سمع و ولى تدريس إلقاء النحو بالجامع الطولونى، و اعاد بالشافعى، و ناب فى الحكم بالقاهره، و ولى نظر الاوقاف بها، و صنف تصانيف حسنه، منها: «تفسير القرآن» مطول و قد بقى منه اوراق قلائل.

ص: ١٥٥

١- ابن طولون : أحمد أبو العباس مؤسس الدوله الطولونيه فى مصر المتوفى سنه (٢٧٠) .

٢- الاسنوى : عبد الرحيم بن الحسن بن على الشافعى المتوفى سنه (٧٧٢) .

٣- الدرر الكامنه فى اعيان المائه الثامنه ج ١ / ٣٣٩

٤- أبو بكر الاسدى : القاضى تقى الدين أبو بكر بن أحمد بن شهبه الدمشقى المتوفى سنه (٨٥١)

قال الحسيني (١): في عشرين سفرا، و اعراب القرآن سماه «الدر المصون» في أربعة أجزاء، و مادته فيه من تفسير شيخه أبي حيان الا انه زاد عليه، و ناقشه في مواضع مناقشه حسنه، و «احكام القرآن» و «شرح التسهيل» شرحا مختصرا من شرح أبي حيان و «شرح الشاطبيه» .

قال الاسنوي (٢): كان فقيها بارعا في النحو و التفسير، و علم القراءات، و يتكلم في الاصول، خيرا دينا، توفي في جمادى الآخرة و قيل: في شعبان سنة ست و خمسين و سبعمائه بالقاهرة [٣].

و جلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاه» كفته:

[أحمد بن يوسف بن عبد الدائم بن محمد بن مسعود بن ابراهيم الحلبي شهاب الدين المقرئ النحوي نزيل القاهره المعروف بالسمين، قال في «الدرر الكامنه»: تعانى النحو فمهر فيه، و لازم أبا حيان الى ان فاق أقرانه، و أخذ القراءات عن التقى الصائغ، و مهر فيها، و سمع الحديث من يونس الدبوسى، و ولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون، و الاعاده بالشافعى، و نظر الاوقاف و ناب في الحكم، و له «تفسير القرآن» و «الاعراب» ألفه في حياه شيخه أبي حيان، و ناقشه فيه كثيرا و «شرح التسهيل» و «شرح الشاطبيه» و غير ذلك.

و قال الاسنوي في «طبقات الشافعيه»: كان فقيها بارعا في النحو و القرآن

ص: ١٥٦

-
- ١- الحسيني : محمد بن على بن الحسن بن حمزه أبو عبد الله الدمشقي المولود سنة (٧١٥) و المتوفى (٧٦٥)
 - ٢- طبقات الشافعيه للأسنوي ص ٤٧٤ - و الاسنوي هو سليمان بن جعفر محبى الدين أبو الربيع المصرى المولود فى حدود سنة (٧٠٠) و المتوفى سنة (٧٥٦) .
 - ٣- طبقات الشافعيه لابن قاضى شهبه ج ٣ / ١٨ - ١٩ ط بيروت .

و تكلم فى الاصول أديبا، مات فى جمادى الآخره سنه ست و خمسين و سبعمائه[١].

و نیز سیوطی در «حسن المحاضره» گفته:

[السمين صاحب «الاعراب» المشهور شهاب الدين أحمد بن يوسف بن عبد الدائم الحلبي نزيل القاهره.

قال الحافظ ابن حجر: تعانى النحو فمهر فيه، و لازم أبا حيان الى أن فاق أقرانه، و أخذ القراءات عن التقى الصائغ و مهر فيها، و ولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون و الاعاده بالشافعى، و ناب فى الحكم، و له «تفسير القرآن» و «الاعراب» و «شرح التسهيل» و «شرح الشاطبيه»، مات فى جمادى الاولى سنه ست و خمسين و سبعمائه[٢].

و تاج الدين دهان در «كفايه المتطلع» گفته:

[كتاب «التفسير» للامام شهاب الدين ابى العباس أحمد بن يوسف بن محمد و قيل: عبد الدائم الحلبي المصرى الشهير بالسمين رحمه الله، و هو مطول قد بقى منه أوراق قلائل.

قال الحسينى: فى عشرين سفرا.

اخبر(٣) به، عن الامام نجم الدين(٤) محمد بن البدر محمد الغزى، عن أبيه

ص: ١٥٧

١- بغيه الوعاه : ١٧٥

٢- حسن المحاضره ج ١ / ٥٣٦

٣- اخبر به : أى الحسن العجيمى بن على بن يحيى بن عمر اليمنى المكى الحنفى المتوفى سنه (١١١٣)

٤- نجم الدين الغزى : محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الدمشقى الشافعى المتوفى سنه (١٠٦١)

العلامة بدر الدين محمد بن الرضى الغزى (١)، عن العلامة شيخ الاسلام زكريا ابن محمد الانصارى (٢)، و الحافظ جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى عن الحافظ شهاب الدين أحمد بن حجر العسقلانى، عن الحافظ عبد الرحيم بن الحسين العراقى (٣)، عن مؤلفه الامام أبى العباس أحمد بن يوسف المعروف بالسمنى].

٢٧- محمد بن أبى بكر الرازى

اما تصريح محمد بن أبى بكر الرازى، بمجىء مولى بمعنى أولى، و تفسير او مولى را بأولى، پس در كتاب «غريب القرآن»، كه نسخه عتيقه آن بعنايت رب منان، بدست اين كثير العصيان افتاده، و يك نسخه آن نزد بعض احباب افاضل موجود، و در خطبه آن مسطور است:

[الحمد لله بجميع محامده على جميع نعمه، و صلاته على نبيه المبعوث بجوامع أحكامه و لوازم حكمه، و على آله و صحبه المهتدين باخلاقه و شيمه.

قال الامام الاجل الافضل العلامة ملك المفسرين، شيخ العرب و العجم محمد بن أبى بكر الرازى رحمه الله و عفا عنه: سألتنى بعض اخوانى من

ص: ١٥٨

-
- ١- بدر الدين محمد بن رضى الدين محمد بن محمد بن أحمد الغزى الشافعى المتوفى سنه (٩٨٤)
 - ٢- زكريا الانصارى : بن محمد بن أحمد القاهرى الأزهرى الشافعى المتوفى سنه (٩٢٦).
 - ٣- الحافظ العراقى : عبد الرحيم بن الحسين بن عبد الرحمن الكردى المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٦)

طلبه العلم و حملہ القرآن العظیم أن اجمع لهم تفسير «غرائب القرآن» جمعاً يشتمل على حسن الترتيب و سهولته، و على استيعاب كل الالفاظ العربيه التي فى الكتاب العزيز، و يعرى عن تكرار تفسير الالفاظ و اعادتها، فاجبتهم الى ذلك، و جمعت هذا المختصر، متميزاً عن كل ما صنف فى هذا الفن بهذه الفوائد الثلث و جميع ما أودعته فيه انما نقلته عن الائمة المجمع على درايتهم و صحه روايتهم، كالزجاج، و الفراء، و الازهرى(١)، و الزمخشري، و العزيزى(٢)، و الهروى(٣)، و من شابههم، و ضمنت فى بعض المواضع الى تفسير اللغه شيئاً من فوائد الاعراب و المعانى، لئلا يكون حافظه جامداً على مجرد الالفاظ].

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در «كشف الظنون» در ذكر مصنفين «غريب القرآن» گفته:

[و أبو عمرو الزاهد الامام زين الدين محمد بن أبى بكر بن عبد القادر الرازى صاحب «مختار الصحاح» أوله الحمد لله بجميع محامده-الخ-ذكر فيه أن طلبه العلم و حملہ القرآن سألوه أن يجمع لهم تفسير «غريب القرآن»، فأجاب و رتب ترتيب الجوهري ضم فيه شيئاً من الاعراب و المعانى، و فرغ من تعليقه فى سنة ثمان و ستين و ستمائه(٤)].

مى فرمايد: [و المولى الذى هو أولى بالشىء، و منه قوله تعالى:

ص: ١٥٩

-
- ١- الازهرى : محمد بن محمد بن الازهر بن طلحه بن نوح اللغوى الاديب الهروى الشافعى المتوفى (٣٧٠)
 - ٢- العزيزى : محمد بن عزيز أبو بكر السجستانى المتوفى سنة (٣٣٠) .
 - ٣- الهروى : أحمد بن محمد بن عبد الرحمن الباشانى أبو عبيد صاحب « الغريبين » توفى سنة (٤٠١)
 - ٤- كشف الظنون ج ٢ / ١٢٠٨

«مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»^(۱)، أى هى أولى بكم، و المولى فى اللغة على ثمانية أوجه:

المعتق، و ابن العم، و الناصر، و الجار، و الحليف، و يقال: العقيد، و الصهر، و الاولى بالشىء^ء].

و محمد بن أبى بكر بن عبد القادر «مختصر صحاح» هم تصنيف کرده، که مشهور و متداول است، چنانچه ذکر اجمالی آن، از عبارت «كشف الظنون» ظاهر است، و بتفصیل آن را در «كشف الظنون» در جای دیگر ذکر کرده، چنانچه در ذکر «صحاح جوهری» گفته:

[و اختصره الشيخ الامام محمد بن أبى بكر بن عبد القادر الرازى المتوفى بعد سنه، و سماه «مختار الصحاح» و اقتصر فيه على ما لا بد منه فى الاستعمال و ضم إليه كثيرا من «تهذيب» الازهرى و غيره، و صدر فوائده بقلت، و كل ما اهمله الجوهرى من الاوزان ذكره بالنص على حركاته، أو برده الى واحد من الاوزان العشرين التى ذكرها فى كتابه، و هو مشهور متداول بين الناس، أوله الحمد لله بجميع المحامد على جميع النعم-الخ-و فى آخره وافق فراغه عشيه يوم الخميس غره شهر رمضان سنه ستين و ستمائه^(۲)].

۲۸- جلال الدين أحمد الخجندی

اما تصريح جلال الدين أحمد الخجندی، بمجىء مولى بمعنى أولى، پس شهاب الدين أحمد در «توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل»

ص: ۱۶۰

۱- سوره الحديد : ۱۵

۲- كشف الظنون ج ۲ / ۱۰۷۳

گفته:

[قال الشيخ الامام جلال الدين أحمد الخجندی قدس سره: المولى يطلق على معان منها: الناصر، و منها: الجار بمعنى المجير لا المجار، و منها: السيد المطاع، و منها: الاولى «هِيَ مَوْلَاكُمْ» أى أولى بكم].

و جلالت و عظمت و امامت خجندی، اگر چه از همین عبارت ظاهر است، لیکن در ما بعد انشاء الله تعالی، دیگر فضائل زاهره، و مناقب باهره او هم بگوش تو خواهد خورد، فکن من المتربصین.

۲۹- حافظ الدین عبد الله بن أحمد النسفی

اما تفسیر حافظ الدین عبد الله بن أحمد النسفی، مولى را بأولى، پس در تفسیر «مدارک التنزیل و حقائق التأویل» که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «کشف الظنون» در ذکر آن گفته:

[«مدارک التنزیل و حقائق التأویل» للامام حافظ الدین عبد الله بن أحمد النسفی المتوفی سنه احدى و سبعمائه، و قیل: عشره و سبعمائه، أوله الحمد لله المتفرد بذاته عن اشاره الاوهام-الخ- و هو کتاب «وسط فی التأویلات» جامع لوجوه الاعراب و القراءات، متضمن لدقائق علم البدیع و الاشارات، موشح بأقویل اهل السنه و الجماعه، خال عن أباطیل اهل البدع و الضلاله، لیس بالطویل

ص: ۱۶۱

الممل، و لا بالقصير المخل] (١) می فرماید: [هِيَ مَوْلَاكُمْ (٢) ، هِيَ أَوْلَى بِكُمْ حَقِيقَةً مَوْلَاكُمْ مُحْرَاكُمْ، أَى مَكَانِكُمْ الَّذِى يُقَالُ فِيهِ أَوْلَى بِكُمْ (٣).

و نسفی از اکابر و اجله مشایخ عالی مآثر، و افاخم اساطین و الامفاخر است، مدح و ثنای تفسیر او که بر زبان چلبی شنیدی، بعضی از مناقب جمیله او هم استماع باید نمود.

شیخ محیی الدین عبد القادر بن محمد الحنفی در «جواهر مزیئه فی طبقات الحنفیه» گفته:

[عبد الله بن أحمد بن محمود حافظ الدين أبو البركات النسفی، احد الزهاد المتأخرین، صاحب التصانیف المفیده فی الفقه و الاصول، و له «المستصفی» فی شرح المنظومه، و له شرح النافع سماه «بالمنافع»، و له «الكافی» فی شرح الوافی، و «الوافی» تصنیفه ایضا، و له «كنز الدقائق»، و له «المنار» فی اصول الفقه، و له «العمده» فی اصول الدين، تفقه علی شمس الاثمه الكردری (٤)، روى «الزيادات» (٥) عن أحمد بن محمد العتابی (٦)، سمع منه الصغناقی (٧). (٨).

و محمود بن سلیمان الكفوی در «کتاب اعلام» گفته:

ص: ١٦٢

- ١- كشف الظنون ج ٢ / ١٦٤٠
- ٢- سوره الحديد : ١٥
- ٣- مدارك التنزيل ج ٤ / ٢٢٦
- ٤- محمد بن عبد الستار بن محمد شمس الاثمه الكردری المتوفى ببخارى سنه (٦٤٢) .
- ٥- الزيادات كتاب فى فروع الحنفیه لمحمد بن الحسن الشيبانى المتوفى سنه (١٨٩) .
- ٦- العتابى : أحمد بن محمد بن عمر أبو القاسم المتوفى سنه (٥٨٦) .
- ٧- الصغناقى : الحسين بن على بن الحجاج بن على الفقيه الحنفى المتوفى بحلب سنه (٧١١)
- ٨- الجواهر المزيئه فى طبقات الحنفیه ج ١ / ٢٧٠

[علم الهدى علامه الورى، مفتى الدهر، قدوه ماوراء النهر، أبو البركات، حافظ المله و الدين، ناصر الاسلام و المسلمين، ناصح الملوك و السلاطين، عبد الله ابن أحمد بن محمود النسفى نسيه الى مدينه نسف من بلاد السفد، فى بلاد ماوراء النهر، قريب من سمرقند.

وقيل: خيار الارض اربع: سغد سمرقند، و غوطه الشام، و جزيره عبادان، و شذ عنى الرابع، و قيل: نسف (بكسر السين) و فى النسبه بفتح كما يقال فى نسبه صدف: صدفى (بالفتح)، كان اماما كاملا، عديم النظر فى زمانه، و رأسا فقيد المثل فى الاصول و الفروع فى أوانه، بارعا فى الحديث و معانيه، ماهرا فى فنون الادب و مبانيه، و له مقامات سننيه فى العلوم الثقليه، و مقالات بهيه فى الفنون العقليه، و له التوسع فى الكلام، و الفصاحه فى الجدل و الخصام، كثير العلم، مرتفع المكان بدائعه تجل عن البيان، لسان العصر، فياض البنان، فريد ماله فى الفضل مبار، له فى العلوم آثار ما ليس لغيره من اهل عصره، اخذ العلوم من افواه الرجال حتى صار مضرب الامثال. . .

الى ان قال: و له تصانيف معتبره مشهوره مفيده فى الفروع و الاصول منها:

«الوافى» و هو متن فى الفروع، و «الكافى» شرح «الوافى»، و «كنز الدقائق» و هو متن فى الفقه، و «المستصفى» فى شرح «المنظومه»، و «المستقصى» فى شرح «المنار» فى اصول الفقه، و «العمده» فى اصول الدين، و «الكشف» فى شرح «المنار»، و «الاعتماد» فى شرح «العمده».

٣٠- عمر بن عبد الرحمن الفارسى القزوينى

اما تفسير عمر بن عبد الرحمن الفارسى القزوينى، مولى را بأولى،

ص: ١٦٣

پس در «كشف كشاف» گفته:

[قوله:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

يصف بقره وحشيه، نفرت من توجس ركز الصائد فزعه، لا- تدرى أقدامها الصائد أم خلفها، يقول: فغدت البقره كلا جانبيها الخلف و الامام تحسب انه أولى و أخرى بأن يكون فيه الخوف، و «الفرج» اما بمعنى موضع المخافه، أى كلا الموضوعين الذين يخاف منهما فى الجملة، او بمعنى ما بين قوائم الدابه، فما بين اليدين فرج، و ما بين الرجلين فرج، و هو بمعنى السعه و الانفراج، و فسره بالقدم و الخلف توسعا، أو بمعنى الجانب و الطريق، فعل بمعنى مفعول، لانه مفروج مكشوف، و الضمير فى انه راجع الى كلا باعتبار اللفظ، و خلفها و امامها اما بدل من كلا، و اما خبر مبتدأ محذوف، أى هما خلفها و امامها، و فيه وجوه آخر لا تخلو عن ضعف معنى أو لفظاً].

و عمر قزوینی از اجله اعلام و اكابر فخام است.

مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در «كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون» بعد ذكر بعض حواشى «كشاف» گفته:

[و ممن كتب أيضا، غير ما ذكره السيوطى، الامام العلامة عمر بن عبد الرحمن الفارسى القزوینى حاشیه فى مجلد سماها «الكشف»، و توفى سنه خمس و أربعين و سبعائه، أولها الحمد لله الذى أنار الأعيان بنور الوجود-الخ- ذكر انه اشار الى تأليفها من أمره مطاع، فشرع و كتب فيها ما تلقفه من الائمة الماضين، أو استنبطه بميامن انوارهم و ليس فيه التسميه، و انما قال: أشار الى أن احرق فى «الكشف» عن مشكلات «الكشاف»⁽¹⁾.

ص: ١٦٤

اما ذكر شيخ نور الدين على المعروف بابن الصباغ المالكي، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در «فصول مهمه في معرفه الاثمه» گفته:

قال العلماء: لفظه المولى مستعمله بازاء معان متعدده، و قد ورد القرآن العظيم بها، فتاره تكون بمعنى أولى، قال الله تعالى في حق المنافقين: **مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۱)** معناه أولى بكم]-الخ.

و ابن الصباغ از اكابر علمای مالکیه، و اجله فقهای ذوی المراتب السنیه و المناصب العلیه است، و اعتماد و اشتهار او از افادات اعلام كبار، در ما بعد انشاء الله المستعان خواهی دریافت.

۳۲- جلال الدين محمد بن أحمد المحلي الشافعي

اما تفسير جلال الدين محمد بن أحمد المحلي الشافعي، مولى را بأولى، پس در تفسير مختصر خود كه اول آن را سیوطی نوشته، و مجموع مشهور است به «تفسير جلالين» گفته: [**مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۲)** أولى

ص: ۱۶۵

۱- سورة الحديد : ۱۵

۲- سورة الحديد : ۱۵

و «تفسير جلالين» از مشاهير تفاسير است، و در اجازات اكابر علماء داخل.

تاج الدين دهان در «كفايه المتطلع» كه در ذكر مرويات شيخ حسن عجمي نوشته، گفته:

[التفسير المعروف «بالجلالين» للعلامتين الامام المحقق جلال الدين أبى عبد الله محمد بن أحمد بن محمد المحلى الاخبارى، و الحافظ العمده جلال الدين أبى الفضل عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى: و «الدر المنثور فى التفسير بالمأثور» للحافظ السيوطى، و قد شرح الجلال المحلى من سوره مريم الى آخر الكتاب العزيز، ثم شرع فى التفسير النصف الاول، فمات بعد التفسير الفاتحه، فأتمه الحافظ السيوطى من أول سوره البقره الى آخر سوره الكهف.

أخبر (٢) بها عن الشيخ محمد بن علاء الدين البابلى (٣) سماعاً، بقراءه شيخه أبى مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفرى المغربى (٤) من اول سوره البقره الى «المفلحون» من تفسير الجلال السيوطى، و تفسير الفاتحه من تفسير الجلال المحلى و إجازة لسائره.

و «بالدر المنثور» عن أبى النجا سالم بن محمد السنهورى (٥)، عن الشمس

ص: ١٦٦

١- تفسير الجلالين : ٧١٦

٢- فاعل اخبر كما سبق هو الشيخ الحسن العجمي المتوفى (١١١٣).

٣- البابلى : أبو عبد الله محمد بن علاء الدين الشافعى القاهرى المتوفى سنه (١٠٧٧).

٤- عيسى المغربى : بن محمد بن محمد بن أحمد الهاشمى الجعفرى الثعالبي المتوفى بمكه سنه (١٠٨٠)

٥- السنهورى : سالم بن محمد عز الدين بن محمد ناصر الدين أبو النجا المصرى المالكى المتوفى سنه (١٠١٥)

محمد بن عبد الرحمن العلقمى (١)، عن الحافظ السيوطى، عن شيخه الجلال أبى عبد الله محمد بن أحمد المحلى فى تفسيره، و
عن الحافظ السيوطى فى تكملته، و فى «الدر المنثور» .

ح و أخبر بهما عن الامام صفى الدين أحمد بن محمد القشاشى (٢) المدنى، و مفتى الشافعيه بمكه المشرفه الشيخ المعمر عبد
العزیز بن محمد الزمزمى (٣)، بروايه الاول عن الشيخ عبد الرحمن بن الشيخ عبد القادر بن فهد، عن عمه الرحله السند الشيخ
محمد جار الله (٤) بن الحافظ عبد العزيز بن فهد.

و روايه الثانى عن جده لامه علامه شهاب الدين أحمد بن محمد بن حجر الهيثمى (٥) المكى.

قال هو و جار الله بن فهد: أنا قاضى القضاة برهان الدين إبراهيم بن محمد ابن أبى شريف (٦)، عن العلامتين الامام جلال الدين
المحلى، و الحافظ جلال الدين السيوطى بها لهما].

ص: ١٦٧

١- العلقمى : محمد بن عبد الرحمن بن على شمس الدين القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٩٦٣)

٢- القشاشى : أحمد بن محمد بن يونس الدجاني الحسينى الانصارى المدنى اليمنى المالكى المتوفى (١٠٧١)

٣- الزمزمى : عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز البيضاوى الشيرازى المكى المتوفى سنه (١٠٧٢)

٤- جار الله : بن عبد العزيز بن عمر المكى ، ابن فهد الحافظ المورخ المتوفى سنه (٩٥٤) .

٥- ابن حجر الهيثمى : شهاب الدين أحمد بن محمد المصرى المتوفى سنه (٩٧٤) .

٦- ابن أبى شريف : إبراهيم بن محمد بن أبى بكر بن على بن أيوب الشافعى المصرى المتوفى (٩٣٢)

و محامد جميله، و مناقب أصيله، و مفاخر جليله جلال الدين محلي، حاجت تجليه و تحليه ندارد.

شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى در كتاب «ضوء لا مع لاهل القرن التاسع» كه بحمد الله و حسن توفيقه نسخه آن، كه مزين است بخط سخاوى و تصحيح و اجازة او، و بعض احباب كرام أسعده الله بنجح كل مرام، براى اين مستهام، از ديار عرب آوردند، مى فرمايد:

[محمد بن أحمد بن محمد بن ابراهيم بن أحمد بن هاشم الجلال أبو عبد الله ابن الشهاب أبى العباس بن الكمال الانصارى، المحلى الاصل، نسبه للمحله الكبرى من الغريبه، القاهرى الشافعى، الماضى أبوه، وجده، و يعرف بالجلال المحلى.

ولد، كما رأته بخطه، فى مستهل شوال سنة احدى و تسعين و سبعمائه بالقاهره، و نشأ بها، فقرأ القرآن و كتبها، و اشتغل فى فنون، فأخذ الفقه و اصوله و العريه عن الشمس البرماوى(١)، و كان مقيما بالبيبرسيه، فكثر انتفاعه به لذلك، و الفقه أيضا عن البيجورى(٢)، و الجلال البلقينى(٣)، و الولى العراقى(٤)، و الاصول أيضا عن

ص: ١٦٨

-
- ١- شمس الدين البرماوى : محمد بن عبد الدائم بن موسى العسقلانى القاهرى الشافعى المتوفى (٨٣١)
 - ٢- البيجورى : ابراهيم بن أحمد بن عيسى بن سليمان بن سليم المصرى المتوفى سنة (٨٢٥) .
 - ٣- الجلال البلقينى : عبد الرحمن بن عمر بن رسلان القاهرى الشافعى المتوفى سنة (٨٢٤) .
 - ٤- الولى العراقى : احمد بن عبد الرحيم بن الحسين الكردى المصرى ولى الدين ابن العراقى المتوفى (٨٢٦) .

العز ابن جماعه(١) ، و النحو أيضا عن الشهاب العجيمي(٢) سبط ابن هشام(٣) ، و الشمس الشطنوفى(٤) ، و الفرائض و الحساب عن ناصر الدين بن أنس المصرى الحنفى، و المنطق و الجدل و المعانى و البيان و العروض، و كذا اصول الفقه، عن البدر الاقصرائى(٥)، و لازم البساطى(٦) فى التفسير و اصول الدين و غيرهما و انتفع به كثيرا، و العلاء البخارى(٧) ، فيما كان يقرأ عليه، و كان العلاء يزيد فى تعظيمه، لكونه مع علمه لا يتسبب بحيث يجلسه فوق الكمال ابن البارزى(٨)، سيما و قد بلغه انه فرق ما ارسل به إليه، و هو ثلاثون شاشا(٩) مما ارسل به صاحب

ص: ١٦٩

- ١- ابن جماعه : عز الدين محمد بن أبى بكر بن عبد العزيز المصرى الشافعى المتوفى سنه (٨١٩)
- ٢- احمد بن عبيد الله العجيمى شهاب الدين الحنبلى النحوى المتوفى سنه (٨٠٩) .
- ٣- ابن هشام : عبد الله بن يوسف بن أحمد بن عبد الله بن هشام الانصارى الحنبلى النحوى صاحب « المغنى » توفى سنه (٧٦١) .
- ٤- الشطنوفى : على بن يوسف بن حريز بن معضاد اللخمى المقرئ المتوفى بالقاهره سنه (٧١٣)
- ٥- بدر الدين الاقصرائى : محمود بن محمد المتوفى سنه (٨٢٦) .
- ٦- البساطى : محمد بن أحمد بن عثمان بن نعيم الطائى المالكى قاضى القضاة المتوفى (٨٤٢)
- ٧- البخارى : علاء الدين على بن محمد صاحب « نزهة النظر فى الفرق بين الانشاء و الخير » كتبها سنه (٨٢٣)
- ٨- الكمال ابن البارزى : محمد بن محمد بن عثمان بن محمد بن عبد الرحيم أبو المعالى المتوفى سنه (٨٥٦)
- ٩- شاش : العمامه ، كما فى هامش العبقات

الهند الى الشيخ، و حضر دروس النظام الصيرامى (١) و الشمس ابن الديرى (٢) ، و غيرهما من الحنفية، و المجد البرماوى (٣)، و الشمس العراقى (٤) ، و غيرهما من الشافعية، و الشهاب احمد المغراوى (٥) المالكى، بل بلغنى انه حضر مجلس الكمال الدميرى (٦) ، و الشهاب ابن العماد (٧) ، و البدر الطنبذى (٨) ، و غيرهم، و أخذ علوم الحديث عن الولى العراقى، و شيخنا (٩)، و به انتفع، فأنه قرأ عليه جميع شرح «الفیه» العراقى بعد أن كتبه بخطه فى سنه تسع عشره، و اذن له فى اقراءه و كان أحد طلبه المؤيديه عنده، بل كان كلما يشكل عليه فى الحديث، و غيره،

ص: ١٧٠

- ١- الصيرامى نظام الدين : يحيى بن يوسف بن محمد بن عيسى كان من أدباء القرن التاسع
- ٢- ابن الديرى : شمس الدين محمد بن عبد الله بن سعد المقدسى الحنفى المتوفى سنه (٨٢٧)
- ٣- البرماوى : مجد الدين اسماعيل بن أبى الحسن بن على بن عبد الله الشافعى المصرى المتوفى (٨٣٤)
- ٤- العراقى (بفتح الغين المعجمه و تشديد الراء) محمد بن أحمد بن خليل الشافعى المتوفى (٨١٦)
- ٥- المغراوى : الشهاب أحمد بن محمد بن موسى بن محمد الابشيهى القاهرى .
- ٦- الدميرى : كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٨)
- ٧- الشهاب بن عماد : أحمد بن عماد بن محمد الافقهسى المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٨)
- ٨- البدر الطنبذى : أحمد بن عمر بن محمد بدر الدين الشافعى القاهرى المتوفى (٨٠٩)
- ٩- لعل المراد به هو ابن حجر العسقلانى أحمد بن على بن محمد المصرى الشافعى المتوفى سنه (٨٥٢)

يراجعه فيه، مما اثبت ما اجتمع لى منه فى موضع آخر، و سمع عليه، و على الجمال عبد الله بن فضل الله، و الشرف بن الكويك (١)، و الفوى (٢)، و ابن الجزرى (٣) فى آخرين، و لكنه لم يكثر.

و قيل: انه روى عن البلقينى (٤)، و ابن الملقن (٥)، و الابناسى (٦)، و العراقى، فالله اعلم.

و مهر و تقدم على غالب أقرانه، و تفنن فى العلوم العقلية و النقلية، و كان أولا يتولى بيع البز فى بعض الحوانيت، ثم أقام شخصا عوضه فيه مع مشارفته له احيانا، و تصدى هو للتصنيف و التدريس و الاقراء، فشرح كلا من «جمع الجوامع» و «الورقات» و «المنهاج الفرعى» و «البرده»، و اتقنها ما شاء مع الاختصار و الاعتناء بالذنب عنها، و كذا عمل منسكا، و تفسيراً لم يكمل، و غيرهما مما لم ينتشر، و المتداول بالايدي مما انتفع به ما اثبتته، و رغب الاثمه فى تحصيل تصانيفه و قراءتها و اقراءها حتى ان الشمس البامى (٧) كان يقرأ على

ص: ١٧١

-
- ١- الشرف ابن الكويك : محمد بن محمد بن عبد اللطيف بن أحمد بن محمود القاهرى الشافعى المتوفى (٨٢١)
 - ٢- الفوى : عبد اللطيف بن أحمد المصرى الحلبي سراج الدين المقتول فى خان غباغب سنه (٨٠١)
 - ٣- ابن الجزرى : محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف أبو الخير المقرئ المتوفى (٨٣٣)
 - ٤- البلقينى : عمر بن رسلان بن نصير القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٨٠٥) .
 - ٥- ابن الملقن : عمر بن على بن احمد بن محمد بن عبد الله ابو حفص المصرى الشافعى المتوفى (٨٠٤)
 - ٦- الابناسى : ابراهيم بن موسى بن ايوب برهان الدين ابو اسحاق القاهرى الشافعى المتوفى (٨٠٢)
 - ٧- الشمس البامى : محمد بن أحمد بن محمد القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٨٨٥) .

الونائى (١) فى أولها، بل حملة معه الى الشام، فكان أول من أدخله إليها و نوه به و أمر الطالبه بكتابتها، فكتبوه و قرءوه.

و كذا بلغنى عن القاياتى (٢) انه أقرأ فيه، و اما أنا فحضرت دروسا منه عند شيخنا ابن خضر (٣) بقراءه غيرى، و كان يكثر وصفه بالمتانه و التحقيق، و قرأ عليه من لا يحصى كثره، و ارتحل الفضلاء للاخذ عنه، و تخرج به جماعه درسوا فى حياته، و لكنه صار بآخره يستروح فى اقراءه لغلبيه الملل و السأمه عليه و كثره المخبطين، و لا- يصغى الا لمن علم تحريره و تحرزه، خصوصا و هو حاد المزاج لا- سيما فى الحر، و إذا ظهر له الصواب على لسان من كان، رجع إليه مع شدة التحرز، و حدث باليسير. سمع منه الفضلاء، اخذت عنه، و قرض لى غير تصنيف و بالغ فى التنويه بى حسب ما اثبتته فى موضع آخر، و قد ولى تدريس الفقه «بالبرقويه» عوض الشهاب الكورانى حين لقيه فى سنه اربع و اربعين، حتى كان ذلك سببا لتعقبه عليه فى شرحه «جمع الجوامع» بما ينازع فى اكثره، و ربما تعرض بعض الآخذين عن الشيخ لانتقاده و اظهار فساده، و «بالمؤيديه» بعد موت شيخنا، بل عرض عليه القضاء، فأبى و شافه الظاهر بالعجز عنه، بل كان يقول لاصحابه: انه لا طاقة لى على النار.

و كان اماما علامه محققا نظارا، مفرط الذكاء، صحيح الذهن، بحيث كان يقول بعض المعترين: ان ذهنه يثقب الالماس، و كان يقول عن نفسه: أن فهمى

ص: ١٧٢

-
- ١- الونائى (بالنون نسبه الى قريه بصعيد مصر) هو محمد بن اسماعيل بن محمد القاهرى الشافعى المتوفى (٨٤٩)
 - ٢- القاياتى : محمد بن على بن محمد القاهرى الشافعى شمس الدين المتوفى سنه (٨٥٠) .
 - ٣- ابن خضر : ابراهيم بن خضر بن احمد بن عثمان القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٨٥٢) .

لا يقبل الخطاء، حاد القريحه، قوى المباحثه.

حتى حكى لى امام الكاملية(١) انه رأى الونائى معه فى البحث كالطفل مع المعلم، معظما بين الخاصه و العامه مهايا وقورا عليه سيماء الخير، اشتهر ذكره، و بعد صيته، و قصد بالفتاوى من الاماكن النائيه، و هرع إليه غير واحد من الأعيان بقصد الزياره و التبرك، بل رغب الجمالى ناظر الخاص فى معاونته له على بر الفقراء و المستحقين، فما خالف مع مخالفته بعده لغيره فيه، و أسندت إليه عدّه وصايا، فحمد فيها، و عمر من ثلث بعضها ميضاه بجوار جامع الفكاهين، انتفع بها دهرًا و الامر وراء هذا و لم أكن اقصر به عن درجه الولايه، و ترجمته تحتل كراريس مع انى قد اطلتها فى معجمى، و قد حج مرارا، و مات بعد أن تعلق بالاسهال من نصف رمضان فى صبيحه يوم السبت مستهل سنه اربع و ستين، و صلى عليه بمصلى باب النصر فى مشهد حافل جدا، ثم دفن عند آبائه بترتبه التى انشأها تجاه جوشن، و تأسف الناس عليه كثيرا، و أثنوا عليه جميلا، و لم يخلف بعده فى مجموعته مثله، و رثاه بعض الطلبة، بل مدحه فى حياته جماعه من الأعيان، و مما كتبه هو على شرحه لجمع الجوامع، مضمنا لشعر شيخنا:

يا سيدا طالعه أن فاق بحسنه فعد

ثم اتد فى فهمه و خذ جواهر وجد

و قد نال منه، و من العلاء القلقشندى، و غيرهما، من الائمة المتفق على جلالتهم البقاعى(٢) مع تلمذه لكثير منهم بما لا يقبل من مثله، نسأل الله السلامه، و كلمه الحق

ص: ١٧٣

١- امام الكاملية : محمد بن محمد بن عبد الرحمن القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٨٦٤) .

٢- البقاعى : ابراهيم بن عمر بن حسن الرباط (بضم الراء و تخفيف الباء) المتوفى بدمشق (٨٨٥) .

و شىخ سلیمان (٢) جمل در حاشیة «تفسیر جلالین» مسمى «بافتوحات الالهیه بتوضیح تفسیر الجلالین للدقائق الخفیه» گفته:

[و فى الكرخى ما نصه و اعلم ان المدرسين و ان تباينت مراتبهم فى العلم و تفاوتت منازلهم فى الفهم اصناف ثلاثة لا رابع لها:

الاول: من إذا درس آیه اقتصر على ما فيها من المنقول و اقوال المفسرين و اسباب النزول و المناسبه و وجوه الاعراب و معانى الحروف و نحو ذلك، و هذا لا حظ له عند المحققين، و لا نصيب له بين فرسان الفهوم.

و الثانى: من يأخذ فى وجوه الاستنباط منها و يستعمل فكره بمقدار ما آتاه الله تعالى من الفهم، و لا يشتغل باقوال السابقين و تصرفات الماضين علما منه ان ذلك أمر موجود فى بطون الاوراق لا معنى لاعادته.

و الثالث: من يرى الجمع بين الامرين و التحلى بالوصفين و لا يخفى انه أرفع الاصناف و من هذه الصنف الجلال المحلى، و الجلال السيوطى كصاحب «الكشاف» و الكواشى (٣)، و القاضى (٤)، و الفخر الرازى (٥) رضى الله تعالى

ص: ١٧٤

١- الضوء اللامع ج ٧ / ٣٩ - ٤١ .

٢- سلیمان الجمل : بن عمر بن منصور العجلى المصرى الشافعى المتوفى سنة (١٢٠٤) .

٣- الكواشى : احمد بن يوسف بن الحسن الشيبانى الموصلى الشافعى المتوفى سنة (٦٨٠) .

٤- القاضى : عبد الله بن عمر بن محمد بن على البيضاوى الشافعى المتوفى سنة (٦٨٥) .

٥- فخر الدين الرازى : محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين الشافعى المتوفى سنة (٦٠٦) .

۳۳- حسین بن علی الواعظ الکاشفی

اما تفسیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی، مولی را بأولی، پس در تفسیر «مواهب علیه» که مشهور است «بتفسیر حسینی» گفته: [مَاوَأَكُمُ النَّارُ (۱) جای شما و ایشان دوزخ بود، «هِيَ مَوْلَاكُمْ» آتش دوزخ سزاوارتر است بشما].

و تفسیر حسینی از تفاسیر مشهوره معتمده، و اسفار معروفه معتبره است، و شیخ أحمد بن أبی سعید بن عبد الله بن عبد الرزاق الحنفی الصالحی که معروف است بملا-جیون (۲)، و فضائل جلیله، و مناقب جمیله او از «سبحه المرجان» غلام علی آزاد بلگرامی ظاهر است، در تفسیر آیات احکام که مشهور است به «تفسیر أحمدی» گفته:

[و قد كنت قدیما أسمع من أفواه الرجال الكرام ان الامام الغزالی (۳) الذی هو من أجله علماء الاسلام قد جمع آیات الاحکام بحسب الطاقه و الامکان، حتی بلغت خمسمائه بلا- زیاده و لا- نقصان، و كنت علی ذلك برهه من الزمان و مده من الاکوان، حتی وقفت علی کتب الاصول للعلماء الفحول ذکروا فیها تلك القصة

ص: ۱۷۵

۱- سوره الحديد : ۱۵ .

۲- ملاجیون : أحمد بن أبی سعید بن عبد الله بن عبد الرزاق الحنفی المکی الصالی المتوفی سنه (۱۱۳۰) .

۳- الغزلی : حجه اسلام محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الطوسی الشافعی المتوفی سنه (۵۰۵) .

البديعه، و اوردوا هناك هاتا الحكايه العجيبه، فلما زدت ايمانا و كملت ايقانا، طفقت اتفحص تلك الايات اتجسسها في القعهه والقيامات، فلم اجد عليها ظفرا، و لم أقف منها على اثر، فأمرت بلسان الالهام، لا كوهم من الاوهام، ان استنبطها بعون الله تعالى و توفيقه، و استخرجها بهدايه طريقه، فأخذت اجمع الايات التي استنبطت عنها الاحكام الفقيهيه و القواعد الاصوليه و المسائل الكلاميه بالترتيب القرآنيه، ثم فسرتها بأحسن وجه من التفسير، و شرحتها بأكمل جهه من التحرير، آخذا من الكتب المتداوله لفحول العلماء و الزبر المتعاوره(1) بين الائمه و الصلحاء، و ما ذلك من فن و شعب، بل من فنون مختلفه و شعب كثيره، فمن كتب التفاسير «انوار التنزيل و مدارك التأويل»، و كذا الكتاب الجليل الشأن، باهر البرهان، الموسوم «بالاتقان في علوم القرآن»، و تفسير شيخ الرئيس الولي المعروف بظهير الشريعه الغوري، و تفسير الشيخ الكبير العلي الحسين الواعظ الكاشفي، و تفسير الشيخ الاجل الزاهد الفهامه، و كذا الثقه المعروف بجار الله علامه]-الخ.

از اين عبارت ظاهر است كه ملاجيون اولاً ذكر کرده كه آيات مذكوره اين تفسير را تفسير کرده بأحسن وجه از تفسير، و شرح نموده بأكمل جهت از تحرير، و اخذ نموده آن را از كتب متداوله برای فحول علماء، و زبر متعاوره در میان ائمه و صلحاء، و از جمله آن، تفسير حسين واعظ كاشفي را شمرده، و خود او را بشيخ كبير على وصف نموده.

و مولوی تراب علی در آخر کتاب «التدقيقات الراسخات في شرح التحقيقات الشامخات الملقب بسبيل النجاح الى تحصيل الفلاح» گفته:

مخفی مباد كه روايات اين شرح از صحف موثوقه، و زبر أنيقه مانند

ص: ۱۷۶

«تفسیر کبیر» و «تفسیر مدارک» و «حسینی» و «نیشابوری» و «معالم التنزیل» تصنیف امام بغوی، و «تفسیر احمدی» و «موضح القرآن، و فتح الرحمن»، و «تفسیر بیضاوی» و «مشکاه المصابیح» الی أن قال بعد ذکر عدہ کتب آخر:

استخراج نموده، بقلم حواله نمودیم انتھی.

از این عبارت ظاهر است کہ «تفسیر حسینی» از صحف موثوقه و زبر انیقہ است، کہ مولوی مذکور از آن روایات، شرح خود اخذ نموده و اعتبار و اعتماد بر آن فرموده.

و مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در «کشف الظنون» گفته:

[تفسیر حسین بن علی الکاشفی الواعظ المتوفی فی حدود سنہ تسعمائہ، و هو تفسیر فارسی متداول فی مجلد سماہ «بالمواهب العلیہ» كما ذكره ولده فی بعض کتبه، و ترجمته بالترکیه لابی الفضل محمد بن ادريس البدلیسی المتوفی سنہ اثنتین و ثمانین و تسعمائہ، و له «جواهر التفسیر» للزهراین (۱) یأتی فی الجیم (۲).

و نیز در «کشف الظنون» گفته:

[«جواهر التفسیر» لتحفه الامیر، فارسی لمولانا حسین بن علی الکاشفی الواعظ المتوفی سنہ ست (۳) و تسعمائہ، ألفه لامیر علی شیر (۴)، و هو «تفسیر الزهراین» فی مجلد ضخیم، اورد فی أوله العلوم المتعلقة بالتفسیر، و هی اثنان و عشرون فنا

ص: ۱۷۷

۱- الزهراین : سورتا البقره و آل عمران

۲- کشف الظنون ج ۱ / ۴۴۶

۳- المشهور ان تاریخ وفاه الکاشفی کان سنہ (۹۱۰)

۴- الامیر نظام الدین علی شیر النوائی وزیر السلطان حسین بایقرا توفی سنہ (۹۰۶) .

فی اربعة فصول، و ذکر التفسیر و التأویل، و نحو ذلك [۱].

و محبوب عالم در تفسیر خود جابجا از «تفسیر حسینی» نقل می کند، چنانچه در تفسیر آیه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسْتَأْذِنُ الْقَرَارُ [۲] گفته:

[در «تفسیر حسینی» می آرد از مرتضی کرم الله تعالی وجهه، و فاروق رضی الله تعالی عنه منقول است: که مراد از این قوم، ده قبیله اند، که فاجرترین قبائل قریش بودند، یعنی بنی مغیره، و بنی امیه، که نعمت حق تغییر کردند].

و نیز در «تفسیر شاهی» مسطور است: و در «تفسیر حسینی» آورده:

ثعلبی از ابن عباس [۳] رضی الله تعالی عنهما، نقل می کنند: که مرتضی علی کرم الله وجهه، فتنها را می شناخت از «حم عسق» [.

و نیز در «تفسیر شاهی» مذکور است: در «تفسیر حسینی» می گوید از حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما نقل می کنند: کافران را دو تمنای عجب است: یکی در دنیا که می گوید نعیم بهشت مرا خواهد بود، و یکی در عقبی که خواهد گفت: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» و هیچکدام از این دو متمنی، وجود نخواهد گرفت].

و نیز در «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ [۴] مسطور است:

ص: ۱۷۸

۱- کشف الظنون ج ۱ / ۶۱۳.

۲- سوره ابراهیم : ۲۸ - ۲۹

۳- ابن عباس : عبد الله بن عباس بن عبد المطلب القرشي الهاشمي الصحابي المتوفى (۶۸) .

۴- سوره الشوری : ۳۰ .

[و در «تفسیر حسینی» آورده که مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه فرموده:

که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد آن این ست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه، مصیبت می رسانم، و از بسیاری عفو می کنم، و وی از آن کریم تر است که گناهی که یک بار عفو کرد، دیگر بار عقوبت کند بر آن در عقبی].

۳۴- ابو السعود بن محمد عمادی

اما تفسیر ابو السعود بن محمد عمادی، مولی را بأولی، پس در «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» گفته:

[قوله تعالى: مَا أَوَّكُنَّ النَّارُ لَا تَبْرَحُنَهَا أَبَدًا هِيَ مَوْلَاكُمْ (۱) أى أولى بكم، و حقیقتہ مکانکم الذی یقال فیہ: هو أولى بکم، كما یقال: هو مثله الکریم، أى مکان لقول القائل: انه لکریم او مکانکم عن قریب، من الولی و هو القرب، او ناصرکم عن قریب، من الولی و هو القرب، او ناصرکم علی طریقہ، قوله: «تحیه بینهم ضرب و جمیع» او متولیکم تتولاکم كما تولیتم موجباتها (۲).

و ابو السعود عمادی، عماد علمای نقاد، و محل اعتبار و اعتماد اکابر مشهورین فی الاغوار و الانجاد است.

محمود بن سلیمان کفوی در «کتاب اعلام الاخیار» گفته:

ص: ۱۷۹

۱- سوره الحديد : ۱۵

۲- تفسیر أبی السعود : ج ۸ / ۲۰۸

[المولى الفاضل العلامه، و الحبر الكامل الفهامه، لسان الزمان، امام اهل اللسان، بدائع الحسان تجل عن البيان، واسع التقرير، كامل التحرير، سبحان النثر، حسان الشعر، كشاف مشكلات التنزيل الجليل، و حلال معضلات الكتاب بالتفسير و التأويل، حافظ قوانين الفروع و الاصول، و ضابط مسائل كل فنون من المعقول و المنقول، زبده ارباب التقوى، و عمده اصحاب الفتوى، امام المفسرين، ختام المجتهدين، شيخ الاسلام و عماد الدين ابو السعود ابن الشيخ محيي الدين المنتسب بالعماد، عامله الله بلطفه يوم المعاد، و هو الاستاذ على الاطلاق و المشار إليه بالاتفاق، قرعت به اسماع سكان الآفاق، و صكت به آذان اهل فارس و العراق، شيخ كبير، امام خبير، عالم نحري، لا فى العجم له مثل و لا فى العرب له نظير، مشهور الاسم، على المرتبه، عظيم الجاه، زائد الحشمه، تضرب به الامثال، و تشد إليه الرحال، ترد الفتاوى عليه من اقطار الارض، و ترد إليه بعضها على بعض، و لقد كان على أحسن طريقه سلكها الاشراف، و قلدها اشرف الاخلاف، من دين مكين، و عقل رزين، و كان من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله فى العلم و العرفان، و كان يجتهد فى بعض المسائل و يخرج و يرجح بعض الدلائل، و كان إذا لم يجد واقعه الفتوى و جوابها فى الكتب المتداوله المعموله، من المتون و الشروح و الاصول، و النوادر، و الواقعات، و الفتاوى، يتأمل فى الوجوه التى لاحت لها، و يرجح واحدا من تلك الوجوه، و يكتب الجواب على رأيه الوجيز، و له فى الفروع و الاصول قوه كامله، و قدره شامله، و فضيله تامه، و احاطه عامه، كيف لا و قد دام على منصب الفتوى مده مديده تنيف على ثلثين سنه، و قد ذكرنا بعضا من أحواله الشريفه، و فوائده اللطيفه، و تحقيقاته العميقه، و تدقيقاته الانيقه، و اقيسته الصريحه، و أجوبته الصحيحه، و غيره من النكات، و الاشارات، و اللطائف،

و الحكايات، فى مواضع عديده فى ضمن الكتاب السابقه من كتابنا هذا، فأرجع الى تلك المواضع [١].

٣٥- سعيد چلبى مفتى روم

اما ذكر سعيد چلبى مفتى روم، تفسير مولى بأولى، پس در حاشية خود بر «تفسير بيضاوى» گفته:

[قوله: فغدت كلا الفرجين...، البيت، يصف بقره وحشيه نفرت من صوت الصائد، فغدت فرعه، لا تدرى أقدامها الصائد، أم خلفها، أى فغدت

ص: ١٨١

١- قال الكفوى بعد ذكر هذه المواضع : و مناقبه أى أبى السعود كثيره و لا يغنيها هذا المجلد فالقطره تنبئ عن الغدير ولد فى رأس المائة العاشره ، فتغذى بالعلم و كان رضيع ابيه فى الشريعه و الحقيقه ، و نشأ بالفضل فى حجر ابيه و رباه ، و علمه الفنون فبلغ فى المعانى و البيان و البديع و الفروع و الاصول و تفسير القرآن رتبه الفضل و التحقيق و الاتقان . . . الى ان قال : ثم انتقل من قضاء بروسيا الى قضاء مدينه قسطنطينيه ، ثم صار قاضيا بالعسكر المنصور بولايه الروم و مكث فيها ثمان سنين فبلغت مهمه زمره العلماء الى اوج العلاء و تصاعد شرف العلم بتربيته الى قبه السماء ، ضاهى صناديد السلف فى الترييه و المهمه و عطائها ، و باهى الفرقدين فى أن يهتدى بها ، فكان فوق سمائها ملك طوائف الفقهاء باخلاق حسانه و احسانه ، و سلك فى سبيل البر معهم طرقا لم تعهد قبل زمانه و بالجملة كانت ايامه من تاريخ الايام و صارت فى عهده احوال الاهالى على احسن النظام ، ثم صار نقيباً بقسطنطينيه و عين له كل يوم مائتا درهم و مكث فى منصب الفتوى أكثر من ثلثين سنه و صنف فيها التفسير المسمى بارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم و أرسله الى سليم خان الغازى و تقبله السلطان بقبول حسن و قبله . . . الخ .

البقره كلا- جانيها: الامام و الخلف، تحسب انه أولى، و أخرى بأن يكون فيه الخوف، و الفرج بمعنى المخافه، أى كلا موضعها الذى يخاف منهما فى الجملة، أو بمعنى ما بين قوائم الدابه، فما بين اليدين فرج، و هو بمعنى السعه و الانفراج، و فسرته بالقدم و الخلف توسعا، أو بمعنى الجانب و الطريق، فعل بمعنى مفعول، لانه مفروج مكشوف، و ضمير انه بكلا، لانه مفرد اللفظ، و خلفها و امامها اما بدل من كلام، و اما خير مبتداء محذوف، أى هما خلفها و امامها، كذا فى «الكشف» قوله حقيقته محراكم من الحرى، فالمولى مشتق من الاولى بحذف الزوائد[.

٣٦- شهاب الدين الخفاجى

اما تفسير شيخ شهاب الدين أحمد بن محمد بن عمر خفاجى، مولى را بأولى، پس در حاشیة خود بر «تفسير بيضاوى» كه مسمى ساخته آن را «بعنايه القاضى و نهايه الراضى» و در آخر آن گفته:

[اللهم انك تعلم انى مخضت أيامى عن زيدتها، و اعملت مطايا الجد و جياذ النظر فى ميادين حلبتها، حتى بيض نسخه عمرى المشيب، و ابلى بلبسه بردى القشيب، و نثر خريفه خضر اوراقى «وَ اِسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً» و استنارت به آفاقى، فرأيت ما ضاع من متاع حياتى، و قمت لألتقط ما انتثر من درر اوقاتى، و ندمت على ترك التجاره، و ناهيك بعدم الربح من خساره، لو لا برهه جاد بها

ابو العجب على ما به من سنه (١) و فينه بعد فينه (٢) في خدمه الكتاب و السنه.

فان كان هذا الدمع يجرى صبابه على غير سعدى فهو دمع مضيع

و ما تفيد الجواهر ضالا فى يباب (٣) سكاكه سعال (٤) و ضباب (٥)، و قصوره صم الصخور، و انهاره الشراب، و ما ينفع البذر على صفوان المسيل، و ما يغنى عن عرق الجبين من أتى السوق بنقضه بعد الاصيل، غير انى أتوسل الى الكريم بكلامه القديم و رسوله العظيم أن يعزنى بعزه الذى لا يضام، و يدخلنى حصن حفظه الذى لا يرام، و يغنينى عما سواه، و يشرح صدرى لكل ما يرضاه، يا ظاهرا إليه مرجع ضمائرنا، اجعل القرآن ربيع قلوبنا، و نور أبصارنا و بصائرنا، و ليس يخيب من يرجو كريما، و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و سلم تسليما]مى فرمايد:

[قوله: «هى أولى بكم، أى أحق من النجاه، و هو بيان لحاصل المعنى، قوله: كقول لبيد العامرى الشاعر المشهور و هو من قصيدته المشهوره التى هى احدى المعلقات السبع و أولها:

عفت الديار محلها فمقامها* بمنى تأبد غولها فرجامها (٦)

ص: ١٨٣

- ١- الصنه إذا كان بالصاد المهمله فهى بمعنى ذفر الابط أو التتن عموما ، و يحتمل أن يكون بالضاد المعجمه فهى بمعنى البخل
- ٢- الفينه : (بفتح الفاء و سكون الياء و النون المفتوحه) الحين و الساعه .
- ٣- اليباب (بفتح الياء) : الخراب
- ٤- السعالى : (بفتح السين و كسر اللام) جمع السعلاء و هى انثى الغول .
- ٥- الضباب : (بكسر الضاد) جمع الضب بفتحها : حيوان من الزحافات شبيه بالحرذون .
- ٦- عفت : انمحت ، و المحل من الديار : ما حل لأيام معدوده ، و المقام منها ما طالت الاقامه فيها و منى موضع غير منى الحرم ، و الغول و الرجام جبلان معروفان ، و تأبد أى توحش

و منها فى تشبیه ناقته بالبقره الوحشیه فى نفرتها و سرعه عدوها.

و سمعت رز الانيس فراعها**عن ظهر غيب و الانيس سقامها(١) فعدت كلا-الفرجين تحسب انه** مولى المخافه خلفها و امامها

حتى إذا يئس الرماه فأرسلوا** غضفا(٢)دواجن قافلا أعصامها الى آخر القصيده. و قوله: فعدت (بالعين المهمله) فى سرحها من عدا يعدو، إذا اسرع فى السير، و الذى فى شروح الكشاف بالمعجمه، و هما متقاربان معنى، أى غدت البقره الوحشيه لما نفرت لفرعها من الصياد لا تدرى أ ذلك الصائد خلفها أم قدامها، فتحسب كلا جانبيها من الخلف و الامام أحرى و أولى بأن يكون فيه الخوف، و الفرغ موضع المخافه، أى كلا-الموضعين الذى يخاف منه فى الجملة، او ما بين القوائم، فما بين اليدين فرج، و ما بين الرجلين فرج، و هو بمعنى السعه و الانفراج، و فسره بالقدم و الخلف توسعا، او بمعنى الجانب و الطريق، فعل بمعنى مفعول، لانه مفروج مكشوف، و ضمير انه راجع لكلا باعتبار لفظه، و خلفها و امامها: اما بدل من كلا، و (اما) خبر مبتداء محذوف، أى هما خلفها و امامها، و فيه وجوه آخر لا تخلو من ضعف، و الشاهد فى قوله: (مولى المخافه) فانه بمعنى مكان أولى و احرى بالخوف، قوله: و حقيقته، أى حقيقه مولاكم هنا محراكم (بالحاء و الراء المهملتين)، أى المحل الذى يقال فيه: انه

ص: ١٨٤

-
- ١- الرز: الصوت الخفى، و الانيس هو الانس، و راعها أى افرعها، يقول الشاعر: سمعت البقره صوت الناس فأفرعها ذلك و انما سمعته عن ظهر الغيب و لم تر الانيس، و الناس داء الوحش لانهم يصيدونها.
 - ٢- الغضف جمع أغضف و هى الكلاب المسترخيه الاذان، و الدواجن: المعلمات و القفول: اليبس، و أعصامها: بطونها، يقول الشاعر: إذا يئس الرماه من البقره و علموا ان سهامهم لا تنالها و ارسلا كلابا مسترخيه الاذان معلمه ضوامر البطون.

أخرى و أحق بكم، من قولهم: هو حرى بكذا، أى خلىق و حقىق و جدىر به، كلىها بمعنى، و لىس المراد انه اسم مكان من الاولى على حذف الزوائد، كما توهم، و سترى معناه عن قرىب، قوله: كقولك: هو مئنه الكرم-الخ-یعنى ان مولا-كم اسم مكان لا كغیره من اسماء الامكنه، فانها مكان للحدث بقطع النظر عن صدر عنه، و هذا محل للمفضل على غیره الذى هو صفته، فهو ملاحظ فى معنى أولى، لا انه مشتق منه، كما ان المئنه مأخوذه من ان التحقیقه، و لىست مشتقه منه، إذ لم یذهب احد من النحاء الى الاشتقاق من اسم التفضیل، كما لم یقل أحد بالاشتقاق من الحرف، و مئنه الكرم وصف له على طریق الكنايه الرمزیه فى قولهم: الكرم بین بردیه، كما فى شروح الكشاف]-الخ.

و شهاب الدین خفاجى، شهاب ثاقب فضل و كمال، و نجم زاهر سماء مجد و اجلال است، و فضائل جلیله ایشان، و مناقب باهره البرهان، او ورد لسان ائمه اعیان.

و از اجل محامد و مناقب فاخره او این است كه شیخ مشایخ اجازه شاه ولی الله (۱) والد شاه صاحب (۲) بوده، چنانچه حضرت او در رساله «ارشاد» بعد ذكر اتصال سند خود به هفت كس از مشایخ، و انتهای سند این هفت كس به زین الدین زکریا (۳)، و سیوطی، گفته:

ص: ۱۸۵

۱- شاه ولی الله : بن عبد الرحیم العمرى الدهلوی المتوفى سنه (۱۱۷۶) .

۲- شاه صاحب : عبد العزیز بن أحمد ولی الله الدهلوی صاحب « التحفه » توفى سنه (۱۲۳۹) .

۳- زین الدین زکریا : هو ابن محمد المصرى الشافعى الانصارى المتوفى سنه (۹۲۶) .

[اما الشيخ عيسى (١) فروى عن جماعه: منهم أبو الارشاد نور الدين على بن محمد الاجهورى (٢)، عن على بن أبى بكر القرافى، عن الجلال السيوطى، و منهم شهاب الدين أحمد بن محمد الشهير بالخفاجى، عن البرهان ابراهيم ابن أبى بكر العلقمى (٣)، عن الجلال السيوطى].

و فاضل محمد أمين بن فضل الله بن محب الدين المحبى (٤) در «خلاصه الاثر فى اعيان القرن الحادى عشر» گفته:

[الشيخ أحمد بن محمد بن عمر قاضى القضاة الملقب بشهاب الدين الخفاجى المصرى الحنفى، صاحب التصانيف السائره، واحد افراد الدنيا، المجمع على تفوقه و براعته، و كان فى عصره بدر سماء العلم، و نيز افق النثر و النظم، رأس المؤلفين، و رئيس المصنفين، سار ذكره سير المثل، و طلعت اخباره طلوع الشهب فى الفلك، و كل من رأيناه أو سمعنا به ممن أدرك وقته معترفون له بالتفرد فى التقرير و التحرير و حسن الانشاء، و ليس فيهم من يلحق شأوه (٥) و لا يدعى ذلك، مع ان فى الخلق من يدعى ما ليس فيه، و تأليفه كثيره ممتعه مقبوله، و انتشرت فى البلاد و رزق فيها سعاده عظيمه، فان الناس اشتغلوا بها، و اشعاره و منشآتة مسلمه لا مجال للخدش فيها.

و الحاصل انه فاق كل من تقدمه فى كل فضيله، و اتعب من يجيء بعده، مع ما

ص: ١٨٦

-
- ١- عيسى المغربى : جار الله أبو مهدي ابن محمد المالكى الشاذلى المتوفى سنه (١٠٨٠) .
 - ٢- ابو الارشاد : على بن محمد بن عبد الرحمن الاجهورى المصرى المالكى المتوفى سنه (١٠٦٦) .
 - ٣- العلقمى : ابراهيم بن عبد الرحمن المصرى الشافعى المتوفى حدود (٩٩٠) .
 - ٤- المحبى : محمد أمين بن فضل الله الحموى الدمشقى الحنفى المتوفى سنه (١١١١)
 - ٥- الشأو (بفتح الشين المعجمه و سكون الهمزه و آخرها الواو) : الامد - الهمه .

خوله الله تعالى من السعه و كثره الكتب، و لطف الطبع و النكته و النادره.

و قد ترجم نفسه فى آخر «ريحاته» من حين مبدئه، فقال: قد كنت فى سن التمييز فى مغرز طيب النبات، عزيز فى حجر والدى ممتعا، فلما درجت من عشى قرأت على خالى، سيويه زمانه، يعنى ابا بكر الشنوانى(١)، علوم العربيه، ثم ترقيت فقرأت المعانى، و المنطق، و بقيه العلوم الاثنى عشر، و نظرت كتب المذهبين: مذهب أبى حنيفه، و الشافعى، مؤسسا على الاصلين، من مشايخ العصر.

و من أجل من أخذت عنه شيخ الاسلام محمد الرملى(٢)، حضرت دروسه الفرعيه، و قرأت عليه شيئا من «صحيح مسلم»، و اجازنى بذلك و بجمع مؤلفاته و مروياته، بروايته عن القاضى زكريا(٣)، و عن والده.

و منهم شافعى زمانه الشيخ نور الدين على الزيادى(٤)، حضرت دروسه زمنا طويلا.

و منهم العلامه الفهامه خاتمه الحفاظ و المحدثين ابراهيم العلقمى، قرأت عليه «الشفاء» بتمامه، و اجازنى به و بغيره، و شملنى نظره و بركه دعائه لى.

ص: ١٨٧

١- الشنوانى : أبو بكر اسماعيل بن عمر بن على بن وفاء الشافعى المتوفى سنه (١٠١٩) .

٢- محمد الرملى : بن أحمد بن حمزه المصرى الانصارى الشافعى المتوفى سنه (١٠٠٤) .

٣- القاضى زكريا : بن محمد بن أحمد بن زكريا الانصارى القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٩٢٦) و لا- يخفى ان روايه الرملى عن القاضى زكريا بعيده لان ولاده الرملى على ما قالوا كانت فى سنه (٩١٩) . و سنه حين وفاه القاضى كان (٧) سنه و أخذ الاجازه الروائيه فى هذه الايام بعيد جدا الا مع الواسطه ، او كانت ولادته قبل السنه المذكوره .

٤- نور الدين الزيادى : على بن يحيى المصرى الشافعى المتوفى سنه (١٠٢٤) .

و منهم العلامة فى سائر الفنون على بن غانم المقدسى الحنفى (١)، حضرت دروسه، و قرأت عليه الحديث، و كتب لى إجازته بخطه.

و ممن أخذت عنه الادب و الشعر شيخنا أحمد العلقمى، و محمد الصالحى الشامى (٢).

و ممن اخذت عنه الطب الشيخ داود البصير (٣)، ثم ارتحلت مع والدى للحرمين الشريفين، و قرأت ثمه على الشيخ على بن جار الله العصام (٤) و غيره، ثم ارتحلت الى قسطنطينيه، فتشرفت بمن فيها من الفضلاء و المصنفين، و استفدت منهم، و تخرجت عليهم، و هى إذ ذاك مشحونه بالفضلاء الاذكياء، كابن عبد الغنى، و مصطفى بن عزمى (٥)، و الحبر داود، و هو ممن أخذت عنه الرياضيات، و قرأت عليه اقليدس و غيره، و اجلهم إذ ذاك استاذى سعد المله و الدين ابن حسن، اخذ عن خاتمه المفسرين أبى السعود العمادى، عن مؤيد زاده، عن الجلال الدوانى، و لما توفى استاذى قام مقامه صنع الله، ثم ولداه، ثم انقضوا فى مده يسيره، ثم لما عدت إليها ثانيا بعد ما توليت قضاء العسكر بمصر، رأيت تفاقم الامر، فذكرت ذلك للوزير، فكان ذلك سببا لعزلى و أمرنى بالخروج من تلك المدينة،

ص: ١٨٨

-
- ١- ابن غانم : على بن محمد بن خليل بن محمد الحنفى المقدسى نزىل القاهره المتوفى سنه (١٠٠٤) .
 - ٢- الصالحى الشامى : محمد بن عثمان الدمشقى الهلالى امين الدين الاديب الشاعر المتوفى (١٠٠٤) .
 - ٣- البصير : داود بن عمر الانطاكى الطيب المتوفى بمكه المكرمه سنه (١٠٠٨) .
 - ٤- العصام : على بن اسماعيل بن ابراهيم بن محمد بن عربشاه الاسفرائينى المتوفى بمكه سنه (١٠٠٧) .
 - ٥- مصطفى : بن محمد الشهير بعزمى زاده قاضى العسكر الرومى المتوفى حدود سنه (١٠٤٠)

و قد من اللّٰه تعالى على بالسلامه.

ثم ذكر ان من تأليفه حواشى تفسير القاضى، و هى التى سماها «عنايه القاضى» و «شرح الشفاء» و «شرح دره الغواص» و «الريحانه» و «الرسائل الاربعين» و «حاشيه شرح الفرائض» و «كتاب السوانح» و «الرحله» و «حواشى الرضى» .

قلت: و له كتاب «شفاء الغليل فيما فى كلام العرب من الدخيل و النادر الحوشى القليل» و كتاب «ديوان الادب فى ذكر شعراء العرب» ذكر فيه مشاهير الشعراء من العرب العرباء و المولدين، و له كتاب «طراز المجالس» و هو مجموع حسن الوضع جم الفائدة رتبه على خمسين مجلسا، ذكر فيه مباحث تفسيريه و نحويه و اصوليه و غيرها.

الى ان قال المحبى: و اخذ عنه جماعه اشتهروا بالفضل الباهر من جملتهم علامه عبد القادر البغدادى (١)، و السيد أحمد الحموى (٢)، و غيرهما، و اجتمع به والدى المرحوم فى منصرفه الى مصر، و أخذ عنه و كتب عنه اصل الريحانه الذى سماه «خبايا الزوايا فيما فى الرجال من البقايا» و كتب منها فى دمشق نسخ، و من ثم اشتهرت فضيلته و ذكره فى رحلته، فقال: ثم جئت الى رياض العلوم المزهره باصناف الفنون من منشور و منظوم، فجئيت زهر الآداب من تلك الحدائق الرحاب، فكان بيت قصيدها و واسطه عقدها و فريدها، مالك ازمه هذه الصناعات، و فارس حله البلاغه و البراعه جناب المولى الشهاب انسان عين الموالى و زبده الاحقاب:

علامه العلماء و اللج الذى لا ينتهى و لكل لج ساحل

ص: ١٨٩

١- عبد القادر البغدادى : بن عمر الديب اللغوى ولد ببغداد سنه (١٠٣٠) و توفى بالقاهره سنه (١٠٩٣)

٢- السيد أحمد الحموى : بن محمد الحسنى (أو الحسينى) الحنفى المتوفى سنه (١٠٩٨) .

قد أشرقت بشموس علومه أفلاكها، و لمع بسنا المنطوق و المفهوم سماكها و تحلت أجياد الطروس بعقود ألفاظه، و راجت نقود آدابه فى سوق عكاظه، قد اتفقت كلمه الكمله انه واحد عصره بلا خلاف، و أقرت له علماء دهره فى حيازه السبق بالاعتراف، فانتهدت إليه اليوم بلاغه البلغاء، فما تظل الخضرء و لا تقل الغبراء فى زماننا أجرى منه فى ميدانها، و احسن تصرفا بعنانها، و أما فنون الآداب فهو ابن بجدها، و اخو جملتها، و أبو عذرتها، و مالك أزمته.

فان أقر على رق أنامله أقر بالرق كتاب الانام له

قد سقت عيون قريحته المسائل، و بسقت فى روضه أغصان الفضائل، فصار عزيز مصر و قاضيهها، و ناشر لواء العدالة فى نواحيها، و بنى و شيد بأيدي تحريراته معالم التنزيل، و نضا قناع خفايا الاسرار بمحكم التأويل، فكم أبدع بما أودع فى خبايا الزوايا فيما فى الرجال من البقايا، فنظمه «نفثات السحر» و قلائد النحر، و غمزات الالحاظ المراض، و عطفات الحسان بعد الاعراض، و نثره النثره اشراقا، و حباب الصهباء رونقا و اتساقا.

فقر لم يزل فقيرا إليها كل مبدى فصاحه و بيان

و قد حصلت على ضالتي المنشوده من لقياده، و ظفرت بالكنز الذى كنت أتوقعه و اترجاه، و شاهدت ثمار المجد و السوود تنثر من شمائله، و رأيت فضائل الدهر عيالا على فضائله.

و من فوائده المعجبه التى لا ينقضى التحسين لها، ما نقله فى «شرح الشفاء» عند قوله: و من دلائل نبوته صلى الله عليه و سلم

«ان الذباب كان لا يقع على ما ظهر من جسده، و لا يقع على ثيابه»: ما نصه: و هذا مما قاله ابن سبع (1) أيضا، الا

ص: ١٩٠

١- ابن سبع : سليمان بن داود تاج الاسلام أبو الربيع السببى السوارى مؤلف « بهجه الانوار »

أنهم قالوا: لا يعلم من روى هذا.

و الذباب واحده ذبابه، قيل: أنه سمى به لأنه كلما ذب آب، أي كلما طرد رجع.

و هذا مما أكرمه الله به، لأنه طهره من جميع الاقدار، و هو مع استقذاره قد يجيء من مستقذر.

قيل: و قد نقل مثله عن ولى الله الشيخ عبد القادر الكيلانى (١) قدس الله سره و لا بعد فيه لان معجزات الانبياء قد تكون كرامات لاولياء امته، و فى ربايعه لى:

من أكرم مرسل عظيم جلا لم تدن ذبابه إذا ماحلا

هذا عجب و لم يذق ذو نظر فى الموجودات من حلاه أحلى

و تظرف منه ملا- جامى (٢) فقال: محمد رسول الله ليس فيه حرف منقوط لان النقط يشبه الذباب، فصين اسمه و نعته عنه كما قلت فى مدحه صلى الله عليه و سلم:

لقد ذب الذباب فليس يعلو رسول الله محمودا محمد

و نقط الحرف يحكيه بشكل لذاك الخط منه قد تجرد [٣] الخ.

٣٧- شيخ سليمان جمل

اما ذكر شيخ سليمان جمل، تفسير مولى را بأولى، پس در حاشية خود بر

ص: ١٩١

١- عبد القادر الجيلانى: بن موسى بن عبد الله الصوفى المتوفى ببغداد سنة (٥٦١).

٢- فى نسيم الرياض ج ٣ ص ٢٨٢: و تظرف بعض علماء العجم.

٣- خلاصه الاثر ج ١ ص ٣٣١.. ص ٣٣٥.

«تفسير جلالين» كه مسمى است «بافتوحات الالهيه بتوضيح تفسير الجلالين للدقائق الخفيه» گفته:

[قوله: هِيَ مَوْلَاكُمْ (1) يجوز أن يكون مصدرا، أي ولايتكم، أي ذات ولايتكم و أن يكون مكانا، أي مكان ولايتكم، و أن يكون بمعنى أولى كقولك: «هو مولاه» أي أولى به الخ سمين.

و فى أبى السعود: هِيَ مَوْلَاكُمْ أي أولى بكم، و حقيقته مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما يقال: هو مثنه الكرم، أي مكان لقول القائل:

انه لكرم، أو مكانكم عن قريب، من الولي و هو القرب، أو ناصركم على طريقه قوله: تحيه بينهم ضرب وجيع آه.

و فى «الشهاب»: قوله: هو مثنه الكرم، يعنى ان مولاكم اسم مكان، لا كغيره من أسماء الامكنه، فانها مكان للحدث بقطع النظر عن صدر عنه، و هذا محل للمفضل على غيره الذى هو صفته فهو ملاحظ فيه معنى أولى، لا انه مشتق منه كما ان المثنه مأخوذه من ان، و ليست مشتقه منها الخ.

و قوله: أو ناصركم، فالمعنى لا ناصر لكم الا النار، كما ان معنى البيت لا تحيه لهم الا الضرب على الهتك، و المراد نفى الناصر و نفى التحيه اه شهاب].

و عبارت خطبه حاشيه شيخ جمل و عبارت ختام آن در اينجا نوشته مى شود تا از آن جلالت و عظمت مضامين اين حاشيه از زبان مصنف واضح شود:

[ففى خطبه هذه الحاشيه: الحمد لله على افضاله. و الصلاه و السلام على سيدنا محمد و صحبه و آله، و بعد فيقول العبد الفقير سليمان الجمل، خادم الفقراء:

هذه حواش تتعلق بتفسير الامامين الجليلين الامام المحقق محمد بن أحمد المحلى

ص: ١٩٢

الشافعي، و الامام عبد الرحمن جلال الدين السيوطي الشافعي رحمهما الله تعالى، و أعاد علينا من بركاتهما آمين، ينتفع بها المبتدى ان شاء الله تعالى، جمعتهما من التفاسير و قواعد المعقول، أسأل الله أن ينفع بها كما نفع بأصلها آمين.

و قال الشيخ سليمان في آخر الحاشيه: و هذا آخر ما قدر لي أن أكتبه من هذا التعليق الشريف، و لم يكن في ظني أن يجيء على هذا المنوال المنيف، لقصور باعى و دروس رباعى، و عجزى الذى هو وصف لازم، و فتورى الذى هو للذهن ملازم، و انما هو نكته سر قراءتى على الشيخ الامام العالم العلامة، الحبر البحر الفهامه، شيخ الافتاء و التدريس، و محل الفروع و التأسيس، من شاع فضله و ذاع، و توفرت لتتبع تحبيره و تعبيره الاسماع، مولانا الشيخ عطيه الاجهورى(1) تغمده الله بغفرانه، و أسكنه فراديس جنانه.

الى أن قال: و قد انتهى ما من الله تعالى به من المعانى المحرره و ألفاظ المحبره فى الرابع و العشرين من شهر جمادى الثانيه من شهور سنه ألف و مائه و ثمانيه و تسعين على يد جامعها الفقير الى الله تعالى سليمان الجمل، خادم الفقراء غفر الله له و لوالديه و لمن أعاناه و لجميع المحبين و اخوانه المسلمين آمين].

٣٨- جار الله الإله آبادى

اما ذكر ملا جار الله اله آبادى، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در حاشیه

ص: ١٩٣

١- عطيه الاجهورى : بن عطيه الشافعي البرهانى الضرير ، كان أدبيا ، فقيها ، اصوليا مفسرا ، و له آثار و مؤلفات منها : « ارشاد الرحمن لاسباب النزول و النسخ و المتشابه و تجويد القرآن » توفى سنه (١١٩٠) أو (١١٩٤)

خود بر «تفسیر بیضاوی» که در شروع آن بعد ذکر «تفسیر بیضاوی» و مدح آن گفته:

[و انی كنت من عنفوان الشباب مشعوبا باستكشافه، و مولعا باستيقانه و استكماله، فلم ازل اكرر مطالعته و مباحثته، و اداوم مطارحته و مذاكرته حتى استوليت على حل مغلقاته، و كشف مكنوناته، و اوضح مضمراته، و تفصيل مجملاته، من غير معین يعینى فى هذا الباب من شخص أو كتاب، الا كتاب الادیب الالمعى (۱) العلامة الزمخشرى، شكر الله سعيه فى بذل المجهود فى تحقيق هذا الفن المحمود، فرقت عليه فى اثناء المطالعه ارقاما كثيره، منها ما يتعلق بحل الكتاب، و منها ما يرتبط بالتميز بين الخطاء و الصواب، فخالج قلبى ان اجمعها و ارتبها حتى لا يضيع، و اضيف إليها من الكلمات ما استطع] -الخ.

در سوره حديد گفته: [قوله: و حقيقته محرراكم من الحرى، فالمولى الحرى مشتق من الاولى بحذف الزوائد].

۳۹- محب الدين افندى

اما تفسیر محب الدين افندى، مولى را بأولى، پس در كتاب «تنزيل الايات على الشواهد من الايات» که شرح ابيات كشاف است، و در آخر آن گفته:

[و هذا آخر ما توخينا من شرح ابيات الكشاف و بيان مقاصدها على وجه شاف بحيث تيسر الوصول و الدخول الى تلك الايات من أسهل طريق، و نسأل

ص: ۱۹۴

۱- الالمعى (بفتح الهمزه و الميم و سکون اللام و كسر العين) : الذكى المتوقد .

اللّه الهدايه و العنايه و التوفيق، و ان يجعل خواتيم اعمالنا توبه مقبوله، و قلوبنا بذكره تعالى عن كل ذكر مشغوله، و ان يمن علينا بحسن الختام بحرمه نبيه محمد خاتم الرسل الكرام، و آله و اصحابه الفخام، و الصلاه و السلام عليه و عليهم الى قيام الساعه و ساعه القيام، و الحمد لله على الدوام]مى فرمايد:

[فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

هو للبيد، فى سورة الحديد عند قوله تعالى: **مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (١)** أى هى أولى بكم، و انشد قول لبيد: فغدت-الخ-و حقيقه مولا-كم محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه: أولى بكم، كما قيل هو مثنه الكرم، أى مكان لقول القائل انه لكريم، و يجوز أن يراد هى ناصركم، أى لا ناصر لكم غيرها، و المراد نفى الناصر على البتات] (٢)-الخ.

و محتجب نماند كه فاضل ابو الوفا نصر هورينى كه مصحح كتب مطبوعه مصر است، در آخر نسخه مطبوعه «تنزيل الايات» كه در مصر مطبوع شده، عبارتى نوشته كه از آن نهايت جلالت و عظمت مرتبه اين كتاب و مصنف آن ظاهر است:

[حيث قال: يقول مصححه نصر الهورينى أبو الوفا (٣) سامحه الله و عفا عما هفا، بحمد الله قد انتهى فى منتهى رجب سنه (١٢٨١) طبع «شرح شواهد الكشاف

ص: ١٩٥

١- سورة الحديد : ١٥

٢- تنزيل الايات فى شرح شواهد الكشاف ص ١٤٠

٣- ابو الوفا الهورينى : نصر بن نصر يونس الوفائى الازهرى الاديب اللغوى المفسر ارسل الى فرنسه فى زمن الحذيوى محمد على اماما لاحدى بعثات الحكومه المصريه ، فاقام فيها مده تعلم فيها الفرنسيه ، و عاد الى القاهره و تولى رياسه تصحيح المطبعه الاميرييه ، توفى سنه (١٢٩١) ق .

المتمم لفائده ذاك التفسير بلا خلاف، للجهبذ الاوحدى محب الدين أفندى، و حيث ان الاصل محتاج لتتميم الفوائد بتوضيح ما فيه من الشواهد، فلا بد من هذا الشرح الرائق الكاشف عما حوته من الدقائق، فالحمد لمن وفق لطبعه، من له من اسمه و لقبه نصيب عن مدحه يغنى، حضره حسين أفندى حسنى، و كليل اداره المطبعه الكبرى، تعلق حضره عبد الرحمن بيك رشدى مصححا حسب امكان الفقير حقق الله ما قصده من اكمال النفع بمطالعه ذاك التفسير مع كونه عام النفع فى غيره كتفسير القاضى البيضاوى، و الفخر الرازى، و مفتى الثقلين العمادى، بل و فى غيرها من العلوم العربيه و الفنون الادبيه، و رأيت فى حاشيه «القاموس» لابن الطيب(1) الفاسى فى ماده «لجأ»: ان له عليها شرحا سماه «انواء الانوار بشرح شواهد الكشاف و الانوار» و هو متأخر فى الزمان عن شرحنا هذا بقليل، و لكنى لم أجده، و لم يتيسر لى من نسخ هذا الشرح عند الطبع سوى اصلين، فاجتهدت فى تصحيح عباراتهما مع التعويل على مراجعه الكشاف، حتى كمل بحمد الله على وجه شاف، و الحمد لله و كفى، و سلام على عباده الذين اصطفى].

٤٠- محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى

اما ذكر محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در «روضه نديه» نقلا عن الفقيه حميد(2) در ذكر

ص: ١٩٦

-
- ١- ابن الطيب : محمد بن الطيب بن محمد بن محمد بن موسى الشرقى الفاسى المدنى المالكى ، اديب ، محدث ، لغوى ، مؤرخ ، توفى بالمدينه المنوره سنه (١١٧٠) ق .
 - ٢- الفقيه حميد : بن احمد بن محمد بن عبد الواحد المحلى الشهيد المعروف بفقيه الشهيد اليمانى ، كان من شيوخ الزيديه ، و من تصانيفه « الحدائق الوردية » ذكر فيه تراجمه ائمتهم الى متمم الثلاثين و هو الامام المنصور بالله عبد الله بن حمزه بن سليمان المتوفى سنه (٦١٤) ، و من آثاره ايضا « محاسن الازهار » و هو الذى نقل عنه صلاح الامير اليمانى .

معانی مولی گفته:

[و منها: بمعنی الاولی، قال تعالی: هِيَ مَوْلَاكُمْ اى اولى بكم و بعدابکم].

و جلائل فضائل، و محاسن محامد محمد بن اسماعیل، در ما بعد انشاء الله مذکور خواهد شد.

۴۱- تفسیر عبد الرحیم بن عبد الکریم

اما تفسیر عبد الرحیم بن عبد الکریم (۱)، مولی را بأولی، پس در «شرح قصائد سبع معلقات» در شرح شعر:

فغدت کلا الفرجین تحسب أنه مولی المخافه خلفها و امامها

گفته: الفرج موضع المخافه، و أراد بالمولی الاولی، و ضمیر انه عائد الی کلا، و هو مفرد لفظا و ان کان يتضمن معنى التشبيه، و خلفها و امامها خبر مبتدء محذوف تقدیره هما خلفها و امامها، و الجملة مفسره لكلا الفرجین، يقول فغدت البقره فی کلا الفرجین تحسب ان کل واحد من الفرجین و هما خلفها و امامها اولى بالمخافه].

ص: ۱۹۷

۱- عبد الرحیم بن عبد الکریم: الصفی پوری، احد العلماء المبرزین فی النحو و اللغه فی القرن الثالث عشر له مصنفات عدیده منها: «شرح المعلقات السبع» مختصر من شرح الزوزنی، توفی سنه (۱۲۶۷) بکلکته و دفن بها - نزهه الخواطر ج ۷ ص ۲۵۸

-

اما تفسیر رشید النبی (۱)، مولی را بأولی، پس در «شرح قصائد سبع معلقه» در شرح شعر مذکور گفته:

[فرج) جای ترسناک، (مولی) بمعنی اولی است، و ضمیر انه سوی «کلا» راجع است، و (خلفها و امامها) خبر مبتدأ محذوف است، یعنی هما خلفها و امامها، یا تقدیر این است که کلا الفرَجین خلفها و امامها تحسب انه مولی المخافه.

معنی اینکه پس شد آن گاو دشتی در دو موضع ترسناک، که گمان می کرد و می دانست که هر یک از آن دو موضع اولی است بترسیدن، یعنی می دانست که هر یک از این موضع چنان است که خوف کردن و ترسیدن از وی اولی و بهتر است، و آن دو جانب جانب پس پشت آن گاو دشتی است و پیش او، و اصمعی گفته: که از (مولی) خداوند مراد است، و از (مخافه) سگان شکاری، یعنی می دانست که هر جانب او سگان شکاری موجوداند].

ص: ۱۹۸

۱- رشید النبی: بن حبيب النبی بن ضیاء النبی العمری الرامپوری، احد العلماء المشهورین، ولی التدریس بکلکته فدرس بها مده طویلہ، و له شرح علی «المعلقات السبع» صنفه سنه ۱۲۶۴، توفی سنه (۱۲۷۴) - نزهة الخواطر ج ۷ ص ۱۷۸ - .

اما ذکر سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی، مجیء مولى بمعنى أولى پس در «نور الابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار» گفته:

[تنبیه) -قال العلماء: لفظ المولى يستعمل بازاء معان متعدده ورد بها القرآن العظيم: فتاره يكون بمعنى أولى، قال الله تعالى فى حق المنافقين:

«مِأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» (۱) أى أولى بكم، و تاره بمعنى الناصر، قال الله تعالى: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۲) أى لا ناصر لهم، و بمعنى الوارث، قال الله تعالى: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ (۳) أى ورثه، و بمعنى (العصبه) ، قال تعالى: وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَّرَائِي (۴) أى عصبه، و بمعنى (الصدیق) ، قال تعالى: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا (۵) أى صدیق عن صدیق، و بمعنى (السید و المعتقد) و هو ظاهر، فيكون معنى الحديث من كنت ناصره، أو حميمه، أو صديقه، فان عليا كذلك [۶].

و در ما بعد انشاء الله تعالى می دانی که فاضل ابراهیم مصحح «نور

ص: ۱۹۹

۱- سوره الحديد : ۱۵ .

۲- سوره محمد : ۱۱

۳- النساء : ۳۳

۴- سوره مريم : ۵

۵- الدخان : ۴۱

۶- نور الابصار ص ۷۸

الابصار» افاده کرده که این کتاب، لائق است بآنکه نوشته شود بنور بر نحور حور، و مؤلف آن رئیس نبلاء، و اوحد فضلاء، و جهبذی ألمعی و فطن لودعی است.

فَلله الحمد و المنه که از این بیان رفیع العنوان، منبع البیان، جلیل الارکان، لا مع البرهان، بکمال وضوح و ظهور روشن و عیان گردید که اکابر ائمه اعلام اعیان، و اعظم لغویین و الا شأن، و أمائل نحویین معروفین و افاخم مفسرین منقدین از متقدمین و متأخرین، ثابت کرده اند که مولی بمعنی اولی می آید و جمعی از ایشان کلام الهی و شعر لبید را بآن تفسیر کرده اند، پس مجیء مولی بمعنی اولی حسب افادات این حضرات، هم در قرآن شریف، و هم در کلام عرب، بنهایت وضوح و ظهور و انجلاء و انکشاف فائز گردید، و مرام اهل حق کرام بمثابه از ثبوت و تحقق رسید که متعصبین و جاحدین گو اعتساف و ناحق کوشی را بغایت قصوی رسانند و بانواع و اقسام مجادلات و مکابرات، قلوب اهل انصاف رنجانند، لکن در این باب تاب انکار و عناد، و یارای جحود و لداد ندارند، و چاره جز قبول و اعتراف، و ترک مجازفت و اعتساف، و مهاجرت عدوان و سفساف نمی یابند.

لکن رازی و بعض مقلدین او کصاحب «المواقف» و ابن حجر المکی و الکابلی، بسبب کمال جسارت و تهور، و غایت استعلا و تکبر، و انهماک تمام در ستر انوار حق، و اهتمام بلیغ در اخفای اضواء صدق، خود را از این انکار صریح العوار که مایه استهزاء و سخریه کبار و صغار است، معذور نداشتند، و بسبب غایت ولوع و شغف بنصرت باطل، دین و دیانت و ورع و امانت، و حیا و آزر، و مبالات و شرم را یکسو گذاشته، اعلام

ابطال چنین استعمال مقبول اهل کمال افراشتند.

و نهایت حیرت است که جناب شاهصاحب هم بمزید حذق و تبحر، و غایت اطلاع و تمهر، و تخرج از کذب و بهتان، و تأثم از فریه و عدوان و تورع از عضیه و طغیان، ترک اتباع محققین اعیان، و هجر اقتفای آثار منقدین ارکان نموده، همداستان منکرین و جاحدین، و هم نغمه مکابراین حائنین گردیدند، و بر این استعمال بعید از اختلال، که بتصریح اساطین ائمه عربیت، و افاحم مهره مفسرین ثابت است، استهزا نمودند، و سخریه زدند، و آن را منافی بلاغت و فصاحت پنداشتند، و هرگز آن را مستفاد از لغت نمی دانند.

و اعجاب که با این همه جلالت و عظمت و مهارت، و حذاقت و محدثیت و مفسریت، بر تفاسیر مشهوره، که دستمال طلبه علوم است، و از غایت تداول و تناول، مشهور و معروف مثل «تفسیر کشاف» و «معالم» و «مدارک» و «انوار بیضاوی» و «تفسیر جلالین» و امثال آن هم اطلاعی بهم نرسانیدند و بی محابا بانکار سراسر خسار، قلوب اهل انصاف رنجانیدند، و دفع بداهت ورد، صراحت را بغایت قصوی رسانیدند، ذلک مبلغهم من العلم.

و مخفی نماند که چون ثبوت مجیء مولی بمعنی اولی بتصرف، در غایت وضوح و ظهور، و نهایت معروف و مشهور بود، بعض متکلمین این حضرات را که مناسبتی بعلوم عربیه داشتند، خود را از تقلید رازی باز داشتند بلکه لوای نصرت حق در این باب افراشتند، و تصریح بشیوع مولی بمعنی اولی بتصرف در کلام عرب، و منقول بودنش از ائمه لغت فرمودند، ورد توهم معترضین، و قلع شبه جاحدین، بوجه کافی و شافی نمودند.

ص: ۲۰۱

تفتازانی نیز معنی اولی را برای لفظ «مولى» در «شرح مقاصد» ذکر نموده

علامه سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی(۱) در «شرح مقاصد» در تقریر دلالت حدیث غدیر بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

[و لفظ المولى قد يراد به المعتق، و الحليف، و الجار، و ابن العم، و الناصر و الاولى بالتصرف.

قال الله تعالى: مَاؤَاكُمُ النَّارُ أَي أَوْلَىٰ بِكُمْ، ذكره أبو عبيده.

و قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتِ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا، أَيِ الْاَوَّلَىٰ بِهَا وَ الْمَالِكِ لِتَدْبِيرِ أَمْرِهَا، وَ مِثْلُهُ فِي الشَّعْرِ كَثِيرٌ، وَ بِالْجُمْلَةِ اسْتِعْمَالَ الْمَوْلَىٰ بِمَعْنَى الْمَتَوَلَّىٰ وَ الْمَالِكِ لِلْأَمْرِ، وَ الْاَوَّلَىٰ بِالتَّصَرُّفِ شَائِعٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ، مَنْقُولٌ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ أُمَّةِ اللُّغَةِ، وَ الْمُرَادُ أَنَّهُ اسْمٌ لِهَذَا الْمَعْنَى، لِأَنَّهُ صِفَةٌ بِمَنْزِلَةِ الْاَوَّلَىٰ، لِيَعْتَرِضَ بَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ صَيَغَةِ أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ، وَ أَنَّهُ لَا يَسْتَعْمَلُ اسْتِعْمَالَهُ[۲].

علاء الدين قوشجی نیز اولی بالتصرف را از معانی «مولى» دانسته

و علاء الدین علی بن محمد قوشجی در «شرح تجرید» در تقریر دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[و لفظ المولى قد يراد به المعتق، و المعتق، و الحليف، و الجار، و ابن العم، و الناصر، و الاولى بالتصرف.

قال الله تعالى: مَاؤَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ[۳] أَي أَوْلَىٰ بِكُمْ. ذكره أبو عبيده.

و قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتِ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا» أَيِ الْاَوَّلَىٰ بِهَا فِي

ص: ۲۰۲

۱- التفتازانی: مسعود بن عمر بن عبد الله، سعد الدين الاديب المنطقي المتوفى سنة (۷۹۱).

۲- شرح المقاصد ج ۲ / ۲۹۰.

۳- سورة الحديد: ۱۵

التصرف، و المالك لتدبير أمرها و مثله في الشعر كثير[١].

و متوهم نشود که عبارت شارح «مقاصد» و شارح «تجرید» در تقریر دلالت حدیث بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از طرف شیعه است پس نسبت آن بتفتازانی و قوشجی، سمتی از صحت نداشته باشد، زیرا که سکوت بعد نقل کلامی، اگر چه از مخالف مذهب باشد، حسب افاده شاهصاحب در باب چهارم همین کتاب «تحفه»، و هم حسب افاده فاضل رشید (کما سیجیء فیما بعد انشاء الله تعالی) دلیل تسلیم و تصدیق است، و تفتازانی و قوشجی بمقام جواب این تقریر متین و کلام رزین حرفی بر زبان نیاورده اند، و اصلا نفی مجیء مولی بمعنی اولی بتصرف نکرده.

و بنابر ایضاح و رفع تشکیک، و ظهور سیاق و سباق کلام، تمام عبارت تفتازانی و قوشجی نوشته می شود:

[و قال التفتازانی فی «شرح المقاصد»: اما حدیث الغدير، فهو انه عليه الصلوه و السلام قد جمع الناس يوم غدیر، موضع بین مکه و المدینه بالجحفه، و ذلك بعد رجوعه من حجه الوداع، و كان يوما صائفا حتى ان الرجل ليضع رداءه تحت قدميه من شده الحر، و جمع الرحال و صعد عليها،

فقال مخاطبا:

«معاشر المسلمين أ لست أولی بكم من أنفسكم؟»، قالوا: بلى، قال: «فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

و هذا حدیث متفق على صحته، آورده على رضى الله تعالى عنه يوم الشورى، حين حاول ذكر فضائله و لم ينكره أحد، و لفظ المولى قد يراد به المعتق، و المعتق، و الحليف، و الجار، و ابن العم، و الناصر، و الاولى بالتصرف. قال الله تعالى:

ص: ٢٠٣

مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ أَى أَوْلَى بِكُمْ. ذكره أبو عبيده، وقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتِ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا» أَى الْأَوْلَى بِهَا وَ الْمَالِكِ لِتَدْبِيرِ أَمْرِهَا، وَ مِثْلُهُ فِي الشَّعْرِ كَثِيرٌ، وَ بِالْجُمْلَةِ اسْتِعْمَالَ الْمَوْلَى بِمَعْنَى الْمَتَوْلَى وَ الْمَالِكِ لِلْأَمْرِ، وَ الْأَوْلَى بِالتَّصَرُّفِ شَافِعٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ، مَنقُولٌ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ أَئِمَّةِ اللُّغَةِ، وَ الْمُرَادُ أَنَّهُ اسْمٌ لِهَذَا الْمَعْنَى، لَا صِفَةً بِمَنْزِلَةِ الْأَوْلَى، لِيَعْتَرِضَ بِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ صِيغَةِ أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ، وَ أَنَّهُ لَا يَسْتَعْمَلُ اسْتِعْمَالَهُ، وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ فِي الْحَدِيثِ هُوَ هَذَا الْمَعْنَى لِيُطَابِقَ صَدْرَ الْخَبْرِ، وَ لِأَنَّهُ لَا وَجْهَ لِلْخَمْسَةِ الْأَوَّلِ، وَ هُوَ ظَاهِرٌ، وَ لَا السَّادِسَ، لِظُهُورِهِ وَ عَدَمِ احْتِيَاجِهِ إِلَى الْبَيَانِ وَ جَمْعِ النَّاسِ لِأَجْلِ سَيِّمَاهُ، وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (١)، وَ لَا- خَفَاءٌ فِي أَنَّ الْأَوْلِيَةَ بِالنَّاسِ، وَ التَّوَلَّى وَ الْمَالِكِيَةَ لِتَدْبِيرِ أَمْرِهِمْ وَ التَّصَرُّفِ فِيهِمْ بِمَنْزِلَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، هُوَ مَعْنَى الْإِمَامَةِ.

وَ الْجَوَابُ مَنعُ تَوَاتُرِ الْخَبْرِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ مَكَايِرَاتِ الشَّيْخِ، كَيْفَ وَ قَدْ قَدِحَ فِي صِحَّتِهِ كَثِيرٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْحَدِيثِ، وَ لَمْ يَنْقُلْهُ الْمُحَقِّقُونَ مِنْهُمْ كَالْبُخَارِيِّ، وَ مُسْلِمٍ، وَ الْوَاقِدِيِّ، وَ أَكْثَرَ مِنْ رَوَاهُ لَمْ يَرَوْا الْمَقْدَمَةَ الَّتِي جَعَلَتْ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِالْمَوْلَى الْأَوْلَى.

وَ بَعْدَ صِحَّةِ الرَّوَايَةِ، فَمَوْخَرُ الْخَبْرِ أَعْنَى

قَوْلُهُ: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ» يَشْعُرُ بِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْمَوْلَى هُوَ النَّاصِرُ وَ الْمُحِبُّ، بَلْ مَجْرَدُ احْتِمَالِ ذَلِكَ كَافٍ فِي دَفْعِ الْاسْتِدْلَالِ.

وَ مَا ذَكَرَ أَنَّ ذَلِكَ مَعْلُومٌ ظَاهِرٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (٢) لَا- يَدْفَعُ الْاحْتِمَالَ، لِجَوَازِ أَنْ يَكُونَ الْغَرَضُ التَّنْصِيصَ عَلَى

ص: ٢٠٤

١- سورة التوبة : ٧١

٢- التوبة : ٧١ .

موالاته و نصرته، ليكون أبعد عن التخصيص الذي يحتمله أكثر العمومات، و ليكون أقوى دلالة، و أوفى بافاده زياده الشرف، حيث قرن بموالاه النبي صلى الله عليه و سلم، و هذا القدر من المحبه و النصره لا يقتضى ثبوت الامامه، فلا عبره بخبر الواحد فى مقابله الاجماع، و لو سلم فغايتة الدلالة على استحقاق الامامه و ثبوتها فى المآل، لكن من أين يلزم نفى امامه الائمة الثلثة رضى الله تعالى عنهم قبله، و هذا قول بالموجب و هو جواب ظاهر لم يذكره القوم.

و إذا تأملت فيما يدعون من تواتر الخبر حجه عليهم لا- لهم، لانه لو كان مسوقا لثبوت الامامه دالا عليه لما خفى على عظماء الصحابه رضى الله تعالى عنهم أجمعين فلم يتركوا الاستدلال به و لم يتوقفوا فى محل أمر الامه، و القول بأن القوم تركوا الانقياد عنادا و على رضى الله تعالى عنه ترك الاحتجاج تقيه نهايه الغوايه و غايه الوقاحه [1].

از ملاحظه اين عبارت ظاهر است كه با وصفى كه تفتازانى بجواب حديث غدیر، در خلق احتمالات ركيكه و اعتراضات سخيغه، بمرتبه قصوى كوشيده، در مجيء مولى بمعنى أولى بالتصرف، اصلا كلامى نكرده، و رد آن به هيچ وجه (و لو كان ضعيفا سخيغا) ننموده.

و تمام عبارت قوشجى متعلق بحديث غدیر اين است:

[و الحديث الغدير المتواتر بيانه ان النبي صلى الله عليه و سلم قد جمع الناس يوم غدیر خم، موضع بين مكه و المدينه بالجحفه، و ذلك بعد رجوعه عن حجه الوداع، و جمع الرجال و صعد عليها و قال مخاطبا: «يا معشر المسلمين أ لست أولى بكم من أنفسكم؟ ، قالوا: بلى، قال: فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

ص: ٢٠٥

و هذا الحديث أورده على رضى الله عنه يوم الشورى عند ما حاول ذكر فضائله و لفظ المولى قد يراد به المعتق، و المعتق، و الحليف، و الجار، و ابن العم و الناصر، و الاولى بالتصرف.

قال الله تعالى: **مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (١)** أى أولى بكم، ذكره أبو عبيده، و

قال النبى صلى الله عليه و سلم: «ايما امرأه نكحت بغير اذن مولاها» أى الاولى بها فى التصرف و المالك لتدبير أمرها، و مثله فى الشعر كثير، و بالجمله استعمال المولى بمعنى المتولى و المالك للامر و الاولى بالتصرف شائع فى كلام العرب، منقول عن ائمه اللغه، و المراد انه اسم لهذا المعنى، لا صفه بمنزله الاولى، ليعترض بانه ليس من صيغه اسم التفضيل، و انه لا يستعمل استعماله، و ينبغى أن يكون المراد به فى الحديث هو هذا المعنى ليطابق صدر الحديث أعنى

قوله: «أ لست أولى من أنفسكم؟» و لانه لا وجه للخمسه الاولى، و هو ظاهر، و لا السادس، لظهوره و عدم احتياجه الى البيان و جمع الناس لاجله، سيما و قد قال الله تعالى: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (٢)**، و لا خفاء فى ان الاولويه بالناس و التولى و المالكيه لتدبير أمرهم و التصرف فيهم بمنزله النبى صلى الله عليه و سلم هو معنى الامامه.

و أجب بانه غير متواتر، بل هو خبر واحد فى مقابله الاجماع، كيف و قدح فى صحته كثير من أهل الحديث، و لم ينقله المحققون منهم كالبخارى، و مسلم و الواقدى، و أكثر من رواه لم يرو المقدمه التى جعلت دليلا- على ان المراد بالمولى هو الاولى بالتصرف.

و بعد صحه الروايه، فمؤخر الخبر اعنى

قوله: «اللهم وال من والاه» يشعر

ص: ٢٠٦

١- الحديد : ١٥

٢- التوبه : ٧١

بأن المراد بالمولى هو الناصر و المحب، بل مجرد احتمال ذلك كاف في دفع الاستدلال.

و ما ذكر من ان ذلك معلوم ظاهر من قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ لا يدفع الاحتمال، لجواز أن يكون الغرض التنصيص على موالاته و نصرته، ليكون أبعده عن التخصيص الذي يحتمله أكثر العمومات، و ليكون أوفى بافاده الشرف حيث قرن بموالاه النبي صلى الله عليه و سلم.

و لو سلم ان المراد بالمولى هو الاولى، فأين الدليل على ان المراد هو الاولى بالتصرف و التدبير؟ بل يجوز أن يراد الاولى في الاختصاص به و القرب منه، كما قال الله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ (١) و كما يقول التلامذه: نحن أولى باستادنا، و الاتباع: نحن أولى بسلطاننا، و لا يريدون الاوليويه في التدبير و التصرف.

و حينئذ لا يدل الحديث على امامته، و لو سلم فغاياته الدلاله على استحقاق الامامه و ثبوتها في المآل، لكن من أين و يلزم نفى امامه الاثمه الثلثه قبله؟ [٢].

و علاوه بر اين بحمد الله بدليل أجلى و أولى از ما سبق ظاهر مى نمايم كه افاده تفتازانى و قوشجى درباره مجيء مولى بمعنى أولى، از خود ايشانست، نه آنكه آن را از شيعه نقل کرده اند.

بيانش آنكه عبد الوهاب قدوائى قنوجى معروف بمنعم خان در «بحر المذاهب» در جواب حديث غدیر، نسبت اين افاده متينه بشارح «تجريد» نموده، و بعد نقل رد بر مجيء مولى بمعنى الولي، «از مواقف» و شرح آن، تعقب و رد اين رد، بهمين افاده رزينه فرموده.

ص: ٢٠٧

١- آل عمران : ٦٨

٢- شرح التجريد للقوشجى : ٣٦٣

[و هذه عبارته «بحر المذاهب» في الجواب عن حديث الغدير:

و عن الثالث بمنع صححه الحديث، و دعوى الضروره في العلم بصحته لكونه متواترا مكابره، كيف و لم ينقله كثير من أصحاب الحديث كالبخارى، و مسلم، و اضرابهما، و قد طعن بعضهم فيه كابن أبي داود السجستاني، و أبي حاتم الرازي و غيرهما من ائمه الحديث.

و لان عليا رضى الله عنه، لم يكن يوم الغدير مع النبي صلى الله عليه و سلم فانه كان باليمن، و رد بأن غيبته، لا تنافي صححه الحديث، الا أن يروى هكذا:

أخذ بيده أو استحضره و قال: كذا و كذا.

و ان سلم صححه الحديث فلا نم انه متواتر، بل هو خبر واحد في مقابله الاجماع و لو سلم فرواته لم يرووا مقدمه الحديث التي جعلت دليلا على ان المراد بالمولى هو الاولى بالتصرف، فالمراد بالمولى هو الناصر لا الاولى، بدليل آخر الحديث اعنى

قوله: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاده»، و لان مفعلا بمعنى أفعال، لم يذكره أحد، و يقال: أولى من كذا، دون مولى من كذا، و أولى الرجلين و الرجال، دون مولى الرجلين أو الرجال، هكذا في «المواقف» و شرحه، و فيه بحث أورده شارح «التجريد» حيث قال: قد يراد بالمولى الاولى بالتصرف.

قال الله تعالى: مَاوَأَكْمُ أَلْتَارُ هِي مَوْلَاكُمْ (١) أى أولى بكم، ذكره أبو عبيده

وقال صلى الله عليه و سلم: «أيا امرأة نكحت بغير اذن مولاها» أى الاولى بها فى التصرف و المالك لتدبير أمرها، و مثله فى الشعر كثير.

و بالجمله استعمال المولى بمعنى المتولى و المالك للامر و الاولى بالتصرف شائع فى كلام العرب، منقول عن أئمه اللغه، و المراد انه اسم لهذا المعنى لا صفة بمنزله الاولى، ليعترض بانه ليس من صيغه اسم التفضيل و انه لا يستعمل استعماله.

ص: ٢٠٨

و لو سلم ان المراد بالمولى هو الاولی، فأین الدلیل علی ان المراد هو الاولی بالتصرف و التدبیر؟ بل یجوز أن یراد الاولی فی الاختصاص به و القرب منه.

كما قال الله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ (١)، و یقول التلامذه: نحن أولى باستاذنا، و یقول الاتباع: نحن أولى بسلطاننا، و لا یریدون الاولویه فی التدبیر و التصرف و حیثذ لا یدل الحدیث علی امامته، و لو سلم فغایته الدلاله علی استحقاقه الامامه و ثبوتها فی المآل، لكن من أين یلزم نفی امامه الائمه الثلث قبله؟].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که عبد الوهاب با وصف انهاک در وساوس، و ارتباط در هواجس، و مبالغه و اهتمام تمام، در رد تقریر دلائل حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، رد انکار صاحب «مواقف» و شارح «مواقف»، بهمین افاده متینه که سابقا از «شرح مقاصد» و «شرح تجرید» نقل نموده و نسبت آن صراحه بشارح «تجرید» فرموده، و هر گاه نسبت آن بشارح «تجرید» صحیح و سدید باشد، پس بر نسبت آن بشارح «مقاصد» هم انکار برخاست.

و هر گاه بحمد الله و کمال لطفه، مجیء مولى بمعنی أولى بالتصرف، و شیوع آن در کلام عرب و اشعار از افاده تفتازانی و قوشجی ثابت شد، پس باید دانست که جلائل فضائل، و عوالی معالی، و محاسن مفاخر و مکارم مآثر تفتازانی، بالاتر از آنست که محتاج بیان باشد.

«ترجمه تفتازانی بگفتار سیوطی»

جلال الدین سیوطی در «بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه»

ص: ۲۰۹

گفته:

[مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازانى الامام العلامة، عالم بالنحو، و التصريف، و المعانى و البيان، و الاصلين، و المنطق و غيرها شافعى.]

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشره و سبعمائه، و اخذ عن القطب(١) و العضد(٢) و تقدم فى الفنون، و اشتهر بذلك، و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه، و له «شرح العضد»، شرح التلخيص، مطول، و آخر «مختصر»، شرح القسم الثانى من «المفتاح»، «التلويح على التنقيح» فى اصول الفقه، «شرح العقائد» «المقاصد» فى الكلام شرحه، «شرح الشمسيه» فى المنطق، «شرح تصريف العزى(٣)» «الارشاد» فى النحو، «حاشيه الكشاف» لم تتم و غير ذلك.

و كان فى لسانه لکنه، و انتهت إليه معرفه العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنه احدى و تسعين و سبعمائه(٤).

فضائل تفتازانى بگفتار ابو مهدى در «اسانيد»

و سابقا شنيدى(٥) که ابو مهدى عيسى در کتاب «اسانيد» خود گفته:

[قال الحافظ الجلال السيوطى: هو الامام العلامة مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازانى، عالم بالنحو، و التصريف، و المعانى و البيان،

ص: ٢١٠

١- قطب الرازى: محمد بن محمد، المنطقى الحكيم من آثاره «تحرير القواعد المنطقيه فى شرح الشمسيه»، و يعرف بالقطب التحتانى تميزا له عن شخص آخر يكنى قطب الدين كان يسكن معه فى اعلى المدرسه الظاهريه بدمشق، توفى سنه (٧٦٦).

٢- العضد: عضد الدين الايجى عبد الرحمن بن أحمد الاديب المتكلم صاحب «المواقف» فى علم الكلام، مات مسجوناً بقلعه كرمان سنه (٧٥٦).

٣- العزى: كتاب فى علم الصرف تأليف عز الدين إبراهيم بن عبد الوهاب الزنجانى المتوفى بعد (٦٥٥).

٤- بغيه الوعاه فى طبقات اللغويين و النحاه ص ٣٩١

٥- ج ٢ ص ٢٤٨ من طبعنا هذا

و الاصلين، و المنطق و غيرها شافعى.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشره و سبعمائه. و أخذ عن القطب و العضد و تقدم فى الفنون، و اشتهر ذكره و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه.

له «شرح على التلخيص مطول» و «مختصر» و شرح القسم الاول من «المفتاح» و «التلويح على التنقيح» فى اصول الفقه، و «شرح العقائد النسفيه» و «المقاصد» فى علم الكلام و شرحه و «شرح الشمسيه» فى المنطق، و «شرح تصريف الزنجاني» و «الارشاد» فى النحو، و «حاشيه على الكشاف» لم تتم، و غير ذلك.

و كان فى لسانه لکنه، و انتهت إليه الرياسه فى العلوم العقلية. مات بسمرقند سنه احدى و تسعين و سبعمائه.

و قال الشهاب ابن حجر المكى فى فهرسته: [هو الامام أبو الفضائل أحمد ابن على بن مسعود، ثم ذكر ما تقدم من الجلال من ان اسمه مسعود، و انه شافعى المذهب، قال: و قد يرد عليه كلامه فى «التلويح» فانه فى كثير من المواضع يقتضى انه حنفى المذهب، قال: و قد يجاب بأن من يتكلم على طريق البحث مع أصحاب الاقوال لا يقضى عليه بأن بعض تلك الاقوال التى يتكلم فى الترجيح بينها مذهبه، و ان بالغ فى الانتصار له، لان شأن المتكلم فى ذلك انه انما يتكلم فى الدليل و ما يقتضيه، من غير نظر الى اعتقاده و ما عليه علمه و اعتماده.

و يؤيد ذلك قولهم: ان الخلافى لا- مذهب له و لا تسمى معلوماته فقها، أى فى حال تكلمه على أقوال العلماء و ما يثبتها و ما ينفيها، و كان الجلال اعتمد فيما ذكر انه شافعى على هذا و الله اعلم.

و انظر ما ذكره الشهاب من الخلاف فى اسم السعد مع قوله فى اول المختصر له على التلخيص فيما رأينا من النسخ: اما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى مسعود بن عمر المدعو بسعد الدين التفتازانى، الا أن يقال لعل هذه الزيادة

لم تثبت عن المؤلف، و إنما هي من وضع غيره و لا- يخلو من بعد، على ان الظاهر فيما ذكر من الاسماء انما هو مؤلف «مراح الارواح» في التصريف فانه قال في أوله: قال المفتقر الى الله الودود أحمد بن علي بن مسعود غفر الله له و لوالديه و احسن إليهما و إليه، و هو ان احتمال أن يكون من باب المتفق، لكن يبعده تواطؤ نسخ المختصر على ما تقدم و الله أعلم.

ثم رأيت في «الدرر» للحافظ ابن حجر في باب من اسمه مسعود من حرف الميم: محمود بن عمر بن عبد الله الفارسي الشيخ سعد الدين التفتازاني و لم يكتب ترجمته في هذا المحل، و أظنه بخط البرهان بن إبراهيم القلقشندي: محمود، و يقال: مسعود بن عمر بن عبد الله بن السمرقندي العلامه سعد الدين التفتازاني صاحب التصانيف المشهوره، أخذ عن القاضي عضد الدين و القطب الشيرازي(1)، و البهاء السمرقندي، و غيرهم من علماء عصره، و لازم الجد و الاجتهاد، حتى ساد على أبناء زمانه، و صار المعول عليه في حل المشكلات من العلوم العقلية، و سارت مصنفاة في أقطار الارض، و اتصل بالملك تيمور(2)، و كان يجتمع هو و الشريف زين الدين علي بن محمد الجرجاني(3)، فيجلس الشريف عن يمينه، و التفتازاني عن يساره، و تقع بينهما مناظرات و يروج الشريف فيها غالبا عليه لفصاحه لسانه و طلاقته، و كون التفتازاني لسانه لم يكن كقلمه، فاذا انفصل

ص: ٢١٢

-
- ١- القطب الشيرازي : الصحيح هو القطب الرازي ، فان القطب الشيرازي توفي سنه (٧١٠) قبل ولاده التفتازاني بسنتين
 - ٢- الملك تيمور : الاعرج او تيمور لنگگ كان سليل جنكيز ، ولد في كش بالمغرب من سمرقند و اتخذ سمرقند عاصمه له ، و تلقب بخليفه جغتاي و اشتهر بالقساوه توفي سنه (٧٨٣) .
 - ٣- الشريف الجرجاني : السيد علي بن محمد الاديب المنطقي المتوفى (٨١٦) .

المجلس كتب السعد على تلك المسأله التي وقع البحث فيها كتابه يتبين للناظر فيها ان الشريف لم يحقق ذلك المحل كما ينبغي، و استمر مكبا على الاشتغال و التأليف، لا يعوقه عنهما عائق مع ضيق العيش بالنسبه الى مقامه، حتى توفي و يقال: انه كتب على الحاوى الصغير كتابه، و من نظمه فيما قيل:

طويت لاحراز الفنون و نيلها رداء شبابي و الجنون فنون

فلما تعاطيت الفنون و خطبها تبين لي ان الفنون جنون

و قال الكفوى في كتابه: كان من كبار علماء الشافعيه و مع ذلك فله آثار جليله في اصول الحنفيه.

توفي بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثاني و العشرين من محرم سنه اثنتين و تسعين و سبعمائه، و نقل الى سرخس و دفن بها في جمادى الاولى من السنه، و كتب على صندوق قبره:

ألا- ايها الزوار زوروا و سلموا على روضه الحبر الامام المحقق(١) و محمود بن سليمان كفوى(٢) در «كتائب اعلام الاخيار»
كفته:

[و كان سعد المله و الدين بعد ما اشمأز طبعه من تقدم الشريف في تلك الاحايين قد فقد عنفوان الشباب، و صرف اوان الكهوله، و شرف غره عمره الخراب، و حل عارضه طلائع ليس يغنى الخضاب، حتى المته ملمات الشيب بالمفرق، و شغلته عن صيد الغزال المطوق.

و غره عمر المرء قبل مشيبه و قد فنيت نفس تولى شبابها

إذا أسود لون المرء و أبيض شعره تنغص من ايامه مستطابها

ص: ٢١٣

١- اسانيد المغربى : ص ٥٧ مخطوط في مكتبه الناصريه بلكهنو .

٢- الكفوى : محمود بن سليمان الحنفى الرومى القاضى و كتابه « كتائب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار » فى تراجم رجال الحنفيه لم يطبع الى الان ، توفي نحو (٩٩٠) .

فاغتم لذلك سعد المله، و حزن حزنا شديدا يظن منه أن مضاهيه فى الزمان كان فقيدا، فلم يدرس بعدها الا يويمات قلائل، و لم يلتو فيها عن عويصات المسائل، فما لبث حتى ألم بذاته الشريفه ألم ضربها المامه، و نغص عيشه و تعذر عليه قعوده و قيامه، و لم يتماسك من مرضه الى أن نقله الرحمن الى جوار رحمته مغفور الزلات، موفور الحسنات، نور الله مرقده و فى اعلى غرف الجنان رقه، و كان قد توفى بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثانى و العشرين من محرم سنه اثنتين و تسعين و سبعمائه، و نقل الى سرخس، و دفن بها فى جمادى الاولى فى تلك السنه.

و كان من كبار العلماء الشافعيه، و مع ذلك له آثار جليله فى اصول الحنفيه، بلغنى من الثقات انه كتب حول صندوق قبره بسرخس:

الا يا أيها الزوار زوروا و سلموا على روضه الحبر الامام المحقق

سلطان العلماء المصنفين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، معدل ميزان المعقول و المنقول، منقح اغصان الفروع و الاصول، ختم المجتهدين أبى سعد الحق و الدين مسعود القاضى الامام، مقتدى الانام ابن عمر المولى المعظم، أفضى القضاء الاعلم، برهان المله و الدين، ابن الامام الربانى العالم الصمدانى، مفتى الفريقين، مقتدى الخافقين، سلطان العارفين، قطب الواصلين، شمس الحق و الدين، الغازى التفتازانى قدس الله ارواحهم و أنزل فى فراديس الجنان أشباحهم.

و كتب تحت قدمه المبارك هذه التواريخ: ولد عليه الرحمه و الرضوان فى صفر سنه اثنتين و عشرين و سبعمائه و فرغ من تأليف «شرح الزنجانى فى التصريف» حين بلغ ستة عشر سنه، فى شعبان سنه ثمان و ثلثين و سبعمائه بترمذ، و من «شرح تلخيص المفتاح» فى صفر سنه ثمان و أربعين بهراه، و من اختصاره سنه

و من «شرح الرساله الشمسيه» فى جمادى الآخره سنه سبع و خمسين بمزار حام و من «شرح التوضيح» فى ذى القعدة سنه ثمان و خمسين بگلستان تركستان، و من «شرح العقائد» فى شعبان سنه ثمان و ستين و من «حاشيه شرح المختصر فى الاصول» فى ذى الحجه سنه سبعين، و من رساله «الارشاد» سنه أربع و سبعين كلها بخوارزم.

و من «مقاصد الكلام» و «شرحه» فى ذى القعدة سنه أربع و ثمانين بسمرقند، و من «تهذيب الكلام» فى رجب، و من «شرح القسم الثانى من مفتاح العلوم» فى شوال سنه تسع و ثمانين بظاهر سمرقند.

و شرع فى تأليف «فتاوى الحنفيه» يوم الاحد التاسع من ذى القعدة سنه تسع و ستين بهراه، و فى تأليف «مفتاح الفقه» سنه اثنتين و ثمانين، و من تأليف «تلخيص الجامع» سنه ست و ثمانين كلها بسرخس، و من «شرح الكشاف» فى الثامن من ربيع الاول سنه تسع و ثمانين بظاهر سمرقند.

و توفى يوم الاثنين الثانى و العشرين من محرم سنه اثنتين و تسعين و سبعمائه بسمرقند، و نقل الى سرخس، و دفن بها يوم الاربعاء التاسع من جمادى الاولى من تلك السنه الى هنا مما كتب حول صندوقه:

قال السيد الشريف قدس سره فى تاريخ وفاته:

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت آب چشم آمد چو سيل و بلع السيل رباہ

ص: ۲۱۵

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش گفت تاریخش بگویم «طیب الله ثراه»^(۱) و كان رحمه الله من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله في الأعيان و الاعلام، و هو الاستاذ على الاطلاق، و المشار إليه بالاتفاق، و المشهور في ظهور الآفاق، و المذكور في بطون الاوراق، اشتهر تصانيفه في الارض ذات الطول و العرض، حتى ان السيد الشريف في مبادئ التأليف و أثناء التصنيف كان يغوص في بحار تحقيقه و تحريره، و يلتقط الدرر من كم تدقيقه و تسطيره، يعترف برفعه شأنه و جلالته و وفور فضله و علو مقامه و امامته، الا انه لما وقع بينهما المشاجره و المنافره بسبب ما وقع في مجلس تيمور من المباحثه و المناظره و المجادله و المكابره بحيث لم يكن الوفاق، التزم بتزييف كل ما قال، و كلاهما فضلا في الوري كانا مضرب الامثال]-الخ.

فضائل تفتازانى بگفتار از نيقى در «مدينه العلوم»

و از نيقى در كتاب «مدينه العلوم» گفته:

[و أما سعد الدين التفتازانى فهو مسعود بن القاضى فخر الدين عمر بن مولى الاعظم، برهان الدين عبد الله بن الامام الزمانى شمس الحق و الدين، الغازى الشيخ سعد الدين التفتازانى الامام العلامة عالم بالنحو و الصرف و المعانى و البيان و الاصلين و المنطق و غيرها، شافعى.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشر و سبعمائه، و اخذ عن القطب، و العضد و تقدم فى الفنون، و اشتهر ذكره، و انتفع الناس بتصانيفه، و له «شرح العضد»، «شرح التلخيص»، «مطول» و آخر مختصر شرح القسم الثالث من «المفتاح» «التلويح فى شرح التوضيح» فى الاصول، «شرح العقائد النسفيه»، «شرح

ص: ٢١٦

١- لا يخفى ان هذه الجملة تطابق عدد (٧٩٣) الا أن لا يحسب الهمزة من كلمه الجلاله لانها لا تلفظ

المقاصد» فى الكلام، «شرح الشمسيه» فى المنطق و الكلام «حاشيه الكشاف» لم يتم، و «حاشيه شرح العضد»، «مختصر ابن الحاجب» و غير ذلك، و تصانيفه كثيره، و كان فى لسانه لكنه، و انتهت إليه معرفه العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنه احدى و سبعين و سبعمائه.

قلت: ذكر مولانا فتح الله الشروانى(١) فى أول شرحه «للارشاد» فى النحو للفاضل سعد الدين التفتازانى روح الله روحه: لا بأس بذكر تاريخ «الارشاد»، بل سائر مؤلفات المصنف، لقد زرت مرقدته المقدس بسرخس، فوجدت مكتوبا على صندوق مرقدته]-الخ.

قوشجى نیز از اکابر محققين و اجله مدققين اهل سنت است

و علامه قوشجى هم، از اکابر محققين و اجله مدققين، و اعظم مشهورين و افخم معروفين است.

مصطفى بن عبد الله(٢) در «كشف الظنون» بعد ذكر «شرح تجريد اصفهاني»(٣) گفته:

[ثم شرح المولى المحقق علاء الدين على بن محمد الشهير بقوشجى المتوفى سنه تسع و سبعين و ثمانمائه، شرحا لطيفا ممزوجا، أوله خير الكلام حمد الملك العلام-الخ.

لخص فيه فوائد الاقدمين أحسن تلخيص، و اضاف إليها نتائج فكره مع

ص: ٢١٧

- ١- الشروانى : فتح الله بن أبى يزيد بن عبد العزيز الشافعى الاديب المفسر المتوفى بعد (١٨٠) .
- ٢- مصطفى بن عبد الله القسطنطينى الحنفى الشهير بحاجى خليفه كاتب جلى المتوفى (١٠٦٧) .
- ٣- الاصفهاني : شمس الدين محمود بن عبد الرحمن بن أحمد أبو الثناء الشافعى المتوفى (٧٤٩) .

تحرير، سوده بكرمان، و اهداه الى السلطان أبى سعيد خان(1)، قد اشتهر هذا الشرح بالشرح الجديد.

قال فى ديباجته بعد مدح الفن و المصنف: ان كتاب «التجريد» الذى صنّفه المولى الاعظم، قدوه العلماء الراسخين، اسوه الحكماء المتألهين، نصير الحق و المله و الدين، تصنيف مخزون بالعجائب، و تأليف مشحون بالغرائب، فهو و ان كان صغير الحجم، و جيز النظم، فهو كثير العلم، جليل الشأن، حسن الانتظام مقبول الاثمه العظام، لم يظفر بمثله علماء الاعصار، مشتمل على اشارات الى مطالب هى الامهات، مملو بجواهر كلها كالفصوص و محتو على كلمات يجرى أكثرها مجرى النصوص، متضمن لبيانات معجزه فى عبارات، موجزه و تلويحات رائقه لكمالات شائقه، يفجر ينبوع السلاسه من لفظه، و لكن معانيه لها السحر يسجد، و هو فى الاشتهار كالشمس فى رابعه النهار، تداولته أيدي النظر.

ثم ان كثيرا من الفضلاء وجهوا نظرهم الى شرح هذا الكتاب و نشر معانيه و من تلك الشروح و أطفها مسلكا هو الذى صنّفه العالم الربانى مولانا شمس الدين محمود الأصبهانى فانه بقدر طاقته حام حول مقاصده، و تلقاه الفضلاء بحسن القبول حتى ان السيد الفاضل (2) قد علق عليه حواشى تشتمل على تحقيقات رائقه، و تدقيقات ذائقه شائقه، تنفجر من ينايع تحريراته انهار الحقائق، و تنحدر من علو تقريراته سيول الدقائق، و مع ذلك كان كثير من مخفيات رموز ذلك الكتاب باقيا على حيالها، بل كان الكتاب على ما كان من كونه كنزا مخفيا و سرا مطويا كدره لم تثقب و مهره لم تركيب، لانه كتاب غريب فى صنّعه، يضاهى الألغاز لغايه ايجازه،

ص: ٢١٨

١- أبو سعيد خان : السلطان بن محمد بن ميرانشاه گوركانى ، آخر ملوك التيموريه فى خراسان قتل (٨٣١ - ٨٧٣) .

٢- هو المير سيد شريف على الجرجانى المتوفى سنه (٨١٦) .

و يحاكي الاعجاز في اظهار المقصود و إبرازه.

و انى بعد أن صرفت فى الكشف عن حقائق هذا العلم شطرا من عمرى، و وقفت على الفحص عن دقائقه قدرا من دهرى، فما من كتاب فى هذا العلم الا تصفحت سینه و شینه و ما من صحيفه مزبوره فى هذا الفن الا تعرفت غنه و سمينه أبت نفسى أن يبقى تلك البدائع تحت غطاء من الابهام و يكون تلك الودائع فى خفاء من الافهام، فرأيت أن أشرحه شرحا يذلل صعابه، و يكشف عن وجوه خرائده نقابه، و اضيف إليها فوائد التقطتها من سائر الكتب و زوائد استنبطها بفكرى القاصر و خاطرى الفاتر، فتصدت بما عنيت، فجاء بحمد الله كما يحبه الاوداء لا مطولا فيمل، و لا مختصرا فيخل، مع تقرير لقواعده، و تحرير لمعاقده، و تفصيل لمقاصده(١).

انتهى ملخصا و انما أوردته ليعلم قدر المتن و الماتن، و فضل الشرح و الشارح].

و أحمد بن مصطفى المعروف بطاش كبرى زاده(٢)، در كتاب «شقائق نعمانيه فى علماء الدوله العثمانيه» كفته:

[و من مشايخ الطريقه فى زمانه، العالم العارف بالله الشيخ محيى الدين محمد الاسكلىبى(٣) كان رحمه الله من طلبه العلم حتى وصل الى خدمه المولى الفاضل علاء الدين على بن محمد القوشجى]-الخ.

ص: ٢١٩

١- شرح تجريد القوشجى ص ١

٢- طاش كبرى زاده : عصام الدين أبو الخير أحمد بن مصطفى بن خليل الرومى المتوفى سنه (٩٦٨) .

٣- محيى الدين محمد الاسكلىبى المفسر المتوفى سنه (٩٢٢) .

«مولی در حدیث غدیر نزد شیخین نیز بمعنای اولی است»

و علاوه بر این همه، حسب اعتراف ابن حجر مکی (۱)، أبو بکر و عمر بالخصوص در حدیث غدیر، از مولی معنی اولی فهمیده اند، و ابن حجر همین معنی را واقعی گفته، چنانچه در «صواعق محرقة» در وجوه جواب حدیث غدیر گفته:

[ثالثها سلمنا انه أولى، لكن لا- نسلم ان المراد انه الاولى بالامامه، بل بالاتباع و القرب منه، فهو كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ (۲) و لا- قاطع، بل و لا- ظاهر على نفى هذا الاحتمال، بل هو الواقع، إذ هو الذى فهمه أبو بكر و عمر، و ناهيك بهما من الحديث، فانهما لما سمعاه قالوا له: امسيت يا ابن ابي طالب مولى كل مؤمن و مؤمنة.

أخرجه الدارقطنى (۳)، و أخرج أيضا انه قيل لعمر: انك تصنع بعلى شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبى صلى الله عليه و سلم؟ فقال: انه مولى (۴).

و شيخ عبد الحق (۵) در «لمعات شرح مشكاه» نقلا عن ابن حجر گفته:

سلمنا أنه أولى، لكن لا- نسلم أن المراد أنه أولى بالامامه، بل بالاتباع و القرب منه، فهو كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ ، و لا قاطع و لا

ص: ۲۲۰

۱- ابن حجر مکی : أحمد بن محمد بن محمد بن علی الهیتمی المصری المتوفی سنه (۹۷۳) .

۲- آل عمران : ۶۸

۳- الدارقطنی : علی بن عمر بن أحمد الشافعی المتقدم ذكره المتوفی (۳۸۵) .

۴- الصواعق المحرقة : ۲۶ .

۵- عبد الحق : بن سيف الدين بن سعد الله الدهلوی الحنفی المتوفی سنه (۱۰۵۲) .

ظاهر، على نفى هذا الاحتمال، بل هو الواقع، إذ هو الذى فهمه أبو بكر و عمر و ناهيك بهما فى فهم الحديث أنهما لما سمعاه قالاه: أمسيت يا ابن أبى طالب ولى كل مؤمن و مؤمنه.

خرجه الدارقطنى، و اخرج أيضا: انه قيل لعمر أنك تصنع بعلى شيئا لا تصنع بأحد من أصحاب النبى صلى الله عليه و سلم؟! فقال: انه مولاي [١].

و شهاب الدين أحمد بن عبد القادر شافعى [٢] در «ذخيره المآل» گفته:

و قد توليت الامام المرتضى لقبا و فعلا و قولاً على بن أبى طالب رضى الله عنه و المراد بالتولى الولاية و هو الصديق الناصر، أو الاولى بالاتباع و القرب منه، كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ ، و هذا الذى فهمه عمر رضى الله عنه من الحديث، فانه لما سمعه قال: يهنئك يا ابن أبى طالب امسيت ولى كل مؤمن و مؤمنه [٣] - الخ.

پس اگر شاهصاحب و دیگر حضرات را در انکار مجيء مولى بمعنى اولى، از ارواح ائمه لغويين و ثقات مفسرين و علمای معتمدین، شرمى و آزر مى دامنگير نشده بود، کاش از مخالفت شيخین مى ترسیدند، و از تسفيه و تحميق و تجهيلشان، بر خود مى لرزیدند، لیکن در مقام مقابله شيعه، و رد الزاماتشان، نه از انکار واضحات و ابطال افادات ائمه ثقات باکی دارند، و نه از مخالفت و معاندت ائمه و خلفای خود حسابی برمیدارند.

ص: ٢٢١

١- اللمعات فى شرح المشكوه .

٢- شهاب الدين أحمد بن عبد القادر : بن بكرى العجلى الشافعى الرجالى المتوفى سنه (١٢٢٨) .

٣- ذخيره المآل مخطوط فى مكتبه المصنف بلکهنو .

و عجب است و کمال عجب از تهافت و تناقض ابن حجر که هر گاه بتصريح خودش احتمال إرادته أولى بالاتباع و القرب از لفظ مولى احتمال واقعى است، و شيخين از مولى همين معنى فهميده اند، باز چرا انكار مجىء مولى بمعنى أولى، قبل از اين نموده، داد بهت و مکابره داده، جزاف و گزاف را بغايت قصوى رسانيده، حيث قال فى وجوه رد تمسك أهل الحق بحديث الغدير:

[و ثانيها: لا نسلم أن المعنى المولى ما ذكره، بل معناه الناصر لأنه مشترك بين معان: كالمعتق، و العتيق، و المتصرف فى الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقيقه فى كل منها.

و تعيين بعض معنى المشترك من غير دليل يقتضيه تحکم لا يعتد به.

و تعميمه فى مفاهيمه كلها لا يسوغ، لانه ان كان مشتركا لفظيا بأن تعدد وضعه بحسب تعدد معانيه كان فيه خلاف، و الذى عليه جمهور الاصوليين و علماء البيان و اقتضاء استعمالات الفصحاء للمشارك انه لا يعم جميع معانيه.

على أن لو قلنا بتعميمه على القول الآخر، أو بناء على انه مشترك معنوى، بأن وضع وضعاً واحداً للقدر المشترك و هو القرب المعنوى، من الولي (بالفتح)، فيصح لصدقه على كل مما مر فلا يتأتى تعميمه هنا، لامتناع إرادته كل من المعتق و العتيق، فتعين إرادته البعض، و نحن و هم متفقون على صحه إرادته الحب (بالكسر)، و على رضى الله عنه سيدنا و حبيبنا.

على أن كون المولى بمعنى الامام لم يعهد لغيره و لا شرعاً. أما الثانى: فواضح، و اما الاول فلان أحدا من أئمة العربيه، لم يذكر أن مفعلاً يأتى بمعنى أفعال، و قوله تعالى: **مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (١)** أى مفرکم أو ناصرکم مبالغه فى نفى

ص: ٢٢٢

النصره، كقولهم: الجوع زاد من لا زاد له.

و أيضا فالاستمال يمنع من أن مفعلا بمعنى افعال، إذ يقال: هو أولى من كذا دون مولى من كذا، و أولى الرجلين دون مولاهما، و حينئذ فانما جعلنا من معانيه المتصرف في الامور نظرا للروايه الاتيه:

«من كنت وليه» .

فالغرض من التنصيص على موالاته اجتناب بغضه، لان التنصيص عليه او في بمزيد شرفه، و صدره «بألست أولى بكم من انفسكم» ثلثا، ليكون أبعث على قبولهم، و كذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضا[[\(1\)](#)]-الخ.

مقام حيرت أولى الالباب است که در این طامات و خزعبلات، بمبالغه تمام نفی مجيء مولى بمعنى أولى می نماید، و باز در وجه ثالث که متصل بهمین وجه ثانی است و فاصله ندارد، بر رو می افتد و نفی اراده اولی بالامامه کرده، اراده معنی أولى بالاتباع و القرب را واقعی می گوید، و فهمیدن شیخین آن را حتما و جزما افاده می کند، و نمی داند که این افاده خرافات سابقه او را «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» می نماید، و بأبلغ وجوه استیصال آن می کند.

و پر ظاهر است که اراده معنی أولى بالاتباع و القرب، نفی معنی امامت هم نمی کند، كما سيتضح فيما بعد انشاء الله تعالى.

و ابن حجر برد و ابطال مجيء مولى بمعنى أولى، بحقیقت بر ابو بکر و عمر رد می نماید، و هر دو امام خود را جاهل بلغت عرب، و غیر عارف بمراد حدیث نبوی می گرداند.

آری رد شیعه باید کرد، گو بر ابو بکر و عمر هم رد شنیع متوجه شود! و از لطائف آنست که شیخ عبد الحق هم، با آن همه متانت و امعان، و تدرّب و اتقان، که معتقدینش برای او ثابت می سازند، بسبب انهماک در

ص: ۲۲۳

رد حق و تأييد باطل مطلقا، چپ و راست ننگريسته، بايراد اين تهافت و تناقض حجرى دل خوش کرده، چنانچه در «لمعات» گفته:

[و قد رد عليهم أهل السنه و الجماعه، و كلامهم فى ذلك طويل مذکور فى «الصواعق المحرقة» للشيخ ابن حجر مكى، و نحن نقلنا منه ما تيسر اختصارا:

قال: لا- تسلم ان معنى المولى ما ذكره، بل معناه الناصر، لانه مشترك بين معان كالمعتق و العتيق، و المتصرف فى الامر، و الناصر، و المحبوب، و تعيين بعض معانى المشترك من غير دليل يقتضيه تحكّم لا- يعتد به، و نحن و هم متفقون على صحه إرادته الحب (بالكسر) و الناصر، و على رضى الله عنه سيدنا و حبيينا و ناصرنا.

على أن كون المولى بمعنى الامام لم يعهد لغه و لا شرعا، و لم يذكر أحد من أئمه ان مفعلا يأتى بمعنى أفعال، و يقال: هو أولى من كذا، دون مولى من كذا، و أولى الرجلين، دون مولاهما.

فالغرض من التنصيص على مولاته الاجتناب من بغضه، لان التنصيص عليه أو فى بمزيد شرفه، و صدره

«بألست أولى بكم من أنفسكم؟» ليكون أبعث على قبولهم اياه، و كذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضا، و يرشد لما ذكرناه حثه صلى الله عليه و سلم فى هذه الخطبه على أهل بيته عموما، و على على خصوصا، كما جاء عند الطبرانى (١)، و غيره بسند صحيح.

و أيضا سبب ذلك كما نقله الحافظ شمس الدين الجزرى، عن ابن اسحاق (٢)، ان عليا تكلم فيه بعض من كان معه فى اليمن، فلما قضى النبى صلى الله عليه و سلم حجه، خطبها تنبيها على قدره، وردا على من تكلم فيه، كبريده (٣) كما ذكر فى

ص: ٢٢٤

١- الطبرانى : سليمان بن أحمد بن أيوب المحدث الحافظ المتوفى باصفهان سنه (٣٦٠) .

٢- ابن اسحاق : محمد بن اسحاق بن يسار المدنى المورخ المتوفى (١٥١) .

٣- بريده : بن الحبيب بن عبد الله الاسلمى الصحابى المتوفى بمرو سنه (٦٣) .

«الصحيح البخاري»: انه كان يبغضه، و ذكر الذهبي و صححه: انه خرج معه الى اليمن، فرأى منه جفوه فقصه للنبي صلى الله عليه و سلم، فجعل يتغير وجهه و يقول: «يا بریده أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»، قلت: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». سلمنا أنه أولى الى آخر ما سبق[.

و كاش عبد الحق در اینجا ذکر ابن حجر بمیان نمی آورد تا عوام را گونه تأملی در تخدیع و تلبیس حضرتش رو می داد، لکن هر گاه حضرت او ذکر ابن حجر نموده، تیشه بر پای خود زد، چه جا که واقعیت این احتمال و فهمیدن شیخین آن را، خود در «لمعات» از «صواعق» نقل کرده باشد، و در ترجمه فارسی «مشکاه» مزید دیانت و امانت را پیش نظر نهاده، ذکر ابن حجر واقعیت احتمال اراده اولی بالاتباع و القرب از لفظ مولی، و فهمیدن شیخین آن را، حذف نموده، حیث قال: [شیخ ابن حجر گفت: سلمنا که مولی بمعنی اولی است و لیکن از کجا لازم آید که اولی بامامت مراد است، بلکه بقرب و اتباع، چنانکه در قرآن مجید می فرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ (۱) و دلیل قاطع بلکه ظاهر نیز بر نفی این احتمال نداریم، سلمنا مراد اولی بامامت است، اما دلیل نیست بر امامت فی الحال، بلکه در مال]- الخ.

«حدیث غدیر بلفظهای دیگر»

اشاره

و از دلائل قاطعه بر مجیء مولی بمعنی اولی، و بودن «مولی» بهمین معنی در حدیث غدیر، آنست که در بعض طرق این حدیث بجای

«من

ص: ۲۲۵

کنت مولاه» لفظ «من کنت أولى به عن نفسه» وارد شده، و در بعض آن «من کنت ولیه» و «أولى بنفسه».

میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی(۱) در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» در ذکر حدیث غدیر گفته:

[و للطبرانی فی رویه أخرى عن أبی الطفیل(۲)، عن زید بن ارقم(۳) رضی اللہ عنهما بلفظ «من کنت أولى به من نفسه، فعلى ولیه، اللّهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه»(۴).

و نیز میرزا محمد در «نزل الابرار» که التزام ایراد احادیث صحیحہ در آن کرده، از تعرض بأحادیث ضعاف بلکه حسان هم، در آن احتراز نموده کما فی خطبته گفته:

[و عند الطبرانی فی رویه أخرى عن أبی الطفیل، عن زید بن ارقم رضی اللہ عنهما بلفظ «من کنت أولى به من نفسه، فعلى ولیه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه»(۵).

و قاضی سناء اللہ پانی(۶)، تلمیذ رشید شاه ولی اللہ(۷)، که شاهصاحب او را

ص: ۲۲۶

-
- ۱- البدخشانی : میرزا محمد بن معتمد خان المتوفى بعد سنة (۱۱۲۶) .
 - ۲- أبو الطفیل : عامر بن وائله المتوفى بمکه المکرمه سنة (۱۰۰) أو (۱۰۵) أو (۱۲۵) .
 - ۳- زید بن ارقم : الصحابی المتوفى سنة (۶۶) .
 - ۴- المعجم الكبير ج ۵ / ۱۸۶ .
 - ۵- نزل الابرار ص ۲۱ .
 - ۶- محمد سناء اللّٰه (ثناء اللّٰه) : الهندی البانی الحنفی النقشبندی المتوفى (۱۲۱۶) .
 - ۷- شاه ولی اللّٰه : أحمد بن عبد الرحيم الدهلوی العمري الحنفی المتوفى (۱۱۷۴) او (۱۱۸۰) .

بیهقی وقت می گفتند کما فی «اتحاف النبلاء» و نبذی از محامد جلیله و مناقب سنیّه او سابقا شنیدی، در «سیف مسلول» گفته:

[و در بعضی روایات آمده: «من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»].

و یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی در کتاب «تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه» بعد ذکر عدم جواز اراده معانی دیگر از لفظ مولی در حدیث غدیر گفته:

[فتحین العاشر، و معناه

«من كنت أولى به من نفسه، فعلى أولى به»، و قد صرح بهذا المعنى الحافظ أبو الفرج يحيى بن سعيد الثقفى الاصفهانی(۱) فی كتابه المسمى «بمرج البحرين» فانه

روى هذا الحديث باسناده الى مشايخه و قال فيه:

فاخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على، و قال: «من كنت وليه» و «أولى به من نفسه، فعلى وليه»[۲].

و بر متبعین حدیث و کلام، و ممارسین تحقیقات علمای اعلام، واضحست که قضیه «الحدیث یفسر بعضه بعضا» دائر بر السنّه محققین فحول، و مسلم نزد ایشان و مقبولست، که جابجا برای رفع اشکالات و دفع اعتراضات، بآن تمسک می نمایند.

علامه ابن حجر عسقلانی، در «فتح الباری شرح صحیح بخاری»

ص: ۲۲۷

۱- أبو الفرج يحيى الاصفهانی : ما وجدت له ترجمه فی كتب التراجم و الرجال الا- ان يكون المراد منه أبا الفرج يحيى بن محمود بن سعد الثقفى الاصفهانی فنسب الى الجد ، و صحف السعد سعیدا ، و هو من مشاهير شيوخ الحديث فى القرن السادس ، ولد سنه (۵۱۴) و روى الكثير باصبهان ، و الموصل ، و حلب ، و دمشق ، و توفى بنواحي همدان سنه (۵۸۴) . و لكن لم يذكر له كتاب باسم « مرج البحرين » .

۲- تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه : ۲۰ .

«قالت استأذنت هاله (١) بنت خويلد أخت خديجه على رسول الله صلى الله عليه و سلم، فعرف استئذان (٢) خديجه، فأرتاع (٣) لذلك، فقال: اللهم (٤) هاله، قالت:

فغرت، فقلت: ما تذكر من عجوز من عجائز قريش، حمراء الشدقين (٥) هلكت في الدهر أبدا لك الله خيرا منها» (٦).

که عند الامعان، بلکه بلا امعان، مثبت کمال ايمان و ورع حضرت عائشه است، که خود، طعن و تشنيع بليغ بر حضرت خديجه، و آن هم روبروی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله است، بر خلاف مرضی مبارک آن جناب، نقل می فرماید، گفته:

[قوله: قد ابدلك الله منها، قال ابن التين (٧): في سكوت النبي صلى الله عليه و سلم على هذه المقالة دليل على أفضليه عائشه على خديجه، الا أن يكون المراد بالخيريته هنا حسن الصورة و صغر السن -انتهى.

ص: ٢٢٨

- ١- هاله بنت خويلد : كانت زوج الربيع بن عبد العزى بن عبد الشمس والد أبى العاص بن الربيع زوج زينب بنت النبى .
- ٢- فعرف استئذان خديجه : أى صفته لشبه صوتها بصوت اختها فتذكر خديجه بذلك .
- ٣- فارتاع : من الروع أى فرع و المراد من الفرع لازمه و هو التغير ، و فى بعض الروايات : ارتاح بالحاء المهمله أى اهتز لذلك سرورا .
- ٤- اللهم هاله : و هى اما منصوبه تقديرها اجعلها هاله و اما مرفوعه أى هذه هاله .
- ٥- قال ابن حجر : المراد ما فى باطن الفم و هى كناية عن سقوط الاسنان حتى لا يبقى الا اللحم الاحمر من اللثة .
- ٦- صحيح البخارى باب تزويج النبى ص خديجه و فضلها .
- ٧- ابن التين : عبد الواحد السفاقسى المغربى المالكى من شراح صحيح البخارى .

و لا يلزم من كونه لم ينقل في هذه الطريق انه صلى الله عليه و سلم رد عليها عدم ذلك، بل الواقع انه صدر منه رد لهذه المقاله، ففي روايه ابي نجيح عن عائشه عند أحمد، و الطبراني في هذه القصة: قالت عائشه: قد ابدلك الله بكبيره السن حديثه السن، فغضب حتى قلت: و الذي بعثك بالحق لا اذكرها بعد هذا الا بخير.

و هذا يؤيد ما تأوله ابن التين في الخيره المذكوره و الحديث يفسر بعضه بعضا [1].

پس بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضا بتصریح روایت طبرانی و اصفهانی واضح گردید که مراد از (مولی) در حدیث غدیر (أولی) است. پس، از تعصب این حضرات، پیش که شکایت توان برد، که با وصف شهرت (مولی) بمعنی (أولی)، و وقوع این استعمال در قرآن و سنت، و تصریحات ائمه لغویین بآن، و فهمیدن شیخین آن را، و ثبوت آن بتفسیر خود حدیث غدیر، بانکار آن می پردازند و بنسبندای جمهوری، جار می زنند که (مولی) بمعنی (أولی) در لغت عرب نیامده؟! پاداش این انصاف دشمنیها، بجز احکم الحاکمین و اعز المنتقمین، از که توان خواست، فالی الله المشتکی.

و علاوه بر این همه، ثقات متعصبین اهل سنت تصریح کرده اند، که از جمله معانی حقیقیه لفظ (مولی)، (متصرف فی الامر) است، و این هم برای استدلال اهل حق کافیهست، ضرور نیست که (مولی) را بمعنی (أولی بالتصرف) بگیریم، چه حاصل (أولی بالتصرف) و (متصرف فی الامر) متحد است.

ص: ۲۲۹

آنفا دانستی که ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» بجواب حدیث غدیر گفته:

[الثانی: لا- نسلم أن معنی (المولی) ما ذكره، بل معناه (الناصر) ، لانه مشترك بين معان: كالمعتق، و العتيق، و المتصرف في الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقيقه في كل منها](۱).

و شیخ عبد الحق در «لمعات» بجواب حدیث غدیر گفته:

[و قد رد عليهم أهل السنه و الجماعه و كلامهم في ذلك طويل مذکور في «الصواعق المحرقه» للشيخ ابن حجر المکی، و نحن نقلنا منه ما تيسر اختصارا قال: لا نسلم أن معنی (المولی) ما ذكره، بل معناه (الناصر) لانه مشترك بين معان:

كالمعتق، و العتيق، و المتصرف في الامر]-الخ.

و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در «براهین قاطعه» ترجمه «صواعق محرقه» گفته:

[دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمی داریم که معنی (مولی) امام و (أولی بتصرف) است، بلکه معنی او دوست و ناصر است، زیرا که (مولی) مشترك است میان چند معنی: مثل معتق، و عتیق، و متصرف در امر، و ناصر و محبوب، و در هر یک از این معنی حقیقت است].

و محمد بن عبد الرسول برزنجی(۲)، در «نوافض» بجواب حدیث غدیر گفته:

[الثانی: انه بتسليم تواتره ليس فيه دليل و لا نص على المدعى، لان القدر

ص: ۲۳۰

۱- الصواعق المحرقه : ۲۵

۲- البرزنجی : محمد بن عبد الرسول بن عبد السيد الحسينی الفقيه الشافعی المتوفی بالمدينه (۱۱۰۳) .

المصرح بذكر الخلافه فيه موضوع، كما مر التنبيه عليه، و القدر الصحيح غير صريح فيه، لانا لا نسلم أن (المولى) هو (الامام)، بل له معان كثيره، فانه مشترك بين الناصر و المعتق، و العتيق، و المتصرف فى الامر، و المحبوب، و ابن العم، و القريب، و غيرها، و هو حقيقه فى الكل، و تعيين بعض معانى المشترك من غير دليل يقتضيه تحكم لا يعتد به]-الخ.

و فاضل رشيد در «ايضاح لطافه المقال» گفته:

[بعض علماء در اين حديث از لفظ (مولى) تصريح بصحت اراده حب (بالكسر) كه مرادف محبوبست، نموده اند، چنانكه صاحب «صواعق» مى فرمايد:

[و نحن و هم متفقون على صحه إرادة الحب (بالكسر) و على رضى الله عنه سيدنا و حبيبا]-انتهى.

و نیز صاحب «صواعق» قبل از اين عبارت، بچند سطر تصريح نموده به اينكه محبوب نیز از معانى حقيقى (مولى) است حيث قال:

[لانه أى (المولى) مشترك بين معان: كالمعتق، و العتيق، و المتصرف فى الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقيقه فى كل منها]-انتهى.

و هر گاه بودن (مولى) بمعنى (متصرف فى الامر) ثابت گرديد، انكار از مجىء (مولى) بمعنى (أولى) فائده نه بخشيد، و سعى ايشان در رد و ابطال آن (هَبَاءٌ مَثُوراً) گرديد، چه غرض اهل حق همين است كه لفظ (مولى) بر معنای (امام) دلالت دارد و آن بر هر تقدير ثابت است، خواه برفض لداد و عناد، و ترك تفضيح خود بمعارضه و مقابله ائمه نقاد، (مولى) را بمعنى (أولى) گویند، و خواه از راه سخن پرورى از تلفظ بمثل اين الفاظ شرم کرده، بنوع ديگر اقرار بمطلوب اهل حق کنند، و (مولى)

را بمعنای (متصرف فی الامر) گویند.

وا عجباً که ابن حجر، و جهرمی، و برزنجی، اولاً انکار مجيء (مولى) بمعنی (أولى) می نمایند، و افاده (مولى) بمعنی (امام) را بمد و شد ابطال می کنند، و داد مکابره و مجادله می دهند، و باز متصل همین انکار، بالجای قادر مختار من حیث لا یشعرون، بمرام اهل حقّ اخیار اعتراف و اقرار می نمایند، یعنی مجيء (مولى) بمعنی (متصرف فی الامور) حقیقه بتصریح صریح ثابت می سازند! .

و عجب که فاضل رشید هم با آن همه خیال جوانب و اطراف، عبارت ابن حجر، متضمن تصریح او به اینکه (متصرف فی الامر) از معانی حقیقه مولى است، نقل می کند، و بمضرت صریح آن برای منکرین افاده (مولى) بمعنی (امام) را، که از جمله شان خود ابن حجر است، التفاتی نمی کند، و از ظهور تهافت حجری، بعد ملاحظه تمام عبارت که فاضل رشید بذکر پاره آن ناظرین را بر رجوع آن آورده، باکی نکرده! فلله دره و علیه اجره.

لفظ «مولى» در کتب اهل سنت بمعنای متصرف در امر نیز مکرر ذکر شده

و چون مجيء مولى بمعنی (متصرف فی الامر) حقیقه نهایت معروف و مشهور، و در غایت وضوح و ظهور است، محققین شراح حدیث سنیه هم انکار آن بجواب استدلال اهل حقّ نتوانستند کرد.

حسین بن محمد طیبی (۱) در «کاشف شرح مشکاه» گفته:

[قالت الشیعه: (مولى) هو (المتصرف فی الامور) ، و قالوا: معنی الحدیث أن علیاً رضی الله عنه یشتحق التصرف فی کل ما یشتحق الرسول صلی الله علیه و سلم التصرف فیهِ، و من ذلك امور المؤمنین فیکون امامهم.

ص: ۲۳۲

۱- الطیبی: الحسین بن محمد بن عبد الله شرف الدین المتوفی سنه (۷۴۳) .

اقول: لا يستقيم أن يحمل الولايه على الامامه التي هي التصرف في أمور المؤمنين، لان المتصرف المستقل في حياته صلى الله عليه وسلم هو لا غير، فيجب أن يحمل على المحبه و ولاء الاسلام و نحوهما].

از اين عبارت ظاهر است كه طيبي اصلا انكار مجيء (مولي) بمعنى (متصرف في الامر) نكرده.

و نیز از آن واضحست كه تصرف در امور مؤمنين عين امامت است.

و علي بن سلطان محمد قارى هم، افاده طيبي را ذكر کرده، چنانچه در «مرقاه شرح مشكاه» گفته:

[و في «شرح المصابيح» للقاضى: قالت الشيعه: (المولى) هو (المتصرف)، و قالوا: معنى الحديث ان عليا رضى الله عنه يستحق التصرف في كل ما يستحق الرسول صلى الله عليه وسلم التصرف فيه و من ذلك أمور المؤمنين فيكون امامهم.

قال الطيبي: لا يستقيم أن يحمل الولايه على الامامه التي هي التصرف في امور المؤمنين، لان المتصرف المستقل في حياته صلى الله عليه وسلم هو لا غير، فيجب أن يحمل على المحبه و ولاء الاسلام و نحوهما] (1).

و فخر رازى در «مفاتيح الغيب» در تفسير آيه ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ (2) گفته:

[البحث الثالث: انه تعالى سمى نفسه في هذه الآيه باسمين: أحدهما:

المولى، و قد عرفت أن لفظ المولى و لفظ الولي مشتقان من الولي أى القرب، و هو سبحانه تعالى القريب البعيد الظاهر الباطن، فمن قربه قوله:

ص: ۲۳۳

۱- المرقاه في شرح المشكاه ج ۵ / ۵۶۸

۲- سوره الانعام : ۶۲

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ(١)، وقوله: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ(٢)، و أيضا المعتق يسمى مولى، و ذلك كالمشعر أنه اعتقهم عن العذاب، و هو المراد من قوله: «سبقت رحمتى غضبي» .

و أيضا أضاف نفسه الى البعيد، فقال: «مولا هم» ، و ما اضافهم الى نفسه، و ذلك نهايه الرحمه.

و أيضا قال: «مولا هم الحق» و المعنى انهم كانوا فى الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطله، و هى النفس، و الشهوه، و الغضب، كما قال: أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ(٣) ، فلما مات الانسان، تخلص من تصرفات الموالى الباطله و انتقل الى تصرف المولى الحق(٤)-الخ.

از اين عبارت ظاهر است كه فخر رازى (مولى) را بمعنى (متصرف) قرار داده.

و نیز فخر رازى در «مفاتيح الغيب» در تفسير آیه وَ اِعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ(٥) گفته:

[قال ابن عباس(٦): سلوا الله العصمه عن كل المحرمات، و قال القفال(٧):

اجعلوا الله عصمه لكم مما تحذرون هو مولاكم و سيدكم، و المتصرف فيكم،

ص: ٢٣٤

١- سورة ق : ١٦

٢- سورة المجادله : ٧

٣- سورة الجاثيه : ٢٣

٤- التفسير الكبير للفخر الرازى ج ١٣ / ١٧ / ١٨ .

٥- سورة الحج : ٧٨

٦- ابن عباس : عبد الله بن عباس بن عبد المطلب الصحابى المتوفى سنه (٦٨) بطائف .

٧- القفال : محمد بن على بن اسماعيل الشافعى الشاشى المتوفى سنه (٣٦٥) .

فنعلم المولى، فنعم السيد و نعم النصير، فكأنه سبحانه قال: أنا مولاك، بل أنا ناصرک و حسبك [١].

و نيسابورى در «غرائب القرآن» گفته:

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ أَى الى حكمه و جزائه، «مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» صفتان، و الضمير فى «ردو»، اما للملائكه، يعنى كما يموت بنو آدم، يموت اولئك الملائكه، أو الى البشر، أى أنهم بعد موتهم يردون الى الله تعالى، و المعنى أنهم كانوا فى الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطله و هى النفس و الشهوه و الغضب، فلما ماتوا، تخلصوا الى تصرف المولى الحق [٢]-الخ.

و ابن كثير در تفسير خود گفته:

[قوله: «وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» (٣) أَى و رجعت الامور كلها الى الله الحكم العدل ففصلها، و أدخل أهل الجنة الجنة، و أهل النار النار] (٤).

از اين عبارت، ظاهر است كه ابن كثير (مولى) را بحكم تفسير کرده، و ظاهر است كه اگر در حديث غدیر، (مولى) را بحكم تفسير كنیم نیز امامت ثابت می شود.

و نیز بر متبع خبير، و ناقد بصير ظاهر است كه (مولى) بمعنى (متولى أمر) می آید، و اين معنى هم مثل (أولى بالتصرف) و (متصرف فى الامر) مفيد امامت است بداهه و صراحه، زیرا كه (متولى) بمعنى (متصرف)

ص: ٢٣٥

١- مفاتيح الغيب ج ٢٣ / ٧٤

٢- غرائب القرآن ج ٧ / ١٢٨

٣- سوره الانعام : ٦٢

٤- تفسير ابن كثير ج ٢ / ١٣٨

است كما هو ظاهر جدا، و صرح به سعدى الجلبى (١)، و شهاب الدين أحمد الخفاجى فى حاشيتيهما على «تفسير البيضاوى» كما سيجىء.

و مجيء (مولى) بمعنى (متولى أمر) ثابت است بافادات جمعى از اكابر محققين، و اعظام لغويين، و امثال منقدين، و نحارير مفسرين مثل: ابو العباس محمد بن يزيد المبرد، و ابو القاسم حسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهانى (٢)، و ابو الحسن على بن احمد واحدى (٣) و احمد بن الحسن بن أحمد الزاهد، و جار الله محمود بن عمر زمخشرى و ابو السعادات مبارك بن محمد بن عبد الكريم جزرى (٤)، و احمد بن يوسف بن حسن كواشى، و ناصر الدين عبد الله بن عمر بيضاوى، و عبد الله ابن احمد نسفى (٥)، و ابو حيان محمد بن يوسف اندلسى (٦)، و نظام الدين حسن بن محمد بن حسين نيسابورى، و عبد الرحمن بن أبى بكر سيوطى،

ص: ٢٣٦

-
- ١- سعدى جلبى : سعد الله بن عيسى بن اميرخان الرومى الحنفى القاضى بقسطنطينيه المتوفى (٩٤٥)
 - ٢- الراغب الاصفهانى : الحسين بن محمد بن المفضل أبو القاسم الاديب اللغوى المتوفى سنه (٥٠٢)
 - ٣- الواحدى : على بن أحمد بن محمد بن على النيسابورى الشافعى المتوفى سنه (٤٦٨)
 - ٤- أبو السعادات الجزرى : مبارك بن محمد بن عبد الكريم المعروف بابن الاثير المتوفى (٦٠٦)
 - ٥- نسفى : عبد الله بن أحمد بن محمود الحنفى أبو البركات المتوفى سنه (٧١٠) .
 - ٦- أبو حيان الاندلسى : محمد بن يوسف بن على الجيانى النحوى اللغوى المتوفى سنه (٧٤٥)

و محمد طاهر کجراتی(۱)، و أبو السعود بن محمد العمادی، و سعدی چلبی مفتی روم، و شیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر خفاجی، و غیر ایشان ظاهر است.

مبرد در کتاب خود که مترجم است بالعبارہ عن صفات اللہ تعالیٰ علی ما نقل السید المرتضی(۲) طاب ثراه فی «الشافعی» بعد ذکر تأویل قوله تعالیٰ: بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا(۳) گفته:

[و الولی و المولی معناهما سواء، و هو الحقیق بخلقه المتولی لامورهم](۴).

و أبو القاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهانی در کتاب «مفردات»، که علامه سیوطی آن را از احسن کتب غریب القرآن و انموده، حیث قال فی «الاتقان» فی ذکر کتب غریب القرآن و من احسنها «المفردات» للراغب(۵).

و مصطفی بن عبد اللہ جلبی بذکر آن در «کشف الظنون» گفته:

[«مفردات الفاظ القرآن» فی اللغه لابی القاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهانی المتوفی سنه ۵۰۲، و سماه السیوطی فی «طبقات النحاه»: المفضل بن محمد، و قال: کان فی اوائل المائه الخامسه و نقل عن خط الزرکشی(۶) ما نصه ذکر الامام فخر الدین الرازی فی «تأسیس التقدیس فی الاصول»:

ص: ۲۳۷

۱- الکجراتی: محمد طاهر الفتنی الہندی المفسر اللغوی المتوفی سنه (۹۸۶).

۲- السید المرتضی: علی بن الحسین بن موسی المتوفی (۴۳۶).

۳- سوره محمد ص: ۱۱

۴- الشافی فی الامامه: ۱۲۳.

۵- الاتقان ج ۲ / ۲

۶- الزرکشی: بدر الدین محمد بن عبد اللہ بن بهادر الشافی المتوفی سنه (۷۹۴).

ان الراغب من ائمه السنه، و قرنه بالغزالي(١) -انتهى. أوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الخ، ذكر فيه: ان أول ما يحتاج ان يشتغل به من علوم القرآن العلوم اللفظيه و من العلوم اللفظيه تحقيق الالفاظ المفرده، فتحصيل معانى مفردات القرآن فى كونه من اوائل المعاون لمن يريد أن يدرك معانيه كتحصيل اللب في كونه من اول المعاون فى بناء ما يريد ان يبينه، و ليس ذلك نافعاً فى علم القرآن فقط، بل هو نافع فى كل علم من علوم الشرع(٢).

فأملها على حروف التهجي معتبرا فيه أوائل الحروف الاصلية، و الاشاره الى المناسبات التى بين الالفاظ المستعارات و المشتقات(٣) مى فرمايد:

[الولاء و التوالى ان يحصل شيان فصاعدا حصولا- ليس بينهما ما ليس منهما و يستعار ذلك للقرب من حيث المكان، و من حيث النسبه، و من حيث الدين، و من حيث الصداقه، و النصره، و الاعتقاد، و الولايه النصره، و الولايه تولى الامر و التولى و المولى يستعملان فى ذلك كل واحد منهما، يقال فى معنى الفاعل أى الموالى، و فى معنى المفعول أى الموالى، يقال للمؤمن: هو ولى الله عز و جل و لم يرد مولاه(٤).

از اين عبارت، صراحه ظاهر است كه (ولى) و (مولى) بمعنى (متولى امر) مستعمل مى شوند.

پس انكار مجيء (مولى) بمعنى (أولى) كه حضرات در آن، دماغ سوزى بغايت قصوى رسانيدند، چه سود خواهد بخشيد، مگر اينكه

ص: ٢٣٨

١- بغيه الوعاه فى طبقات اللغويين و النحاه : ٣٩٦ .

٢- المفردات فى غريب القرآن : ٦ .

٣- كشف الظنون ج ٢ / ١٧٧٣

٤- مفردات غريب القرآن كتاب الواو : ٥٣٣ .

بمزید تولى از حق، و نهایت تولى باطل، انکار مجیء (مولى) بمعنی (متولى امر) هم نمایند.

و أبو الحسن علی بن احمد واحدی، در «تفسیر و سبط» گفته:

[«ثُمَّ رُدُّوا» یعنی العباد یردون بالموت، إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ (۱) الذی یتولى أمورهم].

و احمد بن الحسن بن احمد الزاهد الدر واجکی در تفسیر خود که مشهور است به «تفسیر زاهدی» گفته:

[قوله: مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۲) این آتشی است قرین و یار شما، و (المولى) فى اللغة: من یتولى مصالحک فهو مولاک، یلی القيام بأمرک و ینصرک على أعدائک، و لهذا سمى ابن العم، و المعتقد، مولى، ثم صار اسما لمن لزم الشىء كما يقال: اخ الفقير، اخ المال].

و جار الله محمود بن عمر زمخشری در «کشاف» گفته:

[مولانا سیدنا و نحن عبیدک او ناصرنا أو متولى أمورنا، فانصرنا، فمن حق المولى ان ینصر عبیده، فان ذلك عادتك أو فان ذلك من أمورنا التى عليك توليها] (۳).

و مبارک بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر در «نهایه» گفته:

[وقد تكرر ذكر المولى فى الحديث و هو اسم يقع على جماعه كثيره: فهو الرب، و المالك، و السيد، و المنعم، و المعتقد، و الناصر، و المحب، و التابع

ص: ۲۳۹

۱- سوره الانعام : ۶۲

۲- سوره الحديد : ۱۵

۳- الكشاف ج ۱ / ۴۰۹ فى تفسیر آخر آیه من سوره البقره .

و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم عليه.

و اكثرها قد جاءت فى الحديث، فيضاف كل واحد الى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه، و كل من ولى أمرا، أو قام به فهو مولاه و ليه، و قد يختلف مصادر هذه الاسماء، فالولاية (بالفتح) فى النسب، و النصره، و المعتق، و الولاية (بالكسر) فى الاماره، و الولاء المعتق، و الموالاه من والى القوم.

و منه

الحديث: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» و يحمل على أكثر الاسماء المذكوره.

و قال الشافعى(١): يعنى بذلك ولاء الاسلام كقوله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ(٢)، و قول عمر لعلى: «اصبحت مولى كل مؤمن»، أى ولى كل مؤمن.

و قيل: سبب ذلك ان أسامه(٣) قال لعلى: لست مولاي، انما مولاي رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» .

و منه

الحديث: «أيما امرأه نكحت بغير اذن مولاها، فنكاحها باطل»، و فى روايه: وليها أى متولى أمرها(٤)-الخ.

از قول ابن اثير: [و كل من ولى أمرا، أو قام به فهو مولاه]، صراحه و اوضحست، كه مولى بمعنى ولى أمر و قائم بالامر مى آيد.

و از قول او: [و منه الحديث: «أيما امرأه نكحت بغير اذن مولاها،

ص: ٢٤٠

١- الشافعى : محمد بن ادريس أبو عبد الله امام الشافعيه المتوفى (٢٠٤) .

٢- سوره محمد : ١١

٣- أسامه : بن زيد بن حارثه أبو محمد الصحابى المتوفى بالجرف سنه (٥٤) .

٤- النهايه فى غريب الحديث و الاثر ج ٥ / ٢٢٨ فى باب الواو مع اللام .

فنكاحها باطل» و فی روایه: ولیها ای متولی امرها] بکمال وضوح ظاهر است، که مولی در این حدیث بمعنی متولی امر است.

و احمد بن یوسف الکواشی، که عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در ذکر وقائع سنه ثمانین و ستمائه، بترجمه او گفته:

[و فیها توفی الشیخ المفسر العلامه المقرئ المحقق الزاهد القدوه موفق الدین أبو العباس أحمد بن یوسف بن حسین (۱) الشیبانی الموصلی، الکواشی، ولد بکواشه قلعه من نواحی الموصل، و اشتغل حتی برع فی القراءه و التفسیر و العربیه، و کان منقطع القرین ورعا و زهدا و صلاحا و نبلا، و له کشف و کرامات] (۲).

در «تفسیر تلخیص» که نسخه عتیقه آن، که در سنه سبع و سبعین و ستمائه در حیات مصنف، از اصل نسخه او منقول گردیده، پیش نظر قاصر حاضر است، گفته: [و لا یوقف علی أنت مولانا، سیدنا و متولی أمورنا، لوجود الفاء فی قوله: «فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، لانک سیدنا و السید ینصر عبیده].

و ناصر بیضاوی در تفسیر خود گفته:

[«مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» هی اولی بکم کقول لید:

فغدت کلا الفرجین تحسب أنه مولی المخافه خلفها و امامها

و حقیقه محرکم ای مکانکم الذی یقال فیہ: هو اولی بکم کقولک: هو مئنه الکریم، ای مکان قول القائل: انه لکریم، او مکانکم عما قریب من الولی و هو القرب، او ناصر کم علی طریقہ قولهم: «تحیه بینهم ضرب و جیع» او

ص: ۲۴۱

۱- یوسف بن حسین نسبه الی الجدلانه احمد بن یوسف بن الحسن بن رافع بن الحسین بن سوبدان الشیبانی .

۲- مرآة الجنان ج ۴ / ۱۹۲ .

متولیکم تتولاکم، كما تولیتم موجباتها فی الدنيا و بئس المصیر النار[[\(۱\)](#)].

و عبد الله بن احمد نسفی در تفسیر «مدارک التنزیل» گفته:

[«أنت مولانا، سیدنا و نحن عبیدک، أو ناصرنا أو متولی أمورنا»[\(۲\)](#)].

و أبو حیان محمد بن یوسف الاندلسی الغرناطی [\(۳\)](#) در تفسیر «بحر محیط» كما سمعت سابقا، گفته:

[هو مولانا ای ناصرنا و حافظنا. قاله الجمهور، و قال الكلبي: أولى بنا من أنفسنا فی الموت و الحیاه، و قيل: مالکنا و سیدنا، فلهذا يتصرف کیف شاء، فيجب الرضى بما يصدر من جهته، و قال: ذلک بانَّ الله مؤلی الذین آمنوا و انَّ الکافرین لا مؤلی لهم [\(۴\)](#) فهو مولانا الذی يتولانا و يتولاهم [\(۵\)](#)].

و نیز أبو حیان در «بحر محیط» در تفسیر آیه کریمه هُنَالِکَ تَبْلُؤا کُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا یفترون [\(۶\)](#) گفته:

[و معنی «إلی الله»، الی عقبابه، و قيل: الی موضع جزائه، «مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ» لا ما زعموا من اصنامهم، إذ هو المتولی حسابهم، فهو مولاهم فی الملک و الاحاطه لا فی النصر و الرحمه [\(۷\)](#)]-الخ.

و نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری در تفسیر

ص: ۲۴۲

۱- انوار التنزیل : ۷۱۶

۲- مدارک التنزیل ج ۱ / ۱۴۴

۳- أبو حیان الاندلسی : محمد بن یوسف المتوفی سنه (۷۵۴) .

۴- سوره محمد : ۱۱

۵- البحر المحيط ج ۵ / ۵۲

۶- سوره یونس : ۳۰

۷- البحر المحيط ج ۵ / ۱۵۳ .

«غرائب القرآن» كفته:

[«وَأَعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا» ، و انما حذف النداء و هو قول ربنا ههنا، لان النداء يشعر بالبعد، فترك النداء يؤذن بأن العبد إذا واطب على التضرع و الدعاء نال مقام القربه و الزلفى من الله، و الفرق بين العفو و المغفره و الرحمه: ان العفو اسقاط العذاب، و المغفره أن يستر عليه بعد ذلك جرمه، صونا له عن عذاب التخجيل و الفضيحه، فان الخلاص من عذاب النار انما يطيب إذا حصل عقبيه الخلاص من عذاب الفضيحه، فالاول: هو العذاب الجسمانى، و الثانى: هو العذاب الروحانى و بعد التخلص منهما، اقبل على طلب الثواب و هو أيضا قسمان: جسمانى هو نعيم الجنه و طيباتها، و هو قوله: «وَارْحَمْنَا» و روحانى: و هو اقبال العبد بالكليه على مولاه و هو قوله: «أَنْتَ مَوْلَانَا» ففيه الاعتراف بأنه سبحانه هو المتولى لكل نعمه ينالونها، و هو المعطى لكل مكرمه يفوزون بها، و أنهم بمنزله الطفل الذى لا تتم مصلحته الا بتدبير قيمه، و العبد الذى لا ينتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه و بهذا الاعتراف يحق الوصول الى الحق من عرف نفسه، أى بالامكان و النقصان عرف ربه، أى بالوجوب و التمام[[\(١\)](#)].

و نیز نيسابورى در «غرائب القرآن» كفته:

[«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ» ناصركم و متولى أموركم، يحفظكم، و يدفع شر الكفار عنكم، فانه نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ، فثقوا بولايته و نصرته[[\(٢\)](#)].

و نیز در «غرائب القرآن» كفته:

[«هى مولانا» لا يتولى أمورنا الا هو، يفعل بنا ما يريد من اسباب التهانى

ص: ٢٤٣

١- غرائب القرآن بهامش تفسير الطبرى ج ٣ / ١٢٥

٢- نفس المصدر ج ٩ / ١٦٢ فى تفسير آيه (٤٠) من سوره الانفال .

و التعازی، لا اعتراض لاحد علیه [۱].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته:

[«وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ» متولی امورکم، و قیل: اولی بکم من أنفسکم، و نصیحتہ أنفع لکم من نصائحکم لانفسکم [۲].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته:

[«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» حتی تصلوا إليه، هو متولی افنائکم عنکم، فنعیم المولی فی افناء وجودکم، و نعم النصیر فی ابقائکم بربکم [۳].

معانی کلمه «مولى» در کتب اهل سنت

و علامه جلال الدین سیوطی، در تکمله تفسیر جلال محلی، که مجموع آن معروف است به «تفسیر جلالین»، گفته:

[«أَنْتَ مَوْلَانَا» سیدنا و متولی امورنا [۴].

و نیز سیوطی در این تکمله، گفته: [«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ» ناصرکم و متولی امورکم [۵].

و نیز سیوطی در آن، گفته: [«لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا» اصابته، هو مولانا، ناصرنا و متولی امورنا [۶].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» نقلا عن «النهاية» گفته:

[و اسم المولى يقع على الرب، و المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر

ص: ۲۴۴

۱- نفس المصدر ج ۱۰ / ۱۰۱ فی تفسیر آیه (۵۱) من سوره التوبه .

۲- نفس المصدر ج ۲۸ / ۱۰۱ فی تفسیر آیه (۲) من سوره التحريم .

۳- غرائب القرآن ج ۱۷ / ۱۴۵ فی تفسیر آیه آخر سوره الحج .

۴- تفسیر الجلالین : ۶۶

۵- نفس المصدر : ۲۴۰

۶- المصدر نفسه : ۲۵۴

والمعتق، و المنعم عليه، و أكثرها جاءت في الحديث، و كل من ولى أمرا و قام به فهو مولاه و وليه، و قد يختلف مصادرها، فالولاية (بالفتح) في النسب، و النصره و المعتق، و (بالكسر) في الاماره، و الولاء في المعتق و الموالاه من والى القوم، و منه:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه» يحمل على أكثر الاسماء المذكوره.

و قال الشافعي: أراد ولاء الاسلام كقوله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا(١).

و قول عمر لعلى: أصبحت مولى كل مؤمن.

و قيل: سببه ان أسامه قال لعلى: لست مولاى انما مولاى رسول الله صلى الله عليه و سلم].

و نیز در «مجمع البحار» گفت: (نه)(٢): و منه

«أیما امرأه نکحت بغير اذن مولاها»، و روى وليها، أى متولى أمرها].

و أبو السعود بن محمد العمادى الرومى، در تفسير «هَي مَوْلَاكُمْ» بعد ذكر تفاسير عديدة(مولى) كما سمعت سابقا، گفته:

[أو متوليكم تتولاكم كما توليتم موجباتها](٣).

و سعدى چلبى مفتى روم، در حاشية «بيضاوى» گفته:

[قوله: و مكانكم عما قريب من الولى، و اطلاق المولى من الولى على ما ذكر من المعنى يكون مجازا، و الا فوضع اسم المكان للمكان الذى يتصف صاحبه بالمأخذ حال كونه فيه، و لو فسر بمكان قريبهم من الله و رضوانه على التهكم لم يكن بعيدا، أو متوليكم أى المتصرف فيه].

ص: ٢٤٥

١- سورة محمد : ١١ .

٢- نه : رمز نهايه ابن الاثير .

٣- تفسير أبى السعود ج ٨ / ٢٠٨ فى تفسير آيه (١٥) من سورة الحديد .

و شهاب الدین احمد خفاجی، در حاشیة «بیضاوی»، گفته:

[قوله: أو ناصرکم-الخ-فالمعنى لا ناصر لكم الا النار، كما ان معنى البيت لا تحيه لهم الا الضرب على الهتکم، كما فصلناه فى سورة البقره، و المراد نفى الناصر، وقوله: متولىکم أى المتصرفه فىکم كتصرفکم فيما أوجبها و اقتضاها من أمور الدنيا، فالتصرف استعاره للاحراق و التعذيب لا مشاکله لبعدها هنا].

و مجيء (مولى) بمعنى (متولى أمر) بحدی ظاهر و واضح است که فخر رازی با آن همه کد و کاوش در انکار مجيء (مولى) بمعنى (أولى) مجال انکار آن نیافته، بلکه در تفسیر آیه أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱)، لفظ (مولى) را بمتولى کل نعمه و مثل آن تفسیر کرده، چنانچه در تفسیر «مفاتیح الغیب» بتفسیر این آیه گفته:

[و فى قوله: «أَنْتَ مَوْلَانَا» فائده أخرى، و ذلك ان هذه الكلمه تدل على نهايه الخضوع و التذلل و الاعتراف بأنه سبحانه هو المتولى لكل نعمه يصلون إليها، و هو المعطى لكل مكرمه يفوزون بها، فلا جرم أظهرها عند الدعاء انهم فى كونهم متکلين على فضله و احسانه بمنزله الطفل الذى لا تتم مصلحته الا بتدبير قيمه و العبد الذى لا ينتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه، فهو سبحانه قیوم السموات و الارض و القائم باصلاح مهمات الكل، و هو المتولى فى الحقیقه للكل على ما قال نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرِ [الخ (۲)].

از این عبارت رازی، بنهایت وضوح ظاهر است که (مولى) در آیه کریمه «أَنْتَ مَوْلَانَا» بمعنى (متولى کل نعمه و قائم باصلاح مهمات الكل) است.

ص: ۲۴۶

۱- سورة البقره : ۲۸۶ .

۲- مفاتیح الغیب ج ۷ / ۱۵۰

بس عجب که رازی بمزید حب باطل، این افاده خود و امثال آن هم بمقابله اهل حق نسیا منسیا ساخته، اصلا اعتنائی بآن نکرده و ندانسته که از تطویل لا- طائل، و اسهاب لا- حاصل در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، چه سود، که این افاده خودش مثبت مجیء (مولی) بمعنی (متولی) مثل افاده سابقه، مثبت اراده (متصرف فی الامر) از (مولی)، و بعض ذکر افادات آتیء او مثبت مجیء (مولی) بمعنی (ولی أمر)، قاصم ظهور اهل جحود، و الحمد لله الودود و الصلوه علی نبیه المحمود و آله شفعاء یوم الورد.

و از اطرف طرائف، و ابلغ آثار علو حق آنست که رازی با آن همه کاو کاو (۱) و کلکل (۲) در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، و اختراع شبهات رکیکه، و ابتداع اعتراضات سخیفه که دست آویز منکرین، و مایه نازش و فخار جاحدین گردیده و باعث ضلال و اضلال همج رعاع، و سبب زلل و ازلال اتباع و اشیاع او شده، در «تفسیر کبیر» بالجای حق، تفسیر (أولی) از ابو علی جبائی نقل کرده، و آن را استحسان نموده، چنانچه در تفسیر آیه: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ (۳)، گفته:

[المسئله الثالثه: من الناس من قال: هذه الآیه منسوخه، و منهم من قال:

انها غیر منسوخه. أما القائلون بالنسخ: فهم الذين فسروا الآیه بأحد هذه الوجوه.

ص: ۲۴۷

۱- کاو کاو: یعنی تفحص و تجسس و تفتیش

۲- کلکل (بفتح کاف و سکون لام) هرزه درائی و کاو کاو نمودن، بسحاق اطعمه از قول خرما سروده: در سفر با گردگانم در جوال * میکشم از کلکل او قیل و قال

۳- سوره النساء: ۳۳.

التي نذكرها: فالاول: هو ان المراد بالذين عاقدت ايمانكم الحلفاء في الجاهليه و ذلك أن الرجل كان يعاقد غيره و يقول: دمي دمك، و سلمى سلمك، و حربى حربك، و ترثنى و أرثك، و تعقل عنى و اعقل عنك، فيكون لهذا الحليف السدس من الميراث، فنسخ ذلك بقوله تعالى: **وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (١)** و بقوله: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ (٢)**.

الثانى: ان الواحد منهم كان يتخذ انسانا أجنبيا ابنا له، و هم المسمون بالادعياء، و كانوا يتوارثون بذلك السبب ثم نسخ.

الثالث: ان النبى عليه الصلوه و السلام كان يثبت المؤاخاه بين كل رجلين من أصحابه، و كانت تلك المؤاخاه سببا للتوارث.

و اعلم ان على كل هذه الوجوه الثلثه كانت المعاقده سببا للتوارث بقوله:

«فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ» ثم ان الله تعالى نسخ ذلك بالآيات التى تلونها.

القول الثانى: قول من يقول: الآية غير منسوخه و القائلون بذلك ذكروا فى تأويل الآية وجوها:

الاول: تقدير الآية: و لكل شىء مما ترك الوالدان و الاقربون و الذين عاقدت ايمانكم موالى و ورثه فأتوهم نصيبهم، أى فأتوا الموالى و الورثه، فقوله:

«وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ» معطوف على قوله: «الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ»، و المعنى ان ما ترك الذين عاقدت ايمانكم فله وارث هو أولى به، و سمي الله تعالى الوارث مولى، و المعنى لا تدفعوا المال الى الحليف، بل الى المولى و الوارث، و على هذا التقدير فلا نسخ فى الآية و هذا تأويل أبى على الجبائى (٣).

ص: ٢٤٨

١- سورة الانفال : ٧٥

٢- سورة النساء : ١١

٣- أبو على الجبائى : محمد بن عبد الوهاب المتكلم المعتزلى المتوفى سنة (٣٠٣) .

الثانى: المراد بالذين عاقدت أيمانكم الزوج و الزوجه، و النكاح يسمى عقدا قال تعالى: **وَلَا تَغْزُمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ (١)**، فذكر تعالى: **الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ** و ذكر معهم الزوج و الزوجه، و نظيره آيه المواريث فى أنه تعالى لما بين ميراث الولد و الوالدين ذكر معهم ميراث الزوج، و الزوجه و على هذا التقدير فلا نسخ فى الآيه أيضا و هو قول أبى مسلم الاصفهاني (٢).

الثالث: أن يكون المراد بقوله: **«وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ»** الميراث الحاصل بسبب الولاء و على هذا التقدير فلا نسخ.

الرابع: أن يكون المراد بقوله: **«وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ»** الحلفاء، و المراد بقوله: **«فَأَتَوْهُمْ نَصَبَ بِيَهُمْ»** النصره و النصيحه، و المصافاه فى العشره، و المخالسه فى المخالطه، و لا يكون المراد التوارث و على هذا التقدير فلا نسخ أيضا.

الخامس: نقل ان الآيه نزلت فى أبى بكر الصديق (٣) رضى الله عنه و فى ابنه عبد الرحمن (٤)، و ذلك انه رضى الله عنه حلف انه لا ينفق عليه و لا يورثه شيئا من ماله فلما أسلم عبد الرحمن أمره الله أن يؤتیه نصيبه من المال، و على هذا التقدير فلا نسخ أيضا.

السادس: قال الاصم (٥): انه نصيب على سبيل التحفه و الهديه بالشىء القليل، كما أمر تعالى لمن حضر القسمة أن يجعل له نصيب على ما تقدم ذكره، و كل هذه الوجوه حسنه محتمله، و الله أعلم بمراده (٦).

ص: ٢٤٩

١- سورة البقره : ٢٣٥ .

٢- أبو مسلم الاصفهاني : محمد بن بحر الكاتب المفسر المعتزلى المتوفى سنه (٣٢٢) .

٣- أبو بكر : بن أبى قحافه المتوفى سنه (١٣)

٤- عبد الرحمن بن أبى بكر اسلم يوم بدر و توفى بمكه المكرمه سنه (٥٣) .

٥- الاصم : حاتم أبو عبد الرحمن الزاهد المتوفى (٢٣٧)

٦- مفاتيح الغيب : ج ١٠ / ٨٥ - ٨٦ .

از این عبارت، ظاهر است که أبو علی جبائی افاده کرده: که «وارث هو أولى به» به معنای مولی است، پس مجیء (مولی) بمعنی (أولی بالشیء) بکمال وضوح و ظهور، و استعمال آن در کلام ایزد غفور، از این وجه واضح است، و چون فخر رازی بعد ذکر این وجه أبو علی جبائی و دیگر وجوه، تصریح کرده بآنکه کل این وجوه نیک است و محتمل، ثابت شد که این وجه هم وجه حسن است، و محتمل است که آن مراد از کلام الهی باشد.

و نیز رازی در «نهایه العقول» هم اعتراف کرده است بآنکه أبو عبیده و ابن الانباری، حکم کرده اند بآنکه لفظ (مولی) برای (أولی) است، حیث قال: [لا نسلم ان کل من قال: بأن لفظه المولی محتمله للاولی، قال: بدلاله الحدیث علی امامه علی رضی الله عنه، ألیس ان أبا عبیده و ابن الانباری حکما بأن لفظه المولی للاولی، مع کونهما قائلین بامامه أبی بکر رضی الله عنه].

و از عجائب اتفاقات، این است که بعنایات ربانی، چنانچه بطلان انکار و ابطال رازی، اصل حدیث غدیر را بافاده خود او از «نهایه العقول» و «اربعین» و «تفسیر کبیر» ثابت ساختیم، همچنین بطلان و شناعة انکار او مجیء (مولی) را به (أولی)، از افاده خودش در «تفسیر کبیر»، و هم از افاده او در همین کتاب «نهایه العقول» ثابت نمودیم.

و نیز جمعی از ائمه منقدین کبار، و أجله مفسرین عالی فخار، (مولی) را به (ولی أمر) تفسیر کرده اند.

جلال الدین محلی که جلائل فضائل، و عوالی مآثر، و محاسن مفاخر او سابقا شنیدی، در تفسیر مختصر خود که جلال الدین سیوطی تکمیل

آن کرده، می گوید:

[«و هو كل» ثقیل «علی مولاہ»: ولی أمره] (۱).

و أبو الحسن علی بن احمد الواحدی، در «تفسیر و سبط» گفته:

[«أنت مولانا» ای ناصرنا، و الذی یلی علینا أمورنا].

و نظام الدین حسن بن محمد نيسابوری، در «غرائب القرآن» گفته:

[قوله: «و هو علی کل مولاہ» أصله من الغلظ الذی هو نقيض الحده يقال:

کل السکین إذا غلظت شفرته، و کل اللسان إذا غلظ فلم يقدر علی الکلام، و کل فلان عن الکلام إذا ثقل علیه و لم ينبعث فيه، و فلان کل علی مولاہ، أي ثقیل و عیال علی من یلی أمره و یعوله] (۲).

و نیز در «غرائب القرآن»، در تفسیر آیه رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ أَعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اِرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ گفته:

[«وَ اِرْحَمْنَا» برفع البینونه من بیننا، «أَنْتَ مَوْلَانَا» و ولینا فی رفع وجودنا و ناصرنا فی نیل مقصودنا] (۳).

و نیز ظاهر است که (ولی أمر) مثل (متولی أمر) بمعنی إمام و حاکم و رئیس است.

پس اگر (مولی) در حدیث غدیر بمعنی (ولی أمر) باشد این هم برای اثلاج فؤاد أهل ارشاد، و ازعاج قلوب أهل لجاج و لداد، وافی، و برای شفای مرض مزمن مکابره و مباحته شافی است.

ص: ۲۵۱

۱- تفسیر الجلالین: / ۳۶۲ فی تفسیر آیه (۷۶) من سوره النحل .

۲- غرائب القرآن بهامش تفسیر الطبری ج ۱۴ / ۹۹ .

۳- نفس المصدر ج ۳ / ۱۲۸

و از عجائب امور و غرائب دهور، آنست که حضرت شاه ولی الله با آن همه جلالت شأن، و ریاست اهل غرور، بصدد انکار و ابطال چنین امر معروف و مشهور، باتباع و ساوس غرور در آمده، داد کمال جسارت داده اند، و مکابره و بهت و تعنت، و تصلب و تعصب را بپایه عالی فرانهاد، کمال علو باع و مزید اطلاع، بعد از فقد عثور، و عدم عبور و مرور بر تحقیقات ائمه و اساطین صدور، ظاهر فرموده، در «ازاله الخفا» بجواب حدیث غدیر می فرماید:

[تعنت شیعه را تماشا کن، چون در این حدیث هم جای ناخن زدن ندیدند، گفتند (مولی) بمعنی (اولی) است، و اولی بتصرف در حق تمام امت می گیریم، و اولی بتصرف جمیع امت امام است، پس مرتضی امام باشد.

گوییم: مولی بمعنی محبوبست از جهت قرینه اسباب متقدمه، و از جهت احادیثی که قریب بمضمون این حدیث، و نزدیک بزمان او وارد شده، و از جهت قرینه

«اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

باز می گوئیم: (مولی) بمعنی (معتق) و (معتق) مشهور است، و بمعنی ناصر، و مالک نیز آمده، و لکن بمعنی (ولی امر) نیامده، هیچ مفعول بمعنی فعیل نخوانده ایم] - الخ.

تعنت مقتدای سنیه را تماشا کن، که چون در این حدیث هم، جای ناخن زدن ندیدند، در نفی بودن (مولی) بمعنی (اولی) کوشیدند، و بر این سینه زوری (۱) اکتفا نکرده، از رازی امام المکابرهین و رئیس المتعصیین، و اتباع و اشیاع او که مقلدین همج رعاع اند، و در انکار مجیء (مولی)

ص: ۲۵۲

بمعنی (أولی) چه مضحکات و خزعلات که بر زبان نیاورده اند، هم پا را فراتر نهادند، که محض انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) را، برای تأیید باطل کافی ندیده، انکار مجیء (مولی) بمعنی (ولی أمر) هم نمودند.

مقام کمال حیرت است که حضرت شاه ولی الله، با این همه عظمت و جلالت، و نبالت و مهارت، و حذاقت و براعت، و توحید و تفرد، و تبهر و تمهر، چنین حرف یاوه که ادانی طلاب از آن استحیا دارند، و صدور آن را از ادانی اهل علم، بغایت شنیع و فظیح، و نهایت قبیح و فضح می دانند، بر زبان رانند.

لکن حب معارضه حق و حمایت باطل، عجب داء عضال است، که اکابر محققین و اعظم مدققین را بر رو می افکنند، و پی سپر وادی پر خار انکار سراسر خسار، و سالک بوادی هلاک و بوار می گردانند، و از جوانب و اطراف ذاهل، و از مبالات مؤاخذة و تفضیح و استهزاء غافل می سازد.

کمال حیرت است که «تفسیر جلالین» را که نهایت مختصر و بغایت مشهور و سهل التناول و کثیر التداول است نیز ملاحظه نفرمودند، و ندریافتند که جلال الدین محلی (مولی) را بولی أمر تفسیر کرده، و مزید حیرت است که جناب شاهصاحب را اگر مزید اشتغال برد اهل حق و رشاد، و اشتعال آتش غضب و عناد، از تفحص کتب لغت و تفسیر بالمره، لاهی و از تصریحات این حضرات، ساهی ساخته بود رجوع بصحیح بخاری (۱).

ص: ۲۵۳

۱- البخاری: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الحافظ المتوفی سنه (۲۵۶) و کتابه الصحیح عند القوم به مکان عال من القبول و الاعتناء و الدراره من کل جانب حتی بلغت شروحه الی (۵۶) شرحا بین مختصر و مطول

که روز و شب دستمال متوسطین، چه جا محدثین با کمال می ماند، و این همه دعاوی محدثیت با تغافل از آن نمی سازد، هم نیاوردند، و هرگز ندریافتند که بعنایت ایزد قدیر، بخاری تحریر تصریح بمجیء (مولی) بمعنی (ملیک) نموده، قلع اساس این انکار سرا پا احتقار، و مکابره واهیه معجبهٔ اولی الابصار نموده است.

[قال البخاری فی صحیحہ فی کتاب التفسیر باب قوله: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ (۱) الآیہ، و قال معمر: موالی: اولیاء ورثه عاقدت ایمانکم هو مولی الیمین، و هو الحلیف، و الموالی ایضا: ابن العم، و الموالی:

المنعم المعتقد، و الموالی: المعتقد، و الموالی: الملیک، و الموالی: مولی فی الدین] (۲).

و اعجابا که شاهصاحب بیانگ بی هنگام می سرایند که (مولی) بمعنی (ولی أمر) نیامده، حال آنکه بدیہی است که ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (ملیک) برای ثبوت مطلوب اهل حق کافی، و برای تخجیل منکرین، و تذلیل جاحدین وافی است، چه (ملیک) هم مرادف (ولی أمر) و هم معنی آن است، و اگر معاندی ربیبی در آن داشته باشد بحمد اللہ تصریحات شراح صحیح بخاری، رفع و سواس و کسر راس خناس، بأبلغ وجوه می نماید.

علامه بدر الدین أبو محمد محمود بن احمد العینی (۳)، در «عمده القاری» شرح صحیح بخاری گفته:

ص: ۲۵۴

۱- سوره النساء: ۳۳.

۲- صحیح البخاری المطبوع مع فتح الباری ج ۸ / ۱۹۹.

۳- بدر الدین العینی: أبو محمد محمود بن احمد المتوفی سنه (۸۵۵).

[«ص»(١) و المولى أيضا: ابن العم، و المولى: المنعم المعتق، و المولى:

المعتق، و المولى: المليك، و المولى: مولى فى الدين» .

[«ش»(٢) ان لفظ المولى يأتى لمعان كثيره، و ذكر منها خمسه معان:

الاول: يقال لابن العم: مولى، قال الشاعر:

مهلا بنو عمنا مهلا موالينا الثانى: المنعم أى الذى ينعم على عبده بالمعتق، و هو الذى يقال له المولى الاعلى.

الثالث: المولى المعتق (بفتح التاء) و هو الذى يقال له المولى الاسفل.

الرابع: يقال للمليك: المولى لانه يلى امور الناس.

الخامس: المولى مولى الدين.

و مما لم يذكره: الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و المنعم عليه، و الولى، و الموازى.

و قال الزجاج: كل من يليك أو والاك فهو مولى[«٣»].

و شهاب الدين احمد بن محمد قسطلانى(٤)، كه أبو مهدي عيسى بن محمد الجعفرى المالكى در كتاب «اسانيد» خود بترجمه او گفته:

[قال فى «النور السافر(٥) فى أخبار أهل القرن العاشر»: هو الامام العلامة

ص: ٢٥٥

١- ص : الصحيح البخارى

٢- ش : شرح الصحيح

٣- عمدہ القارى فى شرح صحيح البخارى ج ١٨ / ١٧٠ .

٤- القسطلانى : احمد بن محمد بن أبى بكر المصرى الشافعى المتوفى سنه (٩٢٣) .

٥- « النور السافر عن اخبار القرن العاشر » تأليف عبد القادر بن عبد الله العيدروسى اليمنى المتوفى (١٠٣٨)

الحافظ شهاب الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن أحمد بن محمد ابن حسين القسطلاني المصري الشافعي.

ولد ثاني عشر ذى القعدة سنة احدى و خمسين و ثمانمائه بمصر، و نشأ بها على الاشتغال، فقرأ بالسبع، و برع فى الفنون، و قرأ «الجامع الصحيح» على النشاوى(١) فى خمسة مجالس، و كان يعظ بالجامع الغمرى و يجتمع عليه عالم كبير، و لم يكن له نظير فى الوعظ فى وقته، و كان اولاً- يتعاطى الشهاده، ثم انجمع و اقبل على التأليف، فصنف التصانيف المقبوله التى سارت بها الركبان فى حياته، من أجلها «ارشاد السارى» و منها «المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه» عظيم المنفعه عزيز النظر فى بابه[٢]- الخ.

در «ارشاد السارى» شرح «صحيح بخارى» كفته:

[و المولى أيضا: ابن العم، قاله ابن جرير(٣) نقلا عن العرب، فانشد عليه قول الفضل بن العباس(٤) :

مهلا بنى عمنا مهلا موالينا لا تظهرن لنا ما كان مدفونا

و المولى: المنعم المعتق (بكسر التاء) الذى أنعم على مرقوقه بالعتق، و المولى: المعتق (بفتح التاء) الذى كان رقيقا فمن عليه بالعتق، و المولى: المليك لانه يلى أمور الناس، و المولى: مولى فى الدين، و قيل: غير ذلك مما يطول

ص: ٢٥٦

١- النشاوى : محمد بن على بن اسماعيل الشافعي الفقيه المتوفى سنة (٨٩٤) .

٢- النور السافر : ١٠٣ - ١٠٤

٣- ابن جرير : هو أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى المتوفى سنة (٣١٠) - قاله فى تفسيره ج ٥ / ٣٢ .

٤- الفضل بن العباس : بن عتبه بن أبى لهب القرشى الشاعر كان من فصحاء بنى هاشم المتوفى نحو سنة (٩٥)

از این هر دو عبارت، ظاهر است که (ملیک) را (مولی) باین سبب می گویند که (مولی) ولایت امور ناس می دارد.

پس معلوم شد قطعا و یقینا که (مولی) بمعنی (ولی امر) و (متولی امر) است.

پس بحمد الله حسب افاده حضرت بخاری، و عینی، و قسطلانی هم، تصدیق حضرت شاه ولی الله، بغایت قصوی ظاهر شد، و علی رغم انفه واضح گردید: که (مولی) بمعنی (ولی امر) است (فلیمت أتباعه حنقا و غیظا).

و علاوه بر این از رجوع بکتاب لغت، ظاهر است که (ملیک) بمعنی (پادشاه) است، پس (مولی) حسب تفسیر بخاری بمعنی (پادشاه و ملک) خواهد بود.

جوهری در «صحاح» گفته:

[و الملكوت من الملك، كالرهبوت من الرهبه، يقال: له ملكوت العراق و ملكوه العراق أيضا، مثال الترقوه: و هو الملك و العز، فهو ملیك و ملك، و ملك، مثال فخذ و فخذ، كان الملك مخفف من ملك، و الملك مقصور من مالك، أو ملیك، و الجمع الملوک و الاملاک، و الاسم الملك، و الموضع مملکه.

و تملکه أى ملكه قهرا، و ملیك النحل یعسوبها [۲].

و در «صراح» مسطور است:

[ملك (بالضم و التخفيف): پادشاهی، فهو ملك و ملك و ملیك، كأن الملك مخفف من ملك، و الملك مقصور من مالك، أو ملیك، و ملوک و املاک ج، مملکت:

ص: ۲۵۷

۱- ارشاد الساری ج ۷ / ۸۰

۲- صحاح اللغة: فصل المیم ج ۴ / ۱۶۱۰ طبع بیروت .

مواضع که در ملک آید، تملکه ای ملکه قهرا، ملیک النحل شاه زنبوران].

و عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پوری (۱)، در «منتهی الارب فی لغات العرب» گفته:

[ملیک کأمیر، پادشاه و خداوند، ملکا جمع، و محمد بن علی بن ملیک (۲) محدث، و ملیک النحل پادشاه زنبوران] (۳).

و محتجب نماند که مراد از معمر، که بخاری مجيء (مولی) بمعنی (ملیک) از او نقل کرده، حسب افاده ابن حجر عسقلانی، أبو عبیده معمر بن المثنی است، در «فتح الباری» گفته:

[قوله باب قوله تعالى: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ (۴) ساق الی قوله شهيدا، و سقط ذلك لغير أبي ذر (۵).

قوله: و قال معمر: أولياء موالی أولیاء ورثه عاقدت أیمانکم، هو مولی الیمین و هو الحلیف، و المولی أيضا: ابن العم، و المولی: المنعم المعتق، أي (بکسر المثناه)، و المولی: المعتق أي (بفتحها)، و المولی: الملیک، و المولی:

مولی فی الدین] - انتهى. و معمر هذا (بسکون المهمله)، و كنت أظنه معمر بن راشد (۶) الی أن رأیت الکلام المذكور فی المجاز لابی عبیده، و اسمه معمر بن

ص: ۲۵۸

۱- صفی پوری: عبد الرحیم بن عبد الکریم المتوفی سنه (۱۲۶۷) بکلکته .

۲- ابن ملیک: محمد بن علی بن ملیک الحموی دمشقی .

۳- منتهی الارب فی لغه العرب ج ۴ / ۱۲۰۷ فی لفظ ملک .

۴- سوره النساء: ۳۳ .

۵- أبو ذر: عبد الله بن احمد الهروی الانصارى الحافظ المحدث المتوفى بمکه سنه (۴۳۵) .

۶- معمر بن راشد: بن أبی عمرو الازدی أبو عروه الفقیه الحافظ البصرى المتوفى سنه (۱۵۳) .

المثنى، و لم أره عن معمر بن راشد، و انما أخرج عبد الرزاق(١) عنه فى قوله:

«وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَى» قال: المولى: الاولياء الاب، و الاخ، و الابن، أو غيرهم من العصبه.

و كذا أخرجه اسماعيل(٢) القاضى فى «الاحكام» من طريق محمد بن ثور(٣) عن معمر، و قال أبو عبيده: و لكل جعلنا مولى: أولياء و ورثه و الذين عاقدت أيمانكم، فالمولى: ابن العم، و ساق ما ذكر البخارى، و أنشد فى المولى ابن العم «مهلا بنى عمنا مهلا موالينا» .

و مما لم يذكره و ذكره غيره من أهل اللغة: المولى: المحب، و المولى:

الجار، و المولى: الناصر، و المولى: الصهر، و المولى: التابع، و المولى:

الولى، و المولى: الموازى.

و ذكروا أيضا: العم، و العبد، و ابن الاخ، و الشريك، و النديم.

و يلتحق بهم: معلم القرآن، جاء فيه حديث مرفوع من علم عبدا آيه من كتاب الله، فهو مولاه، الحديث أخرجه الطبرانى من حديث أبى امامه(٤).

و نحوه قول شعبه: من كتبت عنه حديثا فانا له عبد.

و قال أبو اسحاق الزجاج(٥): كل من يليك أو والاك فهو مولى(٦).

ص: ٢٥٩

١- عبد الرزاق : بن همام بن نافع الحميرى الصنعانى المتوفى سنه (٢١١) .

٢- اسماعيل القاضى : أبو اسحاق اسماعيل بن اسحاق بن اسحاق البصرى البغدادى المالكى المتوفى (٢٨٢) .

٣- محمد بن ثور : أبو عبد الله الصنعانى العابد المتوفى حدود سنه (١٩٠) .

٤- ابو امامه : صدى بن عجلان بن وهب الباهلى الصحابى المتوفى بأرض حمص سنه (٨١) .

٥- ابو اسحاق الزجاج : ابراهيم بن السرى بن سهل البغدادى المتوفى سنه (٣١١) .

٦- فتح البارى ج ٨ / ١٩٩

از این عبارت، ظاهر است که مجيء (مولى) بمعنى (ملك) أبو عبيده معمر بن المثنى ذكر کرده، و خود ابن حجر عسقلانى مجيء (مولى) بمعنى (ولى) از ديگر اهل لغت نقل نموده.

و بالاتر از این هم آنست که بحمد الله دلالت (مولى) بر (أولى بتصرف) از نفس ارشاد، جناب سرور کائنات صلى الله عليه و آله، بعد اندک تتبع «صحيح بخارى» ظاهر مى شود، مگر نمى داني که بخارى در «صحيح» خود در «كتاب الاستقراض» گفته:

[حدثنا عبد الله بن محمد (١)، ثنا أبو عامر (٢)، ثنا فليح (٣)، عن هلال بن علي (٤)، عن عبد الرحمن بن أبي عمره (٥)، عن أبي هريره، أن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «ما من مؤمن الا- و أنا أولى به فى الدنيا و الآخرة، اقرأوا ان شئتم النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم (٦) فأیما مؤمن مات و ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا و من ترك ديناً أو ضياعاً فليأتنى فأنا مولاه (٧).

و نیز بخارى، این روايت را در كتاب «التفسير» در تفسير سوره احزاب ذكر نموده حيث قال:

ص: ٢٦٠

-
- ١- عبد الله بن محمد : الجعفى البخارى المسندى الحافظ المتوفى سنة (٢٢٩) .
 - ٢- أبو عامر : عبد الملك بن عمرو العقدى البصرى المتوفى سنة (٢٠٥) .
 - ٣- فليح : بن سليمان بن أبى المغيره بن حنين ، توفى سنة (١٦٨) .
 - ٤- هلال بن علي : يقال له أيضا : هلال بن أبى ميمونه الفهرى المدنى المتوفى حدود سنة (١٢٥) .
 - ٥- عبد الرحمن بن أبى عمره : عمرو بن محسن المدنى .
 - ٦- الاحزاب : ٦ .
 - ٧- صحيح البخارى ج ٣ / ١٥٥

[حدثني ابراهيم بن المنذر (١) قال: حدثنا محمد بن فليح (٢) قال: حدثنا أبي، عن هلال بن علي، عن عبد الرحمن بن أبي عمر، عن أبي هريره، عن النبي صلى الله عليه و سلم قال:

«ما من مؤمن الا و أنا أولى الناس به فى الدنيا و الآخرة اقرأوا ان شئتم النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (٣) فأیما مؤمن ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا، فان ترك دينا أو ضياعا، فليأتنى و أنا مولاه» (٤).

از این روایت، صراحه ظاهر است که (مولی) بمعنی (أولى بتصرف) است، زیرا که جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله أَوْلَىٰ-ارشاد فرموده: که نیست مؤمنی مگر آنکه من اولای ناس هستم باو، و بر اولویت خود استدلال بآیه کریمه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ فرموده، و بعد آن در مقام تفریح بر این مضمون صدق مشحون، مولائیت خود بیان فرموده.

پس صراحه ظاهر شد که مراد از (مولی) در قول آن حضرت

«فأنا مولاه» أولى بالتصرف است.

و مسلم (٥) هم در «صحيح» خود، این روایت ذکر کرده، حیث

قال:

[حدثني محمد بن (٦) رافع، قال: نا شبابه (٧) ، قال: حدثني ورقاء (٨) ، عن

ص: ٢٤١

١- ابراهيم بن المنذر: بن عبد الله المدني المتوفى (٢٣٦) .

٢- محمد بن فليح: بن سليمان المدني المتوفى (١٩٧)

٣- سورة الاحزاب: ٦

٤- صحيح البخارى بشرح ابن حجر ج ٨ / ٤٢٠ .

٥- مسلم: بن الحجاج النيشابورى الحافظ المتوفى سنة (٢٤١) .

٦- محمد بن رافع: بن أبى زيد أبو عبد الله القشبرى النيشابورى المتوفى سنة (٢٤٥) .

٧- شبابه: بن سوار أبو عمرو المدائنى المتوفى سنة (٢٠٦) .

٨- ورقاء: بن عمر بن كليب أبو بشر الخوارزمى الساكن بالمدائن .

أبي الزناد(١)، عن الاعرج(٢)، عن أبي هريره(٣)، عن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «و الذى نفس محمد بيده ان على الارض من مؤمن الا أنا أولى الناس به، فأیکم ما ترك دینا أو ضیاعا، فأنا مولاه، و أیکم ترك مالا فالى العصبه من كان»[٤].

و قسطلانى در كتاب «التفسیر» در شرح قوله و أنا مولاه گفته:

[أى ولى المیت أتولى عنه أمورہ][٥].

از این عبارت ظاهر است که مراد از (مولی) در این روایت (ولی) بمعنی (متولی امور) است.

پس کمال شناعت انکار شاه ولی الله مجیء (مولی) را بمعنی (ولی أمر) مره بعد آخری، از ارشاد صاحب «ارشاد الساری» ظاهر و باهر گردید و لله الحمد على ذلك.

و شمس الدین محمد بن یوسف بن علی الکرمانی(٦) در «کواکب دراری» شرح «صحیح بخاری» گفته:

]

قوله: «فعلینا قضاء دینہ»، و قضاء دین المعسر کان من خصائصه صلى الله عليه و سلم، و ذلك کان من خالص ماله، و قيل: من بیت المال، و فيه: انه قائم بمصالح الامه حیا و میتا و ولی أمرهم فى الحالین[٧].

ص: ٢٤٢

-
- ١- أبو الزناد : عبد الله بن ذکوان القرشى المدینى المتوفى سنه (١٣١) .
 - ٢- الاعرج : عبد الرحمن بن هرمرز أبو داود المدنى المتوفى بالاسکندریه (١١٧) .
 - ٣- أبو هريره : عبد الرحمن بن صخر الدوسى المتوفى (٥٩) .
 - ٤- صحیح مسلم بشرح النووى ج ١١ / ٦٠ .
 - ٥- ارشاد الساری ج ٧ / ٢٩٣ .
 - ٦- الکرمانى : محمد بن یوسف بن علی شارح صحیح البخارى المتوفى سنه (٧٨٦) .
 - ٧- الكواکب الدراری ج ٢٣ / ١٥٩ کتاب الفرائض .

و یحیی بن شرف نووی، در «منهاج» شرح «صحیح مسلم» در شرح حدیث مذکور می فرماید:

[و معنی هذا الحدیث ان النبی صلی الله علیه و سلم قال: «أنا قائم بمصالحکم فی حیاہ أحدکم و موتہ، و أنا ولیہ فی الحالین، فان کان علیہ دین قضیتہ من عندی ان لم یخلف و فاء، و ان کان له مال، فهو لورثته لا آخذ منه شیئا، و ان خلف عیالا محتاجین ضائعين، فلیأتوا الی فعلی نفقتهم و مؤنتهم»(۱)].

از این عبارت ظاهر است که نووی، (مولی) را در قول آن حضرت

«فأنا مولاه» بر قائم بمصالح مؤمنین در حال حیات و ممات، و ولی شان در حالین حمل کرده.

پس بقرینه (قائم بالمصالح)، ثابت شد که مراد از (ولی)، (ولی أمر) است، و (مولی) بمعنی (ولی أمر و متولی أمر) است.

و ابن حجر عسقلانی، در «فتح الباری» در کتاب الفرائض گفته:

[قوله: «أنا ولی بالمؤمنین من أنفسهم» هکذا آورده مختصرا و تقدم

فی الکفاله(۲)، من طریق عقیل(۳)، عن ابن شهاب(۴) بذكر سببه فی أوله، و لفظه:

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یؤتی بالرجل المتوفی علیه الدین،

ص: ۲۶۳

۱- صحیح مسلم بشرح النووی ج ۱۱ / ۶۰

۲- فتح الباری : ج ۴ / ۳۷۶ باب الدین .

۳- عقیل (بضم العین) بن خالد مولی عثمان بن عفان ، مات سنه (۱۴۴) بمصر أو سنه (۱۵۱)

۴- ابن شهاب : محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب الزهري القرشي المدني المتوفی (۱۲۴)

فيسأل: هل ترك لدينه شيئاً قضاء (١)، فان قيل (٢) نعم صلى عليه، و الا قال: صلوا على صاحبكم، فلما فتح الله عليه الفتوح، قال: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم» الحديث.

و تقدم

في القرض (٣) و في تفسير الاحزاب (٤) من روايه عبد الرحمن بن أبي عمره، عن أبي هريره بلفظ: «ما من مؤمن الا و أنا أولى به في الدنيا و الآخرة اقرأوا ان شئتم: أَلَنْبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (٥) الحديث.

و في حديث جابر، عند أبي داود ان النبي صلى الله عليه و سلم كان يقول: «أنا أولى بكل مؤمن من نفسه» (٦).

و قوله ههنا: «فمن مات و عليه دين و لم يترك وفاء فعلينا قضاؤه» يخص ما أطلق

في روايه عقيل بلفظ «فمن توفى من المؤمنين و ترك ديناً فعلي قضاؤه» .

و كذا قوله في الروايه الاخرى من تفسير الاحزاب: «فان ترك ديناً أو ضياعاً فليأتني فأنا مولاه أو وليه، فعرف انه مخصوص بمن لم يترك وفاء» .

و قوله: «فليأتني أى من يقوم مقامه في السعى في وفاء دينه، أو المراد صاحب الدين، و أما الضمير في قوله مولاه فهو للميت المذكور.

و سيأتى بعد قليل (٧) من روايه أبي صالح (٨)، عن أبي هريره بلفظ «فأنا وليه

ص: ٢٦٤

١- في المصدر : هل ترك لدينه فضلاً .

٢- في المصدر : فان حدث انه ترك لدينه وفاء صلى

٣- فتح البارى : ج ٥ / ٤٧ باب الصلاه على من ترك ديناً .

٤- فتح البارى : ج ٨ / ٤٢٠

٥- سوره الاحزاب : ٦ .

٦- سنن أبي داود السجستاني المتوفى (٢٧٥) ج ٣ / ١٢٣ في كتاب الفرائض و لكن ليس في سنده جابر

٧- ج ١٢ / ٢٢ .

٨- أبو صالح : ذكوان السمان الزيات الكوفي المتوفى بالمدينه سنه (١٠١) .

ابن حجر عسقلانی، در این عبارت (مولى) را بولى تفسیر کرده، و هر چند تقييد (ولى بأمر) ننموده، لکن عبارت قسطلانی، و کرمانی، و نووی قرینه است بر آنکه غرض او هم (ولى أمر) است.

و ثبوت مجيء (مولى) بمعنی (ولى أمر) بحدی ظاهر و باهر است که فخر رازی با آن همه تعصب و تعسف، و تهور و تصلف، و تهوک (٣) و تعمق، جسارت بر انکار آن نکرده، بلکه اثبات آن نموده، در «نهایه العقول» گفته:

[و اما قول الاخلط (٤) (علیه السلام): «فأصبحت مولاها من الناس کلهم» (٥).

و قوله (علیه السلام): «لم تأشروا فيه إذ كنتم موالیه» (٦).

و قوله: كانوا موالی حق یطلبون به» (٧).

فالمراد بها الاولیاء، و مثله قوله علیه السلام: «مزینه و جهینه و أسلم و غفار موالی

ص: ٢٤٥

١- قال ابن حجر فی شرح هذه الكلمة: (فلاذع له): هی لام الامر اصلها الكسر و قد تسکن مع الفاء و الواو... و المعنی فادعونی له اقوم بکله و ضیاعه .

٢- فتح الباری ج ١٢ / ٧ .

٣- التهوک: التحیر و التهور و الوقوع فی الشیء به غیر مبالاه و من دون رویه .

٤- الاخلط: غیاث بن غوث الشاعر النصرانی مات سنه (٩٠) من الهجره .

٥- یمدح بها عبد الملك بن مروان، و المصراع الآخر: و احرى قريش ان تهاب و تحمدا .

٦- و المصراع الآخر: و لو يكون لقوم غير کم اشروا، يخاطب بنی أمیه، يقال: اشر یاشر کعلم يعلم إذا بطر و مرح .

٧- فی الشافی ج ٢ / ١٧٨ نسبه الى غير الاخلط، و المصراع الآخر: فادر كوه و ما ملوا و ما تعبوا .

اللَّهِ وَرَسُولَهُ»، أَي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (۱).

و قوله عليه السَّلام: «أَيُّمَا امْرَأَةً تَزَوَّجْتَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا» و الروايه المشهوره (۲) مفسره له.

و قوله: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا (۳) أَي و لِيهِمْ وَ نَاصِرُهُمْ، «وَ إِنْ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ» أَي لَا نَاصِرَ لَهُمْ. هَكَذَا رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ مُجَاهِدٍ (۴)، وَ عَامَهُ الْمَفْسِرِينَ].

از این عبارت ظاهر است که رازی اعتراف کرده بآنکه مراد از (مولى) در روایت

«أَيُّمَا امْرَأَةً تَزَوَّجْتَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا» (ولى) است، و ظاهر است که مراد از (ولى) در این مقام (ولى امر) است.

پس شاه ولى الله در انكار و تعنت، از رازی هم گوی مسابقت ربودند و او را در اثبات مجيء (مولى) بمعنى (ولى امر) شرمنده و خجل نمودند و اثبات قصور و فتور آن رئیس مکابرين صدور در تأييد باطل و زور فرمودند.

و نیز فخر رازی در «تفسیر کبیر» گفته:

[أَمَا قَوْلُهُ: «لِبَسِّ الْمَوْلَى وَ لِبَسِّ الْعَشِيرِ» (۵) فَالْمَوْلَى هُوَ الْوَلَى وَ النَّاصِرُ،

ص: ۲۶۶

۱- فى صحيح الترمذى ج ۵ / ۷۲۸: قال رسول الله (ص): الانصار و مزينه و جهينه و غفار و أشجع و من كان من بنى عباد موالى، ليس لهم مولى دون الله، الله و رسوله مولا هم.

۲- لعل المراد بالروايه المشهوره هى التى رواها الطبرانى تكمله للحديث عن ابن عمير هكذا: فان كان دخل بها فلها صداقها بما استحل من فرجها و يفرق بينهما، و ان كان لم يدخل بها فرق بينهما، و السلطان ولى من لا ولى له.

۳- سوره محمد: ۱۱

۴- مجاهد: بن جبر ابو الحجاج المكى المفسر التابعى المتوفى سنه (۱۰۴).

۵- سوره الحج: ۱۳.

و اعلم ان هذا الوصف بالرؤساء أليق، لان ذلك لا يكاد يستعمل في الاوثان، فبين تعالى انهم يعدلون عن عباده الله تعالى الذي يجمع خير الدنيا و الآخرة الى عباده الاصنام و الى طاعه الرؤساء، ثم ذم الرؤساء بقوله: «لَبِئْسَ الْمَوْلَى» و المراد ذم من انتصر بهم و التجأ إليهم[١].

از این عبارت ظاهر است که نزد فخر رازی مراد از (مولى) در آیه «لَبِئْسَ الْمَوْلَى» رؤسایند، پس افاده (مولى) معنی (رئیس) را، از این جا ثابت شد و فيه كفايه لاهل الدرايه.

و سابقا حسب افادات أئمة بارعين و أجلة ماهرين، دانستی که (مولى) بمعنی (متولى أمر) می آید، و این هم برای تصدیق و تخجیل این خبر نبیل، و محقق جلیل که انکار مجيء (مولى) بمعنی (ولى أمر) می نماید کافی و وافى است، زیرا که مفاد (متولى أمر) و (ولى أمر) واحد است.

چنانچه ابن اثیر در «نهایه» گفته:

[و منه

الحديث: «أیما امرأه نکحت بغير اذن مولاها فنکاحها باطل» و فی روایه: «ولیها» أى متولى أمرها[٢].

و احمد بن محمد فیومی که ابن حجر عسقلانی بمدح او در «درر کامنه» گفته:

[أحمد بن محمد الفیومی ثم الحموی، نشأ بالفیوم و اشتغل و مهر و تمیز فی

ص: ٢٦٧

١- مفاتیح الغیب ج ٢٣ / ١٥ .

٢- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ج ٥ / ٢٢٩ .

العربيه عند أبي حيان، ثم ارتحل الى حماه فقطنها، و لما بنى الملك المؤيد(۱) اسماعيل جامع الدهشه، قرره في خطابتها، و كان فاضلا عارفا باللغه و الفقه، و جمع في ذلك كتابا سماه «المصباح المنير في غريب الشرح الكبير» و هو كثير الفائدة حسن الايراد و قد نقل غالبه ولده في «تهذيب المطالع» و كأنه عاش الى بعد سنه تسعين و سبعمائه[۲].

در کتاب «المصباح المنير في غريب الشرح الكبير» گفته:

[و وليت الامر إليه (بکسرتين)(۳) و لایه (بالکسر) توليته[۴].

اما آنچه شاه ولی الله فرموده که هیچ افعال بمعنی فعیل نخوانده ایم، پس غالبا مرادشان آنست که هیچ مفعول بمعنی فعیل نخوانده ایم و سهوا افعال بجای مفعول، بر زبان بلاغت ترجمان رفته.

و ظاهرا غرض شان استدلال است بر نفی مجيء (مولی) بمعنی (ولی أمر) بدو وجه:

یکی آنکه (مولی) بمعنی (ولی أمر) نیامده است.

دوم: آنکه هیچ مفعول بمعنی فعیل نمی آید، پس اینجا چگونه مفعول بمعنی فعیل خواهد بود.

و این مثل استدلال رازی و اتباع او است بر نفی مجيء (مولی) بمعنی (أولی) و بانتقاض آن بمجيء (مولی) بمعنی (ولی) پی نبرده بودند.

ص: ۲۶۸

۱- الملک المؤید اسماعیل : بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب صاحب « حماه » المتوفی (۷۳۲)

۲- الدرر الكامنه فی أعیان المائه الثامنه ج ۱ / ۳۱۴ .

۳- بکسرتین : بکسر عین الفعل فی الماضي و المستقبل .

۴- مصباح المنیر : کتاب الواو مع اللام

و ظاهراً چون شاه‌صاحب از مزید ذكاء و فطانت، و نهایت امعان و کياست، پی باین انتقاض بردند، ناچار طریق کذب و زور تازه سپردند که انکار مجیء (مولی) بمعنی (ولی أمر) هم نمودند.

بالجمله اگر مراد همین است که هیچ مفعول بمعنی فعیل نمی آید، پس بطلان آن، در اقصای ظهور و وضوح است زیرا که مجیء (مولی) بمعنی (ولی) نهایت ظاهر و مشهور و معروف است، و بسیاری از لغویین فخام و مفسرین اعلام، و محققین عالی مقام، علاوه بر مثبتین سابقین آن را ثابت کرده اند.

محمد بن القاسم الانباری در کتاب «مشکل القرآن» کما سمعت سابقاً گفته:

[و المولى فى اللغة ينقسم الى ثمانية أقسام: أولهن: المولى: المنعم المعتق ثم المنعم عليه المعتق، و المولى: الولی، و المولى: الأولی بالشیء]-الخ.

از این عبارت ظاهر است که (مولی) بمعنی (ولی أمر) می آید، و عبارت ابن الانباری را دیگر علماء نیز ذکر کرده اند.

یحیی بن الحسن الحلی طاب ثراه که ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» بترجمه آن جناب گفته:

[یحیی بن الحسن بن الحسين بن علی الاسدی الحلی الربعی المعروف بابن البطریق.

قرأ علی الحمصی(۱) الرازی الفقه و الکلام علی مذهب الامامیه، و قرأ النحو

ص: ۲۶۹

۱- الحمصی الرازی: الشیخ سدید الدین محمود بن علی بن الحسن صاحب «المنقذ من التقليد و المرشد الی التوحید» و هذا الكتاب معروف بالتعليق العراقي، قال شيخنا العلامة الآقا بزرك الطهرانی قدس الله سره فی «الذریعه» ج ۲۳ / ۱۵۱: قال الفخر الرازی فی تفسیره فی آیه المباهله: رأیت كتابه فی الکلام و الذی سماه «التعليق العراقي» ذکر فی اوله انه ورد الحلہ سنه حجتہ فاکب علیه العلماء و الفضلاء و سئلوه ان یکتب لهم فی اصول الدین ما یكون دستوراً لهم فی المباحث الکلامیه فاقام عندهم و کتب لهم التعليق العراقي و بهذه المناسبه سموه بالعراقی و فرغ من تصنیفه (۹ ج ۱ سنه ۵۸۱)

و اللغه، و تعلم النظم و النثر، وجد حتى صارت إليه الفتوى في مذهب الاماميه، و سكن بغداد مده، ثم واسط، و كان يتزهد و يتنسك، و كانت وفاته بالحله في شعبان سنه ستمائه، و له سبع و سبعون سنه ذكره ابن النجار[[\(١\)](#)].

در كتاب «عمده»[\(٢\)](#) فرموده:

[و قال أبو بكر محمد بن القاسم الانباري في كتابه المعروف بتفسير «المشكل في القرآن» في ذكره أقسام المولى: ان المولى: الولي، و المولى: الاولي بالشيء.]

و استشهد على ذلك بالآيه المقدم ذكرها، و بيت لبيد أيضا:

كانوا موالى حق يطلبون به فادر كوه و ما ملوا و لا- تعبوا^(٣) و محمد بن عزيز السجستاني العزيزي^(٤) در «نزهه القلوب» كما سمعت سابقا گفته:

[مولانا أى ولينا، و المولى على ثمانيه أوجه: المعتق، و المعتق، و الولي

ص: ٢٧٠

١- لسان الميزان ج ٦ / ٢٤٧

٢- قال شيخنا في الذريعه ج ١٥ / ٣٣٤: ذكر ابن بطريق في « العمده » ٩١٣ حديثا متفقاً عليها من طرق العامه و الخاصه كالصحيح السنه و مسند أحمد بن حنبل و غيرها، و قد طبع العمده بايران سنه (١٣٠٩) مع الخصائص .

٣- العمده : ٥٥

٤- العزيزى أو العزيزى : محمد بن عزيز (أو العزيز) السجستاني المفسر اللغوى المتوفى (٣٣٠) هـ

و الاولی بالشیء، و ابن العم، و الصهر، و الجار، و الحلیف [۱].

و یحیی بن علی ابو زکریا بن الخطیب التبریزی، در «غریب الحدیث» که نسخه عتیقه آن بخط عرب، پیش نظر قاصر حاضر است، گفته:

[المولی عند کثیر من الناس هو ابن العم خاصه، و لیس هو هکذا، و لکنه:

الولی، و کل ولی للانسان فهو مولاه، مثل الاب، و الاخ، و ابن الاخ، و العم و ابن العم، و ماوراء ذلك من العصبه کلهم، و منه قوله: إِنِّي خِفْتُ الْمَوْلَى مِنْ وَرَائِي [۲].

و مما یبین ذلك، أى المولى کل ولی،

حدیث النبى صلی الله علیه و سلم:

«أیما امرأه نکحت بغير اذن مولاها فنکاحها باطل» أراد بالمولى الولی، و قال عز و جل: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً [۳] ، افتراه انما عنی ابن العم خاصه دون سائر أهل بيته؟ و يقال للحلیف أيضا: مولى]-الخ.

و مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی [۴] ، در «قاموس» گفته:

[و المولى: المالك، و العبد، و المعتق، و المعتقد، و الصاحب، و القریب كابن العم، و نحوه، و الجار، و الحلیف، و الابن، و العم، و النزیل، و الشریک و ابن الاخت، و الولی، و الرب، و الناصر، و المنعم، و المنعم علیه، و المحب و التابع، و الصهر] [۵]-الخ.

و ابو الیث نصر بن محمد الفقیه السمرقندی، در تفسیر خود، که

ص: ۲۷۱

۱- نزهة القلوب : ۲۰۹

۲- سوره مریم : ۵ .

۳- سوره الدخان : ۴۱

۴- الفیروزآبادی : محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی الشافعی المتوفى (۸۱۷) .

۵- القاموس المحيط : باب الواو و الیاء ، فصل الواو ، لفظ ولی .

مصطفی ابن عبد الله المعروف بالكاتب الجلبی در مدح و ثناء آن گفته:

[تفسیر ابی الیث نصر بن محمد الفقیه السمرقندی الحنفی المتوفی سنه خمس و سبعین و ثلاثمائه، و هو کتاب مشهور لطیف مفید، خرج أحادیثه الشیخ زین الدین قاسم بن قطلوبغا الحنفی المتوفی سنه تسع و سبعین و ثمانمائه، و ترجمته بالترکیه للشهاب أحمد بن محمد المعروف بابن عربشاه الحنفی المتوفی سنه أربع و خمسين و ثمانمائه][[۱](#)].

می فرماید: [أنت مولانا، یعنی ولینا و حافظنا].

و نیز در تفسیر ابو الیث مسطور است:

[«بِإِلِّهِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ» يقول: أطيعوا الله تعالى فيما يأمركم، هو مولاكم، یعنی ولیکم و ناصرکم]—انتهی نقلًا عن نسخه عتیقه بخط العرب.

و ابو اسحاق أحمد بن محمد ثعلبی، در تفسیر خود مسمی «بالكشف و البيان عن تفسير القرآن» كما سمعت سابقا، گفته:

[أَنْتَ مَوْلَانَا، أَيْ نَاصِرْنَا، وَ حَافِظُنَا، وَ وَلِينَا، وَ أَوْلَى بِنَا].

و واحدی، در «تفسیر و سیط» گفته:

[بِإِلِّهِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ: ناصرکم، و معینکم، أَيْ فَاسْتَعْنُوا عَنْ مَوَالِهِ الْكُفَّارِ فَلَا تَسْتَنْصِرُوهُمْ، فانی ولیکم و ناصرکم].

و حسین بن مسعود البغوی در «معالم التنزیل» گفته:

[أنت مولانا: ناصرنا و حافظنا و ولینا][[۲](#)].

و أحمد بن الحسن الزاهد در تفسیر خود گفته:

[قوله: أنت مولانا أی ناصرنا و ولینا].

ص: ۲۷۲

۱- كشف الظنون ج ۱ / ۴۴۱ .

۲- معالم التنزیل ج ۱ / ۲۶۵ .

و علامه ابو الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی در تفسیر «زاد المسیر» گفته:

[«وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ» أی ولیکم و ناصرکم](۱).

و نیز در «زاد المسیر» گفته:

[«وَ إِنْ تَظَاهَرَا» و قرأ ابن مسعود(۲) أبو عبد الرحمن، و مجاهد، و الاعمش(۳) تظاهرا (بتخفيف الظاء) أی تعاونا علی النبی صلی الله علیه و سلم بالایذاء «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ» أی ولیه فی العون و النصره].

و أحمد بن محمد بن أبی الحرم مکی القمولى(۴) در تکملة «تفسیر کبیر فخر رازی» گفته:

[«وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ» أی ولیکم، و ناصرکم، و هو العلیم بخلقه، الحکیم فیما فرض من حکمه].

و نیز قمولی در تکملة خود گفته:

[و قوله تعالى: «وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ»(۵) أی و ان تعاونا علی النبی صلی الله علیه و سلم بالایذاء فان الله هو مولاه، أی لم یضر ذلك التظاهر منكما، و مولاه، أی ولیه و ناصره الله و جبرئیل رأس الکرویین، قرن ذکره بذکره مفردا له من الملائکه تعظیما له و اظهارا لمكانته].

ص: ۲۷۳

۱- زاد المسیر ج ۸ / ۳۰۷

۲- ابن مسعود أبو عبد الرحمن : عبد الله بن مسعود بن غافل الهذلی الصحابی المتوفی سنه (۳۲)

۳- الاعمش : سلیمان بن مهران الکوفی المتوفی سنه (۱۴۸) .

۴- القمولى : أحمد بن محمد بن مکی بن یاسین الشافعی المصری المتوفی سنه (۷۲۷) .

۵- سوره التحریم : ۴ .

و نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری در «غرائب القرآن» گفته:

[اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا(۱)] أى متولى أمورهم، و كافل مصالحهم، فعيل بمعنى فاعل، و التركيب يدل على القرب، فالمحب ولى، لانه يقرب منك بالمحبه و النصره و منه الوالى، لانه يلى القوم بالتدبير[۲].

«حدیث غدیر بلفظ»

«من كنت وليه»

و نیز در بسیاری از طرق حدیث غدیر بجای

«من كنت مولاه، فعلى مولاه» من كنت وليه، فعلى وليه وارد است، و این هم دلالت صریح دارد بر آنکه (مولی) بمعنی (ولی) است، و مفعول بمعنی فعیل آمده است.

حدیث غدیر بلفظ: «من كنت وليه فعلى وليه» در مسند ابن حنبل

در «مسند» أحمد(۳) بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله(۴) ، حدثني أبي، ثنا وكيع(۵) ، ثنا الاعمش، عن سعد بن عبيده(۶) ، عن ابن بريده، عن أبيه قال: قال رسول الله صلعم: «من كنت وليه فعلى وليه(۷)» .

ص: ۲۷۴

۱- سوره البقره : ۲۵۷ .

۲- تفسير النيسابورى ج ۳ / ۲۱ .

۳- أحمد بن حنبل : أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشيبانى المروزى البغدادى المتوفى سنه (۲۴۱)

۴- عبد الله : بن أحمد بن محمد بن حنبل البغدادى المتوفى سنه (۲۸۸) .

۵- وكيع : بن الجراح الرواسى الحافظ الكوفى المتوفى سنه (۱۹۶) .

۶- سعد بن عبيده : أبو حمزه ، حكى ابن أبى حاتم الرازى توثيقه عن ابن معين .

۷- مسند أحمد بن حنبل ج ۵ / ۳۶۱ .

و نیز در «مسند» أحمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا أبو معاوية (١)، ثنا الأعمش، عن سعد ابن عبيدة، عن ابن بريده (٢)، عن أبيه، قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه و سلم في سرية، قال: لما قدمنا، قال: كيف رأيتم صحابه صاحبكم؟ قال: فأما شكوته أو شكاه غيري، قال: فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبابا (٣)، قال: فرأيت النبي صلى الله عليه و سلم قد احمر وجهه، قال: و هو يقول: «من كنت وليه، فعلى وليه» (٤)].

و نیز در «مسند» أحمد بن حنبل مسطور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا وكيع، ثنا الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريده، عن أبيه أنه مر على مجلس و هم يتناولون من على، فوقف عليهم فقال: انه قد كان في نفسى على على شىء، و كان خالد بن وليد (٥) كذلك، فبعثنى رسول الله صلى الله عليه و سلم في سرية (٦) عليها على، و اصبنا سيبا.

قال: فأخذ على جاريه من الخمس لنفسه، فقال خالد بن الوليد: دونك.

قال: فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه و سلم جعلت أحدثه بما كان، ثم

ص: ٢٧٥

-
- ١- أبو معاوية : محمد بن خازم الضرير الكوفي الحافظ المتوفى سنة (١٩٥) .
 - ٢- ابن بريده : عبد الله بن بريده بن الحبيب الحافظ أبو سهل المروزي القاضي المتوفى (١١٥) .
 - ٣- المكباب (بكسر الميم) كثير النظر الى الارض .
 - ٤- مسند أحمد بن حنبل ج ٥ / ٣٥٠ .
 - ٥- خالد بن الوليد : بن المغيرة المخزومي القرشي مات بحمص سنة (٢١) .
 - ٦- السرية (بفتح السين المهملة و كسر الراء و تشديد الياء المفتوحة) قطعه من الجيش سميت بذلك لانها تسرى خفيه ، و فى الاصطلاح جيش ليس بينهم النبي صلى الله عليه و آله و سلم .

قلت: ان عليا أخذ جاريه من الخمس، قال: و كنت رجلا مكبابا، قال: فرفعت رأسي، فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم قد تغير، فقال: من كنت وليه، فعلى وليه [١].

حديث غدیر بلفظ «من كنت وليه فهذا وليه» در خصائص نسائي

و ابو عبد الرحمن أحمد بن شعيب نسائي، در «خصائص» گفته:

[ذكر قول النبي صلى الله عليه و سلم: «من كنت وليه، فعلى وليه» .

أنبأنا محمد بن مثنى (٢) ، قال: ثنا حبيب بن أبي ثابت (٣) ، عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم، أمر بدوحات، فقممن، ثم قال: كأنى قد دعيت فأجبت و انى قد تركت فيكم الثقلين، احدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفونى فيهما، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

ثم قال: «ان الله مولاي و أنا ولى كل مؤمن» .

ثم أخذ بيد على، فقال: «من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال: «ما كان فى الدوحات أحد الا رآه بعينه و سمعه بأذنه» (٤).

أنبأنا محمد بن العلاء (٥) قال: ثنا أبو معاوية، قال: ثنا الاعمش، عن سعد

ص: ٢٧٦

١- مسند أحمد بن حنبل ج ٥ / ٣٥٨

٢- محمد بن المثنى : أبو موسى الحافظ البصرى المعروف بالزمن المتوفى سنه (٢٥٢) .

٣- حبيب بن أبى ثابت : أبو يحيى التابعى الكوفى المتوفى سنه (١١٧) - أو (١١٩) .

٤- الخصائص : ٩٣ .

٥- محمد بن العلاء : بن كريب أبو كريب الهمداني المتوفى سنه (٢٤٨) .

ابن عبيده، عن ابن يريده، عن أبيه قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سريره، واستعمل علينا علياً رضي الله عنه، فلما رجعنا سألنا كيف رأيتم صحبه صاحبكم؟ فاما أنا شكوته و اما شكاه غيري، فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبابا، فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر، فقال: «من كنت وليه، فعلي وليه» [١].

و نیز در «خصائص» نسائی، مذکور است:

[أبنا أحمد بن عثمان (٢) قال: ثنا ابن عثمه، و هو محمد بن خالد البصرى (٣)، عن عائشه بنت سعد (٤)، عن سعد (٥)، قال: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي، فخطب فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: «أ لستم تعلمون اني أولى بكم من أنفسكم؟»، قالوا: نعم صدقت يا رسول الله، ثم أخذ بيد علي فرفعها و قال:

«من كنت وليه، فهذا وليه، ان الله يوالى من والاه و يعادى من عاداه» (٦).

ص: ٢٧٧

١- الخصائص : ٩٤

٢- أحمد بن عثمان : (ابو الجوزاء البصرى) بن عبد النور بن عبد الله بن سنان النوفلى حكى ابن أبى حاتم الرازى توثيقه عن والده و قال : كتب عنه أبى و أبو زرعه ، توفى (٢٤٦) .

٣- ابن عثمه : محمد بن خالد البصرى بن عثمه و هى امه ، تابعى ، ترجمه ابن أبى حاتم الرازى و روى عن ابن حنبل صلاحه .

٤- عائشه بنت سعد : بن أبى وقاص المدنيه ماتت سنه (١١٧) .

٥- سعد : بن أبى وقاص ، و اسمه مالك بن وهيب القرشى المدنى ، مات سنه (٥٥) أو (٥٨) .

٦- الخصائص : ٢٥

أنبأنا زكريا بن يحيى (١) قال: ثنا يعقوب بن جعفر بن أبي كثير (٢)، عن مهاجر ابن مسمار قال: اخبرتنى عائشه بنت سعد، عن سعد رضى الله تعالى عنه قال:

كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق مكة، وهو متوجه إليها، فلما بلغ غدیر خم وقف الناس، ثم رد من تبعه و لحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه، قال: «أيها الناس هل بلغت؟»، قالوا: نعم، قال: «اللهم» (ثلاث مرات يقولها)، ثم قال: «أيها الناس من وليكم؟»، قالوا: الله و رسوله أعلم (ثلاثا)، ثم أخذ بيد على، فقال: «من كان الله و رسوله وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [٣].

و نیز در «خصائص» نسائی مذکور است:

[أخبرنا الحسين بن حريث (٤)، حدثني الفضل بن موسى (٥)، عن الاعمش عن أبي اسحاق (٦)، عن سعيد بن وهب (٧) قال: قال على كرم الله وجهه فى الرحبه:

«انشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: «ان الله وليى و أنا ولى المؤمنین، و من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه،

ص: ٢٧٨

١- زكريا بن يحيى: بن اياس السجزي الحافظ خياط السنه نزيل دمشق المتوفى سنه (٢٨٩) .

٢- يعقوب بن جعفر بن أبي كثير: الانصارى المدنى المقرئ روى عنه الكسائى و آخرون ترجمه الجزرى فى غايه النهايه ج ٢ / ٣٨٩ .

٣- الخصائص : ٢٥ .

٤- الحسين بن حريث: بن الحسن بن ثابت بن قطبه ابو عمار المتوفى بقومس سنه (٢٤٤) .

٥- الفضل بن موسى: ابو عبد الله المروزى المتوفى سنه (١٩٢) .

٦- ابو اسحاق السبيعى: عمرو بن عبد الله الهمدانى الكوفى الحافظ المتوفى سنه (١٢٧) .

٧- سعيد بن وهب: الهمدانى الكوفى المتوفى سنه (٧٦) .

و عاد من عاداه، و انصر من نصره» .

قال: فقال سعيد: فقام الى جنبى سته، و قال زيد بن يثيع(١): من عندى سته، و قال عمرو ذومر: «أحب من أحبه و أبغض من أبغضه» و ساق الحديث(٢) .

و نیز نسائی در «خصائص» گفته:

[أبأنا يوسف بن عيسى(٣)، أنبأنا الفضل بن موسى، قال: ثنا الاعمش، عن أبى اسحاق، عن سعيد بن وهب، قال: قال على رضى الله عنه فى الرحبه: «انشد بالله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم يقول: «الله ولى و أنا ولى المؤمنین، و من كنت ولىه فهذا ولىه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله»، قال سعيد: فقام الى جنبى سته، و قال حارثه ابن مضرب(٤): قام من عندى سته، و قال زيد بن يثيع: قام من عندى سته، و قال عمرو بن ذى مر(٥): «و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه»(٦).

و ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى(٧)، در «سنن» خود گفته:

ص: ٢٧٩

١- زيد بن يثيع: الهمدانى الكوفى المتوفى سنه (١٣٦) .

٢- الخصائص: ٢٦

٣- يوسف بن عيسى: أبو يعقوب المروزى المتوفى سنه (٢٤٩) .

٤- حارثه بن مضرب: العبدى الكوفى التابعى، و ثقه ابن معين، و حسن أحمد بن حنبل حديثه .

٥- عمرو بن ذى مر: ابو عبد الله الكوفى الهمدانى التابعى المتوفى سنه (١١٦) .

٦- الخصائص: ٤٠ .

٧- ابن ماجه القزوينى: محمد بن يزيد الحافظ المتوفى سنه (٢٨٣) .

[ثنا على بن محمد (١)، نا ابو الحسين (٢)، أنا حماد بن سلمه (٣)، عن على بن جدعان (٤)، عن عدی بن ثابت (٥)، عن البراء بن عازب (٦).

قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجه الوداع التى حج، فنزل فى الطريق، فأمر بالصلاه جامعه، فأخذ بيد على، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من انفسهم؟»، قالوا: بلى، قال: «أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟»، قالوا: بلى، قال: «فهذا ولى من أنا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» (٧).

«روایت طبرى»

و محمد بن جرير طبرى هم، احاديث عديده متضمن لفظ (ولى) بجای (مولى) روايت کرده، چنانچه در «کنز العمال» ملا على (٨)، مذکور است:

ص: ٢٨٠

- ١- على بن محمد : ابو الحسن الطنفسى الحافظ الكوفى نزيل الرى المتوفى سنه (٢٣٣) .
- ٢- ابو الحسين : زيد بن الحباب الحافظ الخراسانى الكوفى المتوفى (٢٠٣) .
- ٣- حماد بن سلمه : أبو سلمه البصرى المتوفى سنه (١٦٧) .
- ٤- على بن جدعان : على بن زيد بن جدعان البصرى المتوفى سنه (١٢٩) أو (١٣١) .
- ٥- عدی بن ثابت الانصارى الكوفى المتوفى سنه (١١٦) .
- ٦- البراء بن عازب : الانصارى الاوسى نزيل الكوفه المتوفى سنه (٧٢) .
- ٧- سنن ابن ماجه ج ١ / ٢٩ .
- ٨- ملا على المتقى : بن حسام الدين الهندى المتوفى سنه (٩٧٥) .

عن أبي الطفيل عامر بن واثله قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجه الوداع، فنزل غدیر خم أمر بدوحات، فقممن، ثم قال فقال: «كأنى قد دعيت فاجبت، انى قد تركت فيكم الثقيلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض، و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفونى فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض»، ثم قال: «ان مولائى و أنا ولى كل مؤمن»، ثم أخذ بيد على، فقال: «من كنت وليه فعلى وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»، فقلت لزید: أنت سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال:

«ما كان فى الدوحات إلا قد رآه بعينيه و سمعه بأذنيه»^(١).

ابن جریر أيضا عن عطيه العوفى^(٢)، عن أبى سعيد الخدرى^(٣) مثل ذلك ابن جریر^(٤).

و نیز در آن مذکور است:

[عن أبى الضحى، عن زید بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم:

«من كنت وليه فعلى وليه» ابن جریر^(٥).

و نیز در «کنز العمال» مذکور است:

[عن بريده قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه و سلم فى سريه، و استعمل علينا عليا، فلما جئنا سألنا رسول الله صلى الله عليه و سلم: «كيف رأيتم صحبه صاحبكم؟» قال: فأما شكوته أنا و اما شكاه غيرى، فرفعت رأسى و كنت رجلا مكبابا، إذا

ص: ٢٨١

١- كنز العمال ج ٦ / ٣٩٠ .

٢- عطيه العوفى : بن سعد بن جناده التابعى المتوفى سنه (١١١) .

٣- ابو سعيد الخدرى : سعد بن مالك الانصارى المتوفى سنه (٦٣) او بعدها .

٤- كنز العمال ج ٦ / ٣٩٠ .

٥- كنز العمال ج ٦ / ٣٩٠ .

حدثت الحديث اكبيت، فاذا النبي صلى الله عليه و سلم قد احمر وجهه، فقال:
«من كنت وليه فان عليا وليه»، فذهب الذي في نفسى عليه، فقلت: لا أذكره بسوء.

ابن جرير[١].

«روايه الحاكم النيسابوري»

و محمد بن عبد الله حاكم، در «مستدرک» خود گفته:

[حدثنا أبو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي(٢) ببغداد، ثنا أبو قلابه عبد الملك بن محمد الرقاشي(٣)، ثنا يحيى بن حماد(٤).

و حدثني أبو بكر محمد بن احمد بن بالويه(٥)، و أبو بكر أحمد بن جعفر البزاز(٦)، قال: ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد.

و ثنا أبو نصر أحمد بن سهل(٧) الفقيه ببخارى، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي(٨)، ثنا خلف بن سالم المخرمي(٩)، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانه(١٠)، عن

ص: ٢٨٢

-
- ١- كتر العمال ج ٦ / ٣٩٧ .
 - ٢- أبو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي المتوفى سنة (٣٤٠) .
 - ٣- أبو قلابه : عبد الملك بن محمد بن عبد الله الرقاشي المتوفى سنة (٢٩٦)
 - ٤- يحيى بن حماد : الحافظ البصرى المتوفى سنة (٢١٥) .
 - ٥- أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه المتوفى سنة (٣٤٠) .
 - ٦- أبو بكر أحمد بن جعفر : بن حمدان بن مالك القطيعى المتوفى سنة (٣٦٧) .
 - ٧- أبو نصر أحمد بن سهل الفقيه البخارى من شيوخ الحاكم قد أكثر الروايه عنه فى المستدرک .
 - ٨- صالح بن محمد الحافظ البغدادي : الملقب ب (جزره) المتوفى سنة (٢٩٣) .
 - ٩- خلف بن سالم الحافظ : المهلبى المخرمى البغدادي المتوفى سنة (٢٣١) .
 - ١٠- أبو عوانه : الوضاح بن خالد الواسطى المتوفى سنة (١٧٨) .

سليمان الاعمش قال: ثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم، أمر بدوحات فقممن، ثم قال: «كأنى قد دعيت فاجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين، أحدهما اكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفونى فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، ثم قال: الله عز و جل مولائى، و انا ولى كل مؤمن.

ثم اخذ بيد على رضى الله عنه، فقال: «من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه»، و ذكر الحديث بطوله.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه بطوله، شاهده حديث سلمه بن كهيل عن أبي الطفيل ايضا صحيح على شرطهما (١). (٢).

«روایت اخط ب خوارزمی»

و موفق بن أحمد (٣) المعروف بأخطب خوارزم در کتاب مناقب على بن أبى طالب عليه السلام بعد ذكر روايتى باسناد خود از أحمد بن الحسين گفته:

[و بهذا الاسناد عن أحمد بن الحسين هذا، قال: اخبرنا أبو عبد الله، قال:

حدثنا أبو نصر أحمد بن سهل الفقيه ببخارى، قال: حدثنا صالح بن محمد الحافظ، قال: حدثنا خلف بن سالم، قال: حدثنا يحيى بن حماد، قال: حدثنا أبو عوانه.

عن سليمان الاعمش، قال: حدثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل عن زيد

ص: ٢٨٣

١- شرط البخارى و مسلم أن يخرجوا الحديث المتفق على ثقه نقلته الى الصحابه المشهور من غير اختلاف بين الثقات الاثبات و يكون اسناده متصلا غير مقطوع .

٢- المستدرک على الصحيحين ج ٣ / ١٠٩ .

٣- اخطب خوارزم : موفق بن أحمد أبو المؤيد المتوفى سنه (٥٦٨) .

ابن أرقم، قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع، و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن، ثم قال: كأنى قد دعيت فأجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين، احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله و عترتى اهل بيتى، فانظرونى كيف تخلفونى فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، ثم قال: ان الله عز و جل مولاي و انا مولى كل مؤمن، ثم أخذ بيد على فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

فقلت: انت سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقال: ما كان فى الدوحات أحد الا رآه بعينه و سمعه باذنه(١).

«روايه ابن المغازلى»

و على بن محمد جلابى المعروف بابن(٢) المغازلى در كتاب «مناقب على بن ابى طالب» على ما نقل صاحب «العمده» كفته:

[اخبرنا أبو يعلى على بن عبد الله بن العلاف البزار اذنا، قال: اخبرنا عبد السلام بن عبد الملك بن حبيب البزار، قال: عبد الله بن محمد بن عثمان قال: حدثنى محمد بن بكر بن عبد الرزاق، حدثنى أبو حاتم مغيره بن محمد المهلبى قال: حدثنى مسلم بن ابراهيم قال: حدثنى نوح بن قيس الحدانى(٣)، حدثنى الوليد بن صالح عن ابن(٤) امرأه زيد بن أرقم قال: أقبل نبي الله صلى الله عليه و سلم من مكة فى

ص: ٢٨٤

١- مناقب الخوارزمى : ٩٣ .

٢- ابن المغازلى : أبو الحسن على بن محمد الجلابى الشافعى المتوفى سنه (٤٨٣)

٣- نوح بن قيس : أبو روح الحدانى البصرى المتوفى سنه (١٨٣) .

٤- فى المصدر المطبوع : عن امرأه زيد بن أرقم ، قالت : اقبل . . . الخ و لكن فى البحار نقلا عن العمده لابن بطريق ص ٥١ : ابن امرأه زيد بن أرقم ، و هكذا اخرجه فى الغدير ج ١ / ٣٧ ، و هو الصحيح كما فى الجرح و التعديل ج ٩ / ٧ .

حجه الوداع، حتى نزل بغدير الجحفة بين مكة و المدينة، فأمر بالدوحات، فقم ما تحتهن من شوك، ثم نادى: الصلوه جامعه، فخرجنا الى رسول الله صلى الله عليه و سلم فى يوم شديد الحر و ان منا لمن يضع رداءه على رأسه، و بعضه تحت قدميه من شده الرمضاء، حتى انتهينا الى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فصلى بنا الظهر، ثم انصرف إلينا فقال: «الحمد لله نعمده، و نستعينه، و نؤمن به، و نتوكل عليه و نعوذ بالله من شرور انفسنا، و من سيئات أعمالنا، الذى لا هادى لمن أضل، و لا مضل لمن هدى، و أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا عبده و رسوله.

أما بعد أيها الناس فانه لم يكن لنبى من العمر الا نصف ما عمر من قبله، و ان عيسى بن مريم لبث فى قومه أربعين سنة، و انى قد شرعت فى العشرين ألا و انى يوشك ان افارقكم، ألا و انى مسئول و أنتم مسئولون، فهل بلغتكم؟ فما ذا أنتم قائلون؟»، فقام من كل ناحيه من القوم مجيب يقولون: نشهد انك عبد الله و رسوله قد بلغت رسالته، و جاهدت فى سبيله، و صدعت بأمره، و عبدته حتى أتاك اليقين، فجزاك الله عنا خير ما جزى نبيا عن امته.

فقال: «ألستم تشهدون: أن لا اله الا الله وحده لا شريك له؟ و أن محمدا عبده و رسوله، و ان الجنة حق، و النار حق، و تؤمنون بالكتاب كله؟»، قالوا: بلى.

قال: «فانى أشهد أن قد صدقتكم، و صدقتمونى، ألا و انى فرطكم، و انكم تبعى، توشكون أن تردوا على الحوض، و سألكم حين تلقونى، عن ثقلى، كيف خلفتمونى فيهما، فعيل(1) علينا، ما ندرى ما الثقلان؟»، حتى قام رجل من المهاجرين فقال: بأبى أنت و أمى يا نبى الله ما الثقلان؟، قال: «الاكبر منهما كتاب الله سبب

ص: ٢٨٥

١- فعيل علينا : عالنى الشىء يعيلنى عيلا : اعجزنى .

طرف بيد الله تعالى، و طرف بأيديكم، فتمسكوا به و لا- تولوا و لا تضلوا، و الاصغر منهما عترتي من استقبل قبلي و أجاب دعوتي، فلا تقتلوه و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم، فاني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني، ناصرهما لي ناصر و خاذلها لي خاذل و وليهما لي ولي و عدوهما لي عدو، ألا فانها لم تهلك امه قبلكم حتى تدين بأهوائها و تتظاهر على نبوتها، و تقتل من قام بالقسط منها، ثم أخذ بيد علي ابن أبي طلب فرفعها، ثم قال: «من كنت مولاه و وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و قالها ثلثا آخر الخطبه [١].

و نیز ابن مغزلی علی ما نقل صاحب «العمده» در کتاب «المناقب» روایت کرده:

[أخبرنا أحمد بن محمد بن طوان، قال: حدثني أبو عبد الله الحسين بن محمد العلوي العدل الواسطي، يرفعه الى الاعمش، عن سعد بن عبيده، عن ابن بريده، عن ابيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت وليه فعلى وليه»].

«روایت حموی»

و ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن علي بن محمد بن حمويه (٢) در «فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين» علی ما نقل بأسناد خود نقل کرده:

ص: ٢٨٦

١- مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام : ١٦ - ١٨ .

٢- ابراهيم بن محمد بن المؤيد الخراساني الجويني المتوفى سنة (٧٢٢) .

[عن مهاجر بن مسمار(۱)] ، قال: أخبرتنى عائشه بنت سعد، عن سعد انه قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم بطريق مكة و هو متوجه إليها، فلما بلغ غدیر خم، الذى نجم، وقف الناس، ثم رد من مضى و لحقه من تخلف منهم، فلما اجتمع الناس، قال: «ايها الناس هل بلغت؟» قالوا: بلى، قال: «اللهم اشهد» ثلاثا(۲) ، «أيها الناس من وليكم؟» ، قالوا: الله و رسوله (ثلاثا) ، ثم أخذ بيد على بن ابى طالب فأقامه، ثم قال: «من كان الله و رسوله وليه فان هذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»(۳) .

این روایت، دلالت واضح و امارت لائحه است بر آنکه از (ولی) در قول آن حضرت:

«من كنت وليه فعلى وليه» ولی امر و متصرف، مراد است، زیرا که آن حضرت از اصحاب سؤال فرمود که کیست ولی شما؟ ، و ایشان بجواب عرض کردند که خدا و رسول است، پس اگر مراد از (ولی) محب می بود، حصر ولایت در خدا و رسول نمی کردند، و بعد اثبات ولایت امر برای خدا و رسول اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام برای هر کسی که (ولی) او جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله باشد، دلیل است بر آنکه مراد ولایت آن حضرت هم، همان ولایت است که اثبات آن در سابق برای خدا و رسول کرده شد.

«روایه ابن کثیر الدمشقی»

حدیث غدیر بلفظ «من كنت مولاه فهذا وليه» در «تاریخ ابن کثیر»

و اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر الدمشقی در «تاریخ» خود گفته:

ص: ۲۸۷

۱- مهاجر بن مسمار: الزهری المدنی التابعی، و ثقه ابن حبان .

۲- أى قال هذه الكلمات ثلاث مرات .

۳- فرائد السمطين ج ۱ / ۷۰ .

قد روى النسائي في «سننه» عن محمد بن المثنى، عن يحيى بن حماد، عن أبي معاوية، عن الاعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجه الوداع، ونزل غدیر خم، أمر بدوحات فقممن، ثم قال: «كأنى قد دعيت فأجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتى اهل بيتى، فانظروا كيف تخلفونى فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»، ثم قال: «الله مولاي وانا ولى كل مؤمن»، ثم أخذ بيد على، فقال: «من كنت مولاه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقال: «ما كان فى الدوحات أحد الا و رآه بعينه و سمعه بأذنيه» تفرد به النسائي من هذا الوجه.

قال شيخنا أبو عبد الله الذهبي: و هذا حديث صحيح.

و قال ابن ماجه: ثنا على بن محمد، انا أبو الحسين، أنا حماد بن سلمه، عن على بن زيد بن جدعان، عن عدى بن ثابت، عن البراء بن عازب قال:

اقلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى حجه الوداع التى حج، فنزل فى الطريق فأمر الصلوه جامعه، فأخذ بيد على، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟، قالوا: بلى، قال: «فهذا ولى من أنا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

و كذلك رواه عبد الرزاق(١)، عن معمر(٢)، عن على بن زيد بن جدعان، عن عدى، عن البراء(٣).

ص: ٢٨٨

١- عبد الرزاق: بن همام أبو بكر الصنعانى المتوفى سنة (٢١١).

٢- الحافظ معمر بن راشد أبو عروه الازدى البصرى المتوفى سنة (١٥٣).

٣- تاريخ ابن كثير ج ٥ / ٢٠٩

و خود شاه ولی الله، در «ازاله الخفا» گفته:

[اخرج الحاكم، من طريق سليمان الاعمش، عن حبيب، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم.

قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجه الوداع نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن، قال: «كأني قد دعيت فأجبت، اني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض»، ثم قال: «ان الله عز و جل مولاي و أنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: «من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال و ذكر الحديث بطوله].

هر گاه حسب تفسیر این روایات که بعض آن را خود شاه ولی الله نقل کرده، ثابت شد که (مولی) بمعنی (ولی) است. پس انکار مجیء (مفعل) بمعنی (فعلیل)، ان اراده کما هو الظاهر، و باین سبب انکار مجیء (مفعل) بمعنی (ولی امر)، از غرائب امور و عجائب دهور است.

«مولی بمعنی سید»

و نیز جمعی کثیر و جمعی غفیر، مجیء (مولی) بمعنی (سید) ثابت فرموده اند.

أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد البخاری در تفسیر خود گفته:

[حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ، ثُمَّ رُدُّوا إِلَيَّ

اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ (۱)].

تا بیاید مرگ بیکی از شما، جان وی بر دارند رسولان ما. «وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»، ای لا یقصرون فیما أمرهم، و ایشان تقصیر نکنند اندر آن فرمان، باز گردانیده شوند بخداوندی که وی حق است، و خالق و سید ایشان و یست [الخ.

و جار الله محمود بن عمر زمخشری، در «کشاف» کما سمعت آنفا گفته:

[«مولانا»: سیدنا و نحن عبیدک، أو ناصرنا، أو متولی امورنا، «فانصرنا» فمن حق المولی أن ینصر عبیده [۲].

و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر، در «نهایه» گفته:

[و قد تکرر ذکر «المولی» فی الحدیث، و هو اسم یقع علی جماعه کثیره فهو الرب، و المالك، و السید [۳]-الخ.

و یحیی بن شرف نووی، در «تهذیب الاسماء و اللغات» گفته:

[قال الامام أبو السعادات المبارک بن محمد بن عبد الکریم الجزری فی کتابه «نهایه الغریب»: اسم المولی یقع علی معان کثیره، ف ذکر سته عشر معنی فقال:

هو الرب، و المالك، و السید [۴]-الخ.

و أحمد بن یوسف الکواشی در «تفسیر تلخیص» گفته:

[«أنت مولانا»: سیدنا، و متولی امورنا].

ص: ۲۹۰

۱- سوره الانعام: ۶۱ - ۶۲

۲- الکشاف ج ۱ / ۳۳۳.

۳- نهایه ابن الاثیر ج ۵ / ۲۲۸.

۴- تهذیب الاسماء و اللغات: القسم الثانی / ۱۹۶.

و عبد الله بن عمر بيضاوی در «انوار التنزيل» گفته: [«أَنْتَ مَوْلَانَا» سيدنا].

و عبد الله بن أحمد نسفی در «مدارك التنزيل» گفته:

[«أَنْتَ مَوْلَانَا» : سيدنا، و نحن عبيدك، أو ناصرنا، أو متولى امورنا].

و حسين بن محمد طيبي در «كاشف شرح مشكاه» گفته:

[قوله: «من كنت مولاه» (نه) (۱) المولى يقع على جماعه كثيره: المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و الجار، و ابن العم] - الخ.

و اسماعيل بن عمر الدمشقى المعروف باين كثير در تفسير خود گفته:

[و قوله: وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلُظُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۲) أى و ان استمروا على خلافكم و محاربتكم، فاعلموا ان الله مولاكم: سيدكم، و ناصركم على أعدائكم] (۳).

و شيخ نجم الدين أحمد بن محمد القمولى در تكملة «مفاتيح الغيب» گفته:

[فان قيل: كيف الجمع بين قوله تعالى: لا مولى لهم (۴) و بين قوله:

مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ (۵) نقول: المولى ورد بمعنى السيد، و الرب، و الناصر، فحيث قال: «لا مولى لهم» أراد لا ناصر لهم، و حيث قال: «مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» أى ربهم

ص: ۲۹۱

۱- نه : اشاره الى نهايه اللغه .

۲- سورة الانفال : ۴۰ .

۳- تفسير ابن كثير ج ۲ / ۳۰۹ .

۴- سورة محمد ص : ۱۱

۵- سورة الانعام : ۶۲ .

و مالکهم كما قال تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ (۱) و قال: رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲).

و حسین میبذی (۳) در «فواتح» در شرح شعر:

«لیک لیک أنت مولاه و ارحم عبیدا إلیک ملجأه»

گفته:

[مولی آزاد کننده و مهتر و نگاه دارنده و دوست و اول انساب است بمصرع اول بقرینه عید].

و جلال الدین سیوطی در «در نثر» که نسخه عتیقه آن بعنایت ایزد قدیر و لطف خبیر، پیش فقیر کثیر التقصیر، حاضر است گفته:

[المولی اسم یقع علی معان کثیره: فهو الرب، و المالک، و السید، و المنعم و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحلیف، و العقید، و الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم علیه.

و أكثرها ورد فی الحدیث فیضاف کل واحد الی ما یقتضیه الحدیث الوارد].

و نیز سیوطی در تکمله «تفسیر جلال محلی» گفته:

[«أَنْتَ مَوْلَانَا»: سیدنا، و متولی امورنا].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» نقلا عن «النهایه» گفته:

[و اسم المولی یقع علی الرب، و المالک، و السید]-الخ.

و علی بن سلطان محمد القاری در «مرقاہ شرح مشکاه» گفته:

[و فی «النهایه» المولی یقع علی جماعه کثیره: کالرب، و المالک، و السید،

ص: ۲۹۲

۱- سوره النساء: ۱.

۲- سوره الشعراء: ۲۶.

۳- میبذی: حسین بن معین الدین المتوفی سنه (۸۷۰).

و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و العبد، و المنعم عليه [1]-
الخ.

و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در «ایضاح لطافه المقال» گفته و بعض دگر معانی مولی ذکر کرده: گفته اند: که حمل
مولی در این حدیث بر اکثر معانی مذکوره جائز است، چنانکه ابن اثیر در «نهایه» و محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» فرموده:

و قد تكرر ذكر المولى فى الحديث، و هو اسم يقع على جماعه كثيره:

فهو الرب، و المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و
الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم عليه]-انتهى.

و هر گاه مجیء (مولی) بمعنی (سید) بتصریح اکابر علما و اعظام کملا، ثابت شد بحمد الله مقصود اهل حق واضح گردید، و
مراء و لجاج اهل اعوجاج مضمحل، و اساس مکابره و عناد اهل لداد متزلزل گردید، چه سید هم مفید معنای امام و رئیس
است، کما سیجیء فیما بعد انشاء الله تعالی، و از این جا است که اهل حق در مقام احتجاج، چنانچه اثبات مجیء (مولی)
بمعنی (أولی) می نمایند، اثبات مجیء آن بمعنی (سید) هم می کنند.

جناب سید مرتضی رضی الله تعالی عنه و ارضاه در «فصول» فرموده:

[و ذكرت يوما بحضرة الشيخ ما ذكره أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن

ص: ۲۹۳

قبه (۱) الرازی رحمه الله فی کتاب «الانصاف» حیث ذکر ان شیخا من المعتزله أنکر أن تكون العرب تعرف المولی سیدا و اماما، قال: فأشدته قول الاخطل:

فما وجدت فیها قریش لامرها* * أعف و أوفی من أویک و أمجدا

و اوری بزندیه لو کان غیره* * غداه اختلاف الناس اکدی و اصلدا

فاصبحت مولاها من الناس کلهم* * و احرى قریش أن تهاب و تحمدا

قال أبو جعفر رحمه الله: فأسکت الشیخ كأنما القم حجرا، و جعلت استحسن ذلك [۲].

بالجملة این همه معانی لفظ (مولی) که اکابر ائمه و أساطین، و أجله اعلام محققین ثابت کرده اند، و متعصبین هم ناچار با وصف هوس انکار بعض آن، اثباتش نموده، أعنی اولی بالتصرف، و متصرف فی الامر، و متولی أمر، و ولی أمر، و ملیک امر، بمفاد عباراتنا شتی و حسنک واحد همه مفید معنای امامت و ریاست است، و همه متقارب و متلازم، و صحت و ثبوت یکی از آن (فکیف بجمیعها)، اساس عناد اهل لداد را حاسم، و ظهور اصحاب انکار را قاصم. و الله العالم الموفق لدفع شبهات کل حائف هائم، و قمع خرافات کل جاحد لائم، و هو المعین لاناره ابلج المعالم، و تأیید أکرم الشعائر و المراسم.

«رد قول بعدم مجيء مفعل بمعنای افعال»

قوله: بلکه گفته اند مفعل بمعنی أفعال، هیچ جا و هیچ ماده نیامده،

ص: ۲۹۴

۱- ابن قبه الرازی: أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه المتکلم کان معتزلیا ثم استبصر و صنف کتاب «الامامه» و کان تلمیذا لابی القاسم الکعبی المتوفی سنه (۳۱۷).

۲- الفصول المختاره من العیون و المحاسن ج ۱ / ۴ - ۵.

چه جای این ماده علی الخصوص.

أقول: اینهم از اکاذیب صریحه ملازمان شاهصاحب است، که در جواب حدیث غدیر (تخدیعا للهمج الرعاع) مرتکب آن گردیده اند.

آنفا بنص ائمه عربیت ثابت گردید که (مفعل) بمعنی (أفعل) آمده، که (مولى) را بمعنی (أولى) گفته اند، پس بحمد الله آمدن (مفعل) بمعنای (أفعل) در این ماده بالخصوص ثابت شد، و بهتان شاهصاحب، «هباء منشورا» گردید.

و خواجه (۱) کابلی که جل کتاب او را شاهصاحب انتحال کرده اند، جسارت بر ذکر این کذب و دیگر اکاذیب طریفه عجیبه نیافته، آری خود انکار مجیء (مولى) بمعنی (أولى) نموده، و گفته: که تصریح نکرده است احدی از اهل عربیت که مفعل آمده است بمعنی افعل، و هذه عبارته فی «الصواعق»: و هو باطل لان «مولى» لم یجیء بمعنی الاولى و لم یصرح أحد من أهل العربیه ان مفعلا جاء بمعنی أفعل-انتهی.

پس در این عبارت، نفی تصریح احدی از اهل عربیت بمجیء (مفعل) بمعنی (أفعل) نموده، آنکه دعوی این معنی نموده که اهل عربیت گفته اند که (مفعل) بمعنی (أفعل) هیچ جا نیامده، چه جای این ماده علی الخصوص.

و شاهصاحب از کابلی پا را فراتر نهادند، و محض عدم تصریح اهل عربیت را بمجیء (مفعل) بمعنی (أفعل) کافی ندیده، این افترا بر بستند که اهل عربیت قاطبه انکار کرده اند که (مولى) بمعنی (أولى) آمده باشد، بلکه گفته اند که (مفعل) بمعنی افعل، در هیچ جا نه آمده، چه جای این ماده

ص: ۲۹۵

۱- خواجه ابو نصر محمد نصر الله بن محمد شفیع مؤلف کتاب «صواعق» .

و قاضی سناء الله پانی پتی (۱) نیز جسارت بر ذکر این کذب غریب شاهصاحب و دیگر اکاذیب سمجه نیافته، بر ذکر حاصل عبارت مذکورۀ کابلی اکتفا کرده، حیث قال فی «السيف المسلول»:

[و استدلال باین حدیث بر امامت، باطل است بوجوه: اول آنکه (مولی) بمعنی (أولی) نیامده، کسی از علمای عربیت نگفته که (مفعل) بمعنی (أفعل) آمده باشد]-الخ.

و محتجب نماند که فخر رازی در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، تطویل و اسهاب، و تلفیق شبهات باطناب نموده، نهایت دماغ سوزی بکار برده، و خیلی دست و پا زده، وجد و جهد و کوشش را بغایت قصوی رسانیده، و شاهصاحب حاصل شبهات او را در سه تقریر بتلخیص و تغییر ذکر کرده اند، و فقیر در ضمن هر تقریر مخاطب نحیر، اصل عبارت رازی، که بتلمیح و تزویق تمام، تلفیق آن نموده، وارد کرده، منت بر جان شاهصاحب و اتباعشان می گذارم، و بعد آن، قلع و قمع و استیصال آن بأبلغ وجوه و أحسن طرق، بعنایت رب متعال نموده، أنظار منکرین را خیره، و عالم را در دیدهای شان تیره می سازم.

و از غرائب آنست که شاهصاحب بنسبت رازی، در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، نهایت اختصار را کار فرما شده اند، لکن بمزید جنوح و میلان بالتزام شعائر اسلام و ایقان، در این کلام مختصر اکاذیب عدیده و افتراءات کثیره بر تقریر پر تزویر رازی افزودند، و قدری از حق را که رازی بآن اعتراف کرده بود (گو بعد اعتراف، راه اعتساف پیموده)

ص: ۲۹۶

نیز کتمان نمودند، یعنی اعتراف رازی به اینکه زجاج، و اخفش، و علی بن عیسی (۱)، (مولی) را (بأولی) تفسیر کرده اند، و استشهاد بشعر لیبید بر آن نموده.

و نیز تصریح رازی را به اینکه ابن الانباری حکم کرده که (مولی) برای (أولی) است، اخفا نمودند.

«رد اکاذیب دهلوی»

اشاره

اما غرائب افتراءات اکاذیب معجبات که شاهصاحب بر تلیقیات فخر رازی افزوده اند، پس اول آن، این است که اهل عربیت قاطبه انکار کرده اند که (مولی) بمعنی (أولی) آمده باشد، حال آنکه فخر رازی، جسارت بر این کذب ظاهر نیافته، بلکه تکذیب این دعوی از افاده مکرره رازی ظاهر است، که مره تفسیر (مولی) به (أولی) و استشهاد بر آن بیت لیبید، از اکابر و اعظام اهل عربیت یعنی أبو عبیده، و اخفش، و زجاج و علی ابن عیسی، نقل کرده، گو آن را بر تساهل حمل کرده، داد تساهل و تغافل داده، و بار دگر افاده کرده که أبو عبیده، و ابن الانباری حکم کرده اند بآنکه (مولی) برای (أولی) است.

دوم آنکه اهل عربیت گفته اند که (مفعول) بمعنی (أفعل) در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص.

و این قول را هم رازی باهل عربیت نسبت نکرده. آری خود گفته که کسی از ائمه نحو و لغت ذکر نکرده که (مفعول) بمعنی (افعل) آمده

ص: ۲۹۷

۱- علی بن عیسی : بن علی بن عبد الله الرمانی الاخشیدی المتوفی سنه (۳۸۴) .

باشد، و بین الامرین بون بائن.

چه دعوی عدم ذکر کسی از ائمه نحو و لغت، این معنی را که (مفعل) بمعنی (أفعل) می آید، امر آخر است، و دعوی این معنی که اهل عربیت قاطبه گفته اند: که (مفعل) بمعنی (أفعل) در هیچ ماده نیامده، چه جای این ماده علی الخصوص، امر آخر است، و فرق در آن ظاهر است، و کسی که انکار آن کند لائق خطاب نیست.

سوم آنکه تجویز مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، منحصر است در أبو زید لغوی.

و رازی این حصر باطل را ذکر نکرده، بلکه بطلان این حصر، از افاده رازی بکمال وضوح ظاهر است، که تفسیر (مولی بأولی) از أبو عبیده و زجاج، و اخفش، و علی بن عیسی، و استشهدادشان بشعر لبید بر آن اولاً و حکم أبو عبیده، و ابن الانباری بآنکه (مولی) برای (أولی) است بار دیگر ذکر فرموده، این حصر واهی را بدرکات سعیر رسانیده.

چهارم آنکه جمهور اهل عربیت، تخطیة أبو زید در تجویز او مجیء (مولی) بمعنی (أولی) نموده اند.

و این کذب صریح البطلان است، و رازی با آن خلعت، جسارت بر ذکر آن نیافته.

پنجم آنکه جمهور اهل عربیت، تخطیة أبو زید در تمسک او بقول أبو عبیده، در تفسیر («مولاکم» بأولی بکم) نموده اند.

و این را هم رازی ذکر ننموده.

ششم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند: که اگر این قول صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک، مولی منک گویند.

و این شبهه را رازی خود ذکر نموده، تاب و طاق نسبت آن باحدی از اهل عربیت (چه جا جمهورشان) نیافته، بلکه رازی وهن و عدم تمامیت این وجه معلول، بحواله ذکر نظر در آن بکتب اصول، ظاهر ساخته کما ستطلع علیه انشاء الله تعالی.

هفتم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند: که فلان مولی منک، باطل و منکر است بالاجماع.

و این کذب مشتمل بر دو کذب است: یکی ادعای جمهور اهل عربیت بطلان و منکریت این قول را، و دیگر دعوی جمهور اهل عربیت، اجماع را بر بطلان و منکریت این قول.

و گو استعمال (مولی منک) چون مسموع از عرب نیست جائز نباشد لکن پر ظاهر است که اهل عربیت نص و تصریح بر بطلان این استعمال نکرده اند، و ظاهر است که نص اهل عربیت بر حکمی، امر آخر است و استفاده آن از کدام قاعده امر آخر.

هشتم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند: که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است.

و فخر رازی خود این شبهه را پیدا کرده است، و باحدی از اهل عربیت هم نسبت آن ننموده، چه جا که بجمهور اهل عربیت این کذب معیوب منسوب ساخته باشد.

نهم آنکه جمهور اهل عربیت در بیان حاصل معنی، بمقام تخطیة ابو زید گفته اند: یعنی النار مقر کم و مصیر کم و الموضع اللاتق بکم.

و پر ظاهر است که مثل این تفسیر را در مقام ذکر احتمالات آیه کریمه ذکر کرده اند، نه در مقام تخطیة ابو زید. فادعائه من عظیم الکذب

دهم آنکه جمهور اهل عربیت گفته اند که تفسیر أبو عبیده، نه آنست که لفظ (مولی) بمعنی (أولی) است.

پس جناب شاهصاحب در این قول مختصر، این ده کذب مزور بکمال بلاغت و فصاحت، و طلاق و ذلاقت فرا نهاده اند، و بیچاره رازی با آن همه تطویل و اطناب، و تلفیق و اسهاب، جسارت بر ایراد یکی از آن هم نیافته چه جا که همه آنها را مجتمعا در یک مقام وارد نماید، و کابلی هم این خرافات و جزافات را ذکر نکرده، بلکه بسورخ نفی مطلق، حتی انکار ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، از أبو زید، که شاهصاحب اعتراف بتجویز او دارند خزیده، و کتمان مطلق را ابلغ در تأیید باطل و ستر حق دیده، و دانسته که بعد اعتراف بثبوت مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، و لو عن واحد من اهل العربیه، مجال قیل و قال تنگ، و توجیه و تاویل علیل مورث عار و ننگ خواهد شد.

و بحمد الله و حسن توفیقه، شناعة و سماجت این اکاذیب عشره، بتوضیح و تفصیل بجواب أقوال مخاطب نبیل بیان می کنیم، و بیان بعض آن کردیم.

حالا رسیدیم بر جواب شبهه انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) بسبب عدم ثبوت مجیء (مفعل) بمعنی (أفعل).

«اصل این شبهه واهیه از فخر رازی است»

پس باید دانست که اصل این شبهه از فخر رازی است، قال فی «نهایه

[ثم ان سلمنا صحه أصل الحديث و مقدمته، فلا نسلم دلالاته على الامامه و لا نسلم ان لفظ المولى محتمله للاولى، و الدليل عليه أمران: أحدهما ان (أفعل من) موضوع ليدل على معنى التفضيل و «مفعل» موضوع ليدل على الحدثان أو الزمان أو المكان.

و لم يذكر أحد من أئمه النحو و اللغة ان المفعول قد يكون بمعنى أفعل التفضيل و ذلك يوجب امتناع افاده المولى لمعنى الاولى].

محتجب نماند که فخر رازی برای (مفعل) سه معنی ذکر کرده: یکی حدثان، دوم: زمان، سوم: مکان، و معنی دیگر برای آن ثابت نساخته، حال آنکه بتصریحات ائمه لغویین اثبات، و أساطین ثقات و محققین عالی درجات، که مدار علم عربیت بر ایشانست، در ما بعد ظاهر می شود که (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول) می آید، و مجيء (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول)، بمثابه در ظهور و اشتهاست که کسی از متعصیین و جاحدین هم انکار آن نکرده و اصلا شبهه رکیکه هم در ثبوت آن پیدا نکرده، بلکه خود رازی هم مجيء (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل) ثابت کرده، چنانچه در «نهایه العقول» در عبارتی که بالتمام در ما بعد می شنوی گفته:

[و أما قول الاخطل(۱): قد أصبحت مولاها من الناس بعده، و قوله: لم تاشروا فيه إذ كنتم موالیه، و قوله: موالی حق یطلبون، فالمراد بها الاولیاء، و مثله

قوله علیه السلام: «مزینه و جهینه و أسلم و غفار موالی الله و رسوله» أى اولیاء الله و رسوله، و

قوله علیه السلام: «ایما امرأه تزوجت بغير اذن مولاها»، و الروایه المشهوره

ص: ۳۰۱

مفسره له، و قوله: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» أي وليهم و ناصرهم و ان الكافرين لا مولى لهم أي لا ناصر لهم.

هكذا روی ابن عباس، و مجاهد و عامه المفسرين].

پس اگر غرض رازی از ذکر معانی ثلثه (مفعول) حصر (مفعول) در این معانی است، لازم آید که مجيء (مفعول) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول) هم باطل باشد و (مولى) بمعنی (معتق و معتق و حلیف و عقید و قریب و ولی و سید) هم غلط گردد، و اگر غرض رازی حصر (مفعول) در این سه معنی نیست، پس ذکر این معنی که (مفعول) موضوع است تا دلالت کند بر حدثان و یا زمان، یا مکان، مناسبتی باین مقام ندارد، و محض هذر و هذیان است، و الله الموفق و المستعان.

اما تمسك باین معنی که کسی از ائمه نحو و لغت ذکر نکرده که (مفعول) بمعنی (أفعل) می آید، پس قطع نظر از آنکه هر گاه بتصریح ائمه و اساطین لغویین، و اکابر و امثال محققین، مجيء (مولى) بمعنی (أولى) بالخصوص ثابت شد، اساس این وسواس متزلزل، و بنای این ندای منکر، مضمحل گردید.

پر ظاهر است که این استدلال صریح الاختلال، از غرائب توهمات و عجائب شبهات، و طرائف ترهات و اضاحیک خزعبلات است، زیرا که عدم مجيء (مفعول) بمعنی (أفعل) در دیگر مواد مثبت مزعوم ارباب لداد، و ائمه عناد نمی تواند شد، چه بین الامرین اصلا لزومی عقلی و نقلی نیست.

و اگر بسبب عدم مجيء (مفعول) بمعنی (أفعل) در دیگر مواد، انکار و ابطال مجيء (مولى) بمعنی (أولى) لازم آید، بسیاری از استعمالات

صحیحه و محاورات فصیحه، بسمت غلط و خلل موسوم، بلکه (معاذ الله) بعض کلمات قرآن شریف بوصمت خطا و زلل، موصوم گردد، چه بر ممارسین علوم عربیه، و ماهرین فنون ادبیه، بنهایت وضوح و ظهور کالنور علی شاهق الطور، متجلی و روشن است که بسیاری از لغات و کلمات و استعمالات و محاورات است که برای آن نظیری پیدا نیست، پس اگر عدم ثبوت نظیر، مستلزم ابطال و تغلیط و رد و نکیر باشد، لازم آید که این همه لغات و محاورات، مغلوط و ملحون و بسمت انکار و ابطال مقرون باشد، و لا یقول به عاقل فضلا عن فاضل، و هر چند صدق دعوی حقیر در باب کثرت نظائر عدم نظیر، بر متدرب خبیر و ناقد بصیر، ظاهر و مستنیر است، لکن برای تنبیه و ایقاظ نائمین، و عرک آذان ذاهلین هائمین، چند شواهد و نظائر عدم نظیر، مذکور می شود:

«لغات و الفاظی که بی نظیرند»

پس، از آن جمله است لفظ (عجاف) جمع (اعجف) که در قرآن شریف وارد است: قال الله تعالى: وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ الْآيَةَ (۱).

و پر ظاهر است که نظیری برای لفظ (عجاف) نیست که حسب افاده ائمه لغت، جمع (أفعل) بر (فعال) نمی آید جز در این لفظ:

قال السيوطی فی «المزهر»: [و قال أي ابن فارس (۲): ليس في الكلام أفعل

ص: ۳۰۳

۱- سوره یوسف: ۴۳

۲- ابن فارس: أحمد بن فارس بن زكريا القزويني المتوفى سنة (۳۹۵) صاحب « مقائيس اللغه » .

مجموعاً علی فعال الا أعجف و عجاف] (۱).

و عجب تر آنست که خود فخر رازی هم اعتراف بفقدان نظیر (عجاف) ذکر کرده، و لکن در مقابلهٔ اهل حقّ بسبب مزید اعتساف، اعراض و انحراف از آن آغاز نهاده.

قال الرازی فی «مفاتیح الغیب» فی تفسیر الآیه المذكوره: [المسئله الاولى:

قال اللیث (۲): العجف ذهاب السمن، و الفعل عجف یعجف، و الذکر اعجف، و الانثی عجفاء، و الجمع عجاف، فی الذکران و الاناث، و لیس فی کلام العرب أفعال و فعلاء جمعا علی فعال غیر اعجف و عجاف، و هی شاذه حملوها علی لفظ سمان، فقالوا: سمان و عجاف لانهما نقيضان، و من رأیهم حمل النظیر علی النظیر و النقیض علی النقیض] (۳).

و از آن جمله است هاؤم (۴) که در قرآن شریف وارد است و مثل آنست (هاؤما) و این هر دو را نظیری نیست، زیرا که در (صه و مه) و مثل آن، ضمیر تثنیه و جمع ظاهر نمی شود، بخلاف (هاؤما و هاؤم).

سیوطی در «اشباه و نظائر» گفته:

[قال ابن هشام (۵) فی تذکرته: اعلم ان «هاؤما» و «هاؤم» نادر فی العربیه

ص: ۳۰۴

۱- المزهر: ج ۲ / ۷۷ - و قال الجوهری فی «الصحاح»: العجف بالتحریک: الهزال و الاعجف: المهزول و قد عجف، و الانثی العجفاء، و الجمع عجاف علی غیر قیاس، لان افعال و فعلاء لا یجمع علی فعال، و لکنهم بنوه علی سمان، و العرب قد تبنی الشیء علی ضده.

۲- لیث: بن المظفر بن نصر بن سیار الخراسانی اللغوی صاحب «کتاب العین».

۳- مفاتیح الغیب ج ۱۸ / ۱۴۷

۴- سوره الحاقه: ۱۹.

۵- ابن هشام: عبد الله بن یوسف بن أحمد الانصاری النحوی المتوفی بمصر سنه (۷۶۱).

لا- نظير له، الا- ترى ان غيره من «صه» و «مه»، لا- يظهر فيه الضمير البتة، و هو مع ندوره غير شاذ في الاستعمال ففي «التنزيل»: «هاؤم اقروا كتابيه»[١].

و از آن جمله است لفظ (ميسره) بضم سين كه در قراءت عطاء(٢) آمده است، و نظيرى ندارد.

قال السيوطى فى «المزهر»: قال سيبويه: [و ليس فى الكلام مفعل أى بضم العين، قال ابن خالويه(٣) فى «شرح الدرديدية»: و ذكر الكسائى(٤)، و المبرد، مكرما، و معونا، و مالكا، فقال: من يحتج لسبويه ان هذه اسماء جموع و انما قال سيبويه: لا يكون اسم واحد على مفعل (بفتح الميم و ضم العين) قال ابن خالويه: و قد وجدت انا فى القرآن حرفا فَنظَرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ(٥) كذا قرأها عطاء(٦).

و از آن جمله است لفظ (جمالات) كه در قرآن شريف وارد است و نظيرى ندارد كه آن جمع (جمل) در مرتبه ششم است:

قال السيوطى فى «المزهر»: [ليس فى كلامهم جمع جمع ست مرات الا- (الجمل) فانهم جمعوا جملا- أجملا- ثم أجمالا، ثم جاملا، ثم جمالا، ثم جماله،

ص: ٣٠٥

١- الاشباه و النظائر ج ٢ / ٨٩ .

٢- عطاء: يحتمل انه عطاء بن أبى رباح المكى المتوفى (١١٥) و يحتمل انه عطاء ابن السائب الكوفى المتوفى سنه (١٣٦) و لا يخفى ان قراءه ضم السين فى «ميسره» نسبت الى نافع بن عبد الرحمن المدنى المتوفى سنه (١٦٩)، لا- الى عطاء، و اللّهُ العالم .

٣- ابن خالويه: الحسين بن أحمد بن خالويه النحوى اللغوى المتوفى سنه (٣٧٠) .

٤- الكسائى: على بن حمزه الكوفى المقرئ النحوى المتوفى سنه (١٨٩) .

٥- سورة البقره: ٢٨٠ .

٦- المزهر ج ٢ / ٣٣ .

ثم جمالات. قال تعالى: جمالات صفر(1)، فجمالات جمع جمع جمع جمع الجمع[2].

و از آن جمله است (جد) (بفتح الجيم) بمعنى (مفعول) كه هيچ «فعل» (بفتح الفاء و سكون العين) غير آن بمعنى (مفعول) نيامده.

قال السيوطى فى «المزهر»: [لم يأت مفعول على فعل الـ حرف واحد رجل جد للعظيم الجد و البخت، و انما هو مجدود، محظوظ له جد و حظ فى الدنيا][3].

و از آن جمله است (تفاوت) بفتح واو و كسر آن كه نظيرى ندارد.

قال السيوطى فى «المزهر»: [ليس فى كلامهم مصدر تفاعل الـ على التفاعل (بضم العين) الـ حرف واحد جاء مفتوحا و مكسورا و مضمونا: تفاوت الامر تفاوتا و تفاوتا و تفاوتا، و هو غريب مليح حكاة أبو زيد][4].

و در «صحيح» جوهرى مسطور است:

[و تفاوت الشيطان أى تباعد ما بينهما تفاوتا (بضم الواو) .

و قال ابن السكيت[5]: قال الكلابيون: فى مصدره تفاوتا (ففتحوا الواو) .

و قال العنبرى: تفاوتا (فكسر الواو) .

و حكى أيضا أبو زيد تفاوتا و تفاوتا (بفتح الواو و كسرهما) ، و هو على غير قياس، لاین المصدر من تفاعل يتفاعل تفاعل (مضموم العين) ، الا ما روى فى هذا الحرف[6].

ص: ۳۰۶

۱- سوره المرسلات : ۳۴ على قراءه غير أهل الكوفه .

۲- المزهر ج ۲ / ۵۸ .

۳- المزهر : ج ۲ / ۵۵

۴- المزهر ج ۲ / ۵۲ ط مصر

۵- ابن السكيت : يعقوب بن اسحاق الشهيد المتوفى سنه (۲۴۴) .

۶- الصحاح : ج ۱ / ۲۶۰ - لفظ فوت .

و شهاب الدین احمد خفاجی در حاشیة «بیضاوی» گفته:

[قوله من التفاوت (بضم الواو) مصدر تفاوت، و فی «ادب الکاتب»: انه مثلث الواو، و لا نظیر له فاعرفه].

از آن جمله است (تکاد) مضارع (کدت) بضم الکاف، که نظیری ندارد.

و فی «المزهر»: قال ابن قتیبه(۱): [کل ما کان علی فعل فمستقبله بالضم، لم یأت غیر ذلك الا فی حرف واحد من المعتل. روی سیبویه ان بعض العرب قال کدت تکاد](۲).

از آن جمله است لفظ (سایلت) که نظیری برای آن مفقود است.

در «قاموس» گفته:

[و اما قول بلال بن جریر:

إذا ضفتهم أو سألتهم وجدت بهم عله حاضرة

فجمع بین اللغتين: الهمزة التي فی سألته، و الياء التي فی سألته جمع بينهما و وزنه فعائلتهم و هذا مثال لا نظیر له](۳).

از آن جمله است (یجد) بضم الجیم مضارع (وجد) که نظیری ندارد.

قال السیوطی فی «المزهر»: [قال ابن خالویه فی «شرح الدریدیه»:

لیس فی کلام العرب فعل یفعل (بفتح العین فی الماضي و ضمها فی المضارع) مما فاؤه واو الا حرف واحد «وجد یجد» ذکره سیبویه.

ص: ۳۰۷

۱- ابن قتیبه: عبد الله بن مسلم الدینوری المتوفی سنه (۲۷۶) .

۲- المزهر: ج ۲ / ۶۱ ط مصر .

۳- قاموس اللغة ج ۳ / ۳۹۲ - لفظ « سئل » .

و قال ابن قتيبه في «ادب الكاتب»: قالوا: «وجد يجد»، و «يجد» من الموجه و الوجدان جميعا و هو حرف شاذ لا نظير له [١].

و جوهری در «صحاح» گفته:

[وجد مطلوبه يجده وجودا، أو يجده أيضا (بالضم) لغه عامريه، لا نظير لها في باب المثال، قال لبيد (٢) و هو عامري:

لو شئت قد نقع الفؤاد بشربه تدع الصوادي لا يجدن غليلا] (٣). (٤) و در «قاموس» گفته:

[وجد المطلوب كوعد، و ورم يجده و يجده (بضم الجيم) و لا نظير لها] (٥).

از آن جمله است (يجبه) بكسر حاء در مضارع (جبه) كه نظيری ندارد در فقدان و عدم مشاركت (ضم عين مضارع).

قال في «الصحاح»: يقال: احبه فهو محب، و حبه يجبه (بالكسر) فهو محبوب. قال الشاعر (٦):

أحب أبا مروان من اجل تمره و اعلم ان الرفق بالمرء أرفق (٧)

ص: ٣٠٨

١- المزهر ج ٢ / ٦١ ط مصر .

٢- البيت لجرير بن عطيه بن حذيفه الشاعر المشهور المتوفى سنه (١١٠) ، و نسبه البيت الى لبيد سهو .

٣- قبله ، و هو مطلع لقصيدته يهجو فيها الفرزدق: لم أر مثلك يا امام خليلا * أنأى بحاجتنا و أحسن قيلا- ديوان جرير - ص

٤٥٣

٤- الصحاح ج ٢ / ٥٤٧ - باب الدال المهمله فصل الواو

٥- قاموس اللغه ج ١ / ٣٤٣ - باب الدال فصل الواو .

٦- هو غيلان بن شجاع النهشلي .

٧- في لسان العرب : و اعلم ان الجار بالجار أرفق

و والله لو لا- تمره ما حبيته و ما كان أدنى من عبيد و مشرق(١) و هذا شاذ لانه لا يأتي في المضاعف يفعل (بالكسر) الا و يشركه يفعل (بالضم) ، إذا كان متعديا ما خلا هذا الحرف(٢).

قال السيوطي في «المزهر»: قال الفراء: نم الحديث ينمه و ينمه، و بت الشيء يبته و يبتته، و أشد من ذلك حبيت الشيء أحبه(٣).

از آن جمله است که در «صحاح» جوهری مذکور است:

[هنؤ الطعام يهنؤ هناه، أى صار هنيئا، و كذلك هنى الطعام مثل فقه و فقه.

عن الاخفش قال: و هنأنى الطعام يهنئنى و يهنؤنى (من بابى ضرب و نفع) ، و لا نظير له فى المهموز(٤).

از آن جمله است لفظ (شیره) که در آن (جیم) را (بیا) بدل کرده اند، و نظیری برای قلب (جیم بیا) نیافته اند:

قال السيوطي في «المزهر»: لم يأت جيم قلبت ياء الا فى حرف واحد، انما تنقلب الياء جيما يقال فى على عالج و فى ايل أجل، و الحرف الذى قلبت فيه الجيم ياء الشيره يريدون الشجره، فلما قلبوها ياء كسروا أولها، لثلا تنقلب الياء الفافتصير شاره، و هذا غريب حسن، و قد قرئ فى الشاذ و لا تقربا هذه الشجره(٥).

از آن جمله است (سراه) جمع (سرى) که جمع فعيل بر فعله، غیر این نیامده است.

ص: ۳۰۹

۱- فى الاقتضاب ص ۲۸۳: و اقسام لو لا تمره ما حبيته * و كان عياض منه أدنى و مشرق

۲- الصحاح: ج ۱ / ۱۰۵ - باب الباء فصل الحاء

۳- المزهر: ج ۲ / ۶۲ ط مصر .

۴- الصحاح ج ۱ / ۸۴ - باب الالف المهموزه فصل الهاء .

۵- المزهر ج ۲ / ۸۸ ط بيروت .

[قال سیوییه: الشجره واحده و جمع، و كذلك القصباء و الطرفاء و الحلفاء، و قال: لا يعرف فعله جمع فعيل غير سراه و سري(۱).
و فی «الصحاح»(۲) للجوهري: جمع السري سراه (بفتح السين) و هو جمع عزيز ان يجمع فعيل على فعله (بفتح الفاء و العين) و لا يعرف غيره].

و از آن جمله است (طوائق) جمع (طلقه) که فواعل جمع فعله غير اين نيامده است:

قال السيوطي في «المزهر»: لم يأت فعله على فواعل الا في حرف واحد ليله طلقه لا حر فيها و لا قر و لا ظلمه و ليال طوائق(۳).
از آن جمله است (أربعاء) نام چارشنبه که بر اين وزن هم هيچ مفردی نيامده است.

قال السيوطي في «المزهر» نقلا عن سيوييه بعد ذكر الاربعاء: [و كذلك أفعلاء لم يأت الا في الجمع نحو أصدقاء، و انصباء الا حرف واحد لا يعرف غيره و هو يوم الاربعاء(۴)].

از آن جمله است لفظ (حجه) بالكسر و (رويه) بالضم که برای مره واحده می آیند و هر دو نظیری ندارند زیرا که مصدری که برای مره واحده می آید همۀ اوزان آن (مفتوح العين) است:

قال السيوطي في «المزهر»: [ليس في كلامهم المصدر للمره الواحده

ص: ۳۱۰

۱- المزهر ج ۲ / ۱۱۳ .

۲- الصحاح: ج ۶ / ۲۳۷۵ باب الواو و الياء فصل السين .

۳- المزهر ج ۲ / ۵۴ .

۴- المزهر ج ۲ / ۳۶ ط مصر .

الا على فعله سجدت سجده، و قمت قومه، و ضربت ضربه، الا في حرفين حججت حجه واحده (بالكسر) و رأيته رؤيه واحده (بالضم) و سائر كلام العرب (بالفتح).

و حدث أبو عمر (١)، عن ثعلب (٢)، عن ابن الاعرابي رأيته رأيه واحده (بالفتح) فهذا على أصل ما يجب [٣].

از آن جمله است لفظ (ست) که اصل آن (سدس) بود، ابدال دال در این لفظ، فاقد النظير است:

قال ابن حاجب في «الشافيه»: [ست و أصله سدس، شاذ لازم].

از آن جمله است لفظ (خزعال) که بر وزن فعلال (بفتح الفاء) در غير ذوات التضعيف جز (خزعال) نیامده:

قال السيوطي في «المزهر»: [قال ابن قتيبه: قال الفراء: ليس في الكلام فعلال (بفتح الفاء) من غير ذوات التضعيف الا حرف واحد، يقال: ناقه بها خزعال أي ظلع، و أما ذوات التضعيف فالقلقال و الزلزال، و ما أشبه ذلك و هو (بالفتح) اسم، فاذا كسرتة فهو مصدر] [٤].

از آن جمله است (نقواء) جمع (نقى): قال السيوطي في «المزهر» .

[لم يجيء فعيل و فعلاء من بنات الياء الا نقى و نقواء، ذكر ذلك أبو زيد

ص: ٣١١

١- أبو عمر: محمد بن عبد الواحد بن أبي الهاشم الزاهد المطرز اللغوي غلام ثعلب، توفي سنة (٣٤٥).

٢- ثعلب: أحمد بن يحيى بن يسار البغدادي أبو العباس اللغوي النحوي المتوفى سنة (٢٩١).

٣- المزهر: ج ٢ / ٥١.

٤- المزهر: ج ٢ / ٣٤.

كذا في الجمهره [١].

و در «قاموس» گفته: [نقی کر ضی، نقاوه و نقاء و نقاءه و نقاوه و نقایه، فهو نقی ج نقاء و نقواء نادره] [٢].

از آن جمله است لفظ (اجفلی) که نظیری ندارد:

قال السیوطی فی «المزهر» .

[و قال (یعنی سیبویه) : و لم یأت علی أفعلی الا حرف واحد، قالوا: هو یدعو الاجفلی و یقال أيضا: الجفلی] [٣].

و علاوه بر این، سیوطی در «مزهر» لغات دیگر هم که نظائر آن مفقود است ذکر کرده، من شاء فلیرجع إلیه.

و از جمله تراکیب عجیبه که در قرآن شریف وارد شده و نظیر آن در کلام عرب یافته نشده، ترکیب **سُقِطَ فِی أیدیهِمْ** [٤] است.

سیوطی در «مزهر» گفته:

[فی «شرح المقامات» للمطرزی: قال الزجاجی (٥) : «سُقِطَ فِی أیدیهِمْ» ، نظم لم یسمع قبل القرآن، و لا عرفته العرب، و لم یوجد ذلك فی أشعارهم، و الذی یدل علی هذا ان شعراء الاسلام، لما سمعوه و استعملوه فی کلامهم خفی علیهم وجه الاستعمال، لان عادتهم لم تجربه. فقال أبو نواس (٦) علیه السلام: و نشوه سقطت

ص: ٣١٢

١- المزهر: ج ٢ / ٤٤ .

٢- القاموس: ج ٤ / ٣٩٧ باب الواو و الیاء فصل النون .

٣- المزهر: ج ٢ / ٣٦ .

٤- سوره الاعراف: ١٤٩ .

٥- الزجاجی: عبد الرحمن بن اسحاق البغدادی اللغوی المتوفی (٣٣٧) .

٦- أبو نواس: الحسن بن هانی شاعر العراق المولود فی أهواز سنه (١٤٦) و المتوفی (١٩٨) .

منها فى ىدى. و هو العالم النحرير فأخطأ فى استعماله و كان ينبغى أن يقول:

سقط.

و ذكر أبو حاتم سقط فلان فى يده، و هذا مثل قول أبى نواس و كذا قول الحريرى (١): سقط الفتى فى يده (٢).

و از جمله نوادر فاقدہ النظير قول ايشانست: كذب عليك كذا و كذا بمعنى أمر بشىء و اغراء بآن، و اين استعمال در حديث و در كلام خليفه ثانى هم وارد است.

سيوطى در «مزهر» گفته: [فائده من غريب الالفاظ المشتركة لفظه كذب.

قال فى «تعلق النجيرمى» (٣) بخطه: قال عيسى بن عمر مر بى أعرابى و انا أعلف بعيرا لى، فقال: كذب عليك البزر و النوى.

قال الاصمعى: تقول العرب: هذه الكلمه إذا أراد أحدهم الشىء، قال: كذب عليك كذا، يريد عليك بكذا.

و قال التبريزى (٤) فى «تهذيبه» [فى قول الشاعر:

و ذبيانیه و صت بنیها بأن كذب القراطف و القروف:

هذا الكلام لفظه الخبر، و معناه الاغراء، تقول: كذب عليك كذا، أى عليك به.

ص: ٣١٣

١- الحريرى: القاسم بن على بن محمد البصرى صاحب «المقامات» الشافعى اللغوى المتوفى (٥١٦).

٢- المزهر: ج ٢ / ١٥٣.

٣- النجيرمى: يوسف بن يعقوب بن اسماعيل بن خرزاد المتوفى (٤٢٣).

٤- التبريزى: يحيى بن على بن محمد المعروف بالخطيب التبريزى المتوفى سنه (٥٠٢).

و فى حديث عمر: ان عمرو بن معديكرب(١)، شكى إليه المغص(٢) فقال:

كذب عليك العسل.

و قال ابن خالويه فى «شرح الدرديديه»، [فى قوله: كذب العتيق و ماء شن بارد]، : هذا اغراء أى عليك العتيق و الماء البارد، و لكنه كذا جاء عنهم بالرفع لانه فاعل كذب.

و العرب تقول: كذب عليك العسل، أى الزم العدو و سرعه السير و المشى.

و فى الحديث: كذب عليكم الحج، و كذب عليكم العمره، و كذب عليكم الجهاد ثلثه أسفار كذبن عليكم.

و قال التبريزى فى موضع آخر من «تهذيبه»: تقول للرجل إذا أمرته بالشىء و أغريته به، كذب عليك كذا و كذا، أى عليك به، و هى كلمه نادره جاءت على غير القياس.

قال عمر: يا أيها الناس كذب عليكم الحج، أى عليكم بالحج، و يقال:

كذب عليكم الحج، و الحج (بالنصب و الرفع) لغتان: (النصب) على الاغراء و (الرفع) على معنى وجب عليكم و امكنكم.

انشد الاصمعى للاسود بن يعفر(٣): «كذبت عليك لا تزال تعوفنى» .

أى عليك بى فاتبعنى(٤).

و از جمله تراكيب غريبه، قول ايشانست: (نشدتك بالله لما فعلت) .

ص: ٣١٤

١- عمرو بن معديكرب: بن ربيعه الزبيدى فارس اليمى، قيل: انه قتل فى القادسيه (٢١) .

٢- المغص (بفتح الميم و سكون الغين) وجع فى الامعاء .

٣- الاسود بن يعفر: النهشلى الدارمى شاعر جاهلى عراقى مات نحو (٢٢) قبل الهجره .

٤- المزهر ج ١ / ٢٢٥ - ٢٢٦

سيوطى در «اشباه و نظائر» گفته:

[قال الزمخشري في «الاحاجى (١)»: قولهم: نشدتك بالله لما فعلت، كلام محرف عن وجهه، معدول عن طريقه مذهب مذهب ما أغربوا به على السامعين من أمثالهم، و نوادر الغازم، و أحاجيهم، و ملحهم، و أعاجيب كلامهم، و سائر ما يدلون به على اقتدارهم و تصريفهم أعنه فصاحتهم كيف شاؤا.

و بيان عدله ان الاثبات فيه قائم مقام الاسم، و أصله ما أطلب منك الالفعلك.

و قال الشيخ علم الدين السخاوى (٢) في «تنوير الدياتجى»: هذا الكلام مما عدل من كلامهم عن طريقته الى طريقه اخرى، تصرفا في الفصاحة و تفننا في العبارة، و ليس من قبيل الالغاز.

و قال أبو على (٣): هو كقولهم: «شر اهر ذا ناب يعنى فى ان اللفظ على معنى و المراد معنى آخر، لان المعنى ما اهر ذا ناب الا شر» .

قال: و قول الزمخشري: أقيم الفعل فيه مقام الاسم يعنى «الالفعلت» أقيم مقام «الالفعلك» .

قال: و مثل هذا أى من الذى هو معنى ما هو متروك اظهاره قوله:

«ابا خراشه أما انت ذا نفر فان قومى لم تأكلهم الضبع (٤) قال سيبويه: المعنى لان كنت منطلقا انطلقت لانطلاقك، أى لان كنت فى نفر و جماعه من أسرتك، فان قومى كذلك و هم كثير لم تأكلهم السنه.

ص: ٣١٥

١- الاحاجى : جمع الاحجيه (بضم الهمزة و سكون الحاء و كسر الجيم و فتح الياء المشدده) الكلام المغلق

٢- السخاوى : علم الدين على بن محمد المصرى الشافعى المتوفى سنه (٦٤٣) .

٣- ابو على : القالى اسماعيل بن القاسم بن عيدون الاموى اللغوى المتوفى بقرطبه سنه (٣٥٦) .

٤- الضبع (بفتح الضاد و ضم الباء) : السنه الشديده المجديه .

و لا يجوز عند سيويه اظهار كنت مع (المفتوحه) و لا حذفه مع (المكسوره)[(۱)].

و از جمله تراکب غریبه، قول ایشانست: (راکب الناقه طلیحان).

سیوطی در «أشباه و نظائر» گفته:

[فائده فی «تذکره» التاج ابن مکتوم(۲): قالوا: راکب الناقه طلیحان، و فیه ثلثه أقوال: قیل: تقدیره أحد طلیحین، حذف المضاف و أقام المضاف إليه مقام المحذوف.

و قیل: التقدير: راکب الناقه و الناقه طلیحان.

و قیل: التقدير راکب الناقه طلیح و هما طلیحان، و فیه حذف خبر و حذف مبتداء[(۳)].

بالجمله نظائر عدم نظیر، نهایت کثیر است، و بر متبوع کتب لغت و ناظر اسفار صرف، و واقف کلام عرب و خادم وحی الهی، مخفی نیست، و مجرد فقد نظیر برای بعض لغات، بحدی واضح است که در کتب ابتدائیه صرف هم ذکر می کنند مثل کدت و تکاد(۴)، چه جا کتب متوسطه صرف، و چه جا کتب مبسوطه.

پس کمال عجب است که متمسکین باین شبهه واهی، اگر مهارتی در علوم لسانیه نداشتند و بهره از علم تفسیر هم نه برداشتند و کتب مبسوطه بلکه متوسطه صرف را هم ملاحظه نساختند!، آیا رسائل صغیره ابتدائیه صرف هم نخواندند؟! تا می دریافتند که از قبول این دلیل، أذهان صبیان هم آبی!، فلیمت المتمسک بهذا الوهم غیظا و حنقا شاء او أبی،

ص: ۳۱۶

۱- الاشباه و النظائر ج ۱ / ۱۸۸

۲- ابن مکتوم: تاج الدین أحمد بن عبد القادر الحنفی المتوفی سنه (۷۴۹).

۳- الاشباه و النظائر ج ۳ / ۱۱۶ ط مؤسسه الرساله بیروت .

۴- کدت بضم الکاف .

و لاح مما سبق انه حاد عن الحق الصراح و صبی.

و نیز باید دانست که سیوطی در «مزهَر» گفته:

[قال ابن جنی فی «الخصائص»: المسموع الفرد هل يقبل و يحتج به؟ له احوال: أحدها أن يكون فردا بمعنى انه لا نظير له فی الالفاظ المسموعه مع اطلاق العرب علی النطق به، فهذا يقبل و يحتج به و يقاس علیه اجماعا، كما قيس علی قولهم فی «شنوه»: شئای مع انه لم يسمع غيره، لانه لم يسمع ما يخالفه و قد أطبقوا علی النطق به] (۱) - الخ.

از این عبارت، قاعده کلیه ظاهر است که (مسموع فرد) که نظیری در الفاظ مسموعه برای او نباشد، هر گاه اطلاق عرب بر نطق بآن حاصل شود مقبول است.

پس اگر فقدان نظیر علت قادحه می بود، فرد فاقد النظیر بهیچ حال مقبول نمی شد.

و از طرائف امور این است که خود فخر رازی بعد این شبهه، بفاصله یک ورق، بعض نظائر عدم نظیر بلا ضرورت ملحبه ذکر کرده، اساس شبهه رکیکه خود را بدست خود کنده، يُخْرِبُونَ بِيوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ (۲)! قال فی «نهايه العقول»: [و أما بيت لبید، فقد حکى عن الاصمعي: فيه قولان: أحدهما: ان المولى فيه اسم لموضع الولی كما بينا، أى تحسب البقره ان كلام من الجانبيين موضع المخافه و انما جاء (مفتوح العين) تغليبا لحكم اللام على الفاء على ان (الفتح) فى معتل الفاء، قد جاء كثيرا، منه: موهب، و موحد، و موضع، و موحل و (الكسر) فى معتل اللام، لم يسمع الا فى كلمه واحده و هى

ص: ۳۱۷

۱- المزهر ج ۱ / ۱۴۷ .

۲- سوره الحشر : ۲

از این عبارت ظاهر است که فخر رازی افاده کرده که کسره در ظرف معتل فاء نیامده است جز در یک کلمه که آن (مأوی) است، پس هر گاه در (مأوی) کسر واو بر خلاف دیگر ظروف، جائز و مسموع باشد، همچنین اگر (مولی) که آن هم ظرف است بمعنی (أولی) آید، بخلاف دیگر ظروف، کدام مقام استعجاب و استغراب؟ ، و چه جای انکار و استهزای ناصواب است؟

و از جمله اجوبه لطیفه که ببرکت خدمت آثار اهل بیت علیهم السلام، و تأیید طریقه حقه، بخاطر فاتر این قاصر رسیده، جواب شبهه عدم مجیء «مفعل» بمعنی «أفعل»، و عدم ورود (مولی منک) بجای (أولی منک) بطریقی بس لطیف است، که اساس تشکیک را «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا وَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا» می سازد، و امر حق را مثل نور ابلج، روشن می سازد، و عدم مجیء مفعل در أفعل بمواد دیگر، که آن را ضرر عظیم پنداشته اند، موجب نفع تام برای اهل حق کرام گرداند.

بیانش آنکه اختصاص (مولی) بمجیء آن بمعنی (أولی) و عدم مجیء «مفعل» بمعنی «أفعل» در دیگر مواد، و عدم ورود (مولی منک) بجای (أولی منک) که هم معنای آنست، دلالت دارد بر آنکه بر این لفظ، شعاعی از نور لفظ «الله» بر تافته، زیرا که این لفظ را باری تعالی جابجا در قرآن شریف در حق خود اطلاق فرموده است:

ففي آخر سورة البقره: [رَبَّنَا وَ لَا- تُحْمَلْنَا مَا لَا- طاقه لَنَا بِهِ وَ اُعِيفُ عَنَّا وَ اِغْفِرْ لَنَا وَ اِرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ(۱)].

ص: ۳۱۸

و فى سورة آل عمران: [بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (١)].

و فى سورة الانعام: [ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ (٢)].

و فى سورة الانفال: [وَ إِن تَوَلَّوْا فَاغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (٣)].

و فى سورة التوبه: [قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (٤)].

و فى سورة يونس: [وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٥)].

و فى سورة الحج: [فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (٦)].

و فى سورة محمد: [ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (٧)].

و فى سورة التحريم: [قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّهُ أَيْمَانُكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (٨)].

ص: ٣١٩

١- سورة آل عمران : ١٥٠ .

٢- سورة الانعام : ٦٢ .

٣- الانفال : ٤٠ .

٤- التوبه : ٥١ .

٥- يونس : ٣٠ .

٦- سورة الحج : ٧٨ .

٧- سورة محمد « ص » : ١١ .

٨- سورة التحريم : ٢ .

و أيضا في سورة التحريم: [وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (١)].

پس اُحق از همه باطلاق (مولی)، «حق تعالی» است (٢)، و بعد او «تعالی»، اُحق ناس باین اطلاق، جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله است، و بعد آن جناب، اُحق ناس باین اطلاق، جناب امیر المؤمنین علیه السلام است، و بهمین سبب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در حق خود اطلاق فرموده، و اختیار آن برای اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده.

پس چنانکه برای خدا و رسول و امام، که در حق ایشان لفظ (مولی) اطلاق یافته، خصائص بسیار است، همچنین برای این لفظ هم، بعض خصائص حاصل شده، که برای دیگر الفاظ موازنه آن حاصل نیست و اختصاص (مولی) ببعض خصائص، مثل اختصاص لفظ «الله» است بخواص عدیده، که حسب افاده ارباب نحو، اختصاص آن مثل اختصاص مسمای آن است بخواص کثیره.

ص: ۳۲۰

۱- سورة التحريم : ۴ .

۲- مسلم بن الحجاج در « صحیح » خود بعد ذکر حدیث نهی از گفتن مالک به مملوک خود « عبدی » و از گفتن مملوک به مالک « ربی » میگوید : حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، و أبو كريب ، قال : حدثنا أبو معاوية - ح - قال : و حدثنا أبو سعيد الأشج ، قال : حدثنا وكيع كلاهما عن الاعمش بهذا الاسناد ، و في حديثهما : « و لا يقل العبد لسيدة : مولای . و زاد في حديث أبي معاوية : فان مولاكم الله .

نجم الاثمه رضى الدين محمد بن حسن (١) الأسترآبادى أسبغ الله عليه النعم و الايادى، كه علامه سيوطى در «بغية الوعاه» بمدح آن جناب گفته:

[الرضى الامام المشهور، صاحب «شرح الكافيه» لابن الحاجب الذى لم يؤلف عليها، بل و لافى غالب كتب النحو مثله جمعا و تحقيقا و حسن تعليل، و قد أكب الناس عليه، و تداولوه، و اعتمده شيوخ هذا العصر فمن قبلهم فى مصنفتهم و دروسهم، و له فيه اباحث كثيره مع النجاه، و اختيارات جمه و مذاهب تفرد بها، و لقبه نجم الاثمه، و لم أقف على اسمه و لا شىء من ترجمته الا انه فرغ من تأليف هذا الشرح سنه ثلث و ثمانين و ستمائه.

و اخبرنى صاحبنا المورخ شمس الدين بن عزم (٢) بمكه أن وفاته سنه أربع أو ست، الشك منى، و له شرح على الشافيه [٣].
در «شرح كافيہ» می فرماید:

[و الا-كثر فى «يا الله» قطع الهمزه، و ذلك للايذان من أول الامر على ان الالف و اللام خرجا عما كانا عليه فى الاصل، و صارا كجزء الكلمه، حتى لا يستكره اجتماع يا و اللام، فلو كان بقيا على أصلهما لسقط الهمزه فى الدرج، إذ همزه اللام المعرفه همزه وصل.

و حكى أبو (٤) على: «يا الله» بالوصل على الاصل.

ص: ٣٢١

-
- ١- نجم الاثمه : رضى الدين محمد بن الحسن الاديب الامامى المتوفى سنه (٦٨٦) .
 - ٢- شمس الدين : محمد بن عمر بن عزم التونسى المكى المالكى المورخ المتوفى سنه (٨٩١) .
 - ٣- بغية الوعاه : ٢٤٨ .
 - ٤- أبو على : الحسن بن أحمد النحوى الفارسى المتوفى سنه (٣٧٧) .

و جوز سبويه أن يكون «الله» من لاه يليه ليها، أى استتر، فيقال فى قطع همزته و اجتماع اللام و يا: ان هذا اللفظ اختص بأشياء لا تجوز فى غيره، كاختصاص مسماه «تعالى» و خواصه ما فى «اللهمّ و تالله و آله و ها الله و ذالله» مجرورا بحرف مقدر فى السعه، و «أ فالله» بقطع الهمزه كما يجىء فى باب القسم.

و قوله:

من اجلك يا التى تيمت قلبى و أنت بخيله بالوصل عنى

شاذ، و وجه جوازه مع الشذوذ لزوم اللام.

و قوله:

فيا الغلامان اللذان فرا ايا كما أن تبغيا لى شرا

أشد و بعض الكوفيين يجوز دخول يا على ذى اللام مطلقا فى السعه، و الميمان فى «اللهمّ» عوض من يا أخرتا تبركا باسمه تعالى.

و قال الفراء: اصله «يا الله» أمنا بالخير، فخفف بحذف الهمزه.

و ليس بوجه، لانك تقول: «اللهمّ» لا تؤمهم بالخير.

و يجمع بين يا و الميم المشدده ضروره، قال:

انى إذا ما حدث الما اقول: يا اللهمّ اللهما

و قد يزداد فى آخره ما، قال:

و ما عليك آن تقولى كلما صليت أو سبحت يا اللهمّ ما

اردد علينا شيخنا مسلما.

و لا يوصف «اللهمّ» عند سبويه كما لا يوصف اخواته اعنى الاسماء المختصه

ص: ٣٢٢

بالنداء نحو: يا هناه (١)، و يا نومان (٢)، و يا ملكعان (٣)، و فل.

و اجاز المبرد وصفه، لانه بمنزله «يا الله» و قد يقال: «يا الله الكريم»، و قد استشهد بقوله تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (٤)، و هو عند سيبويه على النداء المستأنف، و لا أرى في الاسماء المختصه بالنداء مانعا من الوصف، بل السماع مفقود فيها].

از این عبارت، ظاهر است که در توجیه اجتماع لام و یا در لفظ «الله» گفته شده: که این لفظ مختص است بأشیائی که جائز نیست در غیر آن مثل اختصاص مسمای لفظ «الله»، و این معنی دلالت صریحه دارد بر آنکه اختصاص مسمای لفظ «الله» سبب دفع توهم استبعاد اختصاص لفظ «الله» بخواص عدیده است.

پس همچنین استبعاد اختصاص لفظ (مولی) ببعض خواص، مدفوع خواهد شد باختصاص من اطلق علیه لفظ (المولی) بخواص جلیله.

و نیز از آن واضحست که میمین در آخر «اللهم» عوض (یا) بسبب تبرک باسم او تعالی است، پس همچنین می گوئیم که اختصاص (مولی) بمجیء آن بمعنی (أولی) بسبب تبرک باین لفظ است که جایجا در حق

ص: ۳۲۳

۱- هناه (بفتح الهاء): من الالفاظ المختصه بالنداء ، و الهاء التي في آخره تصير تاء في الوصل معناه يا فلان ، و تاره لا تصير تاء بل تلفظ بهاء مضمومه ، و هذه الهاء عند الكوفيين للوقف ، و اما البصريون فقالوا : هي بدل من الواو في هنوك و هنوات - لسان العرب - .

۲- نومان (بفتح النون و سکون الواو) من الالفاظ المختصه بالنداء ، بمعنی کثیر النوم .

۳- ملکعان (بفتح المیم و سکون اللام و فتح الکاف) : اللثیم .

۴- سوره الزمر : ۴۶

«او تعالی شأنه» وارد شده.

و قاسم بن أحمد بن الموفق الاندلسی (۱)، در شرح حواشی أبو موسی عیسی بن عبد العزیز جزولی (۲) بر جمل أبو القاسم عبد الرحمن بن اسحاق زجاجی، که این حواشی معروف است «بجزولیه» گفته:

[قال رحمه الله: و لما لزمت الالف و اللام فی اسم «الله تعالی»، قالوا: فی الاكثر «اللهم» فعوضوا فی الآخر.

قلت: لیس التعلیل مطابقا للحکم، فان لزوم الالف و اللام لیس سببا لتعویض المیم، بل اللزوم سبب لتجویز دخول یا علیه، و بعد فالمیم عوض من یا المحذوفه عند البصریین، بدلیل انه لا یجمع بینهما، و هذا التعویض من خصائص الاسم العزیز، و فی ذلك أدب و تعظیم لهذا الاسم محافظه علی سلامته عن الحذف، فلما كانت اللام لازمه فیهِ و فی حذفها لاجل حرف النداء نقص، و فی ادخال حرف النداء علیه مع اللام الذی فیهِ مخالفه للاصول، فتوسطوا الحال بأن التزموا التعویض عند الحذف، فینجبر الفوات بغرم ما حذف، کل هذا تکریم لهذا الاسم الشریف كما دلوا علی شرف من یعقل بسلامه اسمه فی الجمع].

از این عبارت، ظاهر است که آوردن میم در «اللهم»، از خصائص این اسم عزیز است، و در آن تعظیم و تکریم این اسم شریف است، پس معلوم شد که تخصیص لفظ ببعض خواص، گاهی برای تعظیم آن لفظ هم می باشد، همچنین می گویم: که اختصاص لفظ (مولی) هم بمجیء

ص: ۳۲۴

۱- القاسم بن أحمد بن الموفق الاندلسی المقرئ الفقیه المتوفی بدمشق سنه (۶۶۱) .

۲- الجزولی : عیسی بن عبد العزیز المراهشی النحوی اللغوی المتوفی سنه (۶۱۰) .

آن بمعنی (أولی)، برای تعظیم و تکریم این لفظ شریف است، که حق تعالی آن را جایجا در حق خود اطلاق فرموده.

پس کمال عجب است که فخر رازی، و أتباع و أشیاع او، با این همه علم و مهارت، و تفلسف و حذاقت، و کمال عظمت و جلالت، و نهایت علو مرتبه و نبالت، بمقابله اهل حق، در تأیید باطل، چندان مدهوش و مصعوق شدند، که ملاحظه احکام لفظ «الله»، که ورد زبان اهل اسلام و ایمان است هم نکرده، بسبب تمسک و تشبث بعدم مجیء «مفعل» بمعنی «أفعل» در دیگر مواد، برای ابطال مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، در حقیقت ابطال خصائص این اسم شریف خواستند، و کمال بعد خود از خصائص علم لسان، و حقائق فن ادب، و نهایت بی اعتنائی باموری که بغایت مشهور و معروف است، ظاهر کردند.

«حصر مجوز مولی بمعنی اولی در أبو زید غلط است»

اشاره

قوله: «الا أبو زید که این را تجویز نموده» .

اقول: حصر مجوزین مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، در أبو زید، محض تخدیع و کید است، که منشأ آن جز مزید تدین و تورع و تنزه و تخرج مخاطب عالیشان، از کذب و افترا و بهتان و عناد و لداد و مجازفت و عدوان، متصور نمی شود! چه سابقا بحمد الله و حسن توفیقه دریافتی که مثبتین مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، جمعی کثیر و جمی غفیر از اساطین ائمه عربیه، و حاملین لواء صناعت علوم ادبیه می باشند، و معهدا اعتراف شاهصاحب بتجویز

ص: ۳۲۵

أبو زید هم غنیمت است، که خواجه کابلی مکابره بپایان رسانیده، ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (أولی) از أبو زید هم منع کرده، حیث قال فی جواب حدیث الغدیر:

[و هو باطل لاین المولی لم یجیء بمعنی الاولی و لم یصرح احد من أهل العربیه ان «مفعلا» جاء بمعنی «أفعل»، و ما روی عن أبی زید ثبوته، لم یصح] -انتهی.

پس لله الحمد که کذب خواجه کابلی باعتراف مولای راسخ الولای او ثابت شد.

کمال عجب است از خواجه کابلی، که با وصفی که بعلم ادب مناسبت دارد، و دم مبارات و مجارات با عبارات مقامات حریری می زند، که بأخذ بعض فقراتش، نسج حکایات مصنوعه و تلفیق اسماء موضوعه، برای تهجین مذهب اهل بیت کرام علیهم السّلام می نماید، و کذب و افترای خود، بر تمام عالم ظاهر می سازد، بانکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، نهایت اختباط عقل، و بعد از تدبر ظاهر نموده، از فخر رازی که امام منکرین سابقین و لاحقین است هم گوی مسابقت ربوده، زیرا که رازی اگر چه داد اسهاب و اطناب در این باب داده، لکن از اعتراف باثبات أبو عبیده، و اخفش، و زجاج، و رمانی، و ابن الانباری، چاره نیافته و عبارت کشف را هم که مثبت این استعمال است ذکر کرده.

و کابلی این همه را کتمان نموده، و ثبوت آن را از أبو زید هم منع کرده بغایت قصوی در توهین ثبوت این استعمال کوشیده.

و شاهصاحب هم اگر چه سالک همین طریقه کتمان، و مؤثر همین و تیره عدوان شده اند، لکن نفی تجویز أبو زید را، نهایت شنیع دانسته، بر

ایراد آن، با وصف تقلید کابلی در ذکر دیگر اکاذیب، جسارت نیافته، بلکه نفی آن صراحه نموده، غایت کذب و بهتان کابلی عالیشان، روشن و عیان فرمودند، و کابلی چونکه دانسته است که بعد اعتراف باثبات ائمه عربیت، تفسیر مولی بأولی، رد آن، و تأویل علیش بحمل آن بر تساهل ممکن نخواهد شد، و تقلید رازی در این باب، مفضی بندامت و تشویر و ثبوت کمال تساهل و تقصیر خواهد شد، ناچار فرار از اثبات بسوی مطلق انکار، اختیار کرده.

و بطلان حصر مجوزین در أبو زید، بحدی واضح و لائح است، که فخر رازی که موجد این شبهات است، که مخاطب نحری در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) وارد کرده، جسارت بر ادعای آن نیافته، بلکه بتصریح تمام رد و ابطال و استیصال آن نموده، که تفسیر (مولی بأولی) از ابو عبیده، و اخفش، و زجاج، و علی بن عیسی رمانی، و استشهادشان بیت لبید ذکر کرده، و بار دگر تصریح کرده بآنکه أبو عبیده، و ابن الانباری حکم کرده اند بآنکه (مولی) برای (أولی) است.

و بفرض غیر واقع اگر سوای أبو زید، کسی دیگر بمجیء (مولی) بمعنی (أولی) تصریح نمی کرد، قول او تنها برای احتجاج و استدلال کافی بود بوجوه عدیده:

اول: آنکه علامه سیوطی در «مزهر» گفته:

[النوع الخامس معرفه الافراد و هو ما انفرد بروایته واحد من أهل اللغه، و لم ينقله أحد غیره، و حکمه القبول ان كان المتفرد به من أهل الضبط و الاتقان، کأبی زید، و الخلیل، و الاصمعی، و أبی عبیده، و اضرابهم، و شرطه أن لا یخالفه فیه من هو أكثر عددا منه، و هذه نبذه من أمثله:

ص: ۳۲۷

فمن افراد أبی زید الاوسی الانصاری، قال فی الجمهره: المنشبه المال، هكذا قال أبو زید، و لم یقله غیره.

و فیها رجل ثط، و لا یقال: أثط، قال أبو حاتم: قال أبو زید مره: اثط، فقلت له: أ تقول اثط؟ ، فقال: سمعتها، و الثطط خفه اللحیه من العارضین [۱] - الخ.

از این عبارت، ظاهر است که آنچه متفرد باشد بروایت آن یکی از اهل لغت، و غیر او نقل آن نکرده باشد، حکم آن قبول است اگر ناقل از اهل ضبط و اتقان باشد، مثل أبی زید، و خلیل، و اصمعی، و أبی حاتم و أبی عبیده، و امثالشان، و شرط قبول این قسم آنست که مخالفت نکنند این ناقل را کسانی که زیاده از او در عدد باشند، پس اگر بالفرض مجيء (مولی) را بمعنی (أولی)، جز أبو زید نقل نمی کرد، چون مخالفت کسی از ائمه عربیت با او در این باب ثابت نیست، چه جا که مخالفت کسانی باشد که اکثر باشند از او در عدد، و در جلالت و عظمت بمرتبه او رسند، حسب این افاده، قبول آن لازم و واجب می شد، و وجهی نبود برای رد و انکار محیر افکار، و الله الموفق للاستبصار.

دوم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال ابن الانباری: نقل أهل الاهواء مقبول فی اللغه و غیرها، الا أن یكونوا ممن یتدینون بالکذب کالخطایه من الراضه، و ذلك لان المبتدع إذا لم تکن بدعته حامله علی الکذب فالظاهر صدقه] [۲].

از این عبارت واضحست که نقل اهل اهواء که متدین بالکذب نباشند،

ص: ۳۲۸

۱- المزهر ج ۱ / ۷۷.

۲- المزهر ج ۱ / ۸۴.

در لغت مقبول است، پس حکم ابو زید، کو واحد باشد، اولی بقبول است.

سوم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال الشيخ عز الدين بن عبد السلام (١) في فتاويه: اعتمد في العربية على أشعار العرب، و هم كفار، لبعده التديس فيها كما اعتمد في الطب و هو في الاصل مأخوذ عن قوم كفار لذلك انتهى.

و يؤخذ من هذا ان العربى الذى يحتج بقوله لا يشترط فيه العدالة، بخلاف راوى الاشعار و اللغات، و كذلك لم يشترطوا فى العربى الذى يحتج بقوله البلوغ، فأخذوا عن الصبيان (٢).

از این عبارات، ظاهر است که حسب افاده ابن عبد السلام، اعتماد عربیت بر اشعار کفار عرب کرده اند بسبب بعد تديس، چنانکه در طب اعتماد کرده اند، حال آنکه طب در اصل مأخوذ است از قوم کفار، پس هر گاه بسبب بعد تديس، اعتماد بر اشعار کفار جائز باشد، اعتماد بر نقل أبو زید و امثال او (و إن كان منفردا فيما ينقل) بالاولی جائز خواهد بود، لبعده التديس هناك بالمراحل القاصيه و المراتب الغير المتناهيه.

و سیوطی در «تدریب شرح تقریب نووی» افاده متینة ابن عبد السلام را بیسط زائد، از نقل «مزهر» ذکر کرده، حیث قال:

[و قال عز الدين بن عبد السلام فى جواب سؤال كتبه إليه أبو محمد بن عبد الحميد: و أما الاعتماد على كتب الفقه الصحيحه الموثوق بها، فقد اتفق العلماء فى هذا العصر على جواز الاعتماد عليها و الاستناد إليها، لان الثقة قد حصلت بها

ص: ٣٢٩

١- عز الدين : عبد العزيز بن عبد السلام الدمشقى الشافعى المتوفى سنة (٦٦٠) .

٢- المزهر ج ١ / ٨٤ .

كما تحصل بالروايه و لذلك اعتمد الناس على الكتب المشهوره فى النحو و اللغه و الطب و سائر العلوم لحصول الثقه بها و بعد التدليس، و من زعم ان الناس اتفقوا على الخطاء فى ذلك، فهو أولى بالخطاء منهم، و لو لا- جواز الاعتماد على ذلك لتعطل كثير من المصالح المتعلقة بها و قد رجع الشارع الى قول الاطباء فى صور، و ليست كتبهم مأخوذه فى الاصل الا عن قوم كفار، و لكن لما بعد التدليس فيها اعتمد عليها كما اعتمد فى اللغه على أشعار العرب و هم كفار لبعث التدليس[[١](#)].

چهارم: آنکه از عبارت «مزهر» ظاهر است که در عربی که احتجاج بقول او می کنند، عدالت هم شرط نیست، یعنی احتجاج بقول فاسق و فاجر هم در لغت روا است، پس هر گاه احتجاج بأقوال عوام فاسق و فجار اشرار، در لغت صحیح باشد، احتجاج بقول أبو زید که عربی عالم است، بالاولی جائز و صحیح باشد.

پنجم: آنکه از عبارت «مزهر» واضحست که احتجاج بأقوال صبیان عرب جائز است، و هر گاه احتجاج و استدلال بکلمات صبیان عرب جائز و صحیح باشد، احتجاج و استدلال بکلام أبو زید که از فحول رجال عرب بود، بأولویت تمام جائز خواهد بود.

ششم: آنکه در سیوطی در «مزهر» گفته: [إذا سئل العربی أو الشیخ عن معنی لفظ، فأجاب بالفعل لا بالقول یکفی].

قال فى «الجمهره»: ذکر الاصمعی، عن عیسی بن عمر قال: سألت ذا الرمه [\(٢\)](#) عن النضناض، فلم یزدنى على أن حرك لسانه فى فیه-انتهی.

قال ابن درید: یقال: نضنض الحیه لسانه فى فیه إذا حرکته و به سمى الحیه

ص: ٣٣٠

١- التدریب فى شرح تقریب النووی ج ١ / ١٥٢ ط مصر .

٢- ذو الرمه : غیلان بن عقبه العدوی الشاعر المتوفى باصفهان سنه (١١٧) .

از این عبارت ظاهر است که هر گاه شخص عربی یا شیخ سؤال کرده شود از معنای لفظی، پس جواب دهد بفاعل کفایت می کند، یعنی حاجت تصریح بقول ندارد.

پس هر گاه مجرد فعل عربی و شیخ در تبیین معنی لفظ کفایت کند، قول ابو زید که هم عربی است و هم شیخ بسیاری از اساطین ائمه عربیت، چرا کفایت نخواهد کرد؟! هفتم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[و قال ابن جنی (۲) فی «الخصائص»: من قال ان اللغه لا- تعرف الا نقلا، فقد أخطأ، فانها قد تعلم بالقرائن أيضا فان الرجل إذا سمع قول الشاعر:

قوم إذا الشر أبدی ناجذیه لهم طار و إليه زرافات و وحدانا

یعلم ان الزرافات بمعنی الجماعات][۳].

از این عبارت، ظاهر است که معنای لغت، بمحض قرینه هم ثابت می شود.

پس هر گاه محض قرینه برای ثبوت معنای لغت کافی باشد، نقل صریح بالاولی کافی و وافی باشد.

هشتم: آنکه ابن هشام که از اکابر محققین اعلام است، احتجاج بأشعار مجهوله، جایز دانسته، چنانچه سیوطی در «مزهر» از «شرح شواهد» ابن هشام نقل کرده که او بجواب عبد الواحد طراح صاحب کتاب «بغیه

ص: ۳۳۱

۱- المزهر ج ۱ / ۸۶.

۲- ابن جنی: عثمان بن جنی أبو الفتح الموصلی الادیب المتوفی سنه (۳۹۲).

۳- المزهر ج ۱ / ۳۷.

الامل» که طعن بر استشهاد بقول: «لا تكثر انی عسیت صائما» نموده، و گفته:

[هو بیت مجهول لم ینسبه الشراح الی أحد، فسقط الاحتجاج]، می فرماید:

[و لو صح ما قاله لسقط الاحتجاج بخمسین بینا من کتاب سیبویه، فان فيه ألف بیت قد عرف قائلوها، و خمسین مجهوله القائل] (۱).

هر گاه احتجاج و استشهاد بأشعار مجهوله روا باشد، و نام قائل پنجاه بیت که در کتاب سیبویه مذکور، مجهول باشد، پس احتجاج و استدلال بقول أبو زید که از معاریف عرب و مشاهیر اهل ادب است بأولویت بسیار جائز و سائغ خواهد بود.

نهم: آنکه در «ارشاد الساری شرح صحیح بخاری» تصنیف قسطلانی بمقام رد جماعتی از علما مثل أبو بکر رازی، و زجاج، و غیر ایشان بر شافعی در تفسیر: ذلک اذنی الّا تعولوا (۲) را بأن لا تكثر عیالکم مذکور است:

[و قول الشافعی نفسه حجه، و حکى البغوی، عن أبی حاتم قال: کان الشافعی أعلم بلسان العرب منا و لعله لغته] (۳) - الخ.

پس هر گاه صرف قول شافعی، حجت باشد، صرف قول أبو زید هم بأولویت و لا اقل بعدم فرق، حجت خواهد بود.

دهم: آنکه أبو زید، حسب افادات اکابر محققین و اجله منقذین، از اعظام ائمه عربیت و اساطین علم لسان، و مشاهیر نحاریر جلیل الشأن

ص: ۳۳۲

۱- المزهر ج ۱ / ۸۵.

۲- النساء : ۳

۳- ارشاد الساری ج ۷ / ۷۸

و أمائل اعلام اعيان و افاخم صدور ارکان است و مدائح عظیمه و مناقب فخمه او، خارج از احاطه تقرير و بیان.

فضائل ابو زيد انصارى در «تهذيب الاسماء و اللغات»

علامه يحيى بن شرف نووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:

[أبو زيد الانصارى النحوى اللغوى، صاحب الشافعى، و شيخ أبى عبيد القاسم بن سلام(1)، هو الامام أبو زيد سعيد بن ثابت أبو زيد الانصارى، الامام فى النحو و اللغه.

قال الخطيب فى «تاريخ بغداد»: حدث عن شعبه، و اسرائيل(2)، و أبى عمرو بن العلاء(3) المازنى، روى عنه أبو عبيد القاسم بن سلام، و محمد بن سعد(4) كاتب الواقدي(5)، و أبو حاتم السجستاني، و أبو زيد عمر بن شبة(6)، و أبو حاتم الرازى، و أبو العيناء محمد بن القاسم(7)، و غيرهم.

قال الخطيب: و كان ثقة ثبتا من أهل البصره و قدم بغداد.

ثم ذكر الخطيب بأسناده عن أبى عثمان المازنى قال: كنا عند أبى زيد فجاء الاصمعى، فأكب على رأسه و جلس، و قال: هذا عالمنا و معلمنا منذ ثلثون

ص: ٣٣٣

- ١- أبو عبيد القاسم بن سلام الهروى البغدادى اللغوى الفقيه المتوفى سنة (٢٢٤) .
- ٢- اسرائيل : بن يونس بن أبى اسحاق السبيعى الهمدانى أبو يوسف المتوفى سنة (١٦٢) .
- ٣- أبو عمرو بن العلاء : زيان بن العلاء بن عمار المازنى المقرئ المتوفى سنة (١٥٤) .
- ٤- محمد بن سعد : أبو عبد الله الحافظ صاحب « الطبقات » المتوفى ببغداد سنة (٢٣٠)
- ٥- الواقدي : أبو عبد الله محمد بن عمرو بن واقد المدنى المتوفى سنة (٢٠٧) .
- ٦- أبو زيد : عمر بن شبة بن عبيده بن زيد النميرى البصرى المتوفى سنة (٢٦٢) .
- ٧- أبو العيناء محمد بن القاسم : بن خلاد البصرى الضرير اللغوى المتوفى سنة (٢٨٢) .

سنه، فيينا نحن كذلك إذ جاء خلف الاحمر(١)، فأكب على رأسه و جلس، فقال:

هذا عالما و معلمنا منذ عشر سنين.

و سئل الاصمعي و أبو عبيده عنه، فقالا: ما شئت من عفاف و تقوى و اسلام؟ و قال صالح(٢) بن محمد الحافظ: أبو زيد ثقه، توفي سنه خمس عشره و مائتين و قيل: سنه أربع عشره.

قال المبرد: حدثنا الرياشي(٣) و أبو حاتم: انه توفي سنه خمس عشره و مائتين و له ثلث و تسعون سنه، توفي بالبصره، رحمه الله(٤).

و محمد بن أحمد ذهبي در «عبر في خبر من غير» در سنه خمس عشره و مائتين، گفته:

[و فيها العلامه أبو زيد الانصاري سعيد بن أوس البصرى اللغوى، و له ثلث و تسعون سنه. روى عن سليمان التيمي، و حميد الطويل، و الكبار، و صنف التصانيف.

و قال بعض العلماء: كان الاصمعي يحفظ ثلث اللغه، و كان أبو زيد يحفظ ثلثي اللغه، و كان صدوقا صالحا(٥).

ترجمه ابو زيد بگفتار يافعى در «مرآه الجنان»

و عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآه الجنان» گفته:

[العلامه أبو زيد سعيد بن أوس الانصاري البصرى اللغوى.

قال أصحاب التاريخ: كان من أئمه الادب و غلبت عليه اللغات، و النوادر

ص: ٣٣٤

١- خلف الاحمر: أبو محرز بن حيان الاديب الشاعر البصرى المتوفى حدود سنه (١٨٠).

٢- صالح بن محمد الحافظ: أبو على الاسدى البغدادي جزره محدث ما وراء النهر توفي سنه (٢٩٤).

٣- الرياشي: أبو الفضل العباس بن الفرج اللغوى المقتول بالبصره سنه (٢٥٧).

٤- تهذيب الاسماء و اللغات ج ١ / ٢٣٥ .

٥- العبر في خبر من غير ج ١ / ٣٦٧ .

و الغريب، و كان ثقه فى روايته.

و قال أبو عثمان المازنى: رأيت الاصمعى و قد جاء الى حلقة أبى زيد المذكور فقبل رأسه و جلس بين يديه و قال: أنت رئيسنا و سيدنا منذ خمسين سنة.

و كان الامام سفين الثورى يقول: أما الاصمعى فأحفظ الناس و أما أبو عبيده فأجمعهم و أما أبو زيد الانصارى فأرثقهم.

و كان النضر(١) بن شميل يقول: كنا ثلثة فى كتاب واحد، أنا و أبو زيد الانصارى و أبو محمد اليزيدى(٢)، و كان أبو زيد المذكور له فى الادب مصنفات مفيدة]- الى أن قال: و عمر رحمه الله حتى قارب المائة.

و قال بعض العلماء: كان الاصمعى يحفظ ثلث اللغات، و كان أبو زيد يحفظ ثلثيها و كان صدوقا صالحا(٣).

ترجمه ابو زيد بگفتار جزرى در «طبقات القراء»

و شيخ محمد بن محمد الجزرى در «طبقات القراء» گفته:

[سعيد بن أوس بن ثابت بن بشير بن أبى زيد، و اسمه ثابت بن زيد بن قيس و ثابت هذا شهد أحدا، و هو أحد الستة الذين جمعوا القرآن على عهد النبى صلى الله عليه و سلم، أبو زيد الانصارى النحوى.

ولد سنة عشرين و مائه، روى القراءه عن المفضل(٤)، عن عاصم(٥)، و عن

ص: ٣٣٥

١- النضر بن شميل : أبو الحسن المازنى البصرى النحوى نزيل مرو المتوفى سنة (٢٠٣) .

٢- أبو محمد اليزيدى : يحيى بن المبارك المقرئ النحوى المتوفى سنة (٢٠٢) .

٣- مرآة الجنان ج ٢ / ٥٨ ط حيدرآباد .

٤- المفضل بن محمد بن يعلى أبو محمد الكوفى المقرئ النحوى المتوفى سنة (١٦٨) .

٥- عاصم : بن بهدله أبى النجود (بفتح النون و ضم الجيم) الكوفى شيخ الاقراء المتوفى سنة (١٢٩) .

أبي عمرو بن العلاء، عن أبي السمال قعب العدوى(١). روى القراءه عنه خلف بن هشام البزاز(٢)، و محمد بن يحيى القطعى (٣)، و أبو حاتم السجستانى و روح بن عبد المؤمن(٤)، و الحسن بن رضوان، و عبد الله بن عمر الزهرى، و عمر بن شبة النميرى، و أبو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى، و خليفه بن خياط(٥)، و على بن بشر، و محمد بن هارون(٦) التمار، فيما ذكره المالكى(٧) صاحب «الروضه» و لا- يصح، بل سقط بينهما روح (و الله أعلم)، و عبيد الله بن عمر الزهرى، و سليمان بن أيوب(٨).

قال الحافظ أبو العلاء(٩): كان أبو زيد الانصارى من أجله أصحاب أبي عمرو و كبرائهم، و من خيار أهل النحو و اللغه و الشعر، و نبلائهم.

مات سنه خمس عشره و مائتين بالبصره، عن أربع أو خمس و تسعين سنه(١٠).

ترجمه ابو زيد بگفتار سيوطى در «بغيه الوعا»

و جلال الدين سيوطى در «بغيه الوعا» گفته:

ص: ٣٣٦

- ١- أبو السمال (بفتح السين و تشديد الميم) قعب بن أبى قعب البصرى المقرئ .
- ٢- خلف بن هشام البزاز : البغدادى المقرئ المتوفى سنه (٢٢٩) .
- ٣- محمد بن يحيى القطعى : بن مهران البصرى المقرئ أبو عبد الله .
- ٤- روح بن عبد المؤمن : أبو الحسن البصرى المقرئ النحوى المتوفى سنه (٢٣٥) .
- ٥- خليفه بن خياط : أبو عمرو العصفرى المقرئ المتوفى سنه (٢٤٠) .
- ٦- محمد بن هارون التمار : بن نافع الحنفى البغدادى المتوفى بعد سنه (٣١٠) .
- ٧- المالكى صاحب «الروضه» : الحسن بن محمد بن ابراهيم البغدادى المتوفى سنه (٤٣٨)
- ٨- سليمان بن أيوب : بن الحكم الخياطى البغدادى المقرئ المتوفى سنه (٢٣٥) .
- ٩- الحافظ أبو العلاء : الحسن بن أحمد بن الحسن الهمذانى العطار المقرئ المتوفى سنه (٥٦٩) .
- ١٠- غايه النهايه ج ١ / ٣٠٥ .

[سعيد بن أوس بن ثابت بن بشير بن قيس بن زيد بن النعمان بن مالك بن ثعلبه بن كعب بن الخزرج أبو زيد الانصاري الامام المشهور.

كان اماما نحويا صاحب تصانيف أدبيه و لغويه، و غلبت عليه اللغة و النوادر و الغريب.

روى عن أبي عمرو بن العلاء، و روبه بن العجاج(١)، و عمرو بن عبيد(٢)، و أبي حاتم السجستاني، و أبي عبيد القاسم بن سلام، و عمر بن شبة، و طائفه.

و روى له أبو داود(٣)، و الترمذى(٤).

و جده ثابت شهد احدا، و المشاهد كلها بعدها، و هو أحد الستة الذين جمعوا القرآن في عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم.

قال السيرافي: كان أبو زيد يقول كل ما قال سيوييه: أخبرني الثقة، فأنا أخبرته به.

و قيل: كان الاصمعي يحفظ ثلث اللغة، و أبو زيد ثلثي اللغة، و الخليل بن أحمد نصف اللغة، و عمرو بن كركره الاعرابي يحفظ اللغة كلها.

و قال المازني: رأيت الاصمعي و قد جاء الى حلقة أبي زيد، فقبل رأسه و جلس بين يديه و قال: أنت سيدنا و رئيسنا منذ خمسين سنة(٥)-الخ.

و از عبارت أبو الطيب لغوى، كه در ذكر مدح أبو عبيده، سابقا از

ص: ٣٣٧

١- رؤبه بن العجاج: رؤبه بن عبد الله بن رؤبه التميمي من الفصحاء اللغويين توفي (١٤٥).

٢- عمرو بن عبيد: البصرى المعتزلى المتوفى سنة (١٤٢).

٣- أبو داود: سليمان بن الأشعث السجستاني المتوفى سنة (٢٧٥).

٤- الترمذى: محمد بن عيسى صاحب «جامع الصحيح» توفي سنة (٢٧٩).

٥- بغية الوعاه: ٢٥٤

«مزهر» سیوطی منقول شده، ظاهر است که أبو زید از سه کس است که در عصر خود، أئمه ناس در لغت و شعر و علوم عرب بودند، و قبل ایشان و بعد ایشان مثل ایشان دیده نشده، و از ایشان أخذ کرده شد جل آن چیزی که در دست مردم است از این علم، بلکه کل این علم مأخوذ از ایشانست، و أبو زید أخذ است از ثقات اعراب و علماءشان، که خلیل هم از ایشان أخذ کرده، و اختلاف بسویشان نموده، و أبو زید حفظ ناس بود برای لغت بعد أبي مالک، و أوسع ایشان از روی روایت، و اکثر ایشان از روی أخذ از بادیه.

و نیز از آن واضح است که حسب افاده ابن مناذر: اصمعی جواب می داد در ثلث لغت، و أبو عبیده جواب می داد در نصف لغت، و أبو زید جواب می داد در دو ثلث لغت.

و نیز از آن ظاهر است که أبو زید از روایت حدیث است، و ثقه و مأمون است نزد ایشان، و همچنین است حال او در لغت، یعنی ثقه و مأمون است در لغت، و اخذ کرده اند از او لغت را اکابر ناس، که از جمله شان است سیبویه، و کافی است ترا تنها سیبویه.

و نیز از آن ظاهر است که جلالت أبو زید بمرتبه رسیده که خلیل را تنبیه و توقیف نموده بر آنکه بجای (ما أوقفك)، (من أوقفك) نتوان گفت، و هر دو بمعنی واحد نیستند، و خلیل بقول او رجوع کرده.

و نیز سیوطی (کما سمعت سابقا) در «مزهر» از أبو الطیب نقل کرده که او گفته:

[أخبرنا جعفر بن محمد (1)، أخبرنا علی بن سهیل، أخبرنا أبو عثمان

ص: ۳۳۸

۱- یحتمل انه جعفر بن محمد بن الحسن بن المستفاض الحافظ الفریابی المتوفی سنه (۳۰۱)

الاشنادانی، أخبرنا التوزی قال: خرجت الی بغداد، فحضرت حلقة الفراء، فلما آنس بی، قال: ما فعل أبو زید؟، قلت: ملازم لبيتہ و مسجده و قد أسن، فقال:

ذاك أعلم الناس باللغه و أحفظهم لها[[\(۱\)](#)]-الخ.

از این عبارت، ظاهر است که فراء تصریح کرده بآنکه أبو زید أعلم ناس بلغت، و احفظ ایشان برای لغت است.

و نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال أبو الطیب: و لم يحك الاصمعی، و لا صاحباه عن الخلیل شیئا من اللغه لانه لم یکن فیها مثلهم، و لكن الاصمعی قد حکى عنه حکایات، و كان الخلیل أسن منه.

و أخذ النحو عن الخلیل جماعه لم یکن فیهم و لا فی غیرهم من الناس مثل سیبویه، و هو أعلم الناس بالنحو بعد الخلیل، و ألف كتابه الذی سماه «قران النحو» و عقد أبوابه بلفظه و لفظ الخلیل.

و أخذ أيضا عن الخلیل حماد بن سلمه، و كان أخذ عن عیسی بن عمر قبله.

و أخذ عن الخلیل أيضا اللغه و النحو النضر بن شمیل المازنی، و هو ثقہ ثبت صاحب غریب و شعر و نحو و حدیث و فقه و معرفه بآیام الناس.

و أبو محمد الیزیدی، و قد أخذ قبله عن أبي عمرو العربیه، و القراءه، و هو ثقہ.

و ممن أخذ عن الخلیل المورج بن عمر السدوسی[[\(۲\)](#)]، و علی بن نصر الجهضمی[[\(۳\)](#)]، الا ان النحو انتهى الی سیبویه[[\(۴\)](#)].

ص: ۳۳۹

۱- المزهر ج ۲ / ۲۴۹

۲- مؤرج بن عمر: بن منیع بن حصین السدوسی البصری النحوی المتوفی (۱۹۵).

۳- علی بن نصر الجهضمی البصری النحوی المتوفی سنه (۱۸۷).

۴- المزهر: ج ۲ / ۴۰۵ ط القاهره

از این عبارت، ظاهر است که اصمعی، و صاحبین او- یعنی أبو زید و أبو عبیده- از خلیل حکایت لغت اصلاً نکرده اند، که خلیل در لغت مثل اینها نبود.

پس از اینجا بتصریح تمام، افضلیت أبو زید از خلیل، استاد سیبویه نبیل، در لغت ظاهر می شود، و چون افضلیت أبو زید از خلیل در لغت، از این عبارت ظاهر است، و هم افضلیت او از خلیل در لغت، از عبارت «بغیه سیوطی» ظاهر، و افضلیت او از اصمعی در لغت، از عبارت نووی و ذهبی، و یافعی، و سیوطی واضحست، و افضلیت أبو زید از أبو عبیده در نحو، از افاده مبرد (که می آید) ظاهر است، و نیز افضلیت أبو زید از أبو عبیده، از افاده آتیة أبو حاتم واضحست، که او از اصمعی و أبو عبیده وجه تسمیة (منی) پرسید، و هر دو ندانستند، و أبو زید آن را بیان کرد.

و نیز افضلیت أبو زید از أبو عبیده، و اصمعی در لغت، از افاده ابن منذر که أبو الطیب نقل کرده، ظاهر است.

و از عبارت یافعی ظاهر است که سفیان ثوری بعد مدح اصمعی، و ابو عبیده، در حق أبو زید گفته که او اوثق ایشان بود.

پس افضلیت أبو زید از افاضل و اکابر معاصرین او که خلیل، و ابو عبیده، و اصمعی بودند، و اعلمیت او در این طبقه عالی، متحقق و ثابت گردید.

و نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال أبو الطیب: و الشعر بالكوفه أكثر و أجمع منه بالبصره، و لكن أكثره مصنوع و منسوب الی من لم یقله، و ذلك بین فی دواوینهم.

ص: ۳۴۰

و كان عالم أهل الكوفه و امامهم غير مدافع، أبو الحسن على بن حمزه الكسائي.

أخبرنا محمد بن عبد الواحد، أخبرنا ثعلب، قال: أجمعوا على ان أكثر الناس كلهم روايه و أوسعهم علما الكسائي، و كان يقول: قلما سمعت فى شىء فعلت الا و قد سمعت فيه أفعلت.

قال أبو الطيب: و هذا الاجماع الذى ذكره ثعلب لا يدخل فيه أهل البصره.

و أخذ الناس علم العرييه عن هؤلاء الذين ذكرنا من علماء المصرين.

و كان ممن برع منهم أبو محمد عبد الله بن محمد التوجى، و يقال التوزى، و أبو على الحرمازى(١)، و أبو عمر صالح بن اسحاق الجرمى(٢).

و كانوا يأخذون عن أبى عبيده، و أبى زيد، و الاصمعى، و الاخفش، و هؤلاء الثلاثة أكثر أصحابهم.

و كان دون هؤلاء فى السن أبو اسحاق ابراهيم الزيادى(٣)، و أبو عثمان بكر ابن محمد المازنى، و أبو الفضل العباس بن الفرغ الرياشى، و أبو حاتم سهل بن محمد السجستانى، و كان التوجى أطلع القوم فى اللغه، و أعلمهم بالنحو بعد الجرمى و المازنى.

قال المبرد: كان أبو زيد أعلم من الاصمعى، و أبى عبيده بالنحو و كانا بعده متقارئين.

ص: ٣٤١

-
- ١- أبو على الحرمازى : الحسن بن على مولى بنى هاشم نزيل البصره فى بنى حرماز ، ترجمه الحموى فى معجم الادباء ج ٩ / ٢٤ - و السيوطى فى بغيه الوعاة : ٢٢٥ .
 - ٢- أبو عمر صالح بن اسحاق الجرمى : البصرى مولى جرم بن زبان - توفى سنه (٢٢٥) .
 - ٣- أبو اسحاق ابراهيم الزيادى : بن سفيان بن سليمان النحوى المتوفى سنه (٢٤٩) .

قال: و كان المازنى آخذ من الجرمى، و كان الجرمى أعوصهما(١).

قال أبو الطيب: و كان المازنى من فضلاء الناس و عظمائهم و رواتهم و ثقاتهم.

و كان أبو حاتم فى نهايه الثقه و الاتقان و العلم الواسع بالاعراب، و كتبه فى نهايه الاستقصاء و الحسن و البيان.

و زعموا انه كان يظهر السنه و يضمم الاعترال.

و دون هذه الطبقة جماعه: منهم أبو محمد عبد الرحمن بن عبد الله بن قريب ابن أخى الاصمعى، و قد روى عن عمه علما كثيرا، و كان ربما حكى عنه ما يجد فى كتبه، من غير أن يكون سمعه من لفظه.

و أبو نصر أحمد بن حاتم الباهلى(٢) و زعموا انه كان ابن أخت الاصمعى، و ليس هذا بثبت، و رأيت جعفر بن محمد ينكره، و كان أثبت من عبد الرحمن و أسن، و قد أخذ عن الاصمعى، و أبى عبيده، و أبى زيد، و أقام ببغداد، فرىما حكى الشىء بعد الشىء عن أبى عمرو الشيبانى.

و أخذ الناس العلم عن هؤلاء.

و أخذ النحو عن المازنى و الجرمى جماعه: برع منهم أبو العباس المبرد، فلم يكن فى وقته و لا بعده مثله، و عنه أخذ أبو اسحاق الزجاج، و أبو بكر بن السراج و مبرمان، و أكابر من لقينا من الشيوخ.

و أخذ اللغه عنهما-أعنى المازنى و الجرمى-و عن نظرائهما جماعه، فاخص بالتوجى أبو عثمان سعيد بن هارون الاشناندانى صاحب المعانى.

ص: ٣٤٢

١- أعوص بخصمه و على خصمه : ادخل عليه من الحجج ما يعسر عليه الخروج منه .

٢- أبو نصر أحمد بن حاتم الباهلى صاحب الاصمعى توفى سنه (٢٣١) .

و برع من أصحاب أبي حاتم أبو بكر بن دريد الأزدي، فهو الذي انتهى إليه علم لغه البصريين، و كان أحفظ الناس و أوسعهم علما و أقدرهم على الشعر، و ما ازدحم العلم و الشعر في صدر أحد ازدحامهما في صدر خلف الأحمر، و ابن دريد و تصدر ابن دريد في العلم ستين سنه.

و في طبقتة في السن و الروايه أبو علي عسل بن ذكوان(١).

و كان أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينوري أخذ عن أبي حاتم، و الرياشي، و عبد الرحمن بن أخي الاصمعي، و قد أخذ ابن دريد عن هؤلاء كلهم، و عن الاشنانداني، الا ان ابن قتيبه خلط علمه بحكايات عن الكوفيين لم يكن أخذها عن ثقات.

فهذا جمهور ما مضى عليه علماء البصره، و في خلال هؤلاء قوم علماء لم نذكرهم، لانهم لم يشتهروا، و لم يؤخذ عنهم، و انما شهره العالم بمصنفاته و الروايه عنه.

و كان ممن أخذ عن سيبويه و الاخفش رجل كان يعرف بالناشي، و وضع كتابا في النحو، مات قبل أن يتمها و تؤخذ عنه.

قال المبرد: لو خرج علم الناشيء الى الناس لما تقدمه أحد.

و كان ممن أخذ عن الخليل و أبي عبيده كيسان، و كان مغفلا.

و قال الاصمعي: كيسان ثقه ليس بمتزيد.

و أما علماء الكوفيين بعد الكسائي، فأعلمهم بالنحو الفراء، و قد أخذ علمه عن الكسائي و هو عمدته، ثم أخذ عن اعراب و ثق بهم مثل أبي الجراح(٢)،

ص: ٣٤٣

١- أبو علي عسل بن ذكوان: العسكري النحوي روى عن المازني و الرياشي .

٢- أبو الجراح العقيلي: من فصحاء العرب، ذكر اسمه ابن النديم في الفهرست: ٥٣ - ٥٧.

و أبي ثروان(1) وغيرهما، و أخذ نبذا عن يونس، و عن أبي زياد(2) الكلابي، و كان الفراء ورعا متدينا، و كان يخالف الكسائي في كثير من مذاهبه.

و ممن أخذ عن الكسائي أبو الحسن علي بن الحسن الاحمر(3)، و أبو الحسن علي بن حازم اللحياني(4) صاحب «النوادر» .

و قد أخذ اللحياني أيضا عن أبي زيد، و أبي عبيده، و الاصمعي، الا ان عمدته الكسائي.

و كذلك أهل الكوفه كلهم يأخذون عن البصريين، و أهل البصره يمتنعون من الاخذ عنهم، لانهم لا يرون الاعراب الذين يحكمون عنهم حجه، و يذكرون ان في الشعر الذي يروونه ما قد شرحناه فيما مضى، و يحملون عليه غيره.

أخبرنا جعفر بن محمد، أخبرنا ابراهيم بن حميد، قال: قال أبو حاتم: إذا فسرت حروف القرآن المختلف فيها، و حكيت عن العرب شيئا، فانما أحكيه عن الثقات منهم، مثل أبي زيد، و الاصمعي، و أبي عبيده، و يونس، و ثقات من فصحاء العرب و حملة العلم، و لا التفت الى روايه الكسائي، و الاحمر، و الاموى و الفراء و نحوهم[5].

از اين عبارت أبو الطيب لغوى، واضح و لائح است كه توجى كه او را

ص: ٣٤٤

١- أبو ثروان : الوحشى العكلى ، اعرابى فصيح يعلم فى الباديه و له كتب مثل « خلق الفرس »

٢- أبو زياد الكلابى : يزيد بن الحر الطائى اعرابى فصيح قدم بغداد ايام المهدي العباسى و أقام بها أربعين سنه حتى مات

٣- أبو الحسن علي بن الحسن الاحمر : مؤدب الامين ، توفى سنه (١٩٤) .

٤- أبو الحسن اللحيانى علي بن حازم (أو علي بن المبارك) من تلامذه الكسائى و من اساتذه القاسم ابن سلام ترجمه السيوطى فى بغيه الوعاه ص ٣٤٦ .

٥- المزهر ج ٢ / ٤٠٧ - ٤١٠

توزی هم گویند، و أبو علی الحرمازی، و أبو عمر صالح بن اسحاق جرمی، که از علماء بارعین بودند، از تلامذۀ أبو عبیده، و أبو زید، و اصمعی بودند.

و از افادۀ مبرد واضحست که أبو زید اعلم بود بنحو از اصمعی و ابو عبیده، و اصمعی و أبو عبیده بعد أبو زید، متقارب بودند.

و نیز از آن واضحست که أبو نصر أحمد بن حاتم باهلی که مأخذ علم است، آخذ از أبو زید بوده.

و نیز از آن واضحست که أبو العباس مبرد که در وقت او و بعد او مثلش نبوده، آخذ بود از جرمی، و جرمی تلمیذ أبو زید است، و أبو اسحاق زجاج، و أبو بکر سراج، و مبرمان، تلامذۀ مبرد بودند، پس اینها بدو واسطه تلامذۀ أبو زید باشند.

و نیز از این عبارت ظاهر است که أبو عثمان سعید بن هارون اشنادانی صاحب «معانی» آخذ لغت از توجی، که آخذ از أبو زید بوده، کرده و اختصاص باو یافته.

و نیز از آن واضحست که أبو بکر بن درید که انتهای علم لغت بصریین باو واقع شده، و احفظ ناس و اوسعشان از روی علم، و اقدرشان بر شعر است، و تا شصت سال متصدر در علم بوده، و مثل او و مثل خلف احمر در ازدحام علم و شعر در صدرشان یافته نشده، آخذ بوده از اشنادانی که تلمیذ توجی است، و توجی تلمیذ أبو زید بوده، پس ابن درید تلمیذ أبو زید بدو واسطه باشد.

و نیز از آن واضحست که أبو الحسن علی بن حازم لحيانی صاحب «نوادیر»، آخذ بود از أبو زید.

و نیز از آن ظاهر است که أبو حاتم افاده کرده: که هر گاه او تفسیر می کند حروف قرآن را (که اختلاف کرده شد در آن)، و حکایت می کند از عرب چیزی را، پس جز این نیست که حکایت می کند از ثقات عرب مثل أبو زید و اصمعی، و أبو عبیده، و یونس، و ثقاتی از فصحاء عرب، و التفات نمی کند بسوی روایت کسائی، و احمر، و اموی، و فراء، و مثل ایشان.

پس، از این افاده صراحه ظاهر و باهر است که أبو زید مقتدی و ملجأ أبو حاتم در تفسیر الفاظ قرآن بود، و او از ثقات عرب است که اعتماد و اعتبار برایشان باید کرد، و کسائی، و احمر، و اموی، و فراء، با آن همه جلالت شأن و علو درجه، بمرتبه او نمی رسند، و أبو حاتم، که باین مرتبه تعظیم و تبجیل أبو زید نموده، حسب افاده خود أبو الطیب، در نهایت ثقت و اتقان است، و صاحب علم واسع باعراب، و کتب او در نهایت استقصاء و حسن بیان است.

و نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال أبو الطیب: فلم یزل أهل المصرین علی هذا، حتی انتقل العلم الی بغداد قریبا، و غلب أهل الکوفه علی بغداد و خدموا الملوک، فقدموهم فأرغب الناس فی الروایات الشاذه، و تفاخروا بالوادر، و تباهاوا بالترخیصات، و ترکوا الاصول، و اعتمدوا علی الفروع، فاختلف العلم.

و کان من علمائهم فی هذا العصر-أعنی عصر الفراء-: أبو محمد عبد الله

ابن سعيد الاموى (١) أخذ عن الاعراب، و عن أبى زياد الكلابى، و أبى جعفر الرواسى (٢) و نبذا عن الكسائى، و له كتاب «نوادير»، و ليس علمه بالواسع.

و فى طبقتة أبو الحسن على بن المبارك الا-خفش الكوفى، و أبو عكرمه الضبى (٣) صاحب كتاب «الخيال» و أبو عدنان (٤) الراويه صاحب كتاب «القسى» و نعم الكتاب فى معناه بعد كتاب أبى حاتم، و قد روى أبو عدنان، عن أبى زيد كتبه كلها.

و من أعلمهم باللغه و أحفظهم و أكثرهم أخذنا عن ثقات الاعراب أبو عمرو اسحاق ابن مرار الشيبانى (٥)، صاحب كتاب «الجيم» و كتاب «النوادير» و هما كتابان جليان، فأما «النوادير» فقد قرئ عليه و أخذناه روايه عنه، أخبرنا به أبو عمر محمد بن عبد الواحد (٦)، أخبرنا ثعلب، عن عمرو بن أبى عمرو (٧)، عن أبيه.

و أما كتاب «الجيم» فلا روايه له، لان أبا عمرو بخل به على الناس، فلم يقرأه عليه أحد.

ص: ٣٤٧

١- أبو محمد عبد الله بن سعيد الاموى بن ابان بن سعيد بن العاص، ترجمه ابن النديم فى الفهرست ص ٥٤ و قال: الاموى اسمه عبد الله بن سعيد، ليس هو من الاعراب، و لقي العلماء، و دخل البادية و أخذ عن الفصحاء من الاعراب، و له من الكتب كتاب النوادر

٢- أبو جعفر الرؤاسى: محمد بن الحسن بن أبى ساره النحوى المتوفى سنه (١٩٣).

٣- أبو عكرمه الضبى: اللغوى حدث عن يعقوب بن السكيت الشهيد سنه (٢٤٤).

٤- أبو عدنان الراويه: عبد الرحمن بن عبد الاعلى اللغوى البصرى ترجمه فى انباه الرواه ج ٤ / ١٤٨

٥- أبو عمرو الشيبانى: اسحاق بن مرار الكوفى البغدادى المتوفى سنه (٢١٠).

٦- أبو عمر محمد بن عبد الواحد المعروف بغلام ثعلب توفى سنه (٣٤٥).

٧- عمرو بن أبى عمرو الشيبانى اللغوى المتوفى سنه (٢٣١).

و قد روى عنه أبو الحسن الطوسى (١)، و أبو سعيد الضرير (٢)، و أبو سعيد الحسن بن الحسين السكرى (٣).

و أجل من روى عنه أبو نصر الباهلى، و أبو الحسن على اللحيانى، ثم يعقوب ابن السكيت. فأما الطوسى و السكرى فانهما راويتان و ليسا امامين.

و أما أبو عبد الله محمد بن زياد الاعرابى، فانه أخذ العلم عن المفضل الضبى (٤) و هو أحفظ الكوفيين للغه، و قد أخذ علم البصريين و علم أبى زيد خاصه من غير أن يسمعه منه، و أخذ عن أبى زياد، و جماعه من الاعراب مثل الفضيل، و عجرمه، و أبى المكارم، و قوم لا يثق باكثرهم البصريون.

و كان ينحرف عن الاصمعى و لا يقول فى أبى زيد الاخيرا.

و كان أبو نصر الباهلى يتعنت ابن الاعرابى و يكذبه، و يدعى عليه التزويد و يزيفه، و ابن الاعرابى أكثر حفظا للنوادير منه، و أبو نصر أشد تثبتا و أمانه و أوثق.

و اما أبو عبيد القاسم بن سلام، فانه مصنف حسن التأليف، الا انه قليل الروايه يقتطعه عن اللغه علوم افتن فيها، فأما كتابه «الغريب المصنف» فانه اعتمد فيه على كتاب عمله رجل من بنى هاشم جمعه لنفسه و أخذ كتب الاصمعى، فبوب ما فيها و أضاف إليها شيئاً من علم أبى زيد، و روايات عن الكوفيين، و أما كتابه فى «غريب الحديث»، فانه اعتمد فيه على كتاب أبى عبيده معمر بن المثنى فى

ص: ٣٤٨

١- أبو الحسن الطوسى : على بن عبد الله بن سنان التيمى أخذ من ابن الاعرابى المتوفى (٢٣١)

٢- أبو سعيد الضرير : أحمد بن خالد البغدادى اللغوى كان حيا فى سنه (٢١٧) .

٣- أبو سعيد السكرى : الحسن بن الحسين بن عبد الله النحوى المتوفى سنه (٢٧٥) .

٤- المفضل الضبى : بن محمد بن يعلى النحوى أبو العباس الكوفى المتوفى سنه (١٦٨) .

«غريب الحديث» و كذلك كتابه في «غريب القرآن» منتزع من كتاب أبي عبيده و كان معهدا ثقته ورعا لا بأس به، و قد روى عن الاصمعي و أبي عبيده و لا نعلمه سمع من أبي زيد شيئا.

قلت: قد صرح في عده مواضع من «الغريب المصنف» بسماعه منه، قال:

و سمع من الفراء، و الاموى، و الاحمر، و أبي عمرو.

و ذكر أهل البصره أن أكثر ما يحكيه عن علمائهم من غير سماع انما هو من الكتب، و قد أخذت عليه مواضع من كتابه «الغريب المصنف» و كان ناقص العلم بالاعراب.

و كان في هذا العصر من الرواه ابن بجده، و أبو الحسين الاثرم(1)، فكان ابن بجده يختص بعلم أبي زيد و روايته، و كان الاثرم يختص بعلم أبي عبيده و روايته و كان أبو محمد سلمه بن عاصم راويه الفراء و فيه ورع شديد.

و انتهى علم الكوفيين الى أبي يوسف يعقوب بن اسحاق السكيت، و أبي العباس أحمد بن يحيى ثعلب، و كانا ثقتين أمينين، و يعقوب أسن و أقدم و أحسن الرجلين تأليفا، و ثعلب أعلمهما بالنحو.

و كان يعقوب أخذ عن أبي عمرو، و الفراء، و كان يحكى عن الاصمعي، و أبي عبيده، و أبي زيد من غير سماع، الامن سمع منهم نحو الاثرم، و ابن بجده و أبي نصر، و كان ربما حكى عن أعراب ثقات عنده، و قد أخذ عن ابن الاعرابي شيئا يسيرا.

و كان ثعلب يعتمد على ابن الاعرابي في اللغة، و على سلمه في النحو، و كان يروى عن بن بجده كتب أبي زیده، و عن الاثرم كتب أبي عبيده، و عن أبي نصر كتب الاصمعي، و عن عمرو بن أبي عمرو كتب أبيه، و كان ثقته متقنا، يستغنى بشهرته

ص: ٣٤٩

١- أبو الحسين الاثرم : على بن المغيرة النحوى اللغوى المتوفى سنه (٢٣٢) .

عن نعتة.

و أما أبو جعفر محمد بن حبيب(١)، فانه صاحب أخبار، و ليس فى اللغة هناك، و قد أخذ عن سلمه ابنه أبو طالب المفضل(٢)، و قد أخذ أيضا عن يعقوب، و ثعلب.

و قد نظرت فى كتبه فوجدته مخلطا متعصبا، ورد أشياء من كتاب العين أكثرها غير مردود، و اختار اختيارات فى اللغة و النحو و معانى القرآن غيرها المختار.

و أما محمد بن القاسم بن محمد بن بشار الانبارى(٣)، و من روى عنه مثل أحمد بن عبيد الملقب أبا عبيده(٤)، فان هؤلاء رواه أصحاب أسفار، لا يذكرون مع من ذكرنا.

و جملة الامر أن العلم انتهى الى من ذكرنا من أهل المصرين على الترتيب الذى رتبناه، و هؤلاء اصحاب الكتب و المرجوع إليهم فى علم العرب، و ما أخللنا بذكر أحد الا لسبب: أما لانه ليس بامام و لا معول عليه، و أما لانه لم يخرج من تلامذته أحد ليحيى ذكره، و لا من تأليفه شىء يلزم الناس نشره، كما ساكنا عن ذكر اليزيديين، و هم بيت علم، و كلهم يرجعون الى جد هم أبى محمد يحيى بن المبارك اليزيدى(٥)، و هو فى طبقه أبى زيد و الاصمعى، و أبى عبيده، و الكسائى،

ص: ٣٥٠

-
- ١- أبو جعفر محمد بن حبيب : اللغوى البغدادى المتوفى بسامراء سنة (٢٤٥) .
 - ٢- أبو طالب المفضل : بن سلمه بن عاصم اللغوى النحوى ، ترجمه فى معجم الادباء ج ١٩ / ١٦٣
 - ٣- ابن الانبارى : محمد بن القاسم النحوى اللغوى المتوفى سنة (٣٢٨) ببغداد .
 - ٤- أبو عبيده : أحمد بن عبيد بن ناصح الكوفى النحوى المتوفى سنة (٢٧٨) .
 - ٥- اليزيدى : يحيى بن المبارك بن المغيرة أبو محمد النحوى المقرئ اللغوى البصرى البغدادى المتوفى بخراسان سنة (٢٠٢) و سمي باليزيدى لصحبته يزيد بن منصور خال المهدي العباسى

و علمه عن أبي عمرو، و عيسى بن عمر، و يونس، و أبي الخطاب الاخفش الاكبر(۱).

و قد روى عن أبي عمرو القراءه المشهوره فى أيدى الناس، الا أن علمه قليل فى أيدى الرواه، الا فى اهل بيته و ذريته، و هو ثقه امين مقدم مكين، و لا- علم للعرب الا- فى هاتين المدينتين، فأما مدينه الرسول صلى الله عليه و سلم، فلا- نعلم بها اماما فى العربيه[۲]- الخ.

از اين عبارت، ظاهر است كه علمای كوفه كه مصاحبين ملوك بغداد بودند و از جمله شان اند در عصر فراء: أبو محمد عبد الله بن سعيد الاموى، و أبو الحسن على بن المبارك الاخفش الكوفى، و أبو بكر ميه ضبى صاحب كتاب «الخيال»، بمرتبه أبي زيد و امثال او در احتياط و تحفظ و ثبت و تحقيق اصول نمى رسند.

و أبو عدنان كه كتاب «القسى» او كتاب خوب است بعد كتاب أبي حاتم، روايت كتب أبو زيد نموده و از مستفدين او بوده. و نيز از آن واضحست كه أبو عبد الله محمد بن زياد اعرابى، آخذ علم أبي زيد خاصه بوده، و با وصف انحراف از اصمعى، در أبو زيد جز كلمه خير نمى گفت.

و نيز از آن واضحست كه أبو عبيد القاسم بن سلام، كه مصنف حسن التأليف است، علم أبو زيد را آخذ کرده، و در تصنيف خود داخل نموده.

و سيوطى تصريح کرده بآنكه او در چند موضع از كتاب «غريب»، تصريح بسماع خود از أبو زيد نموده.

و نيز از آن ظاهر است كه ابن بجده مختص بود بعلم أبي زيد و روايت

ص: ۳۵۱

۱- أبو الخطاب الاخفش الاكبر: عبد الحميد بن عبد المجيد المتوفى سنه (۱۷۷) .

۲- المزهر ج ۲ / ۴۱۰ - ۴۱۳

آن، و أبو یوسف یعقوب بن اسحاق السکیت حکایت می کرد بواسطه از أبو زید، و أبو عبیده، و اصمعی.

و نیز از آن ظاهر است که ثعلب که ثقة متقن است، و مستغنی است بشهرت خود از نعت ناعت، روایت می کرد از ابن بجده کتب اُبی زید را.

و نیز از آن واضحست که کسانی را که أبو الطیب ذکر نموده، و أبو زید از صدور ایشانست، انتهای علم بایشان واقع شده، و اینها اصحاب کتب و مرجوع إلیهم در علم عرب می باشند.

و نیز از قول او: «ما اخللنا» - الخ واضحست که کسانی را که أبو الطیب ذکر کرده ائمه معول علیهم بودند، و برای ایشان تلامذه بودند که احیای ذکرشان کردند، بخلاف کسانی که ذکرشان نموده، گو از اهلیت علم باشند لکن بمرتبه مذکورین نمی رسند.

و نیز سیوطی در «مزهَر» گفته:

[لطیفه: قال أبو عبد الله محمد بن المعلى الأزدي (١) فی کتاب «الترقیص» :

حدثنی هارون بن زکریا (٢)، عن البلعی، عن اُبی حاتم، قال: سألت الاصمعی:

لم سمیت منی، منی؟، قال: لا أدری، فلقیت اُبا عبیده، فسألته، فقال: لم أکن مع آدم حین علمه الله الاسماء، فأسأله عن الاشتقاق الاسماء، فأتیت اُبا زید فسألته، فقال: سمیت منی لما یمنی من الدماء].

از این عبارت، ظاهر است که أبو حاتم از اصمعی و أبو عبیده وجه

ص: ۳۵۲

۱- أبو عبد الله محمد بن المعلى الأزدي : الاسدی النحوی اللغوی کان حیا قبل سنه (۲۴۳)

۲- هارون بن زکریا : أبو علی الهجری النحوی صاحب « کتاب النوادر »

تسمیه بمنی پرسید، و هر دو از بیان وجه عاجز شدند و پی بآن نبردند، و هر گاه از ابو زید پرسید، وجه آن بیان کرد و حل معضله نمود.

«دلیل ابو زید قول ابو عبیده نیست»

قوله: [و متمسک او قول ابو عبیده است در تفسیر «هِيَ مَوْلَاكُمْ» اى اولى بكم].

اقول: دلیلی بر این دعوی که متمسک ابو زید قول ابو عبیده است وارد نفرموده، و ابو زید معاصر ابو عبیده است، و در سن هم قریب او است، که ولادت ابو زید در سنهٔ عشرين و مائه است، كما فی «طبقات (۱) القراء» لابن الجزری، و نووی ذکر کرده که او وفات یافته در سنهٔ خمس عشره و مائتین (۲)، و برای او نود و سه سال بود، و کذا ذکر الذهبی فی «العبر (۳)» و الیافعی فی «مرآه الجنان» (۴).

و ولادت ابو عبیده در سنهٔ ثنتی عشره و مائه بوده.

سیوطی در «بغیه» بترجمهٔ ابو عبیده گفته:

[ولد سنه ثنتی عشره و مائه، و مات سنه سبع (۵)، و قیل: عشر، و قیل: احدی عشره و مائتین] (۶).

ص: ۳۵۳

۱- غایه النهایه فی طبقات القراء: ج ۱ / ۳۰۵

۲- تهذیب الاسماء و اللغات ج ۱ / ۲۳۵

۳- العبر فی خبر من غیر ج ۱ / ۳۶۷

۴- مرآه الجنان ج ۲ / ۵۸

۵- فی المصدر المطبوع: مات سنه تسعه، و قیل: ثمان، و قیل: عشره، و قیل: احدی عشره و مائتین

۶- بغیه الوعاه: ۳۹۵

و با وصف این همه قرب عمر و معاصرت و اتحاد زمان حسب افادات محققین عالی درجات، أبو زید اعلم و افضل است از أبو عبیده.

آنفا دانستی که «مبرد» تصریح کرده است بآنکه أبو زید اعلم است بنحو از اصمعی، و أبو عبیده.

و نیز از افاده «ابن منذر» ظاهر است که أبو عبیده جواب می داد در نصف لغت، و أبو زید جواب می داد در دو ثلث لغت، پس افضلیت أبو زید از أبو عبیده در لغت ظاهر باشد.

و نیز افضلیت أبو زید از أبو عبیده از حکایت أبو حاتم در استفسار وجه تسمیه منی از اصمعی و أبو عبیده و أبو زید ظاهر است، و قطع نظر از این افاده شاهصاحب تکذیب خواجه کابلی مکررا و مؤکدا می نماید، زیرا که او نفی صحت ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (أولی) از أبو زید می نماید، و شاهصاحب اولاً افاده کرده اند که أبو زید این را تجویز نموده و ثانیاً افاده می کنند که او در این تجویز تمسک نموده است بقول ابو عبیده.

پس بتکرار و تأکید از ارشاد مخاطب وحید ثابت شد که أبو زید تجویز مجیء (مولی) بمعنی (أولی) نموده است، و این تکذیب صریح خواجه کابلی است، و لله الحمد علی ذلک.

و نیز از این عبارت شاهصاحب، ظاهر است اعتراف و اقرار بآنکه أبو عبیده در تفسیر هی مؤلاًکم (۱) گفته: ای اولی بکم.

پس ثابت شد که نزد أبو عبیده (مولی) بمعنی (أولی) می آید، و در کلام الهی مراد از (مولی) (أولی) است.

ص: ۳۵۴

پس شناعة انکار و استهزای شاهصاحب بر أخذ (مولی) بمعنی (أولی) در حدیث غدیر، و تفسیر کلام حضرت بشیر نذیر صلی الله علیه و آله ما نفع المسک و العبیر، موافق تفسیر کلام ایزد قدیر، حسب افاده خودشان ظاهر شد.

و اما حمل این تفسیر بر بیان حاصل معنی، پس جوابش عنقریب می آید که: اولاً: دعوی بی دلیل است. و ثانیاً: بر تقدیر تسلیم، منافی استفاده معنی (أولی) از (مولی) بهیچ وجه نیست.

و نیز از این افاده شاهصاحب، نهایت تعصب خواجه کابلی ظاهر می شود که شاهصاحب ناچار اقرار بتفسیر أبو عبیده (مولی) را (بأولی)، می نمایند و کابلی اصلاً بآن لحاظ ننموده، و در کتمان آن کوشیده، بر انکار محض اکتفا کرده و بمفاد «زاد فی الطنبور نغمه» نفی صحت ثبوت آن از أبو زید هم کرده.

قوله: [لکن جمهور اهل عربیت در این تجویز و تمسک تخطیه کرده اند].

اقول: کَبْرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۱).

کمال عجب است که با این همه جلالت و ریاست و امامت متسننین، تحلیل کذب صراح و بهتان بواح برای خود نموده، کذبات متواتره مکرره، و افتراءات متوالیه مزوره، و هفوات واهیه شنیعه بی اثر، و خرافات باطله فظیعه بی ثمر، بی محابا سر می دهد، و اصلاً مبالغاتی بهول روز معاد، و هراس از تشنیعات علمای نقاد ندارد!!، فلا حول و لا قوه الا بالله.

آری می توان گفت که ایشار این اکاذیب، و اختیار این افتراءات، برای تصدیق قضیه مشهوره «الولد سر لابی» ، از حضرت شاهصاحب در این مقام سر زده، زیرا که والد ما جدشان بمزید ورع و دیانت، جسارت

ص: ۳۵۵

نموده بر نفی مجيء (مولی) بمعنی (ولی أمر) که رئیس المتعصين و المتعنتين فخر رازی و اشباع و اتباع او هم، کلامی در آن نکرده بودند این فرزند ارجمندشان اگر چه بکدام مصلحت نفی مجيء (مولی) بمعنی (ولی أمر) نکرده، لکن در نفی مجيء (مولی) بمعنی (أولی)، ترقی بر رازی و اتباع او هم نموده، که اختراع این اکاذیب عجیبه و افتراءات غریبه آغاز نهاده، رشادت و نجابت و صدق و امانت را بغایت قصوی رسانیده، مزیت خود بر والد مساجد خود بتکثیر کذبات و افتراءات، ظاهر فرموده.

بالجمله ظاهر است که هرگز جمهور اهل عربیت تخطیة قائل این قول نکرده اند، «و المدعی مطالب بالدلیل و لن یجد إلیه الی آخر الدهر من سبیل».

آری جمعی کثیر از اساطین ائمه عربیت مثل: یحیی بن زیاد الفراء و أبو عییده معمر بن المثنی، و أبو الحسن سعید بن مسعده المجاشعی الاخفش و أحمد بن یحیی المعروف بثعلب، و أبو العباس محمد بن یزید المعروف بالمبرد، و أبو اسحاق ابراهیم بن محمد الزجاج، و أبو بکر محمد بن القاسم المعروف بابن الانباری، و محمد بن عزیز السجستانی، و علی ابن عیسی بن علی الرمانی النحوی، و أبو نصر اسماعیل بن حماد الفارابی الجوهری، و أبو اسحاق أحمد بن محمد الثعلبی النیسابوری، و أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی، و أبو الحجاج یوسف بن سلیمان الشنتمری، و قاضی أبو عبد الله الحسین بن أحمد الزوزنی، و أبو زکریا یحیی بن علی بن محمد الشیبانی التبریزی، و حسین بن مسعود الفراء البغوی، و أبو القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشری، و غیر ایشان ممن سمعت

اسماء هم، موافقت أبو زید در اثبات مجیء (مولی) بمعنی (أولی) نموده و قائل بقول أبي زید گردیده اند.

پس اگر این موافقت و معاضدت و مساعدت و تصدیق و اقرار را، تخطیه و رد و انکار نامند فلا مشاحه فی الاصطلاح.

نهایت تحیر است که جناب شاهصاحب در مقام رد و ابطال قول أبو زید، که بسیاری از ائمه موافق او هستند، از ایراد شاهد و دلیل اعراض ورزیده ادعای تخطیه جمهور اهل عربیت این قول را آغاز نهاده، کذب و بهتان را رواجی تمام داد، و ادنی متدینی هم، چنین دعوی دروغ بر زبان نتوان آورد، چه جا علمای فاضل و کملائی مدقق؟! و شناعت این کذب فاحش و افترای داهش، بحدی ظاهر و واضحست که رازی رئیس المنکرین و مقتدی الجاحدین، با وصف مسیس حاجت و شدت اهتمام در این باب، جسارت بر ذکر آن نیافته، و نه اتباع و اشیاع او کالاصفهانى، و الایجى، و الجرجانى، و البرزنجى، و الهیتمى، و الکابلی، با وصف تقلید رازی در این باب این بهتان بر ائمه عربیت بافته.

و محتجب نماند که ادعای این معنی که جمهور اهل عربیت تخطیه أبو زید در تجویز مجیء (مولی) بمعنی (أولی) کرده اند، دلالت صریحه دارد بر آنکه نزد جمهور اهل عربیت ثابت است که أبو زید اثبات مجیء (مولی) بمعنی (أولی) نموده، پس بطلان نفی کابلی صحت ثبوت این معنی از أبو زید، باعتراف جمهور اهل عربیت، حسب افاده شاهصاحب ثابت باشد، و کذب کابلی بافاده شاهصاحب، مره بعد اخری، واضح و محقق گردد، و لله الحمد علی ذلك.

و از غرائب مضحکه آنست که شاهصاحب در باب مکاید بقول أبو زید لغوی بمقابله اهل حق، احتجاج و استدلال می نمایند، و در اینجا چون قول أبو زید را موافق اهل حق یافتند، بطمطراق تمام سر رد و تغلیط او افراشتند، و بمزید صدق و ورع، تخطیه او را بجمهور اهل عربیت منسوب ساختند.

و عبارت شاهصاحب در باب مکاید، بعد ذکر دو قرائت جر و نصب [أَرْجُلِكُمْ \(۱\)](#) در آیه وضو این است:

پس چون در حکم این دو قرائت تأمل کردیم، نزد اهل سنت تطبیق در میان هر دو بدو وجه یافتیم:

یکی آنکه مسح را بر غسل حمل کنند، چنانچه أبو زید انصاری، و دیگر لغویان تصریح کرده اند که: [المسح فی کلام العرب یكون غسلًا، یقال للرجل إذا توضأ تمسح، و یقال: مسح الله ما بک، أى أزال عنک المرض، و یقال: مسح الارض المطر]- الخ (۲).

و بفرض غیر واقع اگر کسی از لغویین بتصریح صریح هم، نفی مجيء (مولی) بمعنی (أولی) می کرد، باز هم در آن حجتی نبود بمقابله مثبتین، زیرا که مثبت مقدم است بر نافی، و اثبات اثبات برای احتجاج و استدلال اهل حق کافی است و وافی، و بنابر این قاعده اگر نفات از ائمه ثقات هم می بودند و مساوی، بلکه ازیید و اکثر هم می بودند، کلامشان لائق اعتنا نبود، چه جا که اقل و اندر هم نیستند، بلکه اصلاً وجودی ندارند.

ص: ۳۵۸

۱- المائدة : ۶

۲- تحفهء اثنا عشریه : ۵۱ ط لکهنو

و هر گاه افضلیت أبو زید از أبو عبیده و اصمعی بلکه خلیل، سابقا ظاهر و واضح شد، و این هم ثابت گردید که تمام علم عرب مأخوذ است از أبو زید، و أبو عبیده، و اصمعی، پس مجیء (مولی) بمعنی (اولی) باعتراف شخصی ثابت شد که افضل است از جمیع آن کسانی که جمیع علم عرب مأخوذ است از ایشان.

و چون أبو عبیده هم، تفسیر (مولی بأولی) نموده، پس مجیء (مولی) بمعنی (اولی) صراحه بافاده دو کس از جمله این سه کس ثابت شد که جمیع علم عرب مأخوذ از ایشان است.

و چون اصمعی مدح أبو زید و تلمیذ او، و مستفید و کاسه لیس او است که حسب نقل (نووی) تصریح کرده است بآنکه این کس یعنی أبو زید عالم ما و معلم ما است از سی سال.

و نیز اصمعی و أبو عبیده بجواب سؤال سائلی از حال أبو زید، کمال عفاف و تقوی و اسلام او ثابت کرده اند، و حسب افاده یافعی، و سیوطی اصمعی بخطاب أبو زید گفته که تو رئیس و سید ما هستی از پنجاه سال.

پس انکار مجیء (مولی) بمعنی (اولی)، و آن هم با این همه زور و شور در حقیقت تخطیه و تغلیط و رد شنیع است بر حضرات ثلاثه، که مقتدای جمیع عالم در علم عرب اند، و جمیع علم عرب مأخوذ از ایشانست، که دو تا از این سه کس مصرح بمجیء (مولی) بمعنی (اولی) هستند، و شخص ثالث اعنی اصمعی، أبو زید را که مثبت مجیء (مولی) بمعنی (اولی) است، بمدح عظیم و تبجیل فخیم نواخته است و بتلمیذ و استفاده طویلۀ خود از او اعتراف و اقرار کرده.

قوله: [و گفته اند که اگر این قول صحیح باشد، لازم آید که بجای (فلان اولی منک)، (مولی منک) گویند].

اقول: این حرف واهی را متعصبین غیر متدبرین أعنی رازی قاصر الباع، و اتباع و اشیاع او که بهره از عربیت ندارند، و در فنون وهمیه و مجادلات رسمیه منهمک اند گفته اند، شاهصاحب از راه دیانتی که دارند، آن را منسوب بجمهور اهل عربیت نموده اند، فالله حسیبه و حسیب امثاله، و المنزل علیهم شدید عقابه و نکاله.

کمال حیرت است که شاهصاحب در تأیید باطل و رد حق، چنان مدهوش و مبهوت شده اند، که از ظهور غایت شناعت و سماجت، این شبهه سخیفه واهی بر ادانی طلبه ناظرین اوائل رسائل معروفه، مثل «مسلم» (۱) و سلم (۲) بهاری، و شروح آن که دستمال طلبه علوم این دیار است، و بطلان این شبهه از اوائل و مبادی این هر دو کتاب و شروح آن ظاهر، نیز مبالغاتی نکردند، و هر گاه شاهصاحب بکتاب «مسلم» و «سلم» اعتنای نکردند، و مبادی مقام درس هر دو را بنظر بصیرت ملاحظه نفرمودند پس از ایشان شکایت عدم اعتناء بدیگر کتب مبسوطه اصول و تحقیقات محققین فحول، و عدم مبالغات بافادات ائمه لغویین و محققین نحویین،

ص: ۳۶۰

۱- مسلم الثبوت فی فروع الحنفیه للشیخ محب الله البهاری الهندی المتوفی (۱۱۱۹) شرحه عبد العلی محمد بن نظام الدین محمد الانصاری الهندی ، و سماه فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت فرغ منها سنه ۱۱۸۰ - و توفی سنه (۱۲۲۵) بمدارس

۲- سلم العلوم : فی المنطق للشیخ محب الله المذكور أيضا .

و عدم نظر در کلمات حذاق متکلمین، چه طور بر زبان توان آورد؟! و چون خواجه کابلی مناسبتی بعلم عربیت داشته، چنانچه افادات ائمه عربیت را که مثبت مجیء (مولی) بمعنی (اولی) است، قابل توجیه و تأویل علیل نیافته، از ذکر آن مطلقا اعراض ورزیده، همچنان از ذکر این اعتراض واهی و شبهه رکیکه طی کشح نموده، خود را از مؤاخذات محققین، و دار و گیر منقدین بیکسو کشیده، و خوف کرده که اگر تشبث بآن خواهد نمود، نهایت بعد او از تحقیقات ائمه اصول و اطلاقات عرب عرباء و افادات لغویین و نحویین، ظاهر خواهد شد.

«شبهه واهیة فخر رازی در معنای کلمه مولی»

و چون فخر رازی در بیان این شبهه که شاهصاحب باختصار و اقتصار آورده اند، براه تطویل و تفصیل رفته، لهذا، اولاً عبارت رازی بعینها نقل می کنم، و بعد آن باستیصال تقریر رکیکش، که در ضمن آن افاده شاهصاحب «هباء منبثا» خواهد شد، می پردازم.

پس باید دانست که رازی در «نهایه العقول» بعد عبارت سابقه گفته:

[ثانیهما: ان المولی لو کان یجیء بمعنی الاولی، لصح أن یقرن بأحدهما کل ما یصح قرنه بالآخر، لکنه لیس کذلک، فامتنع کون المولی بمعنی الاولی.]

بیان الشرطیه: ان تصرف الواضع لیس الا- فی وضع الالفاظ المفرده للمعانی المفرده، فأما ضم بعض تلك الالفاظ الی البعض، بعد صیورره کل واحد منها موضوعا لمعناه المفرد، فذلک أمر عقلی، مثلا- إذا قلنا: «الانسان حیوان» فافاده لفظه «الانسان» للحقیقه المخصوصه بالوضع، و افاده لفظ «الحيوان»

للحقيقه المخصوصه أيضا بالوضع، فأما نسبه الحيوان الى الانسان بعد المساعده على كون كل واحد من هاتين اللفظتين موضوعه للمعنى المخصوص، فذلك بالعقل، لا بالوضع.

و إذا ثبت ذلك فلفظه «الاولى» إذا كانت موضوعه لمعنى، و لفظه «من» موضوعه لمعنى آخر، فصحة دخول احدهما على الآخر لا يكون بالوضع، بل بالعقل.

و إذا ثبت ذلك فلو كان المفهوم من لفظه «الاولى» بتمامه من غير زياده و لا- نقصان، هو المفهوم من لفظه «المولى» و العقل حكم بصحة اقتران المفهوم من لفظه «من» بالمفهوم من لفظه «الاولى» و جب صحه اقترانه أيضا بالمفهوم من لفظه «المولى» لان صحه ذلك الاقتران ليست بين اللفظتين، بل بين مفهوميهما.

بيان انه ليس كل ما يصح دخوله على أحدهما صح دخوله على الآخر انه لا يقال: «هو مولى من فلان»، كما يقال: «هو أولى من فلان» و يصح أن يقال:

«هو مولى» و «هما مولىان» و لا يصح أن يقال: «هو أولى» بدون «من» و «هما أوليان» و تقول: «هو مولى الرجل» و «مولى زيد»، و لا تقول: «هو أولى الرجل» و لا «أولى زيد» و تقول: «هما أولى رجلين» و «هم أولى رجال»، و لا تقول:

«هما مولى رجلين» و لا «هم مولى رجال»، و يقال: «هو مولاه و مولاك»، و لا يقال:

«هو أولاه و أولاك» .

لا- يقال: أ ليس يقال: «ما أولاه» ؟ لانا نقول: ذاك افعال التعجب، لا افعال التفضيل، على أن ذاك فعل، و هذا اسم، و الضمير هناك منصوب و هنا مجرور.

فثبت بهذين الوجهين انه لا يجوز حمل المولى على الاولى، و هذا الوجه فيه نظر مذکور فى الاصول].

محتجب نماند که این همه دندنه(۱) و دبدبه(۲) ، و قلقله(۳) ، و قعقه رازی در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) ، ناشی از محض حب تخدیع و تدسیس است، و چون شناعت و فظاعت مجرد شبهه عدم استعمال (مولی) مثل استعمال (أولی) بنهایت مرتبه ظاهر و واضح بود، رازی مجرد آن را برای اضلال عوام کافی ندیده، بمزید تخدیع و تخویف و تهویل ناواقفین در تلفیق مقدماتی چند نهایت واهی و بی اصل، که صریح کذب و هزل، و خلاف عقل و نقل است، کوشیده، خود را مضحکه عالم ساخته، کمال دقت نظر و متانت فهم خود بر حذاق آفاق ظاهر نموده.

و پر ظاهر است که از شأن ادانی طلبه علوم بعید است که بچنین حرفهای واهی و یاوه السنه خود آلاینند، و قصب مسابقت در مکابره و انکار بدیهی ربایند، و لکن

«حب الشيء یعمی و یصم» .

بالجمله رکاکت تقریر سراسر تزویر رازی نحریر معدوم النظیر، بر ناقد بصیر و متأمل خبیر، ظاهر و مستتیر است بچند وجه:

أول: آنکه دعوی این معنی که تصرف واضح محصور است در وضع الفاظ مفرده برای معانی مفرده، و ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر امر عقلی است، محض دعوی است، و دلیلی بر آن وارد نکرده، و اگر

ص: ۳۶۳

۱- دندان الرجل دندنه : نغم و لم یفهم منه کلام

۲- ضرب من الصوت

۳- قلقله قلقله : صوت

بنابر محض ادعا در این مقامات گذاشته شود، هر کس را دعوی هر امر ممکن است، فیتسع الرقع علی الراقع.

دوم: آنکه رازی بعد دعوی سابق، عدول و نکول از ایراد دلیل نموده بسبب مزید عجز و اضطرار، و نهایت انکسار و انتشار، بجای دلیل تمثیل علیل فرانهاد، و پر ظاهر است که تمثیل، بعد اثبات مطلوب بدلیل متین قابل التفات می باشد، و تشبث بمحض تمثیل، بغیر اثبات مطلوب بینه و برهان، موجب نهایت استغراب ارباب امعان است.

سوم: آنکه دعوی این معنی که نسبت حیوان بسوی انسان، بعد مساعدت بر آنکه هر واحد از این هر دو لفظ موضوع است برای معنای مخصوص پس این معنی بعقل است نه بوضع، دلیل صریح است بر اختباط عقل و تغییر وضع و اختلال طبع، زیرا که کلام در ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بود، کما یدل علیه صریحا قوله: [فأما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض بعد صيروره كل واحد منهما موضوعا لمعناه المفرد، فذلك أمر عقلي].

و ضم بعض الفاظ بسوی بعض الفاظ عبارت است از ترکیب آن حسب قاعده لسان مثل آنکه فعل را با فاعل ضم می کنند، و مضاف را با مضاف إليه، و مبتدا را با خبر، و صفت را با موصوف، و «من» و «الی» را با «سرت» و «با» را با «مررت» و امثال آن، پس این ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بحسب استعمال و نطق است، و نسبت حیوان بسوی انسان حسب تصور و تعقل است.

پس کمال حیرت است که این امام المشککین بلا-فصل فاصل در کلام واحد داد تهافت می دهد، یعنی دعوی امری می نماید، و در مقام اثبات آن، با وصف عدم تطرق فاصل، ذکر امر آخر می کند، و بمراحل قاصیه

از طریق فهم و عقل و استدلال و تقریب خود را دور افکنده، کمال جمود و خمود و قلت فطنت، و فقد امعان و ثقوب نظر خود ظاهر می سازد.

بر ادنی کسی که حظی از ادراک و فهم داشته باشد ظاهر است که کلام در صحت اقتران لفظی بلفظ دیگر در استعمال بود، نه در نسبت مفاهیم و مصادیق.

همانا رازی بسبب کمال جنوح تأیید باطل و استنکاف از قبول حق، امعان و تحقیق را مطلقاً ترک داده، تمیز و تفریق در نسبت بین المفاهیم و اقتران لفظ بلفظ آخر ننموده، هر دو را یکسان پنداشته، حال آنکه بر ظاهر است که نسبت در مصادیق الفاظ امری است عقلی، و صحت اقتران لفظی بلفظی از امور منقوله است، پس امر نقلی را بر امر عقلی قیاس نمودن و دو امر مختلف را در یک سلک کشیدن، رونقی تازه برای بازار خبط و خلط، و ترک تدبر و ضبط بخشیدن است! و از قیاس اول من قاس هم پا را فراتر نهادن، و ابواب اقبیح طعن و تشنیع بر روی خود گشادن است!.

چهارم: آنکه قول او: «و إذا ثبت ذلك» الخ، دلالت واضحی دارد بر آنکه او در ما سبق مقصود خود را ثابت کرده، حال آنکه در ما سبق دو امر ذکر کرده: یکی دعوی، و دیگر تمثیل، و بر ظاهر است که بمجرد دعوی، امری ثابت نمی شود، باقی ماند تمثیل: پس بر متدرب نبیل ظاهر است که از محض تمثیل هم دعوی ثابت نمی شود، اگر چه تمثیل مطابق ممثل له هم باشد، چه جا که این تمثیل از ممثل له بمراحل قاصیه دورتر افتاده؟ پنجم: آنکه بر ظاهر است که معنی (من) را بر معنی انسان و حیوان

قیاس نمودن کار انسان نیست!، چه معنی انسان و حیوان هر دو مستقل بالمفهومیه است، بخلاف معنی (من) که معنایش غیر مستقل است، و معنی غیر مستقل را با معنی مستقل نسبتی نیست.

ششم: آنکه دعوی این معنی که هر گاه لفظ (أولی) موضوع باشد برای معنی، و لفظ (من) موضوع باشد برای معنی آخر، پس صحت دخول احدهما بر آخر بوضع نخواهد بود بلکه بعقل، از غرائب مجازفات، و عجائب تقولات، و طرائف خزعبلات، و طرائف مضحکات است، و صدور مثل آن از صغار اطفال و ربات الحجال هم مستبعد، نه که از مثل چنین عالم تحریر و فیلسوف معدوم النظیر!؟ و سماجت و شناعت این ادعای بی اصل و کذب خلاف نقل و عقل بحدی ظاهر است، که کسی که ادنی کتابی از کتب ابتدائیه نحو خوانده باشد سخریه بر آن می زند، و کمال تعجب و تحیر از قائل آن آغاز می نهد، پر ظاهر است که اگر صحت اقتران لفظی بلفظی مبنی بر محض عقل باشد، و حاجت بسماع مرتفع گردد، بسیاری از احکام نحویه بی اصل گردد، و اختلال عظیم و فساد کبیر در امر لسان حادث شود، که عقل از ادراک غایت آن قاصر است.

و اعجاب که فخر رازی بیک حرف واهی جمیع مساعی جمیله نحویین را در بحث و فحص از اوضاع تراکیب کلمات، و شدت اهتمامشان را در أخذ تألیفات و ترکیبات از استعمالات عرب، «هباء منثورا» ساخته! و ادله بطلان مزعوم رازی در کتب ابتدائیه نحو بسیار است، فضلا عن غیرها، بنا بر تنبیه اشاره ببعض آن کرده می شود.

پس، از آن جمله است: وجوب حذف خبر در مواضع عدیده:

شیخ جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب (۱) المالکی النحوی، و در «کافیه نحو» گفته:

[و قد يحذف المبتدأ لقيام قرينه جوازا كقول المستهل: «الهلال و الله» و الخبر جوازا مثل: «خرجت فاذا السبع»، و وجوبا فيما التزم في موضعه غيره مثل:

«لو لا زيد لهلك عمر» و مثل: «ضربي زيدا قائما» و مثل: «كل رجل و ضيعته» و مثل: «لعمرك لا فعلن كذا»].

از این عبارت، ظاهر است که حذف خبر در این چهار موضع واجب است حال آنکه پر ظاهر است که اگر ضم بعض الفاظ ببعض آن، مبنی بر محض عقل می بود، وجوب حذف خبر را در این مواضع وجهی نبود که بذکر خبر در این مواضع استحالة عقلی لازم نمی آید.

و نیز ابن حاجب در «کافیه» در مبحث مفعول مطلق گفته:

[و قد يحذف الفعل لقيام قرينه جوازا كقولك لمن قدم: خير مقدم، و وجوبا سماعا نحو سقيا، و رعا، و خيبة، و جدعا، و حمدا، و شكرا، و عجبا، و قياسا في مواضع.

منها ما وقع مثبتا بعد نفي أو معنى نفي داخل على اسم لا يكون خبرا عنه، أو وقع مكررا نحو: ما أنت الا سيرا، و ما أنت الا سير البريد و انما أنت سيرا، و زيد سيرا سيرا.

و منها ما وقع تفصيلا لاثر مضمون جمله متقدمه مثل: «فشدوا الوثاق فأما منا بعد و أما فداء» .

ص: ۳۶۷

۱- ابن الحاجب : جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر المالکی النحوی المتوفی سنه (۶۴۶)

و منها ما وقع للتشبيه علاجاً بعد جملة مشتمله على اسم بمعناه و صاحبه مثل:

«مررت به فاذا له صوت صوت حمار و صراخ صراخ الثكلى» .

و منها ما وقع مضمون جملة لا محتمل لها غيره نحو: له على ألف درهم اعترافاً و يسمى تأكيدا لغيره.

و منها ما وقع مثني مثل: لبيك و سعديك].

از این عبارت، ظاهر است که حذف فعل مفعول مطلق قیاساً در مواضع عدیده که ذکر کرده لازم و واجب است، و پر ظاهر است که بذکر فعل در این مواضع استحاله عقلی لازم نمی آید، پس اگر بنای ترکیب و ضم بعض الفاعل بسوی بعض آن بر محض عقل می بود، ذکر فعل در این مواضع ممتنع نمی شد.

و نیز از این عبارت، ظاهر است که حذف فعل مفعول مطلق سماعاً در مثل سقیا، و رعیا، و خبیه، و جدعا، و شکرا، و عجبا واجب است.

و پر ظاهر است که عقل هرگز آبی نیست از ذکر فعل در این مواضع، پس اگر ضم بعض الفاعل بسوی بعض آخر بعقل است نه بوضع واضح، و جهی نباشد برای ادعای ابن حاجب و امثال او و جوب حذف را در این الفاظ.

و نیز ابن حاجب در ذکر مفعول به گفته:

[و قد يحذف الفعل لقيام قرينه جوازا، نحو زيدا لمن قال: من أضرب و وجوبا في أربعة مواضع: الاول سماعي نحو امرء و نفسه، و «انتھوا خيرا لكم، و أهلا و سهلا»-الخ.

از این عبارت، ظاهر است که در امرء و نفسه، و انتھوا خيرا لكم، و أهلا و سهلا حذف فعل واجب است، و ظاهر است که اگر مدار ترکیب بر

محض عقل می بود و سماع در آن دخلی نمی داشت، اظهار فعل در این مواضع هم جائز می شد.

و از ملاحظه کتب مبسوطه ظاهر است که علاوه بر این الفاظ که ابن حاجب ذکر کرده، الفاظ دیگر بسیار است که حذف فعل سماعا در آن واجب است.

شیخ رضی (۱) طاب ثراه در «شرح کافی» فرموده:

[القرینه الداله علی تعیین المحذوف قد تكون لفظیه، كما إذا قال شخص من أضرب؟ فتقول: زیدا، و قد تكون حالیه، كما إذا رأیت شخصا فی یده خشبه قاصدا لضرب شخص، فتقول زیدا.

(قوله: امرء و نفسه) أى دع امرء و نفسه، و الواو بمعنی مع، أو للعطف، و عله وجوب الحذف فی السماعیات كثره الاستعمال، و انما كانت سماعیه لعدم ضابط یعرف به ثبوت عله وجوب الحذف، أى كثره الاستعمال بخلاف المنادی فان الضابط كونه منادی قوله تعالى: **إِنَّتُهُوا خَيْرًا لَّكُمْ** (۲) تفسیر سیبویه: انتهوا عن التثلیث و اتتوا خیرا لكم.

و قال الکسائی: التقدير انتهوا یکن خیرا لكم، و لیس بوجه، لان «کان» لا یقدر قیاسا، فلا یقال: عبد الله المقتول، أى کن ذلك.

و قال الفراء: لو كان علی اضمار کان لجاز اتق الله محسنا، أى تکن محسنا و هو عنده بتقدير انتهوا انتهاء خیرا لكم.

و قولهم: حسبک خیرا لک، و وراءک أوسع لک، بتقدير حسبک و ائت خیرا لک، و وراءک و ائت مکانا أوسع لک، یقوی مذهب سیبویه، أى تقدير ائت فی

ص: ۳۶۹

۱- الشیخ رضی الدین محمد بن الحسن الأسترآبادی النحوی المتوفی سنه (۶۸۶) .

۲- سورہ نساء : ۱۷۱

الآية، وكذا قوله:

فواعديه سر حتى مالك أو الربى بينهما سهلا

أى قولى: ائت مكانا أسهل، وكذا قولهم: ائت أمرا قاصدا، أى ائت عن هذا و ائت أمرا قاصدا، و قرينه ائت فى هذه المواضع انك نهيت فى الاول عن شىء، ثم جئت بعده بما لا ينهى عنه، بل هو مما يؤمر به، فيجب أن ينتصب بائت، أو اقصد أو ما يفيد هذا المعنى، و ليس قولهم: «أمرا قاصدا» مما يجب حذف فعله على ما ذكر سيبويه، و أورده الزمخشري فى ذلك، و أورده سيبويه انتهوا خيرا لكم و حسبك خيرا لك فيما وجب اضممار فعله، و لعله سمع ائته و ائت أمرا قاصدا باظهار ناصب أمرا، و لم يسمع اظهار ناصب خيرا لكم و خيرا لك، و الا- فالثلثة متقاربه المعنى، و معنى أمرا قاصدا أمر إذا قصد، و القصد فى الامر خلاف القصور و الافراط،

قال عليه السلام: «كلا طرفى قصد الامور ذميم» .

(قوله: أهلا) أى ائت أهلا لا اجانب، و سهلا أى وطئت مكانا سهلا عليك لا وعرا.

و قال المبرد: هى منصوبه على المصدر أى رحبت بلادك مرحبا، أى رحبا(1) و اهلت أهلا، أى تأهلت تأهلا، فقدر له فعلا، و ان لم يكن له فعل كما قيل:

فى نحو القهقرى على نحو ما ذكرنا، و سهل موضعك سهلا، على وضع سهلا موضع سهوله.

و من الواجب اضممار فعلها سماعا قولهم: «هذا و لا- زعماتك» كأن المخاطب كان يزعم زعمات كاذبه، فلما ظهر ما يخالف ذلك من قول عليه سيماء الصدق صادر من غيره قيل له: هذا و لا زعماتك، أى هذا الحق، و لا أتوهم زعماتك، و يجوز أن يكون التقدير: أزعم هذا و لا أزعم زعماتك، أو أزعم هذا و لا تزعم زعماتك.

ص: ٣٧٠

١-الرحب (بضم الراء) : السعه

و منها قولهم: «من أنت زيدا» و أصله أن رجلا غير معروف بفضيله يسمى بزید، و كان اسم رجل مشهور، فأنكر ذلك عليه، أى من أنت ذاكرة زيدا، أو تذكر زيدا، و انتصاب ذاكرة على الحال من معنى من أنت، أى من تكون، كما قيل فى كيف أنت و قصعه من تريد، : أى كيف تكون، و يقال: هذا أيضا فيمن ذكر عظيما بسوء، أى من أنت تذكر زيدا، و يروى زيد بالرفع، أى كلامك زيد، نحو كلمته فوه الى فى، و النصب أقوى و أشهر.

و منها قولهم: «عذرك من فلان» و العذير اما بمعنى العاذر كالسميع، أو المعذر كالاليم بمعنى المولم، و أعذر و عذر بمعنى، و يجوز أن يكون بمعنى العذر الا- ان الفعيل فى مصدر غير الاصوات قليل كالنكير، و أما فى الاصوات كالصهيل و النثيم(1)، فكثير، و العذير أيضا الحال يحاولها المرء يعذر عليها، قال:

جارى لا تستنكرى عذيرى سيرى و إشفاقى على بعيرى

بين بقوله سيرى و إشفاقى الحال التى ينبغى أن يعذر فيها و لا يلزم عليها، يقال هذا إذا أساء شخص الصنيع الى المخاطب، أى أحضر عاذرك، أو عذرك، أو الحال التى تعذر فيها و لا تلام، و هى فعل المكروه الى ذلك الشخص، أى لك العذر فيما تجازيه بسوء صنيعه إليك، و معنى من فلان، أى من أجل الاساءة إليه و ايذائه، أى أنت ذو عذر فيما تعامله به من المكروه.

الى أن قال:

[و منها قولهم: «أهلك و الليل» ان كان الواو فيه بمعنى مع، فالمعنى الحق أهلك مع الليل، أى لا يسبقك الليل إليهم، و ان كانت للعطف انتصب الليل بفعل آخر غير ناصب أهلك، أى الحق أهلك و أسبق الليل.

و منها: «كليهما و تمرا»، أى أعطنى كليهما و تمرا، و أصله انه قال شخص

ص: ٣٧١

١- النثيم (بفتح النون) صوت الضعيف كالانين

بين يديه زبد و سنام و تمر لآخر: أى هذين تريد؟ مشيرا الى الزبد و السنام، فقال الآخر: ذلك.

و منها قولهم: «الكلاب على البقر»، أى أرسل، و «أحشفا و سوء كيله»، أى أجمع حشفا و سوء كيله، و «كل شىء و لا شتيمه حر»، أى أصنع كل شىء و لا ترتكب شتيمه حر، و «ان تأتنى فأهل الليل و النهار»، أى فتأتى أهل الليل و النهار، أى أهلا لك بالليل و النهار، و «ديار الاحبه»، أى أذكرها.

و قولهم: «كاليوم رجلا»، أى ما رأيت كرجل اليوم رجلا، على حذف ناصب رجل، و حذف ما اضيف الى اليوم، و «كاليوم» حال مقدم من رجلا، و قد يقال: كلاهما بالرفع و تمر، أو كل شىء و لا شتيمه حر، أى كلاهما لى، و كل شىء أمم(١).

و وجوب الحذف فى جميع ما ذكروا أمثالها لكونها أمثالا، أو كالمثل فى كثره الاستعمال و الامثال و لا نغير[٢].

از اين عبارت، ظاهر است که در بسيارى از الفاظ، سوى آنچه ابن حاجب ذکر کرده، حذف فعل واجب است، و اظهار آن سمت جواز ندارد، و پر ظاهر است که در اظهار آن اصلا استحاله عقى، لازم نمى آيد لکن لزوم اتباع سماع، سبب امتناع اظهار فعل گردیده، فلينذهب اتباع الرازى يمينا و شمالا، فلن يجدوا لتأييد مقاله مجالا.

و علامه سيوطى در «اشباه و نظائر» گفته:

[الاصول المرفوضه منها جمله الاستقرار الذى يتعلق به الظرف الواقع خبرا.

ص: ٣٧٢

١- الامم (بفتح الهمزه و الميم) : اليسير

٢- شرح الكافيه ج ١ / ١٢٩ - ١٣١

قال ابن يعيش^(١): حذف الخبر الذى هو استقر و مستقر، و أقيم الظرف مقامه و صار الظرف هو الخبر و المعامله معه، و نقل الضمير الذى كان فى الاستقرار الى الظرف، و صار مرتفعا بالظرف، كما كان مرتفعا بالاستقرار، ثم حذف الاستقرار و صار أصلا مرفوضا، لا يجوز اظهاره للاستغناء عنه بالظرف.

و منها: خبر المبتدأ الواقع بعد «لولا» نحو لولا زيد لخرج عمرو، و تقديره لو لا زيد حاضر.

قال ابن يعيش: ارتبطت الجملتان، و صارتا كالجمله الواحده، و حذف خبر المبتدأ من الجمله الاولى، لكثرة الاستعمال، حتى رفض ظهوره و لم يجز استعماله.

و منها: قولهم: «افعل هذا اما لا» .

قال ابن يعيش: و معناه أن رجلا- أمر بأشياء يفعلها، فتوقف فى فعلها، فقليل له: افعل هذا ان كنت لا تفعل الجميع، و زادوا على «ان» ما، و حذف الفعل و ما يتصل به، و كثر حتى صار الاصل مهجورا.

و منها: قال ابن يعيش: بنو تميم لا يجيزون ظهور خبر لا التبرئه و يقولون:

هو من الاصول المرفوضه.

و قال الاستاد أبو الحسن بن أبى الربيع فى «شرح الايضاح»: الاخبار عن سبحان الله يصح كما يصح الاخبار عن البراءه من السوء، لكن العرب رفضت ذلك، كما ان «مذاكير» جمع لمفرد لم ينطق به، و كذلك «ليليه» تصغير لشيء لم ينطق به، و «أصيلان» تصغير لشيء لم ينطق به، و ان كان أصله أن ينطق به، و كذلك سبحانه الله إذا نظرت الى معناه وجدت الاخبار عنه صحيحا، لكن العرب رفضت ذلك، و كذلك «لكاع» و «لكع»، و جميع الاسماء التى لا تستعمل الا فى النداء، إذا رجعت الى معانيها وجدت الاخبار ممكنا فيها بدليل الاخبار

ص: ٣٧٣

١- ابن يعيش: يعيش بن على بن يعيش بن محمد النحوى الحلبي المتوفى سنه (٦٤٣) .

عما هي في معناه، لكن العرب رفضت ذلك.

و قال أيضا في قولك «زيدا اضربه»: ضعف فيه الرفع على الابتداء، و المختار النصب، و فيه اشكال من جهة الاسناد، لان حقيقه المسند و المسند إليه ما لا يستقل الكلام بأحدهما دون صاحبه، و اضرب و نحوه يستقل به الكلام وحده، و لا تقدر هنا أن تقدر مفردا تكون هذه الجملة في موضعه، كما قدرت في «زيد ضربته» .

فان قلت: فكيف جاء هذا مرفوعا و أنت لا تقدر على مفرد يعطى هذا المعنى؟ قلت: جاء على تقدير شيء رفض و لم ينطق به، و استغنى عنه بهذا الذي وضع مكانه، و هذا و ان كان فيه بعد إذا أنت تدبرته وجدت له نظائر، الا ترى ان «قام» اجمع النحويون على ان اصله قوم، و هذا ما سمع قط فيه و لا في نظيره، فكذلك «زيد اضربه»، كأن اضربه وضع موضع مفرد مسند الى زيد على معنى الامر، و لم ينطق قط به، و يكون كقام.

و قال أيضا: مصدر «عسى» لا يستعمل و ان كان الاصل لانه اصل مرفوض [١].

از این عبارت، ظاهر است که بسیاری از اصول در استعمال مرفوض است، پس اگر مدار ترکیب بر عقل می بود نه سماع، رفض این اصول مقبول نمی شد، و استعمال این اصول مرفوضه جائز می گردید، و اذ لیس فلیس.

پس عجب که فخر رازی برفض ملاحظه اصول مرفوضه، اساس انکار بر تشکیک مرفوض و وهم مرفوض گذاشته، اعلام تخجیل اتباع و اشیاع، و معتقدین فضل و کمال خود افراخته، و لیت شعری کیف خفی علیه ان بناء و همه الرکیک علی شفا جرف هار، و تشکیکه کشجره خبیثه اجثت من فوق الارض ما لها من قرار!

ص: ۳۷۴

هفتم: آنکه بطلان ادعای این معنی که صحت دخول یکی از هر دو:

«أولی» و «من» بر آخر بوضع نیست، در کمال انجلاء و وضوح است زیرا که اقتران «من» «بأولی» مأخوذ از سماع و نقل است، و اگر مناط آن بر سماع نمی بود، بجای (من) حروف دیگر را هم مثل «عن» و «علی» و «الی» و «فی» و «با» می آوردند، چه عقلا ممکن است بگویند زید اولی الی عمرو، و مراد آن باشد که اولویت زید منتهی است بعمرو، نیز استحاله لازم نمی آید، و نیز اگر بگویند: زید اولی فی عمرو، یعنی زید اولی است در باب عمرو هیچ استحاله پیدا نمی شود، و نیز اگر بگویند:

زید اولی بعمرو، بجای زید اولی من عمرو، هیچ استحاله لازم نمی آید پس نفی صحت اقتران «أولی» بمن بوضع، حرف عجیب الوضع و خبط واجب الدفع است.

خالد بن عبد الله الازهری(۱) در «تصریح شرح توضیح» در ذکر احکام افعال التفضیل گفته:

[و الحكم الثانی فیما بعد افعال أن یؤتی «من» الجاره للمفضول، كما تقدم من الامثله، و هی عند المبرد و سیبویه الابتداء الارتفاع فی افضل منه، و ابتداء الانحطاط فی نحو شرمه.

و اعترضه ابن مالک بأنها لا یقع بعدها الی، و اختار انها للمجاوزه، فان معنی زید افضل من عمرو جاوز زید عمرا فی الفضل.

و اعترضه فی «المغنی» بأنها لو كانت للمجاوره لصح فی موضعها «عن»، و دفع بأن صحه وقوع المرادف موقع مرادفه انما یکون إذا لم یمنع من ذلك مانع، و ههنا منع مانع و هو الاستعمال، فان اسم التفضیل لا یصاحب من حروف

ص: ۳۷۵

از این عبارت، ظاهر است که استعمال افعال التفضیل مانع است از اتیان «بعن» عوض «من»، زیرا که افعال التفضیل مصاحب نمی شود از حروف جر سوای «من» را خاصه، پس معلوم شد که اقتران «من» با افعال التفضیل حسب استعمال و وضع است، نه بحکم محض عقل و طبع.

هشتم: آنکه اکابر محققین و اساطین منقدین، تصریح کرده اند بعدم جواز ایجاد ترکیبی بقیاس، پس هر گاه ایجاد تراکیب بغير سماع جائز نباشد، اقتران لفظی بلفظ دیگر بغير سماع بمحض حکم عقل چگونه جائز گردد.

قال السيوطي في «المزهر»:

[قال ابو حيان في «شرح التسهيل»: العجب ممن يجيز تركيا ما في لغة من اللغات من غير أن يسمع من ذلك الترتيب نظائر، و هل التراكيب العربية الا- كالمفردات اللغوية، فكما لا يجوز احداث لفظ مفرد، كذلك لا يجوز في التراكيب، لان جميع ذلك امور وضعيه، و الامور الوضعيه تحتاج الى سماع من اهل ذلك اللسان، و الفرق بين علم النحو و بين علم اللغه، ان علم النحو موضوعه امور كلييه، و موضوع علم اللغه اشياء جزئيه و قد اشتركا معا في الوضع] (۱).

از این عبارت، ظاهر است که ابو حیان از کسی که اجازه ترکیبی در لغتی از لغات بغير سماع نظائر آن نماید، تعجب نموده و افاده فرموده که ترکیبات عربیه مثل مفردات لغویه است، و چنانچه احداث لفظ مفرد جائز نیست، همچنین احداث ترکیبی از تراکیب غیر سائغ است،

ص: ۳۷۶

زیرا که همه این امور وضعیه است، و امور وضعیه محتاج می شود بسمع از اهل این لسان، و فرق در میان علم نحو و علم لغت این است که موضوع نحو امور کلیه است، و موضوع علم لغت اشیاء جزئیه است، و لکن هر دو در وضع مشترک است.

و نیز سیوطی در «مزهراً» در بیان قول ثانی از قولین در باب وضع مرکبات آورده:

[و الثانی انها موضوعه، فوضعت (أی العرب) زید قائم للاسناد دون التقویه فی مفرداته، و لا تنافی بین وضعها مفرده للاسناد بدون التقویه و وضعها مرکبه للتقویه، و لا تختلف باختلاف اللغات، فالمضاف مقدم علی المضاف إلیه فی بعض اللغات و مؤخر عنه فی بعض، و لو كانت عقلیه لفهم المعنی واحدا سواء تقدم المضاف علی المضاف إلیه، أم تأخر، و هذا القول ظاهر کلام ابن الحاجب حیث قال: اقسامها مفرد و مرکب.]

قال القرافی (۱): و هو الصحیح، و عزاه غیره للجمهور بدلیل انها حجت فی التراکیب كما حجت فی المفردات، فقالت (أی العرب): من قال: ان قائم زیدا لیس من کلامنا، و من قال: ان زیدا قائم فهو من کلامنا، و من قال: فی الدار رجل فهو من کلامنا، و من قال: رجل فی الدار فلیس من کلامنا الی ما لا نهائیه له فی التراکیب الکلام، و ذلك یدل علی تعرضها بالوضع للمركبات.]

از این عبارت، ظاهر است که حسب تصریح قرافی صحیح همین است که مرکبات هم موضوع است، و غیر قرافی نسبت این مذهب بجمهور نموده، و دلیل آن این است که عرب حجر کرده اند در ترکیبات، چنانچه

ص: ۳۷۷

۱- القرافی: احمد بن أبی العلاء ادريس بن عبد الرحمن المصری المتوفی سنه (۶۸۴) .

حجر کرده اند در مفردات، پس گفته اند که «أن قائم زيدا» از کلام ما نیست، و «ان زيدا قائم» از کلام ما هست، و نیز گفته اند که «فی الدار رجل» از کلام ما است و «رجل فی الدار» از کلام ما نیست.

و سواى این نفی عرب ترکیبات غیر سائغه را بی نهایت است، و این همه دلالت می کند بر آنکه مرکبات هم موضوع است، و بمقابله این دلیل زاهر و برهان قاهر، هر دو شبهه که برای نفی وضع مرکبات در «فیصل علی المفصل» ذکر کرده، قابل التفات نیست، و وهن و رکاکت و سقوط آن، بأدنی تأمل و تدبر ظاهر و باهر است.

نهم: آنکه قول او: «و إذا ثبت ذلك»، نیز کذب واهی و فریئه لا- حاصل است، که هرگز از بیان سابق مشار إليه ذلك بوجهی ثابت نشده، که قبل از این فقره بلا- فصل محض دعوی ذکر نموده، و دلیلی برای آن وارد نکرده، زیرا که قول او: «فصحہ دخول أحدهما علی الآخر لا یكون بالوضع، بل بالعقل»، محض دعوی و جزاف خلاف انصاف است، و اصلا دلیلی و همی هم بر آن وارد نکرده، فضلا عن دلیل صالح للقبول و الركون، و لا غرو فللجنون فنون.

دهم: آنکه قول او: «وجب صحه اقتراانه أيضا بالمفهوم من لفظه «المولى» لان صحه ذلك الاقتران لیست بین اللفظین، بل بین مفهومیهما» از عجائب تهافت و تناقض، و غرائب ذهول و غفول، و قبائح فرار و نکول و فظائع نکوص و عدول است، که از این عبارت او ظاهر می شود: که او بطلان خرافت خود، که قبل از این اتعاب نفس در تقریر و تزویق آن نموده، دریافته، فرار از آن اختیار ساخته، که اولاً مدعی لزوم جواز اقتران لفظ (مولى) با (من) بود، و در اینجا بدو وجه صریح نفی آن

نموده: یکی آنکه گفته که این اقتران نیست در میان لفظتین، دوم آنکه قول او: «بل بین مفهومیهما» بدلالیت مفهوم و دلالت صریح سیاق و سباق واضح می کند که این اقتران منحصر است در مفهومین، و این اقتران در هر دو لفظ نیست، بلکه در میان هر دو مفهوم آنست.

عجب که رازی با وصف آن همه اهتمام تمام در اثبات لزوم اقتران «مولی» با «من» بر تقدیر بودن (مولی) بمعنای (أولی)، که از اول کلام او تا آخر ظاهر و باهر است، فرار از آن اختیار کرده، و غایت خبط و خلط و عجز و اضطرار، و نهایت عی و غی و انتشار، و کمال انخزال و انقطاع و انکسار خود ظاهر نموده، در این قول افاده می نماید که صحت این اقتران در میان هر دو لفظ نیست، بلکه در میان مفهومین است، و دلایل این معنی که غرض رازی الزام اقتران در هر دو لفظ (من و مولی) است، در کلام او بسیار است:

اول: آنکه قول او: «ثانیهما ان المولی لو كان یجىء بمعنی الاولی لصح ان یقترن بأحدهما کل ما یصح قرنه بالآخر»، دلالت صریحه دارد بر آنکه بنا بر آنکه مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، صحت اقتران کل ما یقترن بلفظ الاولی، بلفظ (مولی) لازم کرده، زیرا که مراد از (مولی) لفظ (مولی) است و همچنین مراد از (أحدهما و آخر)، لفظ (أحدهما) و لفظ (آخر) است، نه مفهومین آن، و مراد از (ما یصح قرنه) لفظ آنست، نه مفهوم آن.

دوم: آنکه قول او: «لکنه لیس کذلک»، نیز دلالت دارد بر آنکه او نفی اقتران کل ما یقترن بالاولی و بمولی می نماید، و ظاهر است که در این نفی هم مراد از (مولی)، لفظ (مولی) است و همچنین مراد از (مقترن)

لفظ (مقترن) است، نه مفهوم آن.

سوم: آنکه قول او: فأما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض» -الخ، دلالت صریحه دارد بر آنکه کلام او در ضم بعض الفاظ بسوی بعض الفاظ آخر است، نه در ضم مفهومی بسوی مفهوم آخر.

چهارم: آنکه قول او: «لفظه «الاولی» إذا كانت موضوعه لمعنی و لفظه «من» موضوعه لمعنی آخر، فصحه دخول أحدهما علی الآخر لا- یكون بالوضع»، دلالت واضحی دارد بر آنکه کلام او در اقتران لفظی بلفظ آخر است، نه در اقتران مفهومی بمفهوم آخر.

پنجم: آنکه قول او: «لا یقال: هو مولی من فلان كما یقال هو اولی من فلان» -الخ، دلالت صریحه دارد بر آنکه غرض او نفی انضمام و اقتران (من) بلفظ (مولی) است، نه نفی اقتران در میان مفهوم (من) و (مولی)، و همچنین از دیگر امثله واضحست که کلام او در اقتران لفظ بلفظ آخر است، نه اقتران مفهومی بمفهوم آخر، پس چنانچه بطلان دعوی او: «لان صحه ذلك الاقتران لیست بین اللفظین، بل بین مفهومیهما» از کلام سابق او بوجه عدیده ظاهر است، همچنان بطلان آن از کلام لاحق او بکمال ظهور واضحست.

و نیز هیچ ظاهر نمی شود که از اقتران مفهومی، چه اراده کرده، و آن را کدام مناسبت باین مقام یافته، و کدام فائده آن برای خود، و کدام ضرر در آن برای خصم تصور کرده؟! چه، اقتران مفهومی نمی تواند شد مگر در تصور و تعقل، پس اقتران مفهومی در تعقل و تصور، یا باین معنی است که اولاً تصور یکی از مفهومی کنند، و بعد آن متصلاً بآن تصور مفهومی دیگر نمایند، پس هر دو مفهوم با هم مقترن شوند،

و ظاهر است که اقتران باین معنی در هر دو مفهوم که تصور آن متصل کنند، می تواند شد، خواه هر دو مفهوم متباین باشند، خواه متساوی، خواه در آن هر دو نسبت عموم و خصوص مطلق باشد، خواه عموم و خصوص من وجه، و این اقتران با اختیار متصور و متعقل است، هر دو مفهوم را از مفاهیم مختلفه هر گاه خواهد در تصور مقترن می تواند کرد، خواه هر دو مفهوم از اسمین باشند، خواه فعلین، خواه حرفین، خواه مختلفین، و خواه اقتران موافق استعمال اهل لسان باشد، خواه نباشد.

مثلا در استعمال عرب مضاف را مقدم می سازند، و مضاف إلیه را مؤخر و در تصور و تعقل می تواند شد که مضاف إلیه را اولاً تصور کنند و مضاف را بعد آن، و همچنین در استعمال عرب جار را مقدم می سازند، و مجرور را مؤخر می گردانند، و در تصور و تعقل می توانند که اولاً معنای مجرور تصور کنند و معنای جار را مؤخر تصور نمایند.

پس در کمال ظهور و وضوح است که اگر مدار اقتران در نطق و استعمال بر اقتران مفهومین در تصور و تعقل که با اختیار متعقل و متصور است، و مختلف است باختلاف انحاء التصور و التعقل باشد، لازم آید که بهر طور که کسی دو مفهوم دو لفظ را تصور کند، بهمان نحو تکلم بان جائز گردد، و هل هذه الا سفسطه شنیعه لم یظفر بعدیلها، و مکابره واضحه لم یسمع بمثلها؟ مثلاً مفاهیم (من زید قام) را در عقل اقتران حاصل می تواند شد، حال آنکه حسب قاعده لسان، این ترکیب وجهی از صحت ندارد.

و با مراد از اقتران بین المفهومین، تساوی مفهومین است، یعنی غرض آنست که در این هر دو مفهوم نسبت تساوی و تصادق از میان نسب اربعه متحقق است، پس بطلان آن اظهر من الشمس و أبین من الامس است، چه

مفهوم (من) و مفهوم (اولی) متبائن اند که یکی بر دیگری بهیچ وجه صادق نمی آید، نه متساوی و متصادق. و یا مراد از اقتران مفهومین، اقتران فی الحکم است، پس پر ظاهر است که حکم در دو شیء مستقل بالمفهومیه مثل اسمین یا فعل و اسم متحقق می شود، نه در مستقل و غیر مستقل در (من) غیر مستقل بالمفهومیه است، پس حمل یکی از (من) و (اولی) بر (آخر) و تحقق حکم در میان این هر دو امکانی ندارد، با آنکه مفهوم (من) مبائن مفهوم (اولی) است و حمل أحد المتباینین بر آخر امکانی ندارد.

بالجمله محصل صحیح این ندای شوم و جزاف موهوم اصلا مفهوم نمی شود، اندک از خواب غفلت بیدار باید شد، و متخبطانه و مجذوبانه کلام را سر نباید داد که آخرها بلاهای عظیم بر سر می انگیزد.

أما قول رازی: «بیان انه لیس کل ما یصح دخوله علی احدهما صح دخوله علی الآخر»، پس دلالت دارد بر آنکه هر چیزی که صحیح باشد دخول آن بر یکی از هر دو (مولی و اولی) صحیح نیست دخول آن بر (آخر)، حال آنکه اول دلیلی که برای این دعوی ذکر کرده، نگفتن (هو مولی من فلان) بجای (هو اولی من فلان) است، و پر ظاهر است که در این مثال (من) بر (اولی) داخل نشده، و نه عدم جواز دخول (من) بر (مولی) از آن ظاهر است، بلکه ظاهر است که (من) متأخر است از (اولی)، پس این مثال را در صدر ادله دخول شیء علی احدهما و عدم دخوله علی الآخر ذکر کردن، از غرائب محیره است.

اما آنچه گفته: «انه لا یقال هو مولی من فلان کما یقال: هو اولی من فلان» -الخ، پس هر گاه مبادی و مقدمات این ملازمت را مختل و مبانی توهم این لزوم ملوم منحل کردیم، توجه برد آن غیر لازم،

لکن استینافاً من رأس، بحمد الله ازاحه این وسواس می نمایم.

پس باید دانست که این همان شبهه است که عروه الوثقای شاهصاحب در انکار مجيء (مولی) بمعنی (أولی) می باشد، و از غایت صدق و تورع آن را بجمهور اهل عربیت منسوب کرده اند، و بطلان و وهن و سقوط و هبوط آن از مقام اعتماد و اعتبار، هویدا و آشکار است بوجه عدیده:

اول: آنکه هر گاه حسب افاده رازی اقتران لفظی بلفظی بحکم عقل است، مثل نسبت انسان ب حیوان، و سماع را دخلی در آن نیست، پس عدم سماع (مولی من فلان) چه ضرر دارد که بنا بر این مجرد عدم سماع و فقدان اشیاع هرگز سبب عدم جواز و امتناع نخواهد شد، بلکه بنا بر این می باید که چون (مولی) حسب تصریحات ائمه لغویین بمعنی (أولی) است، (مولی من فلان) هم جائز و سائغ گردد، و نیز پر ظاهر است که دلیلی عقلی بر امتناع (هو مولی من فلان) دلالت ندارد، و فخر رازی خود هم دعوی دلالت دلیلی عقلی بر امتناع این استعمال نکرده، بلکه بمحض نگفتن این کلام متشبه شده، حیث قال: «لا يقال: هو مولی من فلان كما يقال:

هو أولی من فلان» .

وا عجباه که خود، تصرف واضح را در وضع الفاظ مفرده محصور و مقصور و اقتران لفظی را بلفظی بحکم عقل منوط و مربوط می گرداند، و باز بمحض عدم سماع، امتناع (هو مولی من فلان) ثابت کردن می خواهد، حال آنکه پر ظاهر است که بعد عزل حکم سماع و متصرف ساختن عقل در حکم اقتران و ارتباط، هرگز امتناع این استعمال ثابت نمی تواند شد.

دوم: آنکه شارح «مقاصد» و شارح «تجريد» در رد این شبهه افاده کرده اند که مراد آنست که (مولی) اسم است بمعنی (أولی) ، نه آنکه

صفت است بمنزلة (أولی)، تا که اعتراض کرده شود بآنکه (مولی) از صیغه اسم تفضیل نیست، و استعمال کرده نمی شود، مثل استعمال اسم تفضیل، و عبارت این هر دو سابقاً شنیدی و دریافتی که این وجه را صاحب «بحر المذاهب» هم از «شرح تجرید» نقل کرده، رد توهم صاحب «مواقف» و شارح «مواقف» بآن نموده.

سوم: آنکه حسب افاده زمخشری، و بیضاوی، و شهاب خفاجی، و غیر ایشان (مولی) بمعنی (أولی)، باقی است بر اصل خود که ظرفیت است و معنایش مکان است برای قول قائل: انه اولی بکم، چنانچه مئنه للکرم بمعنی مکان یقول القائل: انه لکریم هست.

پس بنا بر این با وصفی که (مولی) بر معنای (أولی) دلالت می کند، استعمال آن مثل استعمال (أولی) لازم نمی آید، گو موافقت استعمال مترادفین لازم هم باشد، زیرا که لزوم موافقت استعمال (مولی و أولی) بنا بر لزوم موافقت استعمال مترادفین، وقتی است که در (مولی) معنای ظرفیت ملحوظ نباشد، و چون (مولی) از معنی ظرفیت بنا بر این منسلخ نشده، پس موافقت استعمال آن با استعمال (مولی) لازم نمی آید، گو بر معنای (أولی) دلالت کند، مثل (مئنه) که ظرف است مأخوذ از (ان) و استعمال (مئنه) مثل استعمال ظروف است، که می گویند: فلان مئنه للکرم پس جار و مجرور متعلق بآن می نمایند کما یقال: البلد الفلانی مجمع للعلماء، و استعمال مئنه مثل استعمال «انه لکریم» نمی کند، پس نمی گویند زید مئنه لکریم، حال آنکه بر معنای ان زیدا لکریم دلالت می کند.

چهارم: آنکه شاه صاحب این همه افادات رازی و شبهات اتباع و اشیاع او را و افاده خود را من حیث لا یشعر عنقریب باطل و مضمحل

و هباء منثورا فرموده اند.

بیانش آنکه شاهصاحب در ما بعد بجواب احتجاج بفقرة

«أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» که در صدر حدیث غدیر وارد است فرموده اند بلکه (أولی) در اینجا مشتق از ولایت است، که بمعنی محبت است یعنی

«أ لست أحب الى المؤمنين من أنفسهم» -الخ.

این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه (أولی) بمعنی (احب) و مرادف آنست حال آنکه پر ظاهر است که استعمال (أولی) و استعمال (احب) متحد نیست، بلکه صله (أولی) ببا است، كما فی هذا القول الشريف اعنى

«أ لست أولى بالمؤمنين من انفسهم» و صله (احب) بالی است، كما قال: هو بنفسه یعنی

«أ لست احب الى المؤمنين من انفسهم»، پس اگر اتحاد استعمال مترادفین لازم باشد، (أولی إلیه) بجای (أحب إلیه) صحیح گردد، و هو غیر مسموع، پس چنانچه عدم اقتران (الی) با (أولی) قادح نیست در مجيء آن بمعنی (أحب) حسب افادة شاهصاحب، همچنان عدم اقتران (من) با (مولی) قادح در مجيء آن بمعنای (أولی) نخواهد شد.

فَلله الحمد و المنه که شبهة رکیکه رازیة، و هم افادة سخیفة خود شاهصاحب که آن را بمزید دیانت بجمهور اهل عربیت نسبت کرده اند، بافاده خود شاهصاحب باطل و مضمحل گردید، یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین.

الی هنا انتهى الجزء الثامن بتجزئتنا و یلیه انشاء الله الموفق الجزء التاسع فی بقیه أجوبه المصنف قدس سره علی هفوات الرازی.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

